

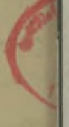
۵۶
 اوصاف علی المصلو
 حضرت علی بن ابی طالب
 و ائمه اطهار

۱۷
 حضرت علی بن ابی طالب
 و ائمه اطهار

طرات
 بخت علی و صفی و زکریا
 و درود و دعا و امان مطهر

خواجه نیک صراط آن کده
 آواز دل به سجده
 یار منم که در این عالم
 در فتنه این دنیاست
 و کینه او را به هر دوستان
 و دشمنان

طرات
 بخت علی و صفی و زکریا
 و درود و دعا و امان مطهر



اوار

مرد



۷
۱۱۳۶

ادب علی المصنف
حضرت میرزا حسن کمالی
نویسنده و تصنیف

۱۷۲۴۶



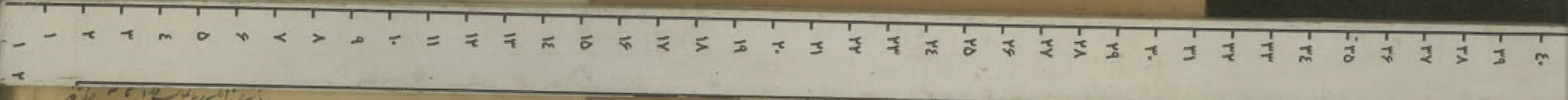
۱۱۴۶

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

بیت علی و حسن و حسن
در روز به روز این مطبع

اولاد سلیمانی با مناسبات
مولود دره عباس مولود

نمای نیکوکاران کد
مطبع



روزگار اینست که
در کتب او به یادگار

باسن بصری **فصل چهل و چهارم** در ذکر مکالمه عبداللہ بن عباس با معاویہ **فصل**

چهل و پنجم در ذکر مناظره مفید رحمة اللہ علیہ با اعداء و قول عباس **فصل چهل و ششم** در

ذکر جواب شیخ مفید رضی اللہ عنہ فی اعتراض مخالف جاحد را غیبت حضرت

بقیہ صلوات اللہ علیہ **فصل چهل و هفتم** در ذکر مناظره هشام بن حکم در

مجلس یحیی بن خالد بنکی و مناظره او در بصره با عیید بن عبداللہ و مناظره

او و مجلس حضرت امام جعفر صلوات اللہ علیہ **فصل چهل و هشتم**

عبد بن عبداللہ القیمی حماد **فصل چهل و نهم** در ذکر مناظره علی بن ابی القیم فی

غزوہ **فصل چهل و دهم** در ذکر مناظره محمد بن ابی القیم حماد **فصل**

فصل چهل و یکم در تحسین ایمان و طاعت **فصل چهل و دوم** در ذکر مناظره

شیخ مفید رحمة اللہ علیہ بن عباس الزمانی و باب حضرت علی

شاهد **فصل چهل و سوم** در ذکر مناظره شیخ مفید رضی اللہ عنہ با شیخ جاحد

فصل چهل و چهارم در ذکر اجابہ سفید بن بکر **فصل چهل و پنجم** در

ذکر مجلس اول مناظره ابن ابی جهم و با **فصل چهل و ششم** در ذکر

مجلس دوم عمر بن **فصل چهل و هفتم** در ذکر مناظره

ما مونی چهل کس از فضلاء اهل خلاف **فصل چهل و هشتم** در ذکر مناظره

شیخ حسین بن عبداللہ فاضل حلبی **فصل شصت و یکم** در ذکر مناظره قاضی راوہ

کر و وری با قاضی راوہ از یک در مجلس بیست و نهمین شایسته

عباس بن فرات **فصل شصت و دوم** در ذکر مجلس اول مناظره کی از

سادات عالی نسب در مدینه مشرفه علی سائکینہ السلام با یکی از فضلا

اهل خلاف **فصل شصت و سوم** در ذکر مجلس دوم مناظره سیادت و

نجابت پیاده مذکور با حمید فی **فصل شصت و چهارم** در ذکر مناظره علی سائکینہ السلام

فصل شصت و پنجم در ذکر مناظره کی از فضلاء اهل خلاف

در بلا و غنہ و ستان **فصل شصت و ششم** در ذکر مناظره ابو جعفر محمد بن

عوف بن الطاق ابن ابی حذرہ **فصل شصت و هفتم** در ذکر حکایات عجیبہ

فصل اول در ذکر مناظره حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ با یهود و

و نصاری جماعت و سمریه و نویری و شمر کن عرب و آن نیست که

در کتاب جماعت شیخ طبری حماد **فصل شصت و هشت** در ذکر حسن العسکری علیہ السلام

علیه روایت که آنحضرت فرمود که حضرت صادق از حضرت با و

و آنحضرت از حضرت سجاده و آنحضرت از سید شہداء و آنحضرت از حضرت

۵۶
تواریخ طبری

ایمانی که در این عالم تعلیم نمود و که آنحضرت فرمود روزی جمع شدند در
روز حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله چهل و پنج دین بود و نصاری و یهود
و منویه و مشرکین عرب پس شانه بنویسند و قایلیم باین که غیر پسر
خداست و آمدیم که با تو مناظره کنیم ای محمد و بنشینیم که تو چه میگوئی
اگر چنانچه تو متابعت مایسکنی پس با بصوب نزد یکدیگر آمد تو و تو را فضلیم
و اگر با ما مخالفت کنی با تو خصومت و جدل نمایم و کرده نصاری گفتند
که ما قایلیم باین که مسیح پسر الله تعالی است با ما متحد است آمدیم که بنشینیم
تو چه میگوئی اگر چنانچه تو متابعت نمودی درین قول پس با بصوب
سابقیم و از تو فضلیم و اگر درین قول مخالفت نمائی با تو خصومت و مجادله
میکنیم و جماعت هر یک گفتند که قایلیم باین که اشیاء را اولی نیست
و هم قدینند و آمدیم نزد تو که بنشینیم تو چه میگوئی اگر با ما متابعت کنی از تو
ما فضل و سبق بصوب خواهیم بود و اگر چنانچه درین قول مخالفت نمایی
با تو خصومت خواهیم نمود و کرده منویه گفتند ای محمد ما میگوئیم که نور
ظلمت بدتر از عالم آدم است که بنشینیم تو چه میگوئی پس اگر با ما متابعت نمایی
ما سبق بصوب و فضل از تو خواهیم بود و اگر با ما درین قول مخالفت نمایی

با تو مخالفت و مجادله خواهیم نمود و طائفه مشرکین عرب گفتند ما را اعتقاد
اینست که بتجائی الله ما اندادیم که بنشینیم تو متابعت نمایی درین قول
یا مخالفت اگر تابع باشی پس از تو فضل و سبق بصوب خواهیم بود
و الا با تو مخالفت مناظره خواهیم کرد پس حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرمود من ایمان دارم بخدا که یکی است و او را شریک نیست
و که فرم بحجت با او نیست و بعد از آن ایشان خطاب
نموده فرمود بدینستی که حضرت الله تعالی فرستاده است بهمه
رودمان در حالتی که من مشر و پذیرم و حجت عالمیانم و زود باشد که یکدیگر
که یکدیگر را خدائی عالم باز کرده بگردان او بعد از آن بجاعت میبود
متوجه گردیده فرمود که آیا آمداید پیش من و توقع دارید که من قول شما را بی
جخت برانی قبول کنم بنویسند فی این توقع از تو مذاریم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود و حجت خود را بر من ظاهر سازید و بگوئید
چه خبر شما برین دیشتم که غیر از پسر حضرت الله تعالی باینید بنویسند
بر مسئله این را و از پسر خدا میگوئیم که او تورات را چنانکه از جهت بنی اسرائیل
بعد از آن که از دست ایشان افتاد بود و چون با کرده و گواهیست که تورات را

اينانمايد که سبب آنکه او پسر خداست حضرت رسول الله صلي الله عليه وآله
 فرمود که چون غرير پسر حضرت الله تعالى باشد و حضرت موسي پسر نباشد چنان
 آنکه او توره را از جانب حضرت الله تعالى بنبي اسرائيل آورد و بنبي اسرائيل
 از و خبراتي که شما ميديد و ميديد پس اگر غرير بيايد اين کرامت که توره
 اينانمايد پسر حضرت الله تعالى باشد پس موسي حق اولي خود بود پسر خود
 زيرا آن کرامتي که با عفا و شماسبب پسر بودن غرير است در موسي نقصان
 آن کرامت حاصل بود پس بايد که موجب نمرتي باشد از براي موسي که
 زياده از نبوت باشد زيرا که اگر شما از پسر بودن غرير اين خواسته ايد که در
 مردم مشاهدي ميکنيد که پدر با مادر با و ملاقاتي ميمايند و ملاقاتي ميشود و کافر
 نوهييد بود و حضرت الله تعالى زيرا حضرتش انجمني مشابه نموده ايد و صفات
 محدثين از جهت حضرتش واجب گردانيد ايد و از اين بر شما لازم مي آيد
 که حضرتش اعداد و مخلوق بدانيد و از جهت حضرتش صانع و خالق قرار
 بدهيد که حضرت او ز خلق نموده باشد و چون اين قول از حضرت
 رسول الله صلي الله عليه وآله شنيدند گفتند ما از پسر بودن غرير اين خواسته ايم
 زيرا اين کفر است با عفا و ما چنانچه تو گفتي مکن ميگوئيم او پسر خداست يعني

که هست و اگر چه ولا و توقي متحقق نباشد همچنين که بعضي از علماي کسي از جهت کرام
 ميگويند که فرزند بن اين فرزند است نه با يعني که ولا و توقي را بيات نمائيد
 از براي آن شخص زيرا او جنبه است و بسي ميانه او آن شخص است و همچنين
 چون حضرت الله تعالى بغرير کرده که هستي که بغير او کرده و ميديد که او موسي
 کرامت بفرموده فرزند خود نموده و اگر چه ولا و توقي ثابت باشد حضرت
 رسول الله صلي الله عليه وآله فرمود که همچنين معني است چنانچه مکتوم شما که اگر
 اين که کرامت سبب فرزند بودن غرير باشد پس موسي بغرير نبودن حق
 و اولي خواهد بود و نسبت که حضرت الله تعالى باطل را سوسيه کرد و از جهت
 او را بر و قلب ميکنند زيرا اين که گفتيد بر شما خير و کبر عظيم تر از آن که من
 گفتم لازم مي آيد زيرا شما گفتيد که عظيم نشاني از علماي شما که است
 که جنبه از جهت کرامت فرزند ميگويد اگر چه ميانه ايشان ولا است
 و نسب ثابت نباشد ظاهر و هو يد است که کسي عظم شخصي را از و کلام
 در و هم ميسر بگويد و ميگويد که اين بر او نسبت و ديکري را که از و نسبت
 باشد ميگويد که اين شيخ من و پدر من است و کسي ديگر که کرامتي تر و غرير تر
 باشد بگويد اين سيد و اقا من است زيرا که هر يك که کرامتي تر و غرير تر باشد

اگر ام و درین قول شریکست پس بنابرین باید که جایز باشد و زردش این که
 موسی برادر خدای یاری شیخ خضرش باید پدید آید و باشد زیرا که ام و شریک است از
 غیر نموده و در انوارالچند عطا فرموده که غیر از نیست پس بنابرین
 که هر که گرامی تر باشد و در میگویند از جبت اگر ام و غزالی سید من ای
 شیخ من ای غم من ای میس من باید که موسی با عتقا و شیار و یاشیخ یا غم یا
 رئیس یا سید یا میر حضرت است تعالی باشد پس میو در نشنیدن این کلام
 از آن حضرت میبود و میخوشتند و آنکه گفتند ای محمد ما اهل صلی بودیم و تو
 گفتی فکری کنیم خیرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و نظر کنید درین
 که گفتیم بادل معتقد و زردی انصاف آن حضرت است تعالی شمارا هدایت
 کند و بعد از آن بگوید نصاری تنویر کرده و فرمود که شما گفتید که قدیم غم غم
 با پسر خود مسیح کی شد و درین قول چاراده کرده و باید که این را را داده کرده و باید که
 قدیم حادث کرده و بسبب وجود این محدث که عیسی است این محدث
 که عیسی است قدیم شد و بسبب وجود قدیمی که حضرت است تعالی است
 اینکه میگویند حضرت است تعالی عیسی شد و یعنی خضرش عیسی را
 کرده و بسبب و بگویم که غیر از آنکه و باید که این را را داده فرموده

قدیم تعالی حادث کرد و درین قول اطلست شما بسبب این قول اطلست زیرا که
 محالست که قدیم منقلب کرده و حادث شود و اگر این را نخستین
 که حادث قدیم شد این قول هم محالست زیرا که حادث هم قدیم
 نتواند شد و اگر اراده کرده و باید که حضرت است تعالی عیسی را خصوص ساخت
 بکرمتی او را بر کزیدار سایر بندگان خود پس اقرار کرده و باید که حادث
 عیسی و بحدوث آن معنی که متحد شده با عیسی زیرا که هرگاه عیسی حادث
 باشد و متحد شده باشد با حضرت است تعالی این معنی که در و خبر
 حادث کرده که بسبب آنچه او اگر مخلق شد و زرد خضرش پس عیسی
 و آنچه حادث نمود بود و این خلاف آن قولست که اول گفتید
 نصاری گفتند ای محمد بدینست که حضرت است تعالی چون ظاهر کرد و باید که
 عیسی پسر ای عجب که از دست غیر او ظاهر نگردد پس باید که
 او از فرزند خود گرفته باشد از جبت که هست و غزالی حضرت رسول است
 الله علیه و آله فرمود که شنیدید قول مرا یا میبود درین معنی که شما در
 عیسی میگویند و آنچه بایست که بود نصاری عاده فرموده
 باشد ایشان جنت گفتند پس که نصاری همه ساکت شدند

کرمی از ایشان که گفت ای محمد شما ابراهیم را خلیل الله میگویند حضرت
 فرمود بلی میگوئیم نصرتی گفت پس آن جناب چه مانع میکنی که عیسی پسر خدا
 بگوئیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که این مثل آن نیست زیرا
 گفتن ابراهیم را خلیل الله بواسطه اینست که خلیل اشتقاق است از
 خلقت یا خلقت اگر اشتقاق خلقت باشد خلقت بمعنی فقر و فاقه است
 پس بمعنی این خواهد بود که ابراهیم محتاج و فقیر خدای خود است و از غیر منقطع
 و متعفف و مغرض و مستغنی نیست زیرا در وقتی که خواستند او را با تش
 اندازند چون در جنین او را کردند حضرت الله تعالی بحیریل وحی کرد که دریا
 بنده هر پس جبرئیل آمد و او را در ملاقات کرد و گفت مرا تکلیف کن
 با آنچه میخواهی زیرا حضرت الله تعالی مرا فرستاده است که ترا نصرت کنم
 حضرت ابراهیم گفت حضرت الله تعالی مرا پس است و تو هم او را پس است
 و من از غیر او نخواهم و حاجت من نیست که با او پس ازین جهت الله تعالی
 او را خلیل خود گفت یعنی فقیر او و محتاج بسوی او و منقطع با او از غیر او و
 معنی خلیل از خلقت باشد خلیل در صورت این معنی دارد که خالی شده از
 معانی خود و وقف گشته بر معنی دیگری که بر او برانجا وقف شده پس معنی

خلیل اندین خواهد بود که عالم هست با او با نور او و ازین تشبیه حضرت الله تعالی
 بخلق لازم نمی آید می بینید که اگر او منقطع بحضرت الله تعالی نمیشد خلیل او نمیشد
 بود و اگر عالم با سر را نمی بود هم خلیل او نمیشد بود اما کسی که فرزندی از او
 حاصل شده باشد و او را غضب نموده از خود براندازد فرزندی از او
 بدزیر و وزیر را که معنی لاد است تحقق است و بر هم نهد و دیگر آنکه اگر چنانچه
 باشد که عیسی پسر خدای عالم بگوید بواسطه آنکه ابراهیم خلیل الله میگویند از
 جهت چه موسی را پسر خدای گویند زیرا بجزای که از موسی سرزد کم
 از آنچه از عیسی سرزد بود پس گویند که موسی هم پسر حضرت الله تعالی است
 و اگر چه بنا بر قول بود جایز است که موسی شیخ و رئیس و سید و میر حضرت
 الله تعالی گویند چنانچه بر ایشان لازم آورد و چون کلام حضرت صلی الله
 علیه و آله را بخار سید نصاری گفتند که در کتب منزله مطبوع است که
 عیسی گفت من بسوی پدر خود میروم ازین جهت ما او را پسر خدا
 میزنیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اگر آن کتاب
 عمل نمیشد و آنجا چنین است که عیسی گفت میروم بسوی پدر خود
 و پدر شما پس بنا بر آنچه در آن کتاب است که هیچ کس آن کسان که عیسی

با ایشان خطاب نمود پس حضرت الله تعالی اندر چنانچه عیسی پسر مریم است و دیگر
آنکه آنچه در آن کتاب مکتوب است باطل میگردد و اندر شما آنچه را که حق است و دارید
و میگویند عیسی پسر حضرت الله تعالی است از جهت اختصاص به اسطوره
آنکه شما گفتید که آنکه خدا میداندیم به اسطوره آنکه عیسی را اختصاصی با الله تعالی
حست که غیر او را نیست شما میدانید که اختصاص عیسی را آنجا است
که عیسی با ایشان خطاب نموده گفت میروم بسوی پدر خود و پدر شما اندر
پسین بارین باطل شد این که عیسی را اختصاصی باشد که دیگر از شما باشد زیرا ثابت
شده و زو شما از قول عیسی که فرمود میروم بسوی پدر خود و پدر شما
اختصاص مثل اختصاص عیسی آنجا است را باشد پس شما کلام عیسی را که
حکایت کرده اید بغیر چنین تاویل نموده اید زیرا گفته که میروم بسوی
خود و پدر شما پس از این قول غیر از آنکه شما میگویند چیست میارزاید
نموده و شاید که عیسی از این قول مراد این باشد که میروم بسوی آدم یا بسوی
نوح و حضرت الله تعالی را بسوی ایشان رفع مینماید و با ایشان مجتمع مینماید
و آدم و نوح پدرین پدر شما اندر بلکه میستوان گفت که عیسی غیر از این
اراده نموده چون کلام حضرت صلی الله علیه و آله بانیت تمام رسیده کرده

فشاری ساکت شدند از جواب او گفتند ما تا امر و چنین مجادل و محاسنه
نمیدادیم و بعد از این مهلت طلبند که نظر کنند در کار خود و چون نصاری
ساکت گشتند حضرت رسول ثقلین صلی الله علیه و آله بجماعت و هر یک
متوجه شد و فرمود که شما چه برین داشته اید شما را ابدی نباید
ایشان گفتند از جهت آنکه ما حکم نینماییم بکبر خیزی که مشایده نه ایم و پیغمبر
و ما را برای شما محدث و موجودی نمیدادیم پس حاکم شدیم باین که
اشیا ازلی اند و ازین جهت که قصای اشیا را ندیدیم و ندیدیم که
اشیا فانی شوند حکم کردیم باین که اشیا ابدی و ایمنی اند حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که هرگاه شما خبری را که ندیده اید حکم نکنید
بمن بگویند که قدم و بقای ابدی را با شما مشاهده نمود و دید و دید
اگر بگویند که قدم و دوام اشیا را یافته اید و دید و دید لازم می آید که شما را از این
باین بیستی که دارید و باین عقلی که عاقلید باشید و این خلاف حق
و علم عالم است که مشایده حدوث شما کرده اند و میگویند که هر یک
گفتند که ما مشایده قدم و بقای ابدی اشیا را ندیدیم حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود پس از جهت چه شما که حکم کرده اید بقدم

و دوام اشیا بجهت آنکه حدوث و نقصانی اشیا را ندید و یا حق و اولی امیر
آراجماعت که مثل شهابی نیز باشد و بجهت آنکه قدم و دوام اشیا را
ندیده اند حکم بحدوث اشیا می کنند و قدیم نیدانند و دیگر آنکه یا ندیده و یا
شب و روز را که هر شب یک بعد از دیگر است و هر یک گفتند بی دید ایم
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود آیا حکم میکنید باین که شب و روز ازلی
و ابدی و یومی اند و هر یک گفتند بی چنین میدانیم پس آنحضرت صلی الله علیه و آله
فرمود آیا جایز است اعتقاد شما که شب و روز با هم جمع شوند و هر یک
گفتند فی جایز نیستیم حضرت صلی الله علیه و آله فرمود و هرگاه با هم
جمع نشوند پس از هم منقطع خواهند بود و احدی را بر دیگری سابق خواهد بود
و آن یکی بعد از آن خواهد بود و کرده و هر یک گفتند بی چنین است
حضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس حکم بحدوث اشیا باین سابق است
از شعبه روز کرده و یا بدو حال آنکه ندیده و یا بدو قدرت حضرت تعالی
انکار ننمائید و بعد ازین کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله دیگر بار ایشان
خطاب نموده فرمود و آیا شب و روزی را که پیش گذشته است
تمامی میدانید یا غیر متناهی اگر بگوئید که غیر متناهیست لازم می آید

که آخر غیر متناهی بشمار رسیده باشد و آن آخر اول داشته باشد **از قول او که**
چون اول و آخر متناهی باشند و احدی را بدو آن یکی محالست که یافت
شود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله درین فرض بر ایشان لازم می آورد
که احد متناهی نیست که آخر است بدو آن یکی که اول است یافت شده
باشد و این محالست و بعد از آن که درین حق بر ایشان این مفیده لازم
آورد و فرمود که اگر ثبوت یکی که متناهی بودن شب و روز است قایل
باشید بر شمس لازم می آید که مجموع شب و روز مسبق بعهد باشد و عالم
باشد و شب و روز هر یک یک نباشند و هر یک این حق را قبول کردند گفتند
چنین است حضرت صلی الله علیه و آله فرمود و آیا قبول دارید که عالم
قدیم و غیر محدث باشد و حال آنکه شما معرفت دارید یعنی آنچه آن اول بود
و آنچه آخر آنرا ندیده و یا بدو ایشان گفتند بی پس حضرت صلی الله علیه و آله
فرمود این که مشاهده می کنید اشیا را که بعضی بعضی دیگر متناهی جسد بواسطه آن که
توأمی آن بعضی نیست که آنکه متناهی شود آن بعضی دیگر چنانچه بعضی اجزای
بنا محتاج است بعضی دیگر است حکام بنیدر و همچنین که سایر چیزها
پس هرگاه عالم را اجزای او بعضی بعضی دیگر متناهیست تا وقت بهرسانند

و تمام شود قدیم باشد پس خبر دهید مرایان که هرگاه حادث باشد چون خواب
بود و متشنج بود و چون سخن حضرت صلی الله علیه و آله بآنها رسید
جماعت و هرگز بیست شدند زیرا دانستند که حادث از بصره توفیق
نمایند آن صفت موجود است درین که با عقاید ایشان قدیمیت پس
ساکت شدند و گفتند محلت و اما درین نظر کنیم و چون ایشان عاجز
شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله متوجه شد و فرمود که چه دلیل شما بر این
گشاید که نور غفلت از بر نهید متوجه گفتند زیرا عالم را با دست
می بینیم یک صفت یک صفت دیگر شرا و این هم می بینیم که خیر و شر نیستند یکدیگرند
و مقول می بینیم که خدین یک فاعل باشد بلکه عقل ساکت است این که هر یک
از خدین را فاعلی باشد چنانچه محالست که برف چیزی را گرم و خن را سرد
مرد کند این جهت از برای خیر و شر و فاعل اعتقاد داریم که هر دو فاعلند
فاعل خیر نور و فاعل شر ظلمت است رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
آیا شما نمی بینید که در عالم سواد و بیاض و سرخ و زرد و آبی و سبز پیش
و هر یک از آنها ضد دیگریست بواسطه آنکه در محل واحد با هم جمع نمی شوند
چنانکه گری سر و می با هم جمع نمی شوند نیز می گفتند بل چنین است حضرت

صلی الله علیه و آله فرمود پس از جهت چنانچه برای هر یک از این ضد و فاعل
قدیمی است دیگر نهید که علت هر ضد فی علی باشد خیر فاعل ضد دیگر
بعد از اولان پس ایشان از جواب این تعجب ساکت شدند و دیگر با حضرت
با ایشان خطاب نموده فرمود و دیگر آنکه نور غفلت چون مخلوط شدند
و حال آنکه نور با الطبع باطل بصورت غفلت یل نیز است و این مثل نیست
که شخصی زو مشرق برود شخصی بطرف مغرب بسیار باشد یا که کسی نیز
گفته که ایشان بهم ملاقات میکنند یا کرده اند و آیا این جایز است متوجه
گفتند فی این جایز نیست که ایشان جسم بر خورند ملاقات
نمایند حضرت صلی الله علیه و آله فرمود پس باین دلیل که نور غفلت هرگز
با هم مختلط نشوند زیرا که هر یک بحسب جهت از جنس پس چون این عالم پیدا شد
از تفرج و و چیزی که محالست از تفرج آن و ایشان نیز گفتند که ما بهیست
و تا نظر کنیم و در کار خود پس رسول الله صلی الله علیه و آله متوجه شهر کین
عرب گشت و فرمود که شما از جهت چه عبادت انصام میکنید
و حضرت الله تعالی را عبادت میکنند ایشان گفتند که ما بعبادت
انصام تفریب میجویم بنوعی خدای علی حضرتش فرمود که این انصام

آیا شنو و مینع و عابد خدای خود مستند تا اگر شما بتعلیم ایشان تفریبی
 حضرت اند تعالی بخوبید ایشان گفتند فی حضرت فرمود که چون شما
 اصنام را تراشید و دید به دست خود اگر ایشان عبادت جایز بود
 عبادت کردن ایشان شما را اولی اعرای بود این که شما ایشان را
 عبادت کنید چون کسی که عارف بصالح و عاقل باشد حکم
 باشد آنچه شما را بان تکلیف میکند شما را بتعلیم ایشان کرده باشد چون
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله باین کلام مواخذه فرمود ایشان را بجهل
 شدند پس بعضی گفتند که اند تعالی حلول نموده و هر یک کل جن مردان که
 باین صورت بودند پس این تجار را بصورت آن مردان تراشید تا بگویم
 برای تعلیم خدای تعالی عبادت اینجا میکنند و بعضی می گفتند که نه صورت
 مرد نیست که بیشتر ازین بود و اند و باین صورت است عبادت حضرت
 اند تعالی نموده و اندر پیش از این تجار را بصورت شپه صورت
 ایشان تراشید تا بگویم و عبادت میکنند بجهت تعلیم حضرت اند تعالی جنس
 دیگر گفتند که چون حضرت اند تعالی آدم را خلق نموده و ملائکه را نمود
 کرد و اندید سجده و آید پس ملائکه آدم را سجده نمودند از برای تفریب بندگی

اند تعالی و ملائکه را که تعلیم سجده آدم پس این تجار را بصورت آدم تراشید
 و اینجا سجده میکنند بجهت تفریب بندگی اند تعالی آنچنان که ملائکه از
 جهت تفریب آدم سجده کردند و دیگر همچنین که شما سجده میکنید بجهت مکر
 و میگویند که ما نوریم باین آدم سجده نمی کردیم دست خود را بجا ساجده آید
 و سجده محرمانه می کنید و قصد میکند که پس در سجده محرمانه قصد کعب
 میکند و در سجده کعبه قصد شما حضرت اند تعالی است نه کعبه همچنین باین
 سجده و سنایم نکنیم و قصد ما عبادت اند تعالی است حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود و خطا کردید و از راه کم شدید و از راه بندگی آید
 که گفتند حضرت اند تعالی حلول میکند بجهت کلامی مردان بصورت آن
 مردان این تجار را ساجده عبادت میکنند از برای تعلیم حضرت اند تعالی
 خطاب نموده و فرمود که خدای خود را پیش بختی کردید و تو نیست صحبت
 مخلوقات نموده و یا با جبار می بینید که خدای شما حلول کند و پرخیز آن چیز
 محیط خدای شما باشد و هرگاه این معنی را بگویند پس چه فرق خواهد بود
 میان خدای شما و سایر پرخیز که در مردان حلول می کند مثل سنگ و طعم
 و رایحه و گرمی و سردی مثل خشت و از جهت چنانچه اینها عبادت خدا

دیگر قدرت و چون محاسب محل است تعالی که مژگان پیش از محاسب است و
است تعالی که مژگان است هرگاه توصیف نمایند او را بصفات محضات در
حلول نمودن هر یک بر شما لازم می آید که توصیف کنید او را بر ذوال هرگاه
او را توصیف کنید بحدوث مژگان توصیف بنمایند او را کرده و طایفه که
زیرا که این جلوه صفات حلول محلول نیست این جلوه سفیر میگرداند
نات و ذات حضرت با تعالی چون تغییر نمیشود تا اینکه محلول کند و در
پنجمی پس تغییر نمیشود و با اینکه حرکت کند با ساکن شود یا بنماید یا سرخ نماید
شود و صفات متعاقبه در محلول کند تا این که صفات حوادث
موصوف باشد و حادث باشد تعالی الله عز ذلك علوا
کبریا **ان تعالی** **یک** **تغیر** **نمیشود** **بسیار** **بزرگ** **بعد** **از**
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چون طلال که دریم محلولی که
شما می گفتید پس آنچه را که بر محلول است بنی ساحت بودید هم باطل میشود پس
ساکت شد تا طایفه اول گفتند نظر کنیم و در کار خود بعد از آن حضرت
صلی الله علیه و آله طایفه دوم متوجه گردید و فرمود و خبر دهید از خود
که هرگاه عبادت کنید صورتی آنرا که عبادت حضرت تعالی

کرد و اندوخته و نماز کنید و چنانچه خود را بر زمین در پیش این صورتها بگذارد پس
از برای عبادت حضرت تعالی چه خوب است که او را بر این طریق که متوجه
عبادت میکنید حضرت تعالی را عبادت کنید لازم می آید که حضرت
تعالی را مساوی کرده باشید با این صورتها و این را ندانسته آید که
حق تعظیم و عبادت کسی که واجب تعظیم و واجب العبادت باشد نیست
که او را با آفریده او مساوی نکنند و این را ندیده آید که هرگاه پادشاه عظیم
التشانه را با غلام او مساوی بدارند قدر عظیم است و ضعیف عظیم
نمود و اند پس هرگاه شما تعظیم کنید حضرت تعالی را بتعظیم صورت
بندگان و حضرت تعالی را حق تعظیم بجای آورد و باید چون کلام
حضرت صلی الله علیه و آله را بخوانید طایفه دوم هم گفتند مهلت
ده ما را تا نظر کنیم و از امر خود بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله
متوجه طایفه سوم گردید و فرمود که مثالی آوردید و ما را تشبیه نمود کردید
و این غلط است زیرا که بندگان مخلوق حضرت تعالی ایم هر چه
بما فرمایند میکنیم و از هر چه مقرر فرماید باز می ایستیم و عبادت او میکنیم
بخوبی که از ما خواسته است و هرگاه ما را بوجهی از وجهی فرماید در

الحاجت می نمایم و عدول نمی کنیم آنچه با امر فرمود و بپنجیری که ما از ان نهی نمود
نیز می نمایم که بجز هر چه را امر کرده است از خدا نکراد و او را نهی فرموده
از ان که نکرده و آنچه تم نمائیم و با اختیار خود عمل کنیم پس چنانچه ما امر فرموده که ما
از ان که بجز عبادت کنیم حاجت کردیم و بعد از ان امر فرمود که در سایر
بلا و محبت که با او عبادت کنیم باز حاجت نمودیم و هیچیک از اینها
مخالفت امر او نکرده ایم و حضرت ائمه تعالی هرگاه امر کرده باشد بجز آنچه
امر بجز و صورت آورده است بسا باشد که بجهت ضرورت آورده
نمود باشد و ساقی من اهل کرده باشد ازین جهت که شباهت بجهت ضرورت
آورده کرده و در شباهت که در جهت این قول حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله ازین قول منی فرمودند و فرمودند که هرگاه کسی شما را از ان
بدر بخواهد خود یک روزی عیبه آید می آید که در اوقات دیگر داخل خانه
آوی از ان و بشوید یا این که داخل خانه دیگر که او را باشد بشوید یا این که کسی
بخشد شما را چیزی از خشت های خود یا اعلامی از غلامان خود یا حیوانی از خیل شما
خود یا می رسد شما را که اگر آنها را بگیرد غیر بخش از انی از ان و بگیرد ایشان
گفتند انی از رسد که غیر بخار بگیریم زیرا در اول ما فرمودیم و در غیر انی از ان

نیتیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و خبر دهید مرا که آیا حضرت
الله تعالی اشقی است یا این که تقدیم بخود کسی مسلک آوردن از وی یا بعضی که این
ایشان گفتند بلکه حضرت الله تعالی اولی اشقی است یا این که کسی در ملک
بدون اذن او تصرف نماید حضرتش صلی الله علیه و آله فرمود پس شما از
جهت چنانچه امر بجهت را بجد و بکنید و کی حضرت الله تعالی شما را امر کرد که
ازین امر بجهت را بجد و بکنید پس ایشان چنان عاجز از جواب بودند که گفتند
مسئلت داده ما را تا نظر کنیم در امر خود و مساکت شدند حضرت صادق
صلوات الله علیه فرمود و قسم بان که محمد با صلی الله علیه و آله تعریف است
و بر خلق فرستاد که دست نزنند و زنگنه است بر آنجا است که خدا ایشان
آوردند و مسلمان شدند و نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان
پست پیچ مرو بود و ند که هر پنج از ایشان فرقه بودند و چون نزد رسول
صلوات الله علیه و آله آمدند گفتند اهل شجاعت هرگز ندیده بودیم شما را
میدیم که تو رسول خدائی برقی **فصل دوم** در ذکر منظره و اجتماع
ایم از مشرکین و اهل تشیع و یسویب الدین مولانا و مولی الشعلین علی تعنی
صلوات الله علیه و علی اولاد و اطهار من المعصومین جمعی از مهاجرین و انصار

که حد ایشان بدو است بر سید و مدینه بنی قاص و عبد الرحمن بن حوف
 و علی و زید و عمار و مقداد و ابو ذر و اشعث بن عقیله و عبد الله بن عمر و حسن و حسین
 علیهما السلام و بن عباس و محمد بن ابی بکر و عبد الله بن جابر و جابر بن عبد الله
 و انصار ابی بکر و زید بن ثابت و ابی یوسف و ابی اسلمه و محمد بن مسلم
 و قیس بن سعد بن عباد و جابر بن عبد الله و انس بن مالک و زید بن رقم
 و عبد الله بن ابی قحطبه و غیره و بنی انصار بودند و وقتی که ایشان
 تخیل خود را در آنکه میسر نموده بدین قحطه میکردند آنچه رسول الله صلی
 علیه و آله و آتشان را در حق بدافت و غیره از مناسبت چنانچه در کتاب
 مستطاب اجتماعات شیخ طبرسی علیه السلام در حجت مظهر و مذکور است
 و آن نیست که سلیم بن قیس علیه السلام روایت نموده که در مکه علی علیه السلام
 در مسجد رسول الله صلی علیه و آله و آتشان بدافت عثمان بن عاصی بود
 ایشان مباحثه و عظمی کردند و بعد از آن بکر قریش و بنو امیه
 و هجرت ایشان متعل شد و آنچه رسول الله صلی علیه و آله و آتشان
 ایشان فرموده ذکر می نمودند مثل که فرموده **الْأَمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ**
وَالنَّاسُ تَبَعُ الْقُرَيْشِ وَ قُرَيْشُ أُمَّةُ الْعَرَبِ وَلَا

تَسْبُوا الْقُرَيْشَ وَإِنَّ لِلْقُرَشِيِّ مِثْلَ قُوَّةِ رَجُلَيْنِ
مِنْ غَيْرِهِمْ وَمَنْ أَبْغَضَ قُرَيْشًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ
وَمَنْ آزَادَهُمْ أَسْلَمَ قُرَيْشًا أَسْلَمَ اللَّهُ یعنی ما را از شما
 از قریش باشد و همه مردم تابع قریشند و قریش را از شما از قریش باشد و قریش
 قریش مثل قوت و غیره قریش باشد و کسی که قریش را بدست آورد و آنست که کسی
 از او که در قریش است و او را بدست آورد و آنست که او را بدست آورد و آنست که او را
 میبختند مثل نصرت ایشان رسول الله صلی علیه و آله و آنچه در قرآن
 مجید و در معایین و در کشته و آنچه رسول الله صلی علیه و آله و
 شایان ایشان فرموده و آنچه رسول الله صلی علیه و آله و آنچه رسول
 معاذ بن جبل و در بخاری و فرموده و در باب غسل او که ملاک او در غسل
 داده و غیره از خبری از فضل قریش و انصار که استند که ذکر کردند
 و انصار از زمان خود را تقدیر نموده گفتند فلان فلان از ما است و
 قریش گفتند رسول الله صلی علیه و آله و حمزه و جعفر و عقیله و بن
 حارث و زید بن حارثه و ابی بکر و عمر و سعد و ابی سعید و واکم و بن حوف
 و غیره اینها هر کس از قریش که نامی داشت و زنده بود و همه را نام بردند

و گفتند راست و حضرت امیرالمومنین و اهل بیت او بلا و نعمت نمی نمودند
پس آنحضرت بجهت شش خطاب نمود و گفتند یا ابا الحسن چه چیز را مانع است
از تحکم خدش فرمود که هیچیک از زمینگان نهاده که فضلی از برای او مذکور
نشده و آنچه مذکور شد هر حق بود لکن من از شما سوال میکنم ای گروه قریش
و انصار که این فضل را بسبب که حضرت اند تقالی شما عطا فرمود یا بسبب
شما و عشیره شما و اهل بیت شما عطا فرمود یا بسبب غیر شما هر ایشان
گفتند بکدام فضل را با حضرت اند تقالی بسبب محمد صلی الله علیه و آله و
عشیرت او عطا فرمود و حضرت فرمود راست گفتید اما بگوئید که آیا میدانید
که آنچه شما رسیدید از غیر دنیا و آخرت بسبب اهل بیت خاموش
بشمارید و بسبب غیر ما زیرا که پر عزم من رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که من اهل بیت من نورم و برادرانند تقالی پیش از آنکه
خلق کند الله تعالی آدم علیه السلام را بچهار روز و هر سال و چون آدم
خلق گردان کرد از صلب او وضع نمود و او از زمین فرستاد و بعد از آن
و صلب نوح علیه السلام وضع نمود و او را از زمین فرستاد و بعد از آن
و صلب ابراهیم تقدس نمود و بعد از آن همیشه الله تعالی عقل میکرد و اما از

صلبهای پاک کریم بشوی را عام ظاهره و ازار عام طاهره بشوی اصلا ب
کریمه پذیرد و اما در نای که هیچ یک از ایشان برنا بجهت ملاقات نکردند
اصلا چون سخن آنحضرت صدقات اند علیه انچه رسید اهل سابقه و اهل بر
و اهل اند که در آن مجلس حاضر بودند گفتند این کرمی کوئی از رسول
صلی الله علیه و آله شنیده ایم بعد از آن حضرت ایشان خطاب نمود
فرمود که شما را بخدا احوال میسکنم آیا میدانید که من اول نعمت در ایمان بخدا
در رسول و همایشان گفتند خدا میداند که چنین است و دیگر فرمود شما
بخدا احوال میسکنم آیا میدانید که حضرت اند تقالی در چند موضع از کتاب
خود سابق ابر بر مبسوق تفضیل فرموده و یکی همین ازین است بوقت
تکلیف بشوی خدا و رسولش همایشان گفتند خدا میداند که چنین است
و دیگر آنحضرت فرمود که شما را بخدا احوال میسکنم آیا میدانید که چون نازل
گشت آیه **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** الا قولن من المهاجرین
وَالْأَنْصَارِ یعنی آن که سابقان و انصار در میان اند که در
مهاجر و انصار و آیه **وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ** اولک
الْمُقَرَّبُونَ یعنی پیشانیان و پیشانیان که نزدیکی یافته اند که نزد الله

و در علی را و شمنی کن با کسی که او علی را دشمنی کند و بعد از آن سلمان بر پشت
و گفت ای رسول خدای چه ولایت است علی خضرش فرمود که ولایت
مثل ولایت من پس هر کس که من را نبی اویم علی او بیست باد
از نفس او و درین وقت فرمود و فرستاد حضرت اندکی ای یوم اکملت
لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و خیرت
لکم الاسلام دینا فی امر و ذکا و در **نیم** م دین
شما را تمام کردیم بر شما نعمت خود را و انبی شدیم بر شما
شما اسلام را دین پس هر کس که رسول الله علیه و آله فرمود
الله اکبر علی تمام نبوتی و تمام دین الله
و ولایت علی بعدی **پس ای رسول الله** **فرمود و تمام کرد**
بر شما تمام دین من و اولی که اندیشید علی بعد از من **پس او بگوید و عمر بر خاسته گویند**
ای رسول خدای این آیات محمدی است بنی خضرش فرمود بنی عباس
او و سایر اوصیای من است از روز قیامت او بگوید و گفتند ای
رسول خدا اوصیای خود را از جهت ما بسین کردن خضرش فرمود
علی که بر او و وزیر و دارش و منی خلیفه من است و از من و اول

کلی من من است بعد از من بعد از و فرزند من حسن است و بعد از و فرزند
حسین بعد از و نه کس اند از اولاد حسین که هر یک بعد از دیگری خواهد بود
قرآن با ایشان ایشان با قرآنند و قرآن جدا نخواهند بود و قرآن
از ایشان مفارقت نخواهد نمود و اما اگر بر سر عرض من رسیده ایشان
گفتند خدا میداند که چنین است و آنچه گفتی ما نیز از رسول الله صلی الله
علیه و آله دیدیم و شنیدیم بعضی از ایشان گفتند که اگر آنچه گفتی
خطه داریم ما کل آنرا در خطه داریم لکن این جماعت که کل آنرا حفظ نموده
بهترین و فاضلترین و از خضرش فرمود راست گفتید من چنین است
که هر مردم در خطه مساوی باشند و بعد از آن فرمود که هر که گفته مرا از رسول
صلی الله علیه و آله خطه کرده و او را بخدا بگویند میدهم که بر خیزد و بگوید
نیمین را رقم و بر این قمارب و بگوید و مقدار و غار بر خاسته بخدایان
گفتند شهادت میدهم که آنچه گفتی ما از قول رسول الله صلی الله علیه و آله
خطه نموده ایم و حالتی که خضرش بر من سبب بود و تو در چپکوی ادب است
بودی و او میگفت ای مردم بدستی که خضرست الله تعالی مرا فرمود
که از برای شما امام نصب کنم که بعد از من و منی خلیفه من باشد حضرت

اند تعالی در کتاب خود طاعت او را بر منسوب فرمود و گفته است
 او را بطاعت خود و طاعت من مقارن گردانیده و شما را با من خست
 بر دوشی نصرت او بمن بجای خود رجوع نمودم از ترس طمع گد پ
 منافقین پس حضرت اند تعالی را تحسید نمود و فرمود که این امر را
 بخلق برسان الا مرا غدا بکنیم ای مردم هر کسی که اند تعالی شما را در کتاب
 خود را بر تبار گردون کنز البری شما بیان کرده و همچنین شما را با خود
 ساخت بزرگوار و زود رجوع و من همه آنها را بر شما بسپارم تا من
 نمودم و امر کرده است شما را بر ولایت و من شما را به میکرم که این
 ولایت از برای علی بن ابی طالب است بخصوص و بعد از او از برای
 دو پسر اوست و بعد از ایشان را و میبایست که ایشان را و دانستند
 و ایشان را در قرآن و قرآن ایشان مفارقت میکنند تا آنکه بر سر دوش من
 دار و شود ای مردم تحقیق که از برای شما بیان نمودم که بعد از من امام
 و امامی و دلیل شما بر دوش من علی بن ابی طالب است و او در میان شما
 مستحق است که در میان شما باشم در دین خود و او را تعلیم کنید و طاعت
 کنید او را و جمع نمود خود را زیرا که در پیش اوست آنچه حضرت اند تعالی

تعلیم نمود و دست فرغ علم و حکمت خود را و بر سپید و از و بسیار نیر و بعد از
 از او میبایست و بر سپید و یاد گیرید و با ایشان میافوزید و بر ایشان تقدیم
 بخوئید و از ایشان محلت نمائید زیرا که ایشان با حق تعالی ایشان است
 و حق با ایشان ایشان با حق همیشه پیوسته و بعد ازین اوست شما و ایشان
 بنشینند سلیم بن قیس گوید که چون ایشان بنشینند علی علیه السلام گفت
 ای مردم آیا میدانید که حضرت اند تعالی در کتاب خود چون فرمود
 اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
 الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا **اینی بیت و بجز این نیست**
 که خود اند تعالی این را که برادر و شمشیر و کعبه و عصای اهل بیت پاک کرده
 شما را پاک گردانید پس جبرئیل فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله مرا
 و فاطمه و حسن و حسین را و بر آمدند غایت عبادی گفت **اللهم هؤلاء**
اهل بیتی و محبتی و یاری من و یار من و یار من و یار من
من یخرجهم فاذهب عنهم الرجس و
طهرهم تطهیرا **اینی ای پاک کننده و پاک کننده و پاک کننده و پاک کننده**
 کسی ایشان را زنده سازد و هر کس ایشان را نکند که کسی ایشان را نکند پس از ایشان

کس که از اولاد من همایشان گفتند خدا میداند که چنین هست و دیگر حضرت
ایضا چنین فرمود و شما را بخدا و ملائکه میگویم که ایضا میداند این را که رسول الله صلی الله
علیه و آله خطبه خواند و آن خطبه آخر حضرتش بود و فرمود ای مردم برستی که
من در میان شما دو سر میگیرم یکی از من کی کتاب خدا و یکی که قدرت
و جلالت است پس این دو چنگ در زبانتان نگه دارید و نشوید برستی که
لطیف خیر را خیر داده و کرایه و دارم جدا نشوید تا من برسد بر لب من
و عمر بن خطاب برخواست مثل کسی که غضبناک باشد و گفت ای رسول
خدا ای کمال اهل بیت تو چنین میباشند حضرتش فرمود که فی بکین
فخصصا و عیای نیست که اول ایشان برادر و زبیر و طلحه من نیست
من و علی هر دو من و فاطمه بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او
فرزند من حسن بعد از او فرزند من حسین و بعد از او حسن و حسین که هر یک
بعد از دیگر است تا وقتی که بر من و من و من برکنار و من ایشان شهادت
خداوند در زمین او و جنت است ای نویند بر خلق او و خزان علم او و پند و
حکمت او و پند هر که را حاجت کند ایشان را حاجت کرده خدای
و کسی که عیسان و زبیر و ابان عیسان و زبیر و خدای

ایشان گفتند شهادت میدهم که رسول الله صلی الله علیه و آله این را که
میگوید گفت ای مسلم بن قیس گفته بعد ازین هم میان آنحضرت و آنحضرت
سؤال و جواب بسیار شد تا بعدی که آنحضرت اگر منافق خود را در کور
ساخت ایشان شهادت بعد از او دادند و گفت ای پسر ایشان
باشن ایشان نیز گفتند خدا را شاهد باش که ما نمیگویم که خری را که از
رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدیم و دیگر آنحضرت فرمود که ای اهل کور
در میان این که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود کسی را که کان این باشد
که مراد دست میدارد و علی دشمن دارد و تحقیق که او دروغ گو است و مرا
دوست ندارد و دوست بر سر من و دست پس کی گفت ای رسول خدا
این چنین تواند بود که کسی مراد دست و علی دشمن دارد و دوستی تو را بگوید
حضرتش فرمود زیرا که او از من است و من او را دوست دارم و تحقیق
مراد دست داشته و کسی که مراد دست دارد تحقیق که خدای را دوست
داشته و کسی که علی دشمن دارد تحقیق که مراد دشمن داشته و کسی که مراد دشمن
دارد تحقیق که خدای دشمن داشته است چون حضرتش اینها را
ایضا فرمود و نزدیک برست کس را فضل ایشان گفتند بلی خدا میداند

که باین رشتید ایم و باقی سگوت خست یار کرد پس خستش بایشان گفت
 از جهت چه شما سگوت شدید ایشان گفتند ایشان که شهادت دادند
 و در نزد ما بقدر قول خود سبب فصل و بقدر ایشان پس آنحضرت فرمود
 انھی بایشان شهادت بایشان پس آنحضرت بن عبد الله که او را هدیه فرستاد گفتند
 گفت پس باین قول ابو بکر و حساب داد که او تصدیق نمودند و شهادت
 دادند بر دعوی او بکنیم چه چاره ساری هم در آن روز که آنحضرت فرمود
 و در کثرت ریمان کرده بودند و در تکلیف کردند برست و در حجت
 بر ایشان که قریب آنجا بحال بر پیش داد که فرمودی همه را از آنجا تصدیق نمودند
 و ابو بکر بعد از تصدیق قول تو گفت که من از رسول الله صلی الله علیه و آله
 شنیدم که فرمود و الله تعالی اباء و این که در ماضی است نبوت است
 جمع نماید و درین قول عمر و ابوجحید و سالم و معاویه و تصدیق نمودند و سبب
 دادند ما درین سگوت نیست که آنچه نصی و دعوی نمودی و حجت بر آن
 ایضا فرمودی حق است با همه آن قرار و عارف داریم و سبب فصل ترا
 کسی انکار ندارد و اما در باب خلافت چون آن چهار کس شهادت دادند
 باین که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که با نبوت جمع نمی شود و در

ایک خانه آلوده و ماضی ایستد و ایم کرد و در آن حق باشد حضرت امیر المؤمنین
 صلوات الله علیه در جواب طلحه از روی غضب فرمود و پیری که همیشه آنرا
 پوشیده میداشت و تمیز کرد و آنرا آن حرسه بود که عمر در روز قبا
 نمود و گفته بود پس و طلحه کرد و گفت ای طلحه بجهت سگوت که هیچ نمی بینست که
 من حضرت الله تعالی را با آن محبت ملاقات کنم در نزد من دوست تر
 از محبت که چهار کس نشنند و با هم عهد و پیمان کردند و در خانه کعبه
 بنصرت آن وفا کنند و سبب ملاقات نمایند و بنصرت آن محبت این بود که اگر حضرت
 الله تعالی محبت را بکشد یا ببرد بر من عدول و در نزد و کذا و کذا خلافت
 بمن برسد و دیگر آنکه دلیل بطلان دعوی ابو بکر و شهادت آن چهار کس
 و قول تو قول من نیست صلی الله علیه و آله که در روز غدیر خم فرمود که
 مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلَى أَوْلَى بِهِ
 مِنْ نَفْسِهِ فَمَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ فَعَلَى أَوْلَى بِهِ
 و این **فصل** از آنرا که چون تواند بود که من اولى باشم از ایشان بنسبای
 ایشان ایشان بمن امیر و حاکم باشند و دیگر دلیل بطلان قول ابو بکر
 و شهادت آن چهار کس قول من نیست صلی الله علیه و آله که ماضی است

و بر سر این عوف و بر خلیفه قایم بر شایسته عثمان نیست که عمر بن خطاب
 مراد اهل شوری نمود و ز را که اگر انکه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل کرده
 بود که او صاحب بر سر شهادت دادند است میسب و پس از جنت
 چه عمر مراد اهل شوری میسر و یا با جماعت از عمر جهت خلافت
 بشوری متفر ساخت یا از جهت غیر خلافت و اما رت که گویند که از
 برای عمر امارت بود پس باید که عثمان امارت داشته باشد و عمر امارت
 غیر امارت متفر کرده باشد و اگر شوری از برای خلافت و امارت بود
 پس این جهت چه مراد اهل میاخت و حال آنکه قبول او و تصاحبش رسول
 صلی الله علیه و آله اهل پیش از خلافت اخراج نموده و فرموده که این
 در خلافت نفیست و بعد از اندین عمر خطاب فرمود که ای عبد الله بن
 ترا بخدا و اسیکنم که از روی صدق و راستی بگویی در این وقت که
 عمر اصحاب شوری میگویند که طلب می نمود و درینی که من از پیش او پرسیدم
 رفتم عمر تو چه گفت بعد از آنکه گفت چون از خدا و از خودی می گویم آنچه
 او گفت چون تو پرسیدم رفتم عمر گفت که تابع شوم از صلح قریش با امیر این
 ایشان را بر منجه پندار منهای ایشان را بکتاب خدا و سنت رسول الله

دلالت میکند حضرت فرمود که ای ابن عمر در وقتی که عمر این گفتی گفت
 تو چه گفتی این عمر گفت من گفتم هر که چنین است او را بجهت چنان برای من است
 متفر نمی نمای حضرت فرمود که چون این را گفتی او در جواب تو چه گفت
 بعد از آنکه گفت که او در جواب من فری گفت که بر من کمان آن است
 و باید که من آنرا از مردم مخفی دارم حضرت صلوات الله علیه فرمود که
 رسول الله صلی الله علیه و آله مرابان در زمان حیویش اخبار فرمود و در
 شب که عمر میر و هم در خواب مرابان اخبار فرمود و رسول الله را هر که
 در خواب بر پند هانست که در پنداری دیده است این عمر گفت بخدا
 ترا رسول الله اخبار فرمود و ایمر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود و ترا
 بخدا و اسیکنم که اگر گویم تصدیق من نمای این عمر ساکت شد چون
 او ساکت شد حضرت فرمود که چون تو گفتی که چه چیز مانع است
 که او را متفر سازی عمر گفت مانع من آن سخی است که در میان خود
 داشت ایم و عهدی که در کعبه با هم بسته ایم این عمر چون از آن حضرت گشت
 پدید آمدن ساکت شد حضرت فرمود و بنی رسول الله را سوگند میدهم
 که از جهت پند ساکت شدی سلیم بن قیس گوید که دیدم عبد الله بن عمر را

که ای می بگریفتا پس از این پس علی بن ابی طالب و زید بن عوف سعد
خطاب نموده فرمود و مانند که اگر آن چهار کس یا پنج کس دروغ بر رسول
صلی الله علیه و آله بسته اند حدیث را از روایت کردند و لایق ایشان
بر شهادت نیست و اگر راست گفتند بر شهادت حلال نیست که مرا با
خود و دشواری و اهل سازید زیرا که اهل گردانیدن شما در دشواری حلال
فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و رد قول است **مهم**
اولی گوید و شقی اول لایت ما را ایشان با سخط این بهر وجه
حلال نیست که دروغ بر رسول الله صلی الله علیه و آله بستن موجب گناه است
و که فرمود من ان امری دلی تواند بود و بعد از آن اهل مجلس خطاب
نموده فرمود ای مردم جبر و جبرید که من از من در میان شما چون
و چگونه است آیا مرا صادق میدانید یا کاذب همه یکبار گفتند راست
و هرگز از تو یک دروغ شنیده ایم نه در جاهلیت و نه در اسلام پس
خبرش فرمود و الله و بان حدیثی که ما اهل بیت را بنیوت اکرام
فرموده و محمد را از آنکه گزینیده و دیگر بعد از او ما را بامامت مقرر گزینیم
فرمود که هرگز ما کسی از غیر بنی رسول الله علیه و آله تسبیح نتواند کرد و است

و حدیث صدحیت ملا و ابی باو پس کس با ما و ما است حدیث
نصیبی نیست و حق نباشد تا رسول الله صلی الله علیه و آله خاتم نبیین است
و بعد از پیغمبری رسولی نیست و ختم گردانید حضرت الله تعالی
بر رسول الله صلی الله علیه و آله نبی را تا از او قیامت و گردانید ما را
بعد از محمد صلی الله علیه و آله خلفا در زمین خود و محمد بر خلقش فرض گردانید
و احسان از او کتابش نزدیک گردانید ما را بخود و بچند خود و در چند
آنکه گفت پس حضرت انس قبل و عمر گردانید و محمد زبانی ما را خلفای
بعد از او در کتاب منزل خود و بعد از آن امر گردانی خود را که این امر
بر ما از او بخلق و حضرتش رسانید چنانچه حضرت الله تعالی امر فرمود
پس نظر کنسید ای جماعت که ما و غیر ما که امام حق است که بجای
رسول الله شنیدید و دیگران که شنیدید از رسول الله صلی الله علیه و آله
در وقتیکه که ما با سوره بر داشت بگو فرستاد که رساند مکی از من بکسی
مگر آن مرد که از من باشد و من شما را بخدا می عالم حلال میکنم که این قول را از
رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدید یا دیدید و خدا را گفتند قد امیدا
که ما هم این قول را که میکنی از آن حضرت شنیدیم و دیدیم که ترا بار آورده است

در این سخاوت میهمانان را از این مناسبات اند علیه فرمود هر که حساب
 شما صلاحت رسانیدن میخیزد که چهار انگشت باشد در شش باشد و غیر من
 تواند رسانید پس انصاف بر مید که کم یک اتقوا ولی ای مجای رسول الله
 صلوات الله علیه و اگر چون کلام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بجا
 رسید مگر گفت این که میگوید از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدیم
 که این بزرگوارین قول را که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که
 معنی هر که چون تواند بود و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله و سایر
 مردم گفت که باید شایسته بر بنای برسانند که در کتب پنج در خجسته
 الوداع و هم میدانی که فرمود نصر الله انهم انسمع مقالی
 نقلها غیره و نیز حضرت امیر المؤمنین **ع** که در کتب و حدیث
 برسانند که **ع** بر سر من خبرین که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 هر کس تواند رسول الله صلی الله علیه و آله را درین جای باشد که بیاید که
 قضی که حال باشد که او فقیه نباشد و بیاید که کسی فقیه نباشد و ترا خود بر
 حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که این قول رسول الله صلی الله
 علیه و آله در روز غدیر خم فرمود و در روز غدیر خم الوداع فرمود که خطبه

و فرمود و در آن خطبه که این ترک گفت فیکم امرین لن تضلوا
 ما تمکن بهما کتاب الله و احل لینی فان
 اللطیف الخیر قد عهد الی انهما لن یفیرا
 حتی یرد علی الخوض الا ان احدهما قد ادم الاخر
 فتمسکوا بهما لا تضلوا و لا تزلوا و لا تمقده و
 علیهم و لا تخلفوا عنهم و لا تغفلوا هم فانه
 اعلم منکم **ع** من ترک کرم و در میان شما و غیره که هر که
 که از خود با ای **ع** که در روز و شب با این کتاب الله تعالی است
 به شیخ حضرت لطیف خیر غنم و به شیخ این و هم چند شده اند که در روز و شب
 سر و غرض از این و مقصد است که هر یک از این دو تا که از خود
 و کم نشود و پیشی بخشد بر ایشان بر کرد و در ایشان بایشان میماند
 پس بر سینه که ایشان و اما در شما و الله تعالی اعلم
 پس در بیستم خانه و امر فرمود که این قول رسول الله صلی الله علیه و آله
 که بجا بود و بیاید که ایشان را طاعت است و این
 قول در هیچ جای دیگر و در هیچ امر دیگر فرمود پس امر فرمود که خانه

بعانه ویکر حجت آوردین باب که رسانند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
که خدی غرقین نه فرستاد و غیره آنکه محمد صلی الله علیه و آله و سلم این طایفه را
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم گفت و شما می شنیدید که ای برادر من قنبا
فی تمایدین مرا و بر می نمی کرد اند و نه مرا غیر تو و نه مرا بر می میاری و اینها
دین را و امانات مرا و قبال منی بشت من چون بود که متولی امر شد
به شما تبعیت او کردید پس میباید رسانید از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
آنچه از حضرت الله تعالی آورید و هر کس اهل بیت است که حضرت الله تعالی در
کتاب خود او را امتیاز فرموده و او را ولایت ایشان نموده و یکی
او را امتیاز ایشان کند اطاعت الله تعالی کرده و هر که بایان عصیان
و در برابر خدا عصیان ورزید طایفه گفت ای ابو الحسن خدی علم ترا بخود و باز
است محمد حجت را که فهمانیدی قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
آنرا نصیبید و بودم انما ای ابو الحسن چینی و یکم است که از تو پرسم
کون نیست که ترا دیدم که رخت خود را بخو و چیده بودی کشتی که من گفتم
و دوق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که مشغولم بعد از آن مشغول شد
بجای نمودن کتاب الله و جمع نمودن بعد از آن آوردی مسجد کوفتی این

کتاب حضرت الله تعالی است که کفر از آن ساقط شده و من بعد از آن
آن کتاب را ندیدم تا آنکه عمر بر پیش تو فرستاد و از طایفه و توانا ندیدی از
نمودن او و بعد از آن عمر مردم را طایفه از ایشان تقصیر قرآن نمود و هرگز که
هر کس بخواند که و کس آن شهادت میدادند می نوشت اگر یک کس
شهادت میداد و از او می شنید و نمی نوشت و عمر گفت در روزی
جماعتی گشته شد که ایشان بخواند قرآنی که کسی می خواند و بر طرف شد
و که شنیدی آمد و کتابی که نوشته بودند خورد و کتاب و این نام عثمان
بود و از عمر و اصحاب او که تألیف نموده و نوشته قرآن را در زمان عمر عثمان
شنیدم که می گفتند سوره اعراب مساوی سوره البقره و سوره نور
یکصد و چند آیه بود و سوره حجر صد و نو آیه بود و چون چنین است چه خبر
نافع است که کتاب را پیر و آن در می بردم بنامی و عثمان چون گرفت
قرآن تألیف نمود و عمر مردم را بر قرأت آن جل نمود و قرآن بی کسب
درید و قرآن بنام عثمان سوزانید چون طایفه با نچا رسیدند از کوفه
سلامت الله علیه و آله و سلم فرمودی طایفه بدانین را که هرگز که حضرت الله تعالی
بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و بنظر من علامی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

و متعهد و متکافوت نمیدهند که بختی درستی و توانی علی و نزد من از ایشان
اصدق از بنی امی است که نزدیکتری بعد از من بکمال خیرش خلق را
مخاطب ساخته فرمود علی علیه السلام از خدای برتری می پذیرد و نیز فرمودی بعد از من
عوف همگی از خدای برتر رسید و رسای او را بگویند و غنیای او را بگویند آنچه در پیش
اوست و در چنین زمانی خوشنودی او را طاعت ماست که در آن
مترسید و گفت ای ابوجحس خیری که من از تو پرسیدم طلب کنی
که از جهت پد قرآنی که جمع کرد و ظاهر بنی بر خلق خیرش فرمودی
علیه السلام من از چوب کفتم بحال مرده که اگر چه عمر عثمان نوشته اند
ایا کفتم قرآن است یا درین خیری است که قرآن نباشد بلکه گفت کل
آن قرآنست خیرش فرمود که اگر آنچه در آنست اخذ نمایند هر یک از
نورخ خلاص شد بجهت و فعل میکرد و نیز میگوید که در آن حجت ابوبکر
حق و فرض طاعت است بلکه گفت امر من است که قرآن باشد
و در کفتم ای ابوجحس خبر ده مرا از آنکه در رحمت است از قرآن تاویل
آن علم متعالی حرام را که تو ای داد که صاحب آن خواهد بود بعد از
تو خیرش فرمود که رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرمود که آن

بر منی اولی مردم بعد از من یعنی فرزند من حسن علیه السلام بسیارم و او بر من
یعنی فرزند من حسن بسیارم و بعد از او با اولاد او یکی بعد از دیگری تا آنکه آخر
ایشان در دشت و بر رسول الله صلی الله علیه و آله بر لب حوض قرآن ایشان
از قرآن قرآن از ایشان جدا نشوند و با هم باشند تا معصیه و سپرد
متو که امر خلافت خواهند شد بعد از عثمان و بعد ازین وقت کسی
دیگر از اولاد حکم بن ابی عاص متو که امر خلافت خواهند شد تا این
که دوزخ و امام متعالی کامل کرد و می دانند که رسول الله صلی الله علیه و آله
در خواب دید که بر من آدمی حبس شد مثل حسن منیر بخا و است و پس
بر سر سکه انداختن از بنی امیه اندود می کرد و مردمی اند که ایشان
اساس این علم را از بنی امیه و که انداختند و بر گردن آن دو در دست
کنادین است تا در قیامت **فصل سیم** در ذکر صفات و احوال
حضرت مولانا مولی الثقلین امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر او که بر عمر
و وقتی که که از حضرت فاطمه علیها السلام غصب نمودند آنچه
در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی علیه السلام در حجت بر ایت خمارین
عثمان مذکور است که آن چنین است که حماد بن عثمان از حضرت امام

ابو عبد الله حضرت محمد انصاری صلوات الله علیه را روایت نمود که حضرت
فرمود که چون مردم با تو بگویند که تو را خلافت از برای او است
یا نه گفت که من سزاوارکم وکیل حضرت فاطمه علیها السلام را نه فدک را چراغ خود
فدک را از تصرف حضرتش بیرون کرد پس حضرت فاطمه علیها السلام
بفرمود که بگو که ای ابوبکر بحیث چه مرا از میراث پدرم منع میانی و
وکیل مرا از فدک خارج نموده و حال آنکه آنرا رسول الله صلی الله علیه و آله
بمن داده بود و بگو که گفت بنی قریظ خود را بکنند پس حضرتش از این
بشجاعت و ظلمت من چون آنکه گفت ای ابوبکر من شهادت زهرا را بخت
نبرد تمام کنم آنچه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده ای ابوبکر را
بخدا حاکم میکنم که فیضان رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که آنرا
از زمان من بهشت است ابوبکر گفت بی میانم از من گفت شهادت
میدهم که حضرت الله تعالی می فرستد و رسول الله صلی الله علیه و آله
و فرمود **قَاتِلِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَتَّىٰ يَمُوتَ عَمِّي وَ بَنِي عَمِّهِ**
قربتی و پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را فاطمه داد و
حجت الله بامر حضرتش الله تعالی بعد از امیر المؤمنین صلوات

علیه فرجهان شجاعت و او پس ابوبکر کتاب رجعت حضرت فاطمه
علیها السلام نوشت که فدک را با تو برگردانند و این حکام عمر و خلیف
و پسر سید کریم کتاب جعلیست گفت فاطمه دعوی فدک نمود و نام
این جعلی شجاعت بر صدق دعوی او دادند و من این کتاب را از برای
او نوشتم که فدک را با تو برگردانند و کتاب را از فاطمه گرفته پندید و فاطمه
کریم را آنجا پندون رفت و چون روزه گرفت حضرتش امیر المؤمنین
علیه السلام مسجد آمد و حال آنکه ابوبکر با محابره نصاریش بود و باو
خطاب نموده فرمود ای ابوبکر رجعت چه فاطمه را منع نمودی از عیش و
از میراث رسول الله صلی الله علیه و آله و حال آنکه مالک آن بود و زهرا
چون رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر گفت فدک فی سمان است
اگر فاطمه شهادت بکنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فدک را باو داده
باو باری که از بیم و آله او را فدک حق نیست امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود ای ابوبکر بر حاکم میکنی خلاف حکم حضرت الله تعالی ابوبکر گفت
فی امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که اگر دوست مسلمانان خیری باشد این
مالک آن باشد و من این خبر را نمی شناسم و اگر کسی میگوید که ابوبکر گفت

بنده را در تو مصلحتی که منی حضرت فرمود پس از جهت بر فاطمه بنده طلبیده
 بر خبری که در تصرف خود دست است و مالک آن بود و زمان حقیقه
 رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد از آن هم در مسلمانان بنده طلبی که در
 فدک میسر شد چنانچه گفتی که از من بنده طلبی هرگاه و هر چه کنی خبری
 که در دست است یا نیست ابو بکر چون جوابی داشت ساکت شد
 پس عرض گفت ای علی را بگو که از کلام خود که ماقولت بحال با تو را میم
 فاطمه شایسته ای عاقل که بزرگوارند فدک را با و میدیم و از فی مسلمات
 و اولاد آن حتی میت پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قبول عمر
 القاتل نمود و با ابو بکر گفت ای ابو بکر قرآن خواند ابو بکر گفت بی
 حضرت فرمود خبر ده که آیه **اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ**
عَنكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكَ تَطْهِيرًا
 یعنی نیست و طهر نیست که میخواهد الله تعالی که برده و دشمنان را از میان بپا
 کرد و **مُشَاهِدًا** که در **سید** و در شان که نازل شد و در شان
 نازل شد و در شان میر ابو بکر گفت و در شان شما نازل شد حضرت
 فرمود که اگر جمعی شهادت دهند در باب فاطمه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله

علیه و آله فعلی که موجب حد باشد فاطمه چه نوعی کرد ابو بکر گفت بر او خبری
 حد نیست مایم چنانچه بر زبان دیگران میگویند حضرت فرمود پس آن روز
 حضرت الله تعالی از جمله کافران ابو بکر گفت چون حضرت فرمود و بگوید
 اگر شهادت حضرت الله تعالی را در باب شهادت فاطمه درین مقام
 رد کرده و شهادت مردم را قبول نموده و در باب او چنانچه حکم
 حضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله و او رد کرد و می
 باب فدک که رسول الله صلی الله علیه و آله با و داد و او در رسول الله
 صلی الله علیه و آله و بعد از آن در تصرف داشت و شهادت
 از بی بی شهادتی را در باب او قبول کرد می فدک را از او گرفته و می
 که بنده مسلمان است و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود و بنده بر من می قسم بر منی علیه است و تو این قول رسول الله
 صلی الله علیه و آله را رد نمودی و از منی علیه طلبیدی پس من
 مردم گفت و گو به سید و بعضی ابو بکر را نکار نمود و گفتند علی علیه السلام
 راست میگوید و حضرت شهادت الله علیه از پیش ایشان پر و نیست
 و بنزل شریف خود شریف برده و حضرت فاطمه علیها السلام بطرف

لَا إِلَهَ إِلَّا كَأَنَّمُورُونَ بِكَ لَيَقُولُنَّ فَخَرَجَ إِلَيْنَا لِمَا نَحْنُ فِيهِ

نیز می بینی این که با هم می نشستند که از کتب پیشین چون **درستی که می توان نصیحت کند** کافر

و چون کفر است این پیام را رسانید که من علی السلام فرمود و بگوید با شما

که حضرت الله تعالی جلال خدایه میان ایشان آنچه را می دانست و بداند

حضرت منبای نمی نامید و بسجده شریف بر روی خاله و پهلوی حضرتش

جا گرفته چهار منزل شدند و چون با یکدیگر می نشستند از آن پریشان

شد از خوف و تشنه و با من امیر المؤمنین علیه السلام و در تشنگی می

مستغرق و ترش و در گرمی که از او سر کرده بعد از آنجا خطاب نمود و گفت

يَا خَالِدُ لَا تَفْعَلْنَ مَا اقْرَبَكَ اَلَا لَمْ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ

ای خدیجه ای که است نصیب من می آید آنچه که نزدیک است که **در ستم بر شما باد و جنت خدا** و بر کسان

چون امیر المؤمنین علیه السلام شنید این را بجا که گفت ای خاله تو چه می کردی

بد و خاله گفت امر کرده بودم که کردن ترا بر من حضرتش فرمود که اگر کن

مرا نیز وی اگر خدیجه ای را نمی سزد و خاله گفت و اندک از خدیجه ای کردیش

از اسلام هرگز نشد بودم ترا حضرتش دست دراز کرد و علی را در گرفت

و او را بر زمین انداخته علی را در چنان بستر کرد که نزدیک است آن رسیده که حد

او چون آن را پس بر دم جمع شد و غرمت می کشید و بر لب کعبه پس بر دم گفتند

ای ابوحنیفه بنی مهاجر این بزرگوار است از تو بد پس حضرتش دست آن خاله

بداشت و بعد خطاب نمود و فرمودی پس منهای که کرد بعد می از رسول الله

صلی الله علیه و آله و کتبی از حضرت الله تعالی که شد بود و هر چند

میدانستی که کدام یک از ما نیستند تا بعد از آن حد و بعد از آن قبیل

شریف خود و شریف بر **فصل چهارم** در ذکر مناظره و احتجاج

حضرت مولانا و مشقه تا و با و بنا بر این حال علی امام حسن مجتبی صلوات الله

و سلام علیه و علی خدیجه و پس و الله را خدیجه ایاحت متکرر فیضی نمود و پر

بزرگداشتن صلوات الله علیها و مجلس معاویه را انداخته چنانچه در کتاب

احتجاجات شیخ طبرسی رحمه الله و غیره مذکور و مشهور است و آن چنین بود

که روزی عمرو بن عثمان بن عفان عمرو بن عفان عقبه ابن ابی سنیان

و ولید بن عقبه بن ابی منیطه و غیره بن شعبه با هم تمیید نمود و بعد گفتند

که حسن بن علی مطلب تا ما را او گفت و در کنیم را و پدرش را

سازیم را و پدرش را سب کنیم و قدر او پدرش را نازل سازیم زیرا که

او میراث پدرش را می خورده و مردم طبع را می دهند و این که باشد

که با عظیم ترین نستی شود معویه گفت میترسم که قتل او بکردن شبها بگذرد
 که عاقلان با شما با ما را بقتل میرسانند و اندک چه چکاره من با او فرمودم
 که اگر کردی که در دهم و بیست و نهم و عاصی گفت که با من میروی که بقتل او بروی
 غالب شود و مرض او بجهت از یاد می گشت معویه گفت ای میترسم
 عروین گفت هرگاه نیت من پس نیت من و او را بطلب پس کن
 فرستاد و بطلب حضرتش چون رسول بزرگ حضرت آمد گفت معویه
 مرا بطلب حضرت پرسید که پیش او هست رسول آمد و نمود که در نزد او
 فلان فلان هستند و فلان فلان را نام برد و حضرتش فرمود و از جهت چه
 مرا انداخته اند که سقت برایشان افتاد و از او بگذاشت
 ایشان یا خدایا برایشان آید از جیبش که شکر در نهان دارد
 پس بحسب این فرمود که رحمت مرا بسیار و درین دعا بخواند
 اللَّهُمَّ إِنِّي أَدْعُوكَ فِي حُجْرِهِمْ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْهُمُ وَتَسْعِيَانِ
 خُجْرِهِمْ خُجْرِهِمْ خُجْرِهِمْ خُجْرِهِمْ خُجْرِهِمْ خُجْرِهِمْ خُجْرِهِمْ خُجْرِهِمْ
 عَلَيْهِمْ فَالْقَيْنِ بِمَا شِئْتَ مِنْ خَلْقِكَ وَنَبِيِّكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
 و بعد از این دعا فرمود که اگر کسی از شما را از این دعا خواند که او را از این دعا خواند

و رسول فرمود که این کلمات بفرست و چون بطلب من به تو مل شد بعد از
 سلام و تکلمات معویه بجزش گفت اینجاست عیسان بخواست من
 نمود و در طلبند و الا من اضی نبودم و بطلب ایشان نیست که بر تو
 مقرر سازند که عثمان مظلوم کشته شد و پدر تو او را کشت حرف ایشان را
 بشنو و ایشان را جواب بگو مکان فرست من مانع تو نباشد از جواب حضرت
 امام علیه السلام فرمود سبحان الله خانه خانه است و ذون در خانه
 فرست و اندک اگر اجابت نمود و آنچه را که ایشان را داده نمود و در
 طلب من جی میگویم من از کردار بد تو و اگر ایشان بر تو غالب شدند و در
 چیزی که میخواستی در طلبدن من هرگز جیایم که من ضعف تو
 و بکدام یک از اینها می و بکدام خدای میگوئی و من اگر میدانستم که این محبت
 در اینجا است ساری عدویشان را بنی شمشیر خود می آوردم با آنکه
 ایشان از تخافی من وحشت پشتر دارند از وحشت من بجهت ایشان
فصل اولی که در امر حضرت امام زین فرزند است که ایشان با
 وجود بعضی که دارند من اگر بخوانم قرص دارند و من از ایشان با آنکه

جمعی از ترسندم و دیگر فرمود بدستی که حضرت استغاثی نامی فرستاد
و بعد از آن فرستاد پس بگویند ایشان هر چه میخواهند و تو هم بشنو نیست ولی
و قوی مکر از خدای که علی و عقیلم است پس اول مرتبه عمر بن عثمان این
غسان تجلم و آید و گفت چهارتی که جملش نیست که من دوست
نیدارم که از بنی عبدالمطلب احدی بر روی من باشد بعد از قتل عثمان بن
غسان که فرستاد و فضل و خاص رسول الله بود چون او را ریختند از روی
غسان و طلب فتنه و حسد و طلب خلافتی که ایشان را اهل بیت آن نبود با
سلب و قتل نمایی که او را در نزد خدا و رسول بود و اسلام بود و پیوسته است
این که حسن و سایر بنی عبدالمطلب که قتل عثمان نموده باشند و بر روی
زمین راه روزه و شهادت آن نمود و گویا باشد و نه نیست که ما خون
عثمان را از شما میطلبیم بلکه خون نوزده کس از بنی امیه که در بر گشته اند
از شما میطلبیم و بعد از آن عمر بن عاص تجلم و آید و گفت ای پسر
ابو تراب! بطلب تو را سلاطین فرستادیم که تا بر تو متفرساییم
که بر تو بگویم که صدیق را بکشم و در قتل عمر فاروق شریک بود
و عثمان را در انورین آگشت مظلوم و دهری نمود و خیری را که در این

حق داشت و خود را در آن فتنه نهاد و ساخت ای بنی عبدالمطلب از خدای
بشما سلطنت داده و مرکب شدن شما سلطنت است که بخت بخیری که بر
شما اجل نیست اما تو ای حسن خود را بر سر المومنین میخانی اما عقل آنرا نداری
و در حق آن در دوست و چون تواند بود که عقل داری آن در تو باشد حال
آنکه آنرا از خود سلب نموده ترک آن نمودی از روی حق و این جمل از بهر علی
پرست و بهجت آن را طلب نمودیم تا ترا و پدر ترا بسبب کنیم اما ترا نرسید
که ما را عیب نگذیب نمایی و این قول اگر تو میسازی که ما درین قول را
بر تو می بینیم یا با تو باطل تجلم می نمایم و خلاف حق میگوئیم تجلم شما
و طوب بگو و الا بدان که تو پدر تو شتر خلی الله علیه و آله را پدر ترا خد گشت و ما
از کشتن او خلاص کرد و اما ترا خواستیم کشت و در کشتن تو کنا نمیست
ما در نزد خدای تعالی عیبی نیست و در نزد خلی بعد از دقت بن ابی صفیان
تجلم و آید و گفت ای حسن پدر تو شتر بود و از برای قریش زیر که قطع رحم
ایشان کرد و از خدای ایشان را ریخت و در از جمل قتل عثمانی و این
که ترا بکشد بموضع او حق است پدر ترا است است اما در قتل عثمان
و اما ترا خواهیم کشت اما پدر ترا چون خد گشت ما از کشتن او را نید و اما

خبر استیغاف است ایما که آن را تو نمی آید وقت آن در بازوی دوست
و بعد از آن در لب بن بست بن باقی غیظ سخن در آمد و آنچه اسرار گفت بود
گفت و بعد از آن گفت ای که بنی ششم شما اولی است که مردم را
تحریر نمودید و عیب عثمان را که جمعیت نمودند و در گذشتند مطالب
شما این بود که هست را هلاک کردانید و خویشای ایشان را بریزید
از جهت حرصی که شما در ملک داشتید و طالب دنیا می بودست
آن بود که قطع رحم نمودید و عثمان را که حال شما بود و بخت ترغیل
و دانا و شما بود و بهترین و اما گشتید زیرا که شما اول مرتبه با وجد کردید
و بر وطن نمودید و بعد از آن متولی قتل او شدید و بعد از آن بیعت خدا را
که و بال کن شما با گشت و بعد از آن بخت و در آخر بن شیع و بخت نمود
عصب بود و بعد از آن گفت ای حسن بدستی که عثمان را مظلوم گشته
شد و پدر ترا در آن دغلی بود و لکن خبری که هست اینست که پدر تو قتل
آور و کنار خود می داشت و عانت می نمود و ازین ما که کان نیست
که او قتل عثمان را نمی بود و پدر تو همیشه شیر زبان بود و می داشت
بکشتن زنده بنی امیه و عیب کردن مردم و ایشان بنی امیه از جهت بنی ششم

بهر خبر زنده بنی امیه و عیب کردن مردم و ایشان بنی امیه از جهت بنی ششم
از برای محوید و پدر تو نسب عدوت کرد و بار رسول الله و قصد داشت
پیش از مردم که او را بکشد تا آنکه رسول الله این قصد را در دست و دیگر
اگر او داشت از پست او که بکشد تا آنکه او را منوم ساخت و کشت و با غرض
که تا آنکه قصد نمود که در آن اول بزند و قتل او شریک بود و بعد از آن
طعن عثمان می کرد تا آنکه او را بکشت و او در قتل کل این جهالت او
شریک بود و بعد از آن اعمال ای حسن او را که چه قدر و نفرت شما در نزد
حضرت الله تعالی و حضرت الله تعالی و حق و سلطنت داد و بقال
و کتاب غرض خود و دلی حق و قتل غیر حق محوید است و اگر تا او را در
ترک کشتن حق با است و الله که خون علی سرخ و از خون عثمان نبود و خدا
در شما ای بنی امیه طلب سلطنت از بنوت اجمع نماید و چون سخن
ایشان تمام شد حضرت ابو محمد حسن بن علی صلوات الله علیه بخت نمود
گفت حمد خدا می که او را شما را با قبل او آخر شما را با خراجیت فرمود
و علی الله علی بنی امیه بنی ششم از من قتل مرا و فهم خود را بمن براید و ابتدا
میکنید و ای محوید بعد حضرت الله تعالی قسم ای از حق که مرا دشنام

ندو که تو پنجاهت بر دوش شام نداده و سب کردی و غیر تو پنجاهت را
 سب کرده و کن شام داغی سب کردی و ندیدی خود ویدی ای
 و بنی حدوث حسدی که با ما داریم حدوتی که با خود علی اند علیه و آله است
 از قدیم الانام و دین نایم دانند که اگر من این جماعت در مسجد علی
 صلی الله علیه و آله و در میان محاسن و انصاریه و پنجاهت
 قدرت این داشتند که با من این سخنم نمایند که در حضور تو کردند و شنیدند
 که باین سخن خطاب کنند بشنود از من ای جماعتی که با هم تباع
 نموده اید و محاضرت یکدیگر می کنید میگویند شنیدیم حتی که دانسته اید و تصدیق
 نمایند باطل را اگر من این سخنم نایم ای صوری من بنی گویم تا که گویند آن که
 در دست شما رنجده اید و ایس که من ای جماعت ای دانید این را که این
 مردی که دوش شام دادید و قبله نماز گزارده است در حالتی که شهادت
 ضلالت بودید و لات مغری را عبادت میکردید و بر وجهیت
 پست نمودید یکی پست زلفون یکی پست فتح و تازی معویه و پست اولی
 کافرو دشمنانے ناکش بودی و دیگر فرمود شما رنجده اید و ایس که من
 ای جماعت ای دانید که زهر دمی را که دوش شام دادید با رسول الله

صلی الله علیه و آله شما را ملاقات کرد و در روز بزرگ ولایت رسول الله صلی
علیه و آله و مؤمنین را بود ولایت شکرین را تو بود ای معاویه و عبادت
لا اله الا الله میگردی و در آن هنگام و خرب رسول الله و مؤمنین را
فرشاد و برب بر خود میدانستی و در روز احد با شما ملاقات نمود و با او
رایت رسول الله و مؤمنین بود و ولایت شکرین را داشتی ای معاویه
و ملاقات نمود با شما و در روز احزاب و ولایت رسول الله صلی الله
علیه و آله را داشت و تو علم دار شکرین بودی ای معاویه و در خیمه این مؤمن
حجت و دعوت الله تعالی را انتشار میداد و نصرت رهت او میکرد
و رسول الله صلی الله علیه و آله را در خیمه این مؤمن را معنی بود و دیگر فرمود
شما را ای جماعت بخدا و اوست که می بینید این را که رسول الله صلی
علیه و آله بنی قریظیه و بنی نضیر را حاضر کرد و بعد از آن عمر بن خطاب را
برایت مباحثین و سعد بن معاذ را برایت انصار بجنگ فستاقین
معاذ زخم برداشت و عمر بن خطاب بر گشت او و اصحابش را بیدار
نیت میداد و اصحابش او را و رسول الله صلی الله علیه و آله در آن هنگام
فرمود ولایت بر من و منم و او که او خدا و رسول را دوست میدارد

و خدا رسول او را دوست میدارد که در غیر خدا نیست بر کوه و تاهضت
 انداخته و فتح را بدست او میسر گردانید پس آنکه بگوید عمر و سایر مردم از مهاجرین
 و انصار خود را با و عرض میس کردند و علی در آن روز در چشم داشت پس
 رسول الله صلی الله علیه و آله او را طلب داشت آب بهین مبارک بمیکشید
 و لید و شفا یافت و روایت را با و او چنانچه شاکفته **عرب**
سَأَعْطِيَ الرَّايَةَ الْيَوْمَ ضَارِئًا ۖ مَكِّيًّا حَبِيبًا
 یعنی روزی که چشمم اشک زد و ایامه بر او میرسد **عرب** عرب است که نفسش آید
لِلرَّسُولِ مُوَلَّيًّا ۖ وَكَانَ عَلَىٰ أَرْمَدٍ الْعَزِيزُ يُنْفِخُ ۖ
مَرَّةً رسول او را دوست دارد که بخاکم علی **عرب** چشم در دست
كَوَاكِبَ فَلَمَّا نَجَّحْتُ مَدَاوِيًا ۖ شَفَاهُ رَسُولُ اللَّهِ
 و او پس چون احسان نمود و او کردند **عرب** شفا داد رسول الله
بِمَقْلَبِهِ ۖ قَبُورُكَ خَيْرٌ مِنْ قَبُورِكَ رَاقِيًا ۖ
 آب بهین خود **عرب** این که در دستش شفا داد و زکی است که بگوید
عرب چون رسول الله صلی الله علیه و آله روایت را با و او رفت و عمر
 گوشت تا آنکه حضرت الله تعالی این عمل خود فتح را بدست او میسر گردانید

و تازی معاویه در آن وقت آمد که گفت و حضرت اندر رسول او بودی آیا
مساوی توان بود و مردی که نصرت خدا و رسول کند و مردی که با خدا و رسول
عداوت و در زخم بجهت میخورد می بخور که دل آن مسلمان نشد پس هنوز
در بیان تو همی گوید خبری را که در دل تو نیست و دیگر فرمود ای عجمت
شمار این خدا را که میگویم آیا میدانید که رسول الله صلی الله علیه و آله او را در نین
خلیفه ساخت و فرموده بود که بی این که از کار زردگی و کراهی داشته باشد
و منافقین چنانکه گفتند او را رسول الله صلی الله علیه و آله گفت ای رسول
خدا می ملازم خود جدا کردن من نخواهم کرد از تو جدا شوم از هیچ کار زار
و فرمود پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود تو و جمعی خلیفه منی در آن
من جمله که بزمن نرسی با او و بعد از آن دست علی را گرفت و گفت
ای مردم که میگردید که من دوست دارم ای دوست داشته است
و کسی که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و کسی که علی را
مراقتی مراعت کرده است و کسی که مراعت کند علی را تحقیق که
مراعت کرده است و دیگر فرمود ای عجمت شمار این خدا را که میگویم
آیا میدانید که رسول الله صلی الله علیه و آله در حجره او فرمود ای مرد

برستی که من در میان شما گذاشتم خرمی که کرده شود و کن گنا خیل است پس
جلال را نید جلال آنرا و حرام را نید حرام آنرا و حکم آن عمل نماید و بشا بر آن
ایمان داشته باشد و بگوید ایمان آوردم با آنچه خدای فرستاده است
از کتاب دوست دارد اهل بیت عترت مرا دوست دارد کسی که
کویتش را دوست دارد و نصرت و جیدایش را بر کسی که بایشان شنیده
کنند و کتاب الله و قرآن من بپایستد و میان شما خوانند و توفیق
که بمن دارد و در دل بر لب عرض در روز قیامت و بعد از آن علی طالب
نمود و در حالتی که هستنوز بر سر کوب و دوست او را دوست داشت گفت
خدا یا دوست دار کسی را که بمن را دوست دارد و دشمن دار کسی را که بمن
دشمن دارد و دشمنی کسی که علی را دشمن دارد و میسر کردن از برای او و زمین
شستگان و بر آسمان صعود و معینه کردن از برای او و اهل باطن را آتش و دیگر
بایشان نهایت نموده فرمود و شما را بجهاد حواله میدهم ایامیدانید این
که رسول الله صلی الله علیه و آله بپای کفایتی علی نمود و کند از عرض
من پس بپای کسی از شما شتر غریب را از میان شتران خود دور کند
و دیگر شما را بجهاد حواله میدهم ایامیدانید این را که در مرض موت رسول الله

صلی الله علیه و آله اهل بیت و اهل حجره رسول الله صلی الله علیه و آله را شده و دیگر از شما
که میباید پس بپای گفت چه خبر ترا بگویم و ایامی رسول الله صلی الله علیه و آله
را که ایامت را در این که چند نعم در دل بپوشانست من را تو بغضهاست
که اینها را بگویم و هر چند که با من را تو غایب شوم و دیگر شما را بجهاد حواله
میکند ایامیدانید این را که در وقت وفات رسول الله صلی الله علیه و آله چون
اهل بیت خضرش در نزد او حاضر شدند فرمود و اهل بیت خضرش اهل بیت
منند و اهل بیت دوست دار کسی را که ایشان را دوست دارد و ایشان را
نصرت دارد و بر خدای ایشان فرمود که مثل اهل بیت من مثل گشتی دوست
کسی که در آن فعل شد نجات یافت و کسی که از آن تخلف نمود غرق شد
و دیگر شما را بجهاد حواله میدهم ایامیدانید این را که بصحاب رسول الله
صلی الله علیه و آله بر دین ولایت سلام کردند و در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله
علیه و آله و دیگر شما را بجهاد حواله میدهم ایامیدانید که کسی است که بگویم که در اندیشه
نزد و شهادت در میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است و اهل بیت
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّخِذُوا حِجَابًا
بَيْنَ نَفْسِكُمْ وَنَفْسِ الْكَافِرِينَ

اَحْلَ اللَّهُ لَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا ان الله لا يحب

مطالع کرامت در شمس و مکه و مدینه و کربلا و بیروت و غیره

المُعْتَدِينَ وَكُلُوا مِنْ رِزْقِكُمْ اَنْتُمْ حَالِلَا

نعمه و آنچه که از نعمت خداوند است و بخورید از رزق خود که شما حلال

طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي اَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ

پاک است و بپرهیزید از خداوندی که شما بآوردن و بکار دارید

و روزی از او بود علم شما با علم قضا با تحصیل انتخاب و بود از جمله آنکه حضرت

استدلال با مسامحت که ایشان مؤمنانند شما از جمله آنها نیستید که مسامحت

کرده شده از زبان رسول الله و سخاوت داد که سخاوت کردای

استدلال این بود که شما را بخدا و علم شما با علم قضا که رسول الله ترا

ای معجز طلب داشت که ما به نبی خیر نبوی و این زمان که خداوند

بر ایشان فرستاد و از شما چیزی از آنکه گویند و ما از آنکه بر شما فرستاد

مهر و مهر دست پیر زود اللهم لا تشبع بطنه في

مهر خداوند و سیر کردن شکم او پس این شکم

و الله في نفوسكم و اكلت الى يوم القيمة

و الله که در حوض نبوی و خوردن است تا روز قیامت

و دیگر شما را بخدا و اهل بیت که می بینید که آنچه می گویم حق است ای معجز

در روز اخطاب و شتر سوار در پرت و در میان می این برادر است که

در اینجا شتر است معاذ آن را می کشید رسول الله علی علیه السلام فرمود

لعز الله القاید و الزاکیب و الشایع

نیکی است از شتر سوار و شتر سوار و شتر سوار

و در آن هنگام پرت کلب و قوی از قوی این برادر تو که در اینجا

حاضر است قایم بود و دیگر شما را بخدا و اهل بیت که می بینید که رسول الله

در وقت موطن این کرد و بوسیله آن افعال در آن وقت بود که رسول الله

کمی برون فرستاد و مدینه بود و بوسیله آن شام می آمد و با بر خورد

داد و است کرد و تهدید نمود و خواست که کسی با بر سر این حضرت

استدلال آنرا صرف نمود و می آن روز بود که بوسیله آن شتر را که خود را

بار داشت که بر شتر می کشید تا آنکه از رسول الله نگاه دارد و سیم روز

آمد بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
لَا تَقُولُوا لَكَ اللَّهُمَّ إِنَّا نَعْبُدُكَ وَلَكِنَّا غَافِلُونَ

یعنی بگوئید ای خداوند ما تو را عبادت می‌کنیم و غافلیم

پس این کرد و حضرت الله تعالی فرمود که او رسول خود را فرستاد و چون رسید
روز جمعه بود که از بسفیان جمع نمود و قریش را و از بنی عطفان را و در
بر آنحضرت و الله تعالی ایشان را بر گردانید بآن غشی که داشتند و خبری
با ایشان نرسیده و حضرت الله تعالی این قیل را بر او رسد و بیان فرمود و در
هر دو سوره از بسفیان اصحاب او که فرامیید و دو تومی می‌دید در آن
اوقات شرک بودی مثل پرست و در کعبه بودی علی علیه السلام در آن
رسول الله و باری او و این را و بعد از آن چشم قل بند غروب است
وَالْهَدْيُ مَغْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ

یعنی قربانی آنکه نرسد که بمحل خود برسد

و تروید و تو و شکرین قریش رسول الله رسد کرد و بود و پرست کرد
حضرت الله تعالی در آن غشی که شامل او و در آن است تا روز قیامت
ششم روز از غراب که از بسفیان جمع کرد و قریش را و در عقبه بن حسین بنا

بر عطفان این را و آن حکام این که در رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
آورد و قیامت پس گفتند بر رسول الله صلی الله علیه و آله که در آن است

است خورشید فرو برد که این بنوعین بر بنوعین و اما قاف و در میان مؤمنان
و محب و استکار یافت نمیشود و مقسم روز و شب است که در آن روز و هر قصد
کرد که کشتن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را و از آنجا بنی امیه بود و در آن کس را سایر
قریش پس این کرد و حضرت الله تعالی در رسول او کسی را که در عقبه و غل شد
غیر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قایم و یاقی او و دیگر شما را بنجد حواله کردیم که می‌بینید
این را که از بسفیان نیز عثمان گفت و زمانی که مردم عثمان پرست
کردند و گفت ای برادر من ای که در آنجا کسی هست که از او عیال را بیاورد
که عثمان گفت ای از بسفیان گفت دست پرست برسانید
خلافت را ای جوانان بنی امیه قسم آن کسی که نفس از بسفیان پرست
آید که پرست و روزی نمی‌باشد و دیگر شما را بنجد حواله کردیم که می‌بینید
این را که از بسفیان دست برادر حسین را گرفت و آنوقت که
بشمار مردم پرست کردند و گفت ای برادر من از آن پسران ای بن
بجانب پیش خرقه پس حسین با او پسران رفت و چون برسد

بهرستان سیده دست خود از دست حسین کشیده فریاد بلند می کرد و گفت ای
مصلی قبول اینچیزی که از برای آن با قاتل میسر میاید بدست آید و شما آهوان
پوسیده شده بایر پس حسین گفت قبح کرد اند خدی پری روی ترا پس
نمودند از او بگفت کشیده و او را در گنج بگذاشت و اگر نعمان بن بشیر بنی بود
و دست او را نمی کشید و بهرینه دخل نمی کرد و او در گنج بملکیت میرسید
و رقم و اوقاف که چون ابوسنیان در آن اوقات از چشم طاهر حم عاری
شده بود و چنانچه چشم دلش که بود و لبت در فقر و پیش ازین حضرت صلوات
اشد علیه فرمود که او بهمان خطاب نمود و گفت در اینجا کیست که گفته
است یا ط باید نمود و درین فقره فرمود که اگر نعمان بن بشیر بنی بود دست
او را کشیده بهرینه دخل کرد و او را در گنج بملکیت میدفتم چون حضرت امام حسین
صلوات اشد علیه دست از دست او کشید و بر رفت پس اگر نعمان او را
بهرینه نمی کرد و او را در گنج بملکیت میدفتم کل کلام آنکه چون حضرت امام حسین
صلوات اشد علیه این مطاعن را بر معویه یا یزید فرمود با و خطاب نموده
فرمود که ای معویه بخیر اگر قسم از دست آید می توانی خبری از چنانکه قسم
من رو نموده انجا کنی و دیگر از لغو نیست تو بر روی معویه آنکه چون پست

ابوسنیان همت کاشت که مسلمان شود و شمری که در میان قریش
معروف بود از برای او فرستاد و می آید از برای اسلام کردی و او را فرستاد
و دیگر از لغو نیست تو بود آنکه عمر بن الخطاب ترا دلی شام کرد و بر زینت
نمودی عثمان نیز ترا دلی شام کرد و نصرت او کردی و عظم از میان آن بود
که بر خدا و رسول جرات نمودی با علی که امیر المؤمنین بود قاتل کردی و حال
آنکه سوابق فضل و علم او را میدنستی در امری که او اولی آن بود و زینت
حضرت اشد تعالی و رسول الله را تو از غیر تو و بحدی که یک و دیگر چون
خلق را بخیتی و کردی آنچه مستمعان و کسی از عقاب ترسد که بدین مجاز
که قسم ای معویه مخصوص است اگر چه آنچه ختم از بدیها و عیجای تو
بسیار است مکن کرد و دستم تطویل با و بانیقت اختصار نمودم نه ای
عمر بن عثمان تو سر را زینتی از جهت احمق که در تو هست که متبع نمایی این
انور را و مثل تو مثل کسی است که بخل خرمای گوید که با نیست و خود را نگاه
دارد که من بخیرم از بالایی تو بر روی من بخل بود میگوید که بودن تو
بر بالایی من مشهور بمن نیست چون من شاق باشد نزول تو را بالایی من
پس من ای عمرو بن عثمان کان ملام که تو با من ضد دوست توانی کرد

آن برین باشد که آن چرخ کفنی تجو ب میگوید که این طاعت تو نیست که سب تو
 علی را که در این زمین است نفسی او میرسد ما را و از رسول الله و میزاد
 یا اوسب نقصانی بجای در اسلام شده است یا بجو حکمی کرده است
 یا جنت دنیا است که یکی از خیال بگوئی دروغ میگویی این که
 نفسی تو زود چون ز شهاب طلب میاید اگر کشکان بدر برستی که ایشان را
 حضرت الله تعالی رسول اگر کشند تا تو ای عمر در جاس شامی معین بر
 توان یکی اول بر تو نیست که زانید و شدی در قریش شکر و چند مرد
 قریشی از بزی تو حکا که زانیدی که بوسیله بن عرب و لید بن مغیره و عثمان
 حارث و نضر بن حارث بن کله و عاص بن ابی لیلی که خبر قریش بود و چون
 اینجاخت در عمر این بود که تو میرا و نه و توانا و زود ازین رسول
 کردی که گفت همه اینجاخت پیش من آمدند لکن بریان غالب شد و تا
 مالک کردند که در میان قریش بحسب نسب و لی تو در منصب خبیث
 و بیست و اندر عمر و نظم بود که آن جاس باشد و بعد از آن بری سستی و خطبه داد
 و نفسی من دشمن محمد و عاص بن ابی لیلی گفت محمد صلی الله علیه و آله
 مرد است بر او فرزند زاده پس اگر پدر را که از دستش میکرد و پس از قتالی فرود میآید

ان شانتك هو الابتر

یعنی پس کسی دشمنی

و ما در تو میرفت بسوی جسد قیس از برای طلب طاعت و بخاندان و علمای
 ایشان میان زود و خانها میرفت و دیگر آنکه تو در میان جماعتی بودی
 که با رسول الله شد عداوت و کشیدند با تو و در میان اصحاب نشین
 بودی که بسوی بخاشی بکشته فرستد که سعی از خون جگر بن ابی طالب
 و سایر اصحاب برین کشیدند تا که تو آخر کردن تو چیده شد و کلاه کافران است
 و کلاه است بلند کردید اما قول تو در باب عثمان ای سحیا اول مرتبه آتش فتنه را
 بر داف و زخمی و بعد از آن که شعیب بنطسین رفتی و چون بر قتل او بر رسید
 نفس خود را در سینه محو کردی و این خود را میخپشت به نیای غیر
 فروختی و از ملامت نمی گزیدم بعضی که با ما داری معاتب لیداریم بر جسته
 و محبت ما زیرا که تو عهد و بی امانی بودی در جا ملت اسلام و جو کردی
 رسول الله را بهت و پست شعر و رسول الله گفت ای محمدی تو میدانی
 که من شعر نیستم تو نم گفت و گفتن شعر غیر از این نیست پس تو گفت
 کن بهر در جاس بر مقابل هر کسی ای عمرو تو ای که از نیای کردی نیای

غیر بر روی خود و شکستن روی از برای بخاشی بار و دیگر بجانب اوستی و نمی کرد
 رفتن اول از رفتن ویم در رفتن اول تنیده شدی و از رفتن مغول
 و بجزت بازگشتی و در رفتن ملا و تو ملاک جعفر و صاحب او بود و چون
 بنظر انجامید آنچه را که از او داشتی اگر کردی بنار توین اولید و اما توای
 ولید بن عقبه و بعد که من تر اقامت میکنم بغض علی که بعد از من است زیرا که
 او به بخت خورون خمر شتا و از یازده و پودرت را صد پودرت
 و چون بتائی کرد و حال آنکه از حضرت رفتی در و آید و توئی غافل و غافل گشتی که تو
 اَفَمِنْ كَانُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ و دیگر
تائی از این نیست مثل کسی که است مساوی است
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقُونَ بَاءً مَعِينُوا
 یعنی می کرد و نمیدان **بر که فاسقی می باشد پس از آن کند**
 أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِمَا لَمْ يَفْعَلُوا عَلَى مَا فَعَلُوا نَادِمِينَ
 که ما و توئی تصیب می کنی پس **پس برین است که تو فاسق و پشیمان باشی**
 و دیگر که تو مجاهد و کفر و شین جان از تو بر چوکی که از فعل مقدریه اسم و ذکر
 بود و اما این که گفتی عثمان را ماکشیه از من قوی است که عطا و پر و عایشه

بعنی بنی طالب تر است که گفتن تو چون توانی گفت و اگر نداشت پستی که
 پد رنگیت و اگر از آن نمود و بر عقبه بنی بنیط الصافی سیما یا اینکه
 بواسطه این سنا رفتی کتب کند با آنکه حضرت است و تعالی و عده فرموده
 از جت تو پدید و مادر تو عمار و خری در و یا آخرت را و الله تعالی
 ظلم کنند و نیست به بندگان خود و اما توای عقبه بنی بنیطان کم هستی
 که از تو در گذر غم و غل چندی که ترا معاتب دارم و نه در تو و خیری
 هست که کسی از تو را با و است باشد و نه شری هست که از آن برتند که
 او را میراثش بن علی سب کنی جو عاری متوجه می شود و تو گفتی بند
 بند و علی بن ابی طالب علیه السلام نیستی که من سب ترا بود و کنم یا
 ترا معاتب دارم و کن حضرت است و تعالی از برای تو پدید و پر و مادر تو
 اما و تو بارت شتابان و بود و از رفتی حضرت است و ایضا از آن که سب و فرمود
 غَامِلَةً نَّاصِبَةً صَلَّى نَارًا حَامِيَةً تُشْفِي مِنْ عَذَابِ نَارٍ
 یعنی می گویند که **پس از آنکه سب کردی و سب است آب چندی که از آن سب کردی**
 اما آنجا که من جویم اما تهدیدی که کردی از من پس از آن که گفتی که در فرشت خود
 با علی خود یافتی که بر تو فرج او غالب شده و در و با تو شریک

کما الصاق کند بگویند ن فرزند می را کار تو نیست دمی بر تو اگر طلب مقام
از میسر کردی از برای تو بهتر بود ازین که مصلحتیست بکنی دیگر من ترا نکات
نمیکنم باین که امیر المؤمنین علی اب کتی زیرا که برادر ترا بود و جنگ کشت و
با حمزه و قاتل خود شریک بود اما آنکه حضرت امیر تقی را برادر خود کشته است
بنا بر چشم و خدایا بسم رسانید و فنی بلند و خارج نمودم ترا علی علیه السلام
با رسول الله و اما این که گفتی چرا جای خلافت است قسیم خود علی
که اگر من جای خلافت داشتم به چشم خلافت هم من جای داده و تو نظیر
برادر خود و علی بنده پروردگاری زیرا که تو را در تو از حضرت امیر تقی پیشتر
و طلب خون ریزش مسلمانان طلب خرمی قابلیت آن ندارد و اصل
آن نیست پیش از است با مردم بجهت و با خدا تعالی هم در سر است
حضرت امیر تقی بخت برین گزیند کانت و دیگر گفتن تو که علی را بر
قریش شده و پیش بود و اندک تفرقه داشت مرحومی و کسی را مظلوم
گشت اما برای غیره بن شبهه فدی عدوی که کتاب فدی بپشت
سر از زنده و نبی نگذیرد و هیچ حنده ازانی هم هستی و بر تو رحم
واجب گشته بشهادت عدول برادر که امتیاز اند و تا خیر کرد و رحم را و نه

که حق را باطل و صدق را باطل و تو ندیدی حضرت فاطمه بنت رسول الله را
تا بعدی که او را زهر آلود کردی و فاطمه که در رحم داشت از خست این عمل از تو
بود و فاطمه بن سز و که رسول الله را زایل داشتی و فاطمه را که کردی و
عساک حرم است و نمودی رسول الله صلی الله علیه و آله را از برای او گفت
یا فاطمه تو سینه زنان عالمی سینه زنان شیی میغیر و اندک که با گشت
تو بسوی آتش تو درخت و و بال آنچه گفتی تو باز خواهد گشت آیا ای
میغیر و پاسب علی اب کتی که انصافی در حساب است و دوست
از رسول الله صلی الله علیه و آله را با ای در اسلام پیدا کرد و با جو در کبی
نمود و از غیبتی برینا داشت اگر یکی ازین جمله را بگوئی و دروغ میگوئی و
زعم تو نیست که علی عثمان را مظلوم گشت و اندک علی اتقی و فنی آنست
که ملامت کرده شود و قاتل عثمان بعمرم قسم که اگر علی عثمان را مظلوم
گشته باشد و اندک ترا در فنی نیست زیرا که در حال حیات او را نفرست
نگردی و در حال ماتت تحسب او کشیدی همیشه تعینت اهل بی و حیای
جامعیت میکنی اسلام را میگیری تا وقتی که میری اما اعتراض تو بمن
ناشم و منینه این دعا نیست از تو بسوی معاویه تا قول تو در شان ما است

و قال اصحاب تردی که مالک شد و در فرعون چهار صد سال مالک شد
 و در سی و نون و نوبی نزل بود و می رسیدند آنچه را می رسیدند و مالک
 ملک خلدی عالی است بنوب میبرد و بدعم مید و بنوب حضرت آمدن میخورد
 و ان آدری لعلک فیتک لکم و متاع الحین
 یعنی **بسیار از آنچه که شما میخواهید** **آنرا بکشید** **و بسیار از آنچه که شما میخواهید**
 و دیگر فرموده و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا متفرقا
 یعنی **چون خواهیم که** **آنکه** **مالک کنیم آن را** **و می خواهیم که آنرا بکشیم**
فستوفوا الحق علیها القول فلهن اناها تدبیرا
 یعنی **چون بخواهیم که آنرا بکشیم** **پس آنرا بکشید** **پس آنرا بکشید**
الخبیثات للخبیثین و الخبیثون للخبیثات
 یعنی **خبیثان خبیثان را بکشند** **و خبیثان خبیثان را بکشند**
 و آنکه که تو اصحاب تو را که در دنیا شستند و شستند تو
الظنیات للظنیین و الظنیون للظنیات
 یعنی **ظنیان ظنیان را بکشند** **و ظنیان ظنیان را بکشند**

اولئك مبزون فاما يقولون لهم مغفرة واجر کریم
آنکه که **مبزون** **فاما يقولون لهم مغفرة واجر کریم**
 ایشان علی بن ابی طالب اصحاب او شدند است و از انجا پرورون
 رفت و در شمای پرورون من بجای گشت تا دل کن ایل آنچه اگر کس
 کرده و ستحای تو آنچه را که بنیایت نمودی آنچه را که حضرت آمدن
 از برای تو و اصحاب تو و دنده فرموده که آن غریب نیا و غدا بهم
 آخرت چون حضرت این عبارت را در وقت پرورون رفتن
 بمعرفت معویه با محاسب گفت شما نیز تا دل کنید آنچه را که بنیایت
 کرده و دیدن بنیایت و آنکه که تا ما مل کردیم که آنچه را که تو دل
 کرده و معویه گفت من شما بگویم که با او برنی آمدن جهت چه حاجت من
 نکردید و او را بر خود حضرت دادید این نصیحت را بر سر شما آورده و دانند
 که خانه را بر من باریک گردانیده چون مردن حکم این خبر شنید مجلس
 معویه آمده و دید که همان جماعت در نزد معویه جمعند پس بسیار ایشان
 آنچه را که شستند بود و گفتند آنچه شستند راست و صدق است حسین بن
 این نصیحت بر ما واقع شده و ان گفت جهت چه مرا حنا کردند

و آنکه او پدر و اهل قریه را سب و تحقیر کرد ایشان چون می دانستند که مردان
 بر دهن و فحاشی است تن در دادند پس مردان بجا و یک گفت نه است و در
 بطلب معویة شخصی بطلب آنحضرت صلوات الله علیه فرستادند
 چون آن شخص بخانه حضرت امام علیه السلام آمد بخدمت گفت معویة ترا
 طلب می نماید حضرت فرمود که این طاغی از من چه خواهد داشت که اگر همان
 حرفها را عاود نماید بگوشت او برسانم پسیری که عاوان آیه است با او
 بنامد و بعد ازین حضرتش را در یک مجلس معویة معاودت فرمود و چون مجلس
 در آمد و دید که آنجا جماعت بجای خود هستند لکن مردان که در آنوقت در آنجا
 نبودند بحال آمده پس حضرت امام علیه السلام بر سر زینت و بیعین خطاب
 فرمود که دیگر از جهت چه مطلب داشتی معاوید گفت من را طلب
 نکردم بلکه مردان این بخت نمود پس مردان از روی عتاب بخدمتش
 خطاب نمود و گفت ای حسن تو مردان قریه را سب کرده حضرتش
 فرمود که مطلب تو ازین سب است مردان گفت و آنکه که ترا پدر
 و پس پست ترا سب میکنند حضرت در جواب فرمود که ای مردان من را
 پدر ترا سب میکنند بلکه حضرت است تعالی ترا و پدر و پس پست و ذریت

ترا و کس که از سب پدر تو مردان آید که در قیامت همه را من کرده زبان
 پیغمبر خود و محمد صلی الله علیه و آله و سلم می مردان کرده خیار این مجلس قدرت
 بر آنکار این مجلس است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پدر تو و تو کرده
 اینجا از این مجلس است که حضرت انشائی که در میان کبریا میفرماید از برای شما
 وَالشَّجَرَةُ الْمَعْنُورَةُ فِي الْقُرْآنِ وَتُخَوِّفُهُمْ
 یعنی شجره ملعونه در قرآن مذکور است و ترسانند ایشانرا
 قَمَلًا يَزِيدُهُمُ الْاُلْطَغْيَانَا كَبِيرًا
 پس یاد نمیشود ایشانرا که از خدا خود پدر و من بسیار
 تو ای مردان ذریت تو بنی امیه شجره ملعونه اید و در قرآن این قول است
 از زبان جبرئیل که آنحضرت است تعالی آورده بر آنحضرت و چون کلام پیغمبر
 نظام حضرت امام علیه السلام در اینجا میفرماید معویة بخدمتش خطاب نموده
 گفت پس است ای ابو محمد تو هرگز چنین فحاشی و فحاشی نبودی پس
 حضرت بر خاست و مجلس هم خورد و هر کس نازل خود رفت **فصل**
چشم و در ذکر سنن طبرستان که حضرت شاه شجاع ناصر آل عباس
 حضرت امام حسن صلوات الله علیه و آله و سلم علیه و آله و سلم و پسر و آنکه

خداوند عالم را شکر
 از همه نعماتش
 و از همه بزرگواریها
 و از همه کرامت و جلالها

و اولاد و انصار من و برادر رسول الله صلى الله عليه وآله با عمر بن الخطاب
 و بابا است انداخت چنانچه در کتاب احتجاج شیخ طبرسی اعلی الله
 در حجت مذکور است و آن چنین است که روزی عمر بن عمر بن حضرت رسول
 شعلین بن ابی اسد علیه السلام در شامی خطبه دعوی نمود که او اهل بومنین است
 از نفسهای ایشان پس حضرت امام بر حجتش صلوات الله علیه که
 در کفر و مباحثه است و با خطاب نموده فرمود که ای کذاب از
 منبر رسول الله صلى الله عليه وآله فرود آی که منبر پرست و منبر پرست
 عمر بن عمر گفت ای حسین است گفتی این منبر پرست از منبر پر
 من تا بگویم که این را که بنیاد تو را و دیار پرست علی بن ابی طالب این سخن را
 بنیاد تو را و پس حضرت امام فرمود که اگر اطاعت کنم چه خود را و هر چه
 من بفرمایم بجزم قسم که او مرا دوست و من متدبیرم و او را دوست و من دوست
 و در زمان رسول الله صلى الله عليه وآله و با این بیت نزول فرمود بر علی
 از نزد خدی غر جمل این را که بخندد کسی که از کتاب الله جانده خرف
 باشد و مردم را ببل میزند و زبان نکار میباید و خدا بلیغ
 میباشد از بزرگواران که انکار حق اهل بیت میباید عمر گفت ای حسین کی

انکار کند حق پدر ترا بدو با و لعنت الله تعالی بر کج چن مردم را با میری خود
 تقیسم نمودند و نیز از ائمه اثنی عشر قبول کردیم و کثیر شیعیه را بیان اگر
 ایشان پدر ترا بر خود میبایستند هر چند با اطاعت میکردیم و سرچی
 از آن بدستیم پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرمود ای پسر
 خطاب کدام مردم ترا بر نفس خود میبایستند پیش از آنکه تو با بکر از بنی
 امیه ساختی تا او ترا بر مردم امیر گردانید امیر حق تعالی بی رضای آل محمد پس
 بنا بر فعل شما باید که رضای شما رضای محمد و رضای آل او خطا و پست
 باشد که اگر زبان از مقالی میسر بود که تصدیق آن طوطی باشد و فعلی می بود که
 در شان آن اطاعت کند هر چند تو بر آل محمد زیادتی منیکردی که بر منبر
 ایشان بالا روی بر ایشان جایگرم کردی بجای آن که بر ایشان نازل گردید و تو
 نه از منی بفرموده و او را و ایل آنرا و قتیستی که شنیدن از آن خطای
 و زرد تو مساویند خدی غر جمل خدای ترا چنانکه خدای است در کنار تو
 که از دو سوال گفت از رسول خدی از آنچه احداث نمودی پس عمر
 خشمناک شد و از منبر فرود آمد و با جمعی از اصحاب خود بدر خاندن امیران
 صلوات الله علیه رفت و بعد از تحصیل اذن بدر و نوازش

گفت ای ابوجحسین از طرف فری از پسر حسین بن نور و صد بلند کرد و مردم
 برین پسر رفتند پس حضرت امام حسن فرمود که بگویند حضرت امام حسین
 گفته بود مع شتی نراید پس بفرستید میرالمؤمنین صلوات الله علیه گفت ای
 ابوجحسین ایشان در نفس خود آرزو دارند که خلافت را پس حضرت میرالمؤمنین
 صلوات الله علیه فرمود که ای ثار اباست بسیار قرب نسب رسول الله
 شان را از این نفع است که آرزوی خلافت کنند اما ای پسر خطاب ایشان را
 بجای ایشان نیست کن از خود بماند از تو راضی شود و عمر گفت ای ابوجحسین
 رضای ایشان چیست حضرت فرمود رضای ایشان بجمع نمودن
 از خطا و چیز انصاف است بگوید کردن عمر گفت ای ابوجحسین از
 ادب کن تا بر سلاطین حکام نمودی بین ابی بکنند حضرت امیر
 المؤمنین صلوات الله علیه در جواب فرمود که هر اهل عصیان را از
 معاصی ادب مینمایم و هر کسی را ادب میکنم که در آلوده او خوف
 لغزش و عداکت باشد تا کسی که فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله باشد
 ادب او نیکوست و اولیاد بی که بهتر باشد از ادبی که در متعلقات
 ساخت ای بن خطاب ایشان را از خود راضی کردن پس عمر فرمود

حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که هر پسر جوان مرد و در غرض
 ایشان بن فغان بر خود که با عبد الرحمن بن عوف رفیق بود عبد الرحمن بن عمر
 گفت ای ابوجحسین بگو که چه ساختی ابی بن ابی طالب چون محبت میان تو
 و ابولولان شد عمر گفت ای عبد الرحمن ابی بن ابی طالب بود و پسر او
 که اده توست که حجت بگوید عثمان گفت ای پسر خطاب ایشان بنی عبد
 منافذ که سینند و سایر مردم با بنو نضر میان عمر و عثمان با خوشی زدند و
 عبد الرحمن ایشان را از هم جدا نمود و متفرق شدند **فصل ششم**
 در ذکر مناظره و کلام که میان حضرت سجاد علیه السلام و عبد الرحمن با
 پیری اهل شام بود و او در احتجاج شیخ طبرسی غیره در کتب معتبره
 مذکور و منقول است که دیکم بن عمر گفت من در شام بودم در این وقت
 که آل رسول الله صلی الله علیه و آله بطریق سیران شام و خلیل کردند و در مسجد ایشان را
 باز نشستند پس پیری اهل شام بایشان خطاب نمود و گفت حمد
 مفرح اید که شما را گشت و ملاک کرد و شنید گفت که او را کرده و قدری هم
 دشنام ایشان داد و چون گفت و گویی او تمام شد حضرت سید
 الساجدین صلوات الله علیه که در میان سیران بود و با او متوجه شد و فرمود

که من ساکت شستم تا آنچه خواستی نصی و اطاعت و عداوت و بغضی که بخواهی
 نمودی الحال ساکت شوم تا من نیز حرفی که دارم بگویم هر گاه بگویم
 میخوابی حضرت فرمود قرآن خوانده هر گاه بگویم حضرت فرمود قرآن خوانده
قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ جَزَاءً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
 یعنی بگو که من چیزی را بر شما نمیخواهم مگر دوستی نزدیکان من
 هر گاه بگویم حضرت فرمود ما نمیخواهیم که بگویم در سوره
 نبی بر این است که من بزرگواران را میپرسم حضرت فرمود و ای آنکه خوانده
وَأَتَى الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ
 یعنی به نزدیکان حق رسیده است
 هر گاه بگویم حضرت حملات اند علیه فرمود ما نمیخواهیم که
 حضرت اند تعالی نبی خود را فرمود و کفری ایشان را بایشان بر هر پشامی
 گفت شاید آنجماعت حضرت علیه السلام فرمود بی آن جماعت ما نمی
 و دیگر که که خوانده است آن را که حضرت اند تعالی میفرماید
وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ
 یعنی بدانید که هر چیزی که غنیمت شد از کشف پس برستی که

لِللَّهِ خُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ
 یعنی بگو که آنچه غنیمت شد از کشف پس برستی که
 هر گاه بگویم حضرت حملات اند علیه فرمود ما نمیخواهیم که
 و دیگر که که در سوره و اطاعت و بغضی که بخواهی نمودی
 خداست و من میپرسم حضرت فرمود حملات اند علیه فرمود و ای آنکه خوانده
لَا تَمْلِكُ أَلَيْسَ لِي بِذِهِ خَيْرٌ مِّنْهُ
 یعنی بگو که من بزرگواران را میپرسم حضرت فرمود و ای آنکه خوانده
أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
 یعنی بگو که من بزرگواران را میپرسم حضرت فرمود و ای آنکه خوانده
 هر گاه بگویم حضرت حملات اند علیه فرمود ما نمیخواهیم که
 حضرت اند تعالی نبی خود را فرمود و کفری ایشان را بایشان بر هر پشامی
 گفت شاید آنجماعت حضرت علیه السلام فرمود بی آن جماعت ما نمی
 و دیگر که که خوانده است آن را که حضرت اند تعالی میفرماید
وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ
 یعنی بدانید که هر چیزی که غنیمت شد از کشف پس برستی که

تا فرود و دیگر کتاب احتجاج و غیره مذکور است که در وی از اهل بصیرت و
حضرت بخا و صلوات الله علیه گفت ای علی بن ابی طالب چه جند تو علی بن ابی
طالب بنو نضال گفت پس حضرت بخا و صلوات الله علیه فرمود
که این شد که کف بهار کشید و پاک شد آن کشت در زمین بخت
و گشت ای انصاری اند که علی بن موسی گفت بلکه هر که مسلمانی را زحیم و
عاری شناخت مگر آنجا که مسلمان بنود اسلام را بر خود واجب بود
و کفر را نفی میداشتند و هرگاه بر کفر یا مایه فتنه از آنها را کردند و مملکت
که حساب جمل و مشین و خمران و لغو و مفسدند بران بنوعیه و محرم است
کسی که اتری کند و چون سخن آنحضرت به چارسید پیری اهل کوفه که را آنجا
حاضر بود گفت ای علی بن ابی طالب بن علی بن ابی طالب علیه السلام گفت
اخواننا یغوا علینا پس هرگاه ایشان را برادر کند باشد چون
نیمی از این بندگان بودند **برای** ایشان مسلمان باشند حضرت
بخا و صلوات الله علیه در جواب هر دو گفتی گفت بخوانند در قرآن که
حضرت استغاثی میفرماید **وَلِیُّ غَدَاةِ آخِثِهِمْ هُوَ**
پس آنجا که هم مثل ایشانند یعنی بنویسم عا و تا بهم ایشان بنود

که حضرت استغاثی نجات دادند و در آنجا که را که با او بودند و قوم
بها و عظیم ملک کردند و دیگر در کتاب احتجاج منظر است که از وی
حضرت سید صاحبین صلوات الله علیه در جماعتی میفرمود بنی اسرائیل
که حضرت استغاثی ایشان را میفرمود و چون آنجا رسید فرمود که حضرت
استغاثی آنجا که را میفرمود و در وسط صیدی که در روز شنبه که در روز
ماهی پس چون نه چهره بود و حال جماعتی که اولاد رسول الله را گشتند
و مکت حرمت او نمودند و اگر چه حضرت استغاثی ایشان را در وی مسخ
نمود و مکن در آخرت اضعاف مضاعف غلبه میخاید از غلبه خود
فرمود چون سخن حضرت بخا و با آنجا رسید شخصی گفت ای فرزند رسول
ما یخیرک و از حضرت شنیده ایم که بعضی از سبب با میگویند که اگر کشتن
حسین باطل میسر بود بایستی که عظم باشد از میسر کردن ای در روز شنبه
پس حضرت استغاثی بر قاتل او غضب کرد و چنانچه غضب کرد و بر آنجا که
مید مایه که در روز شنبه آنجا که را میفرمود بنی اسرائیل حضرت امام
علیه السلام در جواب فرمود که بگو آن را سبب که معاصی امیر مظلوم
از معاصی آن که با غلامی او کافر شد پس حضرت استغاثی

هلاک گردانید از آن کفار هر که از دست مثل قوم نوح و فرعون و امین هلاک
 نکرد و حال آنکه او بهلاک ولی بود پس این چیست در اینجا است اگر سبای ایشان
 از الیه کفر بود و هلاک گردانید و او را هلاک نفرمود پس حضرت امیر
 حکیم است و مبرور و مکت است در هر کس که او را هلاک گرداند و در هر که
 او را باقی بگذرد پس در آنجا که در روز نشین بر سر عید با حق هلاک شد
 و در آنجا که حسین علیه السلام را کشتند آنچه تقضای حکمت بعلی مرده
لَا يُثَلَّغُوا فِعْلَهُمْ وَهُمْ قَتَلُونِ
 رسید به پیشانی آنکه میگرد و بشکاف **سوال که در پیش**
فصل ششم و در ذکر بعضی مکالمات و مناظرات حضرت ابو جعفر
 مخبرین علی ابی اقرصلات و علی بن حنیف و در کتب معتبره و حدیث
 در کتاب احتجاجات مذکور و مستظهر است یکی از آنجا که محمد بن مسلم
 یکی از خواص آنحضرت بود و روایت نمود که آنحضرت از قول امیر مثنی
 که **مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى**
بنی که **دین دنیا کوست پس او در آخرت کوست**
 یعنی هر که کسی را عقل آسمانها عقل زمین از خلاف شب روز و قدرت

فلک و شمس و قمر و دیگر آیات و علامات عجیب و آلات گنبد باین که درای
 اینست امری است که عظم است پس گفتن و آخرت که خواهد بود و دیگر
 نافع بن ابرق از آنحضرت پرسید که حضرت الله تعالی کی بهر سید
 خورشید و در جواب فرمود که کی الله تعالی نبود تا من ترا خبر دهم که که
 بهر سید می فرماید حضرت امیر سجاد علم نزل و از نازل فرود آمد است
 و شریک و عتقا مذکور و زود و لذت و دیگر عبد الله بن سنان از پدرش
 روایت نمود که او گفت حاضر بودم در پیش حضرت ابو علی علیه السلام که
 مردی از خوارج نزد آنحضرت آمد و گفت ای ابو جعفر که چه چیز را عبادت
 میکنی حضرت گفت الله تعالی را عبادت میکنم خدای که گفت او را و زود
 حضرت فرمود بلی ویدام اما پس شما او را تو را زود و بدست و بدست و روکن
 می پسند او را و عبادت خدایان باین است که نمیشود و تعیس و در آنجا که
 بحسب مشربیت بروم و معرفت آیات و معرفت بآلات و معرفت و معرفت آن
 الهی که نیست الهی و در دنیا عبادت آنحضرت پروردگار است و الهی که نیست
الله اعلم حيث يجعل رسالته
 یعنی الله تعالی آنرا که در پیش بگذارد و رسالت خود را

بصره کسی است که تواند از علم لای فرمود حسن گفت نیست چنین کسی حضرت
 فرمود پس هیچ اهل بصیرت را نتواند علم منجانب حسن گفت بی حضرت
 فرمود و جهان مندر طرفه غلط و فطیعی کردن خود را از حدی حسن از تو خبری بمن
 رسید و نیکو نام است بیانی حسن گفت چه خبر است حضرت فرمود
 از تو شنیدم که تو میگوئی حضرت انتقامی نیکو کار خلق کرد و کار
 ایشان را با ایشان و اگر شد حسن گفت که هیچ گفت و اگر حضرت
 فرمود و می توانم بود که حضرت انتقامی کسی در کتاب خود فرمود و باشد
 که تو انی را در خوف باشد حسن گفت می توانم بود که حضرت انتقامی کسی
 بمن گفته باشد و در خوف ترس باشد حضرت فرمود که من بوجوتم آن
 که توانم بغیر و جیش تفسیر کرده باشی این که از تو راست باشد هم تو
 بگو که شد و هم مردم را عاقل ساخت حسن گفت آن که و که حضرت فرمود
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي
 یعنی که نهیم میان ایشان و میان دهای آنچنانی که
بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرًا وَقَدْ رَافِقَهَا النِّكِرَ
 بركت دادیم و دهی آشکارا و تفرقه کردیم و در آن دهها قرار دادیم

سَبَرُوا فِيهَا لِيَالِي وَأَيُّهَا الْمُنِيرِينَ
 ایستادند در آن دهها و در آن دهها روشنایی
 ای حسن بمن رسید که تو فرمودی داده و گفته که آن قری که هست ای
 حسن کیانیت که راه که از قطع الطريق قطع میکند و آیا نیست این که حال
 چهل که از روزان میسرند و هرگاه چنین باشد اهل که در هر وقت امن باشد
 بود بلکه درین آیه حضرت انتقامی در میان خود و در قرآن و ایمان قری که
 حضرت انتقامی مبارک کرد و نیکو پس کسی که فضل و اقرار داشته باشد
 چنانچه حضرت انتقامی فرمود و در آن روش ملوک نماید حضرت انتقامی
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُم وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا
 یعنی که نهیم میان ایشان و شیعدهای آن که قری مبارکند قری ظاهره
 و در آن قری ظاهره و آنانکه که حدیث را بشنیدند و دهای شیعدهای میرسانند
وَقَدْ رَافِقَهَا النِّكِرَ میسرند و نیکو علم است که آن میسرند
 شجاعت و در آن دهها و نیکو است از برای آن که میرساند از علم و در آن دهها
 و احکام و در آن دهها و نیکو است از برای آن که میرساند از علم و در آن دهها
 در آن علم چون آن علم را از معدنش اخذ نمود و از آنچنان معدنی که با نور

با خداوند من باشد شک و غفلت استمال از حرام بحال زیرا که گفته اند و دانند
 علم را آن که میراث دارند علم را از آدم تا آنجا که نیست حتی که بعضی از بعضی
 پس ای حسن علم به است حتی که یکبار بستی شد و ایم آن در پست که علم
 ایشان نمی شد نه تو و شهاب و تو ای حسن ای جلال اهل بصیرت و دیگر بر تو باد که
 بتفویض قایل نشوی زیرا که حضرت اندکالی کار بر بندگان تفویض نفرمود
 و الا گفته شد ایشان را هر چه نفرمود و بصایب ای که علم لازم آید **فصل ششم**
 در ذکر مناقبات و مکالمات حضرت امام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق
 علیه السلام در کتاب احتجاجات شیخ بهرست علی بن نقیله و دیگر کتب
 مستطوره است که از آنکه در بصایب که نزدیک بود به دست حضرت صادق
 صلوات الله علیه آمد گفت ای جعفر بن محمد تو بر معبود من ولایت کن پس
 حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که نشین ای بصایب و در آنجا
 فعلی نمی در دست داشت حضرت بن غل فرمودی پس آن تخم زمین
 چون غل تخم را آن حضرت داد حضرتش بصایب خواب نمود و فرمود
 ای بصایب این تخم که در دست منست و تو می بینی منی است خلی پو
 دارد و خلیط و در زیر پوست خلیط پوست یکوست رقیق و در زیر

پوست رقیق خیری است بنفید و در زیر آن چسبیده خیر است زاده آن
 سفیدی و زردی هر دو دانند و سیاه آن خیر زرد سفید مخلوط میشود و
 آن سفید بر سر آن تخم بحال خود است نه خیری از آن بیرون رفته و نه خیری
 داخل این شده که خروج و دخول آنجا مسلط آن سفیدی و زردی باشد که
 گفته اند و به جسم مخلوط شوند و دانسته نمیشد که این از بزی نذر مخلوط است یا
 از جبهه است این شکاف میشود و از آن مرغان کچن بیرون
 می آیند یا مری در دیانه چون کلام آن حضرت تمام شد و بصایب سلامتی
 سر در پیش افتاد و بعد از آن سر برداشت و گفت شهادت میدهم که
 نیست خدای بخیر خطمی چیست و بی شریک و محمد و است
 و تو امام و جعفری از حضرت اندکالی بر خلق تو بر کردم از آن مذهب که در آن
 بودم و دیگر در کتاب احتجاج و توحید این بود و غیره از کتب مستطوره
 مستطوره است که زنی تعلق از حضرت صادق بن اطلق بنی که چون آن
 بود که خلق عبادت کنند کسی را که بر چند حضرت فرمود که دلها آورد پس
 بنویسند این اثبات می کنند از اعتقاد و قتی که پیدا باشند اثباتی که
 برتر و دیدن باشد همیشه از آدمی پند بانیطین که آنرا منع حضرتش

شماره پنجمین مثل ترکیب و حکم بودن آیف و دیگری پسند پذیران فخرات
ایشان و کتابها و حکامات آنها را و قافیه و علم از او را که با عظمت او که
در مرتبه رویت نیست چه جای رویت نزدیک گفت که یا حضرتش
قادر نیست برین که خود را بنمایند او را پسندند و جادوت او را از روی
تقصین بکنند حضرت فرمود که رسول از حال محال جواب داد و نزدیک گفت
که ثبات رسالت بعل نبی یا از چه پنجه حضرت امام علیه السلام
فرمود که چون بر ما ثابت است که ما از خالق و صانع هست که تعالی است
از ما در هر چه خلق نموده و آن صانع حکیم است جایز نیست که خلق او را بپند
و با او بر سر خط گفت و شنید کند از او یا محتاج معاد و معاش خود را
اندر نمایند پس البته با نظر و با دیده که او را سفر باشد در میان خلقت
و بیندگان او اما ایشان را بر مصالح و منافع و آنچه بقای ایشان آن نیست
و بدون آن غانی میشوند دلالت کند پس ازین ثابت میشود که حضرتش با
بجست با اینکه علم و حکیمت صاحبان امر و نفعی در میان خلق باشند
و ایشان را انبیای گویند و ایشان برگزیده اند و حکما اند که حکمت را
بخلق میرسانند و بعوض از حضرتش و با خلقی ساز کند و در حال ترکیب

۴۱

حکمت و در حکم علم حکمت و دلائل و بر بعضین خلقی او می سازند و شود بر برای
نبوت خود و خلقی نیست نمایند مثل مرد و زن و مرد و زن و کلد و برص و بر صفتی
و بعد از انبیای زمین از محبت خدای عز و جل خالی نتواند بود چنان چنان که با
او باشد علمی که دلالت بر صمدی قمل رسول و وجوب خلقت او کند
و الله تعالی انهم ستاد نبی که نبی باشد و نسل او هم بعضی با یکدیگر نبی
باشند چنانچه آدم از خلق فرمود و از او هر دو نسل و نسل عیسی که از انبیا
و پیغمبر و برگزیده الله تعالی اند و جوهر ایشان خالص است و صاحب ایشان
ظاهر در جامی که حامل ایشانند محفوظ از سفاح و باهلیت می باشند
و زیرا که ایشان حضرت الله تعالی در مرتبه اشته که شرف ازین نیست
و بواسطه آنکه ازین علم الله تعالی و این شمس و مثل خزا و محبت او بر خلق
در جهان زبان او نمی باشد که باین محبت و محبت خود نبی خود و غیر نبی
نمی باشد که از نسل نبی که او قایم مقام آن نبی باشد و در میان خلق و علی را که از
رسول میراث گرفته و خلقی رساند و عالمی که خلقی اختلاف کرده باشند
و برای وقایع خلق نمایند پس اگر خلقی ایشان که محبت او کرده و ایشان را
اطاعت کند و ایشان را سایل از خدا نمایند و مرینه عدل در میان ایشان

خطا میسر شود و اختلاف نزاع از میان بریزد و درین سپهر ظاهر میشود و بین
برنگ غالب میگردد و از حیرت غلام میشود و کاه باشد که مردم بعد از
پنجه باری و در آن کشش ابرو لازم دارند و کاه باشد که از اختلاف
نموده اقامت میکنند و هیچ رسول نبی از دنیا حلت نمود و اگر انکسرت
او بعد از اختلاف نمودند و علت اختلاف برضت اختلاف نیست
در حجت و اگر کثایرت حجت را از حق گفت که حجت چیست
و بگوید که مردم می آید حضرت صادق علیه السلام فرمود که اقامتی میکنند
با و از دنیا میسر کرد و پیوسته پیوسته و صلاح خلقی نیست اگر
خلق بر دین حضرت است و عالی چیزی حادث نمایند ایشان را برین
اگر کسی بگوید که از آنچه حق است ایشان تعلیم می نماید و اگر در دین
به چیزی زیاده کنند و ایشان را بهر میگوید و اگر از دین چیزی را ناقص کنند
از ایشان فاد و میفرماید **سلام و علیکم** که میان حضرت صادق
صلوات الله علیه و آن نیکو کلمات دیگر هر واقع شده که تفصیلش
در کتاب احتجاج و غیره مذکور است لکن باینکه اینست که گفته اند مردم
اگر کسی از این علم برده آنها باشد باید که آن کتب را جمع نماید

در کتاب احتجاج شیخ طبری و حواصی که هست که زواری ابو خنیفه بخاند
حضرت صادق بنی اطلق صلوات الله علیه و صل شد و بعد از آنکه چند
حضرت صادق علیه السلام از او پرسید که چهل عراق نبوی تو عمل نمیکند
بر حسن گفت بنی حضرت صادق علیه السلام فرمود که بگو چه خبر فتوی
با ایشان میدهی ابو خنیفه گفت کتاب خدی غر و جل حضرت فرمود که
تو عالمی کتاب خدی غر و جل و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه آن ابو خنیفه
گفت بنی حضرت فرمود خبر و ما از قول حضرت استغالی که فرموده
وَقَدْ نَافِقُهَا التَّكْرِيبُ وَالْيَاكُفُ الْاِيْمَانُ امِين
مرد که ام موضع است ابو خنیفه گفت مرد این که دیدید است حضرت
صادق علیه السلام فرمود و بعضا مجلس که آید شما با من که در مین سفر
کرد و آید که من نباشید از خون مال خود ایشان گفتند بنی حضرت ابو خنیفه
خطاب نموده فرمود و ای بر تو ای ابو خنیفه حضرت استغالی گوید که
آنچه حق است و در این که در استغالی نیست و دیگر حضرتش از آنچه
که **وَمَنْ دَخَلَ كَلْبًا زَانِمًا** آن که ام
بنی کسی که داخل شود آنرا **مهرین** است موضع است

پنهان

اگر کسی داخل آن شود من است ابو خنیفه گفت از من نیست اندک هست پس
 حضرت صادق علیه السلام بخشاک خطاب فرمود و فرمود که آیا میدیدید این
 که بعد از من بر وی عیدین جبر و داخل است اندک هم شدند و من از
 قتل نشدند خدا گفته بانی چنین است پس حضرت امام علیه السلام باری که ابو خنیفه
 گفت لوی بر تو ای ابو خنیفه حضرت اندک ای گوید که آنچه حق پان گفت
 ابو خنیفه چون عاخر شد گفت از علم کتاب اندکیت من مردم
 صاحب قیاس و قیاس علی بنایم حضرت فرمود که هرگاه تو به قیاس
 عمل میانی بگویند قتل و زنده اندک ای غیبه است یا تا ابو خنیفه
 گفت قتل غیبه است حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود پس
 از جبت چه قتل بدو شاهر حکم کرد و بشود و در زنا چهار شاهر مقرر شده
 و دیگر فرمود که اینها فضیلت ای روز ابو خنیفه گفت بلکه نماز افضل
 از روزه است حضرت امام علیه السلام فرمود پس قیاس تقصیر نیست
 که حایض قضای نماز بکند نه قضای روزه و حال آنکه حضرت اندک
 واجب گردانید که روزه را قضا کند و نماز را قضا نکند و دیگر حضرت
 صادق تجویز صلوات الله علیه فرمود که آیا بول نجس است یا نه

ابو خنیفه گفت نجاست بول پسر است حضرت فرمود که قیاس تقصیر نیست
 که از جبت بول داخل نماید که نماز برای منی و حضرت اندک ای و منی غسل واجب
 کرد و نباید در بول ابو خنیفه چون عاخر شد گفت من مردم حساب
 زنی هر چه لوی من قضا می کند در آن علی بنایم حضرت امام فرمود
 که هرگاه تو صاحب لوی و بوی علی بنایم بگو که زنی تو چه قضا می کند
 و مردی که غلامی داشته باشد و در کیشب خود زنی بگیرد و غلام را هم
 زن بدو دهد و در همان شب آن مرد و غلامش هر یک بزن خود
 و طی کند و بعد از آن از نهجای خود را در کینه کند شسته خود بشوید و بزند
 و آن در زن هر یک پسری بزیاید و خانه برنگردن زن فرمود آمد
 مرد و مملوک شوند آن دو پسر بایند پس و پسر زنی تو کدام مالک کدام
 مملوک است و کدام طارث و کدام مورد و شست ابو خنیفه چون ازین هم
 عاخر شد گفت من مردم که بگوید و غل می کند حضرت صلوات
 الله علیه فرمود که هرگاه مردی که کور باشد چشم کسی را کور کند و مردی
 که دست نداشته باشد دست کسی را بزد چکونه حد برایشان جاریست
 باید ساخت ابو خنیفه چون از جواب این هم عاخر شد گفت من عالم

مباحث انبیا حضرت علیه السلام فرمود که خبر ده مرا از قول حضرت علی
بن موسی حسن و درین حدیث که ایشان را بنوی فرعون فرستاد
لَعَلَّكَ يَدَكُورًا وَمِخْلَافًا **یعنی شارب** **مت گزیده یا بره**

نگار و درین حدیث فرمود که حضرت علی بن موسی
با شکر گویند که این چگونه تواند بود ابو خنیفه چون ازین قسم خارج نامه
گفت مرعی علم ستم حضرت امام علیه السلام فرمود که ترا علم نیست که کتاب
است تعالی جوی میدی حال آنکه او را علم کتاب آتقی متی بیکدیگر
عمل قیاس منهایم حال آنکه او را کسی عمل قیاس نداد و بعد ازین
اسلام مبتنی بر قیاس نیست و گمان تو نیست که صاحب را حال آنکه
از بنی امیه منسوب است و از بنی امیه خلافت زیرا که حضرت علی بن ابی طالب
أَحْكَمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ
یعنی حکم کن **میان ایشان** **بمهری که داده است تعالی بینت** **و کتاب**

فرمود که بنی امیه نفرموده و دیگر گمان تو نیست که صاحب
مذدبی حال آنکه کسی که مذد و بزرگوار گشته است از تو جدا دور

و دیگر میگوئی که مرعی علم مباحث انبیا و حال آنکه نام نسیب با علم است
از تو مباحث انبیا ای ابو خنیفه اگر ندانم میبندد که مردم میکنند که بنویسند
بزرگ فرزند رسول الله رفت و از بنی امیه رسید هرگز من از تو چیزی
نمی پرسیدم پس بخازین قیاس کن که از اهل قیاسی ابو خنیفه گفت
بعد ازین مجلس مرعی قیاس را می علی بن موسی نامید حضرت فرمود و عا
زیرا که حب ریاست نمی گذارد که تو را گدازد بنا بچنی چنانچه حاجت پیش
از ترا گذشت که تو را گدازد آنچه را میگذارد **فصل ششم** و در ذکر
مکالمه و مناظره حضرت امام ابو حسن موسی بن جعفر علیه السلام با هر
از رشید چنانچه در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی رحمه الله علیه
مطهر و مذکور است آن نیست که روزی مردی از رشید بعد از
مکالمات و عقداتی که تفصیلش در کتاب مذکور مذکور است گفت
ای ابو حسن مرا از تو سوال چند هست که بسیار به من بگوید و اگر کسی سوال
نکردم تا آنکه مرا از شما جواب بگوئی ترا می گذارم که پیش من بروی
و من بعد قول کسی از معاندین هم در باب تو قبول نخواهم نمود
زیرا که من پرسیده که تو هرگز در موضع منی گوی حضرت امام علیه السلام

فرمود پس آنچه میخواهی من جواب آنچه را بپرسی میگویم اگر مرادمان همی مرو
گفت ترا مانند آنکه از آن تفسیر که شما می فرمودید بپرسی حضرت فرمود پس
آنچه خاطر خواست مرو گفت خبر ده مرا که شما از جهت چه خود را از
افضل میدانید حال آنکه ما شما از یک شجره و پی عجله هستیم از بنی عباس
و شما از بنی ابی طالب و این هر دو هم رسول الله و تربت ایشان بآن
حضرت مساویت حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود که ما
زودتریم مرو گفت چون حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود دیگر
عبد الله ابی طالب از یک در در خلاف عباس که از او در کربلاست
مرو گفت خبر ده مرا که چون شما دعوی داشت رسول الله صلی الله علیه و آله
آنکه غم در میراث حاجب پر غمت زیرا که بعد از فوت رسول الله
عباس زنده بود و حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود که اگر این مسئله
در کربلا مرعاف داری از هر باب دیگر که خواهی بگوئی من هست
مرو گفت لابد باید جواب این مسئله گفت حضرت فرمود پس
امان بر چه مرو گفت تو در امانی حضرت فرمود که تو را علی السلام
دینست که با وجود فرزند صلیبی نخواهد کرد خواه مؤمنش کسی دیگر بخیر و بد

و زوج و زوجه میراث نمیرود غم را میراث نیست با وجود ولد صلیبی بر او کربلا
برین اطلاق نیست و این که غم با وجود ولد صلیبی میراث برود غیبت کربنی تیم
و بنی عدی بخی میله حد است فرمود که گفتند که غم میراث است این قول حقیقی
نماد و دوشی ازین قول از رسول الله نیست و رسول الله فرمود
اقضاکم علی مرو گفت لیل و کربین قول حضرت
نمی آید حکم کند ترا شما علی است کاظم صلوات الله علیه فرمود که خبر ده
میراث نمیرسد مگر کسی که مهاجرت کرده باشد و کسی که مهاجرت
نکرده باشد و لایقی از برای اوست اگر هجرت کند شکی نیست این قول است
حضرت کاظم صلوات الله علیه فرمود دلیل قول حضرت است این است که فرمود
وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ
بِئْسَ آن کرده ایمان آورده و هجرت آنکه بنده کرده ایمان نیست
مِنْ وَلَا يَتَّخِذُهُمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا
از ولایت ایشان خبر تا الله هجرت کند
و عباس مهاجرت کرده مرو بآن قول از آن حضرت شنید
تا از فرزند فتوی را بکسی از اعدای کفر و قهاریان این چهار نفر حضرت

المُحْسِنِينَ وَزَكَرَاتُ الْوَجْهِ وَعَلَيْهِ

بیکہ لڑو دم نذر خضرت سید مرتضیٰ و بی بی و علی

یونین کپڑے عیسیٰ کو بودارش کفایت عیسیٰ را پرست حضرت فرمود

الحاق عیسیٰ بنیاد و ذریت نمودن او ایشانرا چنانچه از جهت او در او هست

عليها السلام محمد بن علي بن ابي طالب عليه السلام

قبیل و سا فاطم علیها السلام و دیگر حضرت فرمود که من بعد از من

از جهت توایز و نهائیم سزدن کنت بفروای حضرت ام

عليه السلام فرمود که آن قل حضرت خدا تعالی است که فرموده

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْ

یعنی کسی محبت پر دوزخ و دوزخیان پس آن که آمد و باشد تر از

العلم فقلنا وان دع ابناؤنا وبنائهم

علم پس بر اجماع که باید تا بگوئیم و بدانیم

وَلِيَّائُنَا وَلِيَّائَكُمْ وَنَفْسَنَا وَنَفْسَكُمْ

و اما نوزدهم در بیان و نامهای و هماینهاست و بعد از

تَبْتَهِلُ فَيُخَمِّلُ لُغَةً اللَّهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ

در این کتاب که در این کتاب است

و کسی گفت دست که بنی در تحت عبا از جبت مباحله نصاری کرد

فیہ علی بن ابی طالب و فاطمہ و حسن و حسین و انباء و اعبار است از حسن حسین

وفا و عبارت از فاطمه و نسا عبارت از علی بن ابی طالب است

علیه السلام با آنکه همه علماء اتفاق نموده اند برین که جبرئیل در روز قیامت

گفتای تحمیدین چنان میمانست که علی از درازای برمی نمود و رسول

سلي تسليم الله فرموده بياوردن من ومن از و هم پس جبريل

عليه السلام من هم ائمه اهل البيت في كل زمان

لا سيف إلا ذو الفقار ولا فتى إلا علي

دری که سیر می کرد و در وی یک جوجه مرغی بود

پس پندین حضرت استادی میل و در بعضی طرح بر او چنانچه میفرمود

وَقَالُوا لِمَ نَحْمِلُ هَذَا الْبُرْءَانَ وَنُحْمَلُهُ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ

چندین سال از قیام در آنجا و بعد از آنکه به ایران بازگشت

وین

او انماست چون سخن حضرت کامل علیه السلام بانچار سید بزمن حضرتش
تحسین بسیار نمود گفت ای موسی هر حاجتی که داری از من بخواه
حضرت امام علیه السلام فرمود اول حاجت من اینست که مرا شخص
سازد که بحرم جد خود علیه السلام و بر سر خال خود بروم هر روز
گفت انما دانند پنجم چون میشود **و قلم و آبی** که بزمن از رشید
شیعه بود و کمال اخلاص و تقرب بنور علی علیه السلام داشت که جناب عاده
و مملکت او را بر آنچه از وصا در شد داشت چنانچه معمول بنمایان است
در هر عصری از اعصار و دلیل رشید او اینست که در کتاب احتجاج
شیخ طبرسی رحمه الله و دیگر کتب مظهر است که ما نمون از رشید
که پسر بزمن بود و بعد از خلافت با اقبال یافت روزی یکی از اص
نمود گفت که من مذہب شیخ را از پدرم رشید کتابت نمودم
ایشان گفتند این چنین تواند بود و حال آنکه رشید چو تسمه اصل است
میگشت ما نمون گفت بلی هست است که ایشان را میبگشت
لکن از جهت ملک و مملکت میبگشت زیرا که ملک حقیم هست و
و دلیل شیخ او اینست که روزی موسی بن جعفر نزد او آمد و دیدم که

او برخواست و حضرتش استقبال نمود و در صد مجلس حضرتش را نشاند خود
در مقابل او و بدو از نوای و بیشت و بعد از مکالمه چند که میان ایشان
واقع شد موسی بن جعفر فرمود که حضرت انما تعالی فرض گردانید و بر پا داشت
که فقر را نقد نمایند و قرض را سازا دانمایند و بنمای سپیل و بطن خود
برسانند و بر سر کنار رخت بدهند و با عانی نیکی کنند و تو با اینها
اولی و اختری رشید گفت خاتم کرد و آنچه گفتی ای ابو الحسن پس موسی بن جعفر
برخواست و چون او برخواست رشید هم برخاست و با او معاشرت
نمود و میان دو چشم او را بوسید و بعد از این مین و نمون متوجه
شد و گفت با غم خود و سید خود بروید و کتاب او را گرفته تا منزل او
او را شایسته نماید و چون با ایت او چنانچه رشید فرمود و بود
رفتیم در غرض راه حضرتش سرگوش من کرد و گفت ترا بارت
باو که خلافت بعد از رشید بتو منتقل خواهد شد اما چون غلیظه شوی
با او لا و من نبیک کوئی عمل کن و چون حضرتش را بنزل شرفش رسانیدیم
برگشتم و چون مجلس رشید خلوت شد گفتیم که ای امیر المؤمنین سید و
که او را چندین اغزاز و تطهیم و مکر فرمودی و بعد از این ما را بر نفس در کتاب

او را فرمودی چه کسی است رشید گفت این مرد امام مردم و حجت الله است
 بر خلق او ولیفه الله است بر بندگان او من ختم می میرالمومنین آیا این معانی
 که او را توصیف نمودی صفات توحید و تو امام و پیشوای خلق نیستی
 رشید گفت من امام مردم و محب ظاهر و کجب غایب و قهر و غیره امام
 بحق است و الهی فرزند که اوست اولی است بتمام رسول الله و از
 من در پیش خلق زمان تا اگر تو که فرزند منی در خلافت ایمن تراغ
 کنی اگرین سرت را از بعد من خدایتیم زیرا که ملک عظیم است و چون
 حضرتش ترخص شده متوجه برین گردید و دست دینار حجت او
 مقرر ساخت و فضل گفت که این مبلغ را از جیب موسی بن جعفر بر
 دارم سلام برسان بگو که چون اوقات ما درین ایام ختم است
 لهذا اینقدر را هدیه حضرت نمودیم و بعد ازین کلامی خواهد شد و چون
 فضل رفت من رشید ختم می میرالمومنین این جهت چه با و داد
 محاجرین و نصار و سایر خویش از بنی اشیم و غیرهم و هر کس که در احباب
 و نسب پر شخص نیست که از پانصد دینار در پی نید جی موسی بن جعفر
 بآن کلام تجلیل و تعظیم که می نمودی و دست دینار عطا فرمود

بمن گشت ساکت شود که اگر من پیش ازین از هدیه بفرستم و او را بستی و دنیا
 بهم رسد از هدیه باسد بنر اسوار شمشیر زن رشید خود و بزرگی من شمشیر خاکش
 پس فقر و نیاز او و اهل بیت او بزرگی است **از قم و اوراق کوفیه** که درون
 از رشید بآن معرفی کرد باین اهل بیت صلوات الله و سلامه علیه و شت
 بنور معرفت امام بحال ایشان علیه السلام تحصیل نمود و بود واجب جاه
 و سلطنت و حکومت او را و کتب نموده بود که این را از هدیه کرایه صلوات
 الله علیه و آله بجمع قضا و حکم حضرت الله تعالی بوده و اگر از جانب حضرت
 الله تعالی ایشان را بخرج میشد و اعلان میدادند ضیق آنکی دنیا مانع
 ایشان نخواهد شد و الله اعلم **فصل ششم** در ذکر مناظر حضرت
 امام امام علی بن موسی از مناصات الله علیه و آله و مجلس و مناجات
 با اهل کتاب و مجوس و غیره اینها من غیرهم چنانچه در کتاب احتجاجات شیخ
 طبرسی رحمه الله تعالی و غیره منظر است و آن اینست که چون
 آنحضرت صلوات الله علیه بخراسان تشریف شریف از دانی فرمود و آن
 عباسی فضل بن یحیی را با خود رسانست که صاحب مقالات مثل جانشین
 و رسول خلافت در دینا صبا بین هر بزرگوار صاحب زر و ثروت و

بشما من موی مشکین را جمع کند آبا آنحضرت مناظر نمایند و او بشنود
پس فضل بن سهل آنجاست که جمع نمود و انون را خبر کرد و انون گفت داخل
کردن ایشان را چون آنجاست را داخل بکند و انون که او را دید انون آنحضرت
خطاب نمود و گفت اگر شما توقع دارم که مناظره کنید با این پسر حسن بن که
از مدینه آمده است باید که فردا صبح همه در اینجا حاضر باشید و هیچ یک از
شما تخلف ننمایید و هر کس که تخلف نماید من او را لعن می کنم و انون گفت که راوی این
حدیث است گفته که مادر حضرت امام علی علیه السلام بودیم که آنگاه که با سر که
از جانب انون بهمان داری آنحضرت را فرمود آمد و گفت ای سید من
انون بنجد است حضرت سلام میرساند و میگوید جانم فدای تو باد
فردا صبحی از اصحاب مقالات و اهل ریان و تکلمی جمع است در نزد من
اجتماع مینمایند اگر خاطر شریف حضرت خواهد که کلام میان را
باشند و تشریف شریف ازانی فرماید الا احتیاج را داری و خود را بچه
منار و دیگر اگر خواهی که من آنجاست بنده است حضرت شرف تویم
بعد از این که بنام حسن بن محمد بن فخر گوید که حضرت امام علی علیه السلام
در جواب فرمودند که ای پسر سلام مرا بیا من برسان بگو که دستم را بچو

و خاطر داری نشان دهد تعالی فرماید ای پسر پیش حسن بن محمد بن فخر گوید که
چون با سر رفت بن قنص شد حضرت امام علی علیه السلام و فرمود که ای
نوفی تو عراقی و رقه عراقی غلیظ نمی باشد بگو چون میانی مطلب را
ازین که چهل شکر اصحاب مقالات را بر ما جمع نمود و من کفتم فدای تو
کردم طلب او متحان حضرت است تحقیق که بنا بر اساس غیر
مقتضی نیات نخواهد و در بیان این است و حضرت فرمود که چیست
بنامی تو مدینه باب کفتم فدای تو شوم بدستی که اصحاب کلام و عقوب
بر خلاف علمایند زیرا که علمایند که نیستند چیزی را که منکر نباشند اما اصحاب
مقالات و تکلمی و اهل شکر اصحاب انکارند پس اگر بگوئی که حضرت
انتهای کسیت در مقام انکار و ادعای میگویند که و صدقش را ثابت کرد
و اگر بگوئی که محمد رسول الله است میگویند رسالت او را ثابت نمایی
پس مرد را بهوت می سازند و حجت او را باطل مینمایند و در این باب
می دانند پس اجده را بشاید علای من فدای تو شوم حسن بن محمد بن فخر
گوید که حضرت قول فرمودند بنده فرمود و فرمود که ای نوفی بدستی
که ایشان حجت را قطع کنند پس من کفتم ای مولای من بر توئی رتسم

اصلا و حضرت از تعالی چو جسم که خست بر ایشان نظر گرفت فرمود
 پس خستش بر خطاب نموده فرمود که ای نوحه یسلفی که مانون چه
 وقت ازین حرکت ادم و پشیمان میشو و نغمه بفرمای ای مولای من پس
 فرمود که ادم میشود و هرگاه بشنود و احتجاج بر اهل قریه بفرست
 ایشان با اهل نخل با ایشان با اهل زبور زبور ایشان بر صبا سینه بفرست
 ایشان بر بر زبان بفرست ایشان و بر اهل ادم بر ویت ایشان و
 بر اهل مقالات با ایشان چن من بر منف ایشان را منتقل
 سازم و بخت ایشان بر هم نرم و بر منف ترک کند مقالات خود را
 و رجوع کند بقول من آگاه مانم میسر اند که آن موضع که او دارد
 مستحق آن نیست پس بر وقت او پشیمانی روز خواهد پس فرمود
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
زنی قلی وقت کما انشأه که لب و بزرگه بر است
 حسن بن محمد گوید که چون صبح شد فصل بر اهل آمد و حضرت امام
 گفت فدای تو شوم بدستی که همه جماعت حاضر شده اند و حضرت عقیقه
 مقدم شریف حضرت را در و حضرت امام علیه السلام فضیل بن سهل

فرمود و پیشتر بود که من از عتب تو میترسم آید تعالی و بعد از آن آب طلب
 نموده و نوش ساخت و قدری شربت سویق آسائید و بانی زاده و لکجه بارگاه
 مانون متوجه کردید و ما هم در خدمتش رفتیم و چون داخل بارگاه شدیم
 مجلس دیدیم آراسته و محمد بن جعفر و جماعت صبا سینه با شمشیر حاضر
 بودند و چون حضرت امام علیه السلام داخل شد مانون از جای خود برخاست
 و همه اهل مجلس بجا آمدند و ذکری آید آمده بودند و مانون آنحضرت
 نشست بود و آنکه حضرت امام علیه السلام ایشان بجلوس مانور نشست
 و ایشان نشستند و مانون متوجه آنحضرت بود و بعد از یک ساعت سخن
 فرمود و بعد از آن متوجه عالمیق شد و گفت ای عالمیق این مرد پسر غم
 من علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه و حنفی و از فرزندان
 علی بن ابی طالب است میخواهم که با او حکم نمایی و از روی انصاف
 بر رجعت دارد و عالمیق گفت چون حکم نمایم و بخت یارو کنم هر
 کس را که احتجاج از کتابی مینماید که من است که آنم و بقی حرف میزنند
 که من ایمان با و ندارم پس حضرت و مسائل است و علیه عالمیق خطاب
 نموده فرمود که ای نصرانی که من را بخیل بر تو بخت دارد و سازم اقرار

یمنانی جا بلقی گفت هرگاه تو کتاب من را و خجست بر من نهائی من عیسی
دارم بنیران که تو از کیم و قدر است بر دفع آنچه انجیل بان تلقی باشد از کجا مراد باشد
باشد که بر غم انغمز با بر که آن تو را تسلیم نمایم پس حضرت امام علیه السلام
فرمود چه چیز خواهی پرس بدو ب شنبه پس جا بلقی گفت چه میگوئی
در نبوت عیسی و کتاب او آیا انکار می کنی حضرت علیه السلام
فرمود که من نبوت عیسی را مقصود که بشارت داده باشد بابت خود
بقصد و مخموم و نبوت او را ذکر کرده باشند بآن حواریون و کافران
نبوت هر عیانی که مقصود نبوت محمد و کتاب او و بشارت نبوت
خود نداده باشد بآن جا بلقی گفت آیا منیت که هر حکمی در پیش عادل
نایست میشود حضرت امام علیه السلام فرمود بلی چنین است جا بلقی
گفت پس در شاه عادل که در آن نبوت محمد که از اهل ملت تر باشد
و نصاری انکار ایشان نکنند و زمانه را نیز شاهد غیر ملت باطل
حضرت امام علیه السلام فرمود که حال انصاف و دوی می فصرانی آیا
قبول داری از من شاهد عادل که در نزد عیسی بن مریم علیه السلام بر همه
مقدم باشد جا بلقی گفت کیست آن شاهد که در نزد عیسی صحبت

امام او زنده گرسا از جهت من امام علیه السلام فرمود چه میگوئی در
باز و در خدای بی جا بلقی گفت پنج سخن گفتی کسی که او در سر من چیست
در نزد مسیح علیه السلام حضرت فرمود که قسم میدهم ترا که آیا انجیل بر من
ناقل نیست که در خواست بدستی مسیح خبر داده ام برین محمد عربی
و بشارت داده ام که او بعد از من خواهد آمد پس من حواری من بر برین
بشارت داده ام و ایشان ایمان با او در وند جا بلقی گفت این که میگوئی
در حش گفت و از مسیح خبر داده که بشارت و در نبوت مودی و اهل
پیت و دینی او و کون چنین پس هم او کرده گفت که کی خواهد بود
تا ما بدیم پس امام علیه السلام گفت اگر من کسی را بیاورم که بخواند
انجیل را و در انجیل ذکر محمد و اهل بیت و دینی او را بر تو تلاوت کند آیا
ایمان بومی آدمی جا بلقی گفت ایمان از روی محبت شدیدی آدم
حضرت امام بشطاس دمی خطاب نموده فرمود که در سفر ثالث
انجیل را در خط داری قسطاس گفت فی پس گفت شد بر این حالت
و فرمود که آیا انجیل خوانده پس عا بولت گفت بلی خوانده ام
بعمر قسم پس حضرت باو فرمود که در سفر ثالث انجیل را بدست گیر

و نگاه کن و اگر در آن ذکر محمد و اهل بیت و معنی او باشد از برای من شهادت
 برده و اگر نباشد شهادت ندهد و بعد از آن حضرتش شروع بخواندن مغرانات
 فرمود و میخواند تا بزرگ محمد صلی الله علیه و آله رسید و چون بخانه رسید و گفت
 فرمود و گفت ای نصرانی می پرسم از تو بحق مسیح و مادر او که دوستی
 منی ایلم بخیل جاثلیق گفت نعم پس بعد از آن ذکر محمد و اهل بیت و است
 آورد و بعد از آن گفت چه میگوئی ای نصرانی این قول عیسی بن مریم
 اگر مکتوب نهائی آنچه را بخیل بن اطلق است پس تحقیق که گفت پس
 نموده مری عیسی علیه السلام را در هر کاه دین ذکر را نکند کسی قتل بر او
 میشود و بجهت آنکه که فرمودی بخدا و بی کتاب خود جاثلیق گفت
 آنجا نیست که خبری را که بخیل از جهت من پرسن کرد و از پس حضرت رضا
 علیه السلام فرمود و پرسید که حضرت الله تعالی را هر روز دعا می گوئی
 و بجماعت خطاب نموده فرمود که براه او شایسته و گفت جاثلیق
 و یکبار که پرسید چه میخوانی گفت خبر ده مرا از نظری عیسی علیه السلام
 که بعد از ایشان چند بود و علمای انجیل چند نفر بودند امام علیه السلام
 فرمود که حواریین و دوازده نفر بودند و فضل و علم ایشان و قاب و عبادی

نصاری من نفر بودند و خدا اکبر حاجی وید و خا بقر قیسا و یوحنا ای و یحیی
 و در نزد دوست ذکر نبی صلی الله علیه و آله و ذکر اهل بیت او دست کرد
 بشارت داد و بخت عیسی و بنی اسرائیل بنی اسل قش پس مرید دیگر فرمود
 ای نصرانی منی و الله که با ایمان دارم عیسی ای که ایمان بخدا صلی الله
 علیه و آله داشته باشد و با عیسی ای که عیسی و جرمی است فی ما یم
 الا این که نصیفت که مارک نماز فرمود و بود جاثلیق گفت علم خود را فاسد
 کرد و نیست ای نصیفت ساختی کار خود را و حال آنکه مرا کان بود که در اعظم
 اصل اسلام و معرفت ایشان حضرت امام فرمود و بجهت علم و کار و علم
 فاسد کرد و بیدم جاثلیق گفت ازین که گفت عیسی نصیفت که مارک
 الصوم و الصلوة بود و حال آنکه او صایم الله صوم و عظیم فعل و همیشه
 بین من و او بود حضرت رضا علیه السلام فرمود که از برای من که نماز میکرد
 و روز و میسر گفت جاثلیق چون این قول امام علیه السلام را شنید
 لال کرد و فرمود شد و حضرت امام دیگر بار با و خطاب نموده فرمود
 ای نصرانی از تو سوالی دارم جاثلیق گفت پرس اگر مرا بران علم باشد
 جواب خواهم گفت امام علیه السلام فرمود و آیا آنجا رسید کسی عیسی

مردم زنده میگردانند حضرت اندکالی جالبی گفت تو از ایشان
انکار نمودی زیرا که کسی که مرد زنده سازد و که در بر من علاج کند مراست
که او رب متقی عبادت حضرت رضا فرمود که ایس میگردانم و آنچه
عصی میگردانم که او بر آب رفته میزند و ایامی موتی و علاج
که در بر من میزند کسی را است او را خداوند است و او عبادت
نمود و بگو حضرت اندکالی را عبادت میزند و زنده گردانم و هر قریبی علیه السلام
نیز کرد و آنچه عیسی کرد و زنده کرد و سی پنجاه مرد را که شصت سال بود
که مرد زنده و بعد از آن بر حسن حالت طاعت گردیده فرمود آیا
یافته و توره که اینجاست جوانان بنی اسرائیل بودند که بخت نصر ایشان را
از سیران بنی اسرائیل اختیار نموده بود و در حبسین کنوا که ویت
القدس ایشان را بابل و پس حضرت اندکالی خرقیل را بخت
ایشان زنده کرد و این که میگویم در توره است که از او دفع کند که
کافری از شما پس عبادت گفت تحقیق که ما این شنیدیم و میگویم
حضرت امام علیه السلام فرمود که راست میگوید و بعد از آن گفت ای
یونودی بدست بگیر این سفر تو را و حضرتش قیامت فرمود و از

تو میچند آید آن یونودی بحال حیرت تعجب تو است آن مرد را
می شنید و همین میزند و بعد از آن حضرت امام را و جالبی فرمود و فرمود
ای نصرانی اینجاست پیش از عیسی بودند یا اگر عیسی پیش از ایشان
بود و جالبی گفت ایشان پیشتر بودند پس دیگر بار حضرت امام را عیسی
تنه جالبی که حضرت عیسی را از جهت ایامی موتی و از آنکه او بر
رب متقی عبادت میزند فرمود که قریش زود رسول اند
جمیعت نموده و از او زخمی کنند که از جهت ایشان مرد زنده سازد
پس آن حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را با ایشان فرستاد و فرمود
که برو و بیدی جیبانه و از کن بنامهای اینجاست که ایشان میخواهند
که او را بکشند که امی سلطان امی سلطان رسول اند میگوید که بر خیز و بای
حضرت اندکالی چون علی بن ابی طالب علیه السلام نفرموده
عمل نمود و ایشان از خاک همه برخاستند و خاک را بر سر خود می افشانند
پس قریش متوجه ایشان شدند و از امور ایشان سوال کردند چون
از آنها با جواب گفتند بعد از آن گفتند و ایشان را خبر دادند که محمد
بنی مبنو ش از جانب حضرت اندکالی است که میگوید که گفتند که دست

میداشتیم این را که اگر خدمت خدایت کنیم با ایمان بیاوریم
حضرت امام علیه السلام فرمود که من در خدمت رسول الله که در بر من
و جانشینان با فرموده و اگر حجاب ایم و پند ما چون شیاطین تکلم می نمود
با او خدا ایشان تکلم می نمود و با وجود اینها کسی از ایشان را رب می شناسد
عبادت اخذ کرد پس اگر شما حضرت عیسی خدا میداند با سبط انجیا پس
با یک کاتیس و خرقیل را نیز خدا بنیاید زیرا که ایشان نیز از پیغمبر عیسی که در نزد
از حیای موتی و غیره و دیگر آنکه جمعی از بنی اسرائیل انطاغون که می شناسند
از ترس مردن پس خدا ایشان را حضرت الله تعالی در یک است میرانند
آن دو و خیزه بد و ایشان کشیدند و ایشان چندان مرده و در حط
مانده بودند که استخوانهای ایشان پوشیده و ریزیده شد و در پس
بنی از بنیای بنی اسرائیل ایشان که در نزد تعجب از حال ایشان فرمود
خطاب آورید که اینها را ایشان را از برای تو زنده کنیم تا پس
ایشان را آن بنی که است نعمتی پروردگار من پس می آید که خدا کن
ایشان را زنده شود پس آن بنی را فرمود که گفت استخوانهای زنده
بر خیزید باز آن بنی را خدا ایشان را بیکبار زنده و شد

بر خاستند و خاک از خود می افشانند و دیگر حضرت ابراهیم علیه السلام
الله علیه و آله و عیسی که چهار مرغ را گرفته پاره پاره کرده و بعد از آن بر سر کوهی
جریه از آن گذارند و بعد از آن مذکور آن اجرا می کنند و می
حضرتش آمدند و دیگر حضرت موسی بن عمران اصحاب او که منشا و نفر
بودند و ایشان را آنحضرت اختیار نمود که با او می رفتند که در ظهور پس
ایشان بصره تر گفتند که اگر الله تعالی را دیده با هم نیایی تا چنانچه تو
دید و ما نیز پیغمبر حضرت موسی گفت من حضرت الله تعالی را ندیده ام
ایشان گفتند اما خدای را فاش پیغمبر بتو ایمان نمی آوریم پس ساعتی
ایشان را فرود گرفت و همه بنی شدند و حضرت آنها را باز پرسید
ای پروردگار من از بنی اسرائیل منشا و مراد اختیار نمودم و با خود آوردم
و الحال که من تعجب از بنی قوم با ذکر و من که در تصدیق می نمایند
با این خبر که من ایشان را به هم که ایشان چنین گفتند و ساعتی ایشان را فرود
گرفت بنی بخت چون بنی که ایشان را خدا که را دانی است که
پیش از ایشان را خدا که را دانی و ایاملا که میگردانی را با یکدیگر گردانیدند
پس زنده کردند و بنی ایشان را خدای غرض و جل این که گفتیم می نماند

قدرت بر دفع آن نیست زیرا که توره و انجیل و زبور و فرقان همه بر آن خلق
و کوریا نید و اگر هر کس که زنده کند مرده را زنده بکند و اگر زنده بکند بایده که
خدا باشد پس خدا ایشان خدا باشد چه میگوید ای نصرانی راست
میگویم یا نه یا جاثلیق گفت بلاء آلا الله که قول قول است بعد از آن
و که با حضرت امام علیه السلام گفت بر سر جنازه است شد گفت
ای یهودی بمن تنویر شو بحق و آیه که بر حضرت موسی نازل شد نیست
که در توره نوشته است خبر چه مرده است او باین عبارت و نگامی که
بیاید نیست اخیر که تا بعد از شتر سوار نشیند خلیفه را تسبیح کردن بگوید
و تسبیح کردن نوری در بعد از نوبین بگوید که ایشی را تسبیح بگویند
و بمکس ایشان و فل شده اند و اهلای ایشان مطمئن کرد و پس برستی که
در دستهای ایشان شمیر است که انتقام می کشند با آن شمیر را
از کافران اقطار زمین چنین در توره آموخته است بر سر جنازه است
گفت ای چنین نوشته در توره و ما این که میگوید در توره چنین
یا خدایم که میگوید و مرتبه دیگر امام علیه السلام بجاثلیق تنویر کردیده
فرمود که ای نصرانی علم تو بکتاب شیخا چونست جاثلیق گفت

میگذرم حرف بحرف از این حضرت امام بجاثلیق و بر سر جنازه است خطاب
فرمود و آیه از اینست که این عبارت از کلام اوست که فرمودی هم
برستی که بمن دیدم مرده است فرمود که اگر زنده بچسبید و بود و اما نمی
دست بر سر او دیدم که روشنی او مثل روشنی او بود پس هر دو ایشان گفتند
ای این که میفرمائی شیخا علیه السلام گفته است و دیگر حضرت امام امام
علیه السلام بجاثلیق خطاب فرمود و فرمودی نصرانی یا میگذری و انجیل
قول عیسی علیه السلام را که فرمود و برستی که بمن میردم بنوی بود و
شما خود و با قلیطاجای آنچنان کیست که شهادت میداد و از برای
من بچی تحسین پنجمین از برای او بحق شهادت دادم و او آنچنان
کیست که تفسیر منجه از برای شما هم پیرا را دوست که فضیاح
نه تنها ظاهر میکرد و از دوست گزینی شکسته شون کفر بجاثلیق
گفت آنچه از انجیل نقل میانی آن مقرریم حضرت امام علیه السلام فرمود
این که گفتیم در انجیل ثابت است یا جاثلیق گفت بلی ثابت است
حضرت امام علیه السلام فرمود و جاثلیق خبر و ملائکه انجیل قول فرمود
که آنرا که کرده و در نزد کیهانستید و چه کس این انجیل را از جهت شما

وضع نمود بجای تنگت ما بخیل را کم کردیم مگر یک روز و یافتم آن را
و تازه و پیران آورده از برای یوحنا و منی حضرت رضا علیه السلام
فرمود بجای تنگت صرفت تو بمن بخیل و علمای آن چه بسیار است
اگر چنین بود که تو کان میری پس از جهت چه اختلاف در بخیل کردیم
و اختلاف شمایست که در بخیل که الحال در دست داریم پس اگر بعد
اول میبود در اختلاف میکردید و لکن من توانا و که کنیم علم آن را
بدانکه در عین کم کردن بخیل اول نصاری جمعیت نمودند و نزد علمای
خود گفتند که عیسی بن مریم گشته شد و بخیل را کم کردیم و شما علمای
دین و شما از ان چه چیز است پس ایشان گفتند و قاضی و قاضی
و یوحنا و منی برستی که بخیل و سخای است و ما آن را از برای شما
پیران می آوریم هر یک سفری که در پیش است شما را ندهد و در
بخیل نباشد و بعد ما را خالی نگذارید که ما هر یک سفر خود را بر شما
میخوانیم تا آنکه همه را جمع کنیم پس قاضی و قاضی و منی این
بخیل را از جهت شما وضع نمودند بعد از ان که بخیل اول را کم کردیم و بود
و این چهار کس که بخیل را از برای شما وضع نمودند شاکر دان شاکر دان

اولین بود و از برای تنگت استی آنچه کنیم بجای تنگت آنچه فرمودی پس این
نیمه تنگت و الحال دانستم و بر من ظاهر و بر من شد زیادتی علم تو بخیل و آنچه از
حضرت نوشیدیم و علم صدق و خیریت آن کلامی میداد و بسیار چیزها
نمود و از آنچه میدادیم تنگت الحال فیهیم پس دیگر حضرت رضا علیه السلام
بجای تنگت خطاب نمود و فرمود که شهادت این چهار نفر در پیش تو چیست
جای تنگت شهادت ایشان جایز است و مقبول را که ایشان
علمای بخیل بودند و بعد چه شهادت بدهند حق است پس حضرت
رضا علیه السلام باینون هر کس که در اینجا بود خطاب نمود و فرمود که
شهادت بشیعه بزرگواران گفتند شهادت میدیم بجای تنگت و فرمود بخی
پسر و مادر که این را دانسته که منی گفته که مسیح بن داود بن ابراهیم بن اسی بن
یعقوب بن یهود بن خضر بن مرغانو گفت در نسب عیسی که عیسی بن
مریم برستی که گفته اند بود که خدا از او جدا کردی حلول فرموده و دان
شد و دانسته که عیسی بن مریم و مادر او و دانان از یک گوشت
و خون بودند و روح القدس در ایشان داخل شد الحال تو چه میگوئی
در شهادت ایشان و در بار عیسی جای تنگت که ایشان وضع کردند

در باره عیسی علیه السلام حضرت رضا علیه السلام بجهت خطاب فرموده فرمود
این مرد پیش ازین ترکین ایشان نموده شهادت داد که ایشان علما
انجیل اند و قول ایشان حق است پس عالم گفت ای عالم مسلمانان بجهت
که بر معاف داری از کار نجاست حضرت امام فرموده ترا در باره ایشان
معاف هشتم دیگر هر چه میخواهی بر این عالم بماند که گفت کسی غیر
من از تو سوال کند و من سخن نیست که در میان علمای مسلمانان کسی مثل
حضرت نیست پس حضرت رضا صلوات الله علیه بر سر جان او نشست
که دیده فرمود که تو از این عالمی من از تو سوال کنم پس جان او
گفت بلکه من از تو سوال میخواهم و از تو قبول نمیکنم چیزی که از تو بیاورم
یا زبور داد و یا آنچه در صحن ابراهیم و موسی است حضرت رضا صلوات
الله علیه فرمود که قبول نمایی از من چیست را که آنچه باطن باشد بران توره
از زبان موسی بن عمران یا آنچه انجیل بران اطلاق باشد از زبان عیسی بن مریم
یا زبور از زبان داود و اسحاق است که گفتم که ثابت میکنی نبوت
محمد را حضرت امام علیه السلام فرمود و نبوت محمد صلی الله علیه و آله است
موسی بن عمران عیسی بن مریم و داود علیه السلام حضرت رضا علیه السلام بر سر

در جان او است گفت از قول موسی بن عمران ثابت کردن حضرتش فرمود
ای یهودی که موسی بن عمران مصیبت نموده ای اسرائیل را و گفت ایشان را
برستی که زود باشد که بیاورم شما بنی اسرائیل را و دران شما و نبوت
او را تصدیق کنید و از و بشنوید آیا میدانی که بنی اسرائیل را برادران نیست که
اولاد اسماعیل و میدانی قرابت اسرائیل با اسماعیل و بنی اسرائیل
ایشانست از جانب ابراهیم پس جان او گفت این که گفتی گفته
موسی علیه السلام است و ما از او شنیدیم حضرت امام علیه السلام باز کرد
فرمود آیا نیست این که این قول در نزد شما صحیح است پس جان او
گفت بل چنین است لکن بنحو قسم که تصحیح نمایی از توره بر من
صلوات الله تعالی فرمود که اگر این هستی که توره میگوید شما که آمد
نور از جانب طور سینا و روشنی بخشد مردم را از کوچه سایه و بلند شد
برما از کوچه غاران پس جان او گفت این کلمات را دیده ام اما معنی
آن را نمیدانم حضرت رضا علیه السلام فرمود من ترا از معنی آن گواه
کردم فرمود و اما گفتن او که آمد نور از جانب طور سینا را و در
الله تعالی است که نازل شد بر موسی در کوچه طور سینا و اما گفتن او که

شنی نجید مردم را که مساعیر این کو مساعیر کوهی است که حضرت ادریس
 بنویسی عیسی وحی فرستاد و او بالای آن کوه بود و اما گفتن آن که نبی
 آن نور بر ما که فارق آن کوهی است از کوههای بکند و میان آن
 که تا که کرد و زحمت و دیگر شعیانی بنی علیه السلام چنانچه تو وصی
 تو فایده در توره گفت که دیدم و سوار که از برای ایشان من روشن
 میشد که از ایشان بر خرسوار بود و دیگر بر شتر پس که که خرسوار
 چه کس است و شتر سوار کیت رس جانوت گفت نیکم نام ایشان را
 حضرت بن که بدید حضرت امام علیه السلام فرمود که خرسوار عیسی بنی
 علیه السلام شتر سوار محمد است صلی الله علیه و آله این قول را از
 توره انکار میتوانی کرد پس جانوت گفت انکار نمیکنم و دیگر با حضرت
 رضا علیه السلام فرمودی پس جانوت آیا میدانی حقوق بنی علیه السلام
 پس جانوت گفت میدانم ما هم فرمود که کتاب شما الهی است
 برین که اگر گفت آورده حضرت الله تعالی باین آ که فارقان و پرش
 آسمان از شمس احمد است او برده است میشوخیل او در حجر چنانچه برشته
 میشود و خشکی می آید و از برای کتاب نو و بعد از خرابی پیشین

و از کتاب توره را داد و فرمود آیا ای رس جانوت این که گفتیم میدانی آن
 ایمان داری پس جانوت گفت حقوق بنی علیه السلام این را که
 فرمود می فرموده و ما نسکر قول او نیستیم حضرت رضا صلوات الله
 فرمود تحقیق کرد و او در زبانش گفت و تو خواند آنرا که الهی نیست بر
 پا داند و شت بعد از بریده شدن آن آیا میدانی بنی که پا داند و شت
 باشد بعد از بریده شدن آن غیر محمد صلی الله علیه و آله رس جانوت
 گفت همین که گفتی گفتند و او است ما میزنیم و منکر آن نیستیم و کن
 مراد عیسی است و امام او بریدگی شت است حضرت رضا علیه السلام
 فرمود درست نیست زیرا که عیسی مخالفت نمود و همیشه
 ملاقات سنت توره مینمود و تا زمانی که حضرت الله تعالی او را بسوی
 خود برود و دیگر آنکه در خیل شسته است بدستی که بر تیره میرود و با قلیظا
 می آید بعد از او و سبک میکرد و از بار او و سبک میزد و هر چه را
 و شهادت میداد از برای من چنانچه من شهادت از جهت او
 و آدم و من از برای شما آوردم شما را و آدمی آورده جهت شما و اول
 آیا قبول داری که این قول در خیل است رس جانوت گفت بلای من مکن

آنکه می گوید که بار حضرت امام علیه السلام فرمود که از نبی تو موسی بن عمران
سوال می نمایم این جا بگو که گفت پرس حضرت فرمود چه دلیل
داری نبوت موسی علیه السلام و چه خبر نبوت او را بر تو ثابت می کند
پرس جا بگو که گفت بخبر نمودم که هیچ یک از انبیای پیش از او نمانده
حضرت فرمود که مثل چه پرس جا بگو که گفت یکی آنکه در آیه شریفه
و صارا لما کرر دانید و صارا بر سنگ زد و پشمها از سنگ پدید شد و بر
پسنا نمود و علامات دیگر ظاهر کرد که خلق را بران قدرت نیست حضرت
امام فرمود که راست گفتی که آن معجز با حجت نبوت او بود و چه خبر
چند نمود که خلق را بران قدرت نبود لکن بگو که نه چنین است که هر که
دعوی نبوت کند و بخواهد چند بنماید که خلق را بران قدرت نباشد
و حجت تصدیق نمودن او شمار از اس جا بگو که گفت فی ذلک
موسی علیه السلام را نظیر دانند نیست در قرب حضرت الله تعالی پس
بنابرین بر ما واجب نیست اقرار نبوت کسی که دعوی نبوت کند
آما آنکه بنماید از معجز مثل آنچه موسی علیه السلام نمود حضرت فرمود
که پس چگونه اقرار نمود و باید انبیا می که پیش از موسی علیه السلام بوده اند

و حال آنکه ایشان در این شکافستند و از سنگ و از دود چشم پروردگار
نیامد و زنده و پشیمانی نمودند و عصا را که گردانیدند بر زمین و می گفت که
هر کجا بنمایند بر نبوت خود خبری که خلق مثل آن قادر نباشند هر چند
بنمایند خبری را که موسی نمود و باشد یا بران باشند که موسی علیه السلام
آورد و واجب است تصدیق ایشان حضرت امام علیه السلام فرمود
ای اس جا بگو که چه خبر را منع می کنی تا قرعید بی بن بریم و حال آنکه
او مرده زنده و برای ابرین اگر می کرد و انکار نیست مرغ نیست
و بر او دم می میدهد و آن مرغ میشد از آن حضرت الله تعالی پس
جا بگو که گفت میگویند که او که آنچه میگوید فی انذاره ایم حضرت
امام علیه السلام فرمود آنچه حضرت موسی کرد نیز زنده و مشاهد نمودند
لکن چون شفاعت اصحاب موسی آن خبر داده اند که از چنین چنین
کرد شما تصدیق مینمایید پس جا بگو که گفت ای چنین است حضرت
فرمود چنین شفاعت خبر داده اند و بجهت تو آرسیده که حضرت عیسی
چنین کرد و چنان کرد از جهت چه تصدیق موسی می کنی عیسی را
تصدیق نمی نمائید پس جا بگو که فرمود شد و جوابی گفت پس حضرت

رضا علیه السلام فرمود که نبوت محمد صلی الله علیه و آله و سائر انبیاء ابراهیم با هم
 عیسی قیاس کن از علایق نفسانی نبوت محمد صلی الله علیه و آله نیست که
 او تیمیم و قیصر و انبیاء هر یک در کتابی یاد گرفت پس معلوم شود و معنی
 قرآنی آورده که در آن قصصی انبیاء و اخبار ایشان عرفا و فاعلا که از خبر
 که مسلمانان آیند کان تا روز قیامت در آن منظر است و مردم را از
 انبیا و ایشان آنچه در غایبهای خود میسر کرده خبر میداد و هجرات بسیار که
 حد و حصر ندارد و فرمود پس سبب نبوت است که گفت خبر عیسی و خبر محمد در
 پیش از هجرت است و نبوت و هجرت هر یک در سبب است و بر ملازم نیست که تواتر
 نبوت ایشان بنهائیم بایم که تصحیح امر ایشان کرده اند حضرت رضا
 علیه السلام فرمود که پس آنچه پیش از آن است میدهد نبوت عیسی و محمد
 در وقت پس دیگر با سبب است و جواب گفت **رقم اولی که**
 ظاهر نیست که از این جاوت درین قول حضرت امام علیه السلام با سبب این
 سبب است که در آنکه سبب است آنچه از هجرات عیسی و محمد صلی الله علیه و آله
 شهادت نبوت ایشان شهادت دارد و در وقت آنحضرت در
 جواب آنحضرت فرمود که فارق میان خبر هجرات حضرت محمد

و خبر هجرات عیسی علیه السلام و خبر هجرات محمد صلی الله علیه و آله است چون
 که این آن در تواتر و شایع و منقول بودن اشیاء است مساویست
 و این بعضی که گویند او شده و مغربی نبوت داشت حاصل کلام آنکه چون
 این سبب است لازم و سبب است شد حضرت رضا صلوات الله علیه
 هر یک از کبریا علیهم السلام فرمود که خبر ده مرا از روزی که بر عزم تو نبی است
 بر نبوت او چیست هر یک گفت خبر میدهم و که پیش از تو کسی نبوده بود
 و ما از آن دیدیم و گفتن از کرده ما که پیشتر نبوده و با خبر رسید که او
 چنین چنین کرد و ما تابع او شدیم حضرت امام علیه السلام فرمود و این نیست
 که بشناس بر رسید که از چنین کرد و شما تابع او شدید هر یک گفت بلی
 چنین است حضرت فرمود و چنین است که شهادت ایشان رسیده
 که این چنین نبوده اند و حضرت موسی عیسی و محمد صلی الله علیه و آله و سائر انبیاء
 کردند و خدا شهادت در عدم تواتر نبوت ایشان هر گاه بزرگوار
 اقرار نمود و باید که سبب خبر تواتر که بشناس رسیده که او آورده و خبری از
 معجزه که غیر او نباشد و در آنکه منقطع و لازم کرده و در جواب خبری
 گفت پس حضرت رضا صلوات الله علیه بجهت آنکه بخواهد بگوید

فرمود و فرمود که اگر در میان شما کسی هست که مخالف اسلام باشد خواهد که
سوال کند با که کند از مطلبی سوال کند آذرب بشود پس عمر ان سبأ
که در میان تنگیمن کتیا بود بخبرش خطاب نموده گفت ای عالم بی مثل اگر
تو بسوال را از من میفرمودی من اقدام بسوال و جرات بران نمی نمودم تحقیق
که من کوفه و بصره و شام و جزیره و نخل شدم و بتفحص طایقات نمودم
کسی را ندیدم که ثابت گردانگیهای پست را که قایم باشد بود حدایش
از من میفرمائی که از حضرت سوال کنم حضرت رضا علیه السلام فرمود که اگر
در میان این جماعت عمر ان بی است آن توفی عمر ان گفت بی من عمر انم
حضرت فرمود ای عمر ان کن اما از روی انصاف بگو و اگر بی انصاف
و جز زمانی عمر ان گفت ای سید و مولای من و اند من میفرمایم که
این که چیزی بر من ثابت شود که من متعلق به او شوم و از او تجاوز نمیافتم حضرت
رضا صلوات الله علیه فرمود پس هر چه خاطر خواست و خلق
از و حاجت نمود و بجز شکی بعضی ایشان بعضی را منضم شد عمر ان گفت خبر
مرا از کجایان اول و ازین که از چه چیز خلق را خلق نمود حضرت فرمود که سوالی
فرمودی جواب را متوجه شو و بنده ما را واحد پس و همیشه واحد بود که این

بدو پیغمبری آفرید و چو در دوزخ غرض پیوست چنین خواهر نمود و بعد از آن خلق کرد
 خلق را مبدستند تا مختلف با غرض خود و مختلفه چنین صفات خالق و خلق را
 حضرت رضا صلوات الله و سلامه علیه بر عثمان را میسر نمود و اگر عثمان
 با قرآن آمد و گفت شهادت می دهیم باین که حضرت ائمه علی چنین است که
 تو وصف نمودی محمد صلی الله علیه و آله است و او فرستاد و حضرت است
 از جهت هدایت دین حق و بعد از آن که رسید به جده افتاد و مسلمان شد
 حسن بن محمد در سفری که کرد که چون عثمان صابی را فرستاد و مسلمان شد
 بیچسبک ایشان بعد از آن جرات بر نگرفتند و در باز با خبر رسید و مجلسی هم
 خورد و خلق متفرق شدند و چون حضرت امام علیه السلام بمیزان شریف
 تشریف برد و بنام امیر نمود که عثمان را حاضر ساز و بمن بجزش عرض کردم
 که من بجان او را می دهم ام او در میان بعضی بزرگان شیعه می باشد حضرت
 فرمود که هر کس که از برای او بر دوزخ رسد من خود و نیز دامن حاضر ساز و چون
 من خبر نمود و عمل نمود و عثمان را حاضر ساختم حضرتش بهرانی بسیار با نمود
 و او را خلع ساخت و او را در محراب عظمی فرمود و طعام طلبید و
 مراد است از عثمان را بطرف چپ نشانید و چون طعام خورد و

حضرت عمر از آن شخص ساخت فرمود که قزو ای ایچا بیایا از احکام من
 بخوانیم و بعد از آن سایر صحابه نیز در جمعیت آمدند و با او مناظره می نمودند
 و عمر آن حق را بر ایشان ظاهر می ساخت و ایشان از مذمت خود
 اجتناب نمودند و مسلمان می شدند و مأمون نیز در روزی که عمر آن را دید
 و فضل بن یزید را نیز از خبر آن آگاهانی داشت و حضرت امام علیه السلام
 او را متوجه صدقات بکند و امیدواران نیز بسیار متعجب شدند **فصل ششم**
در تقی که چون سحر احتیاجات شیخ طبرست که در زوایر ضعیف بود
 تقسیم در خطاط بود و نوشته دیگر در آن وقت بهم رسید که با آنجا رجوع نماید لهذا
 سؤل جواب عمر آن صابی و حضرت امام علیه السلام از فضلاء و نجباء
 ایراد نمودیم اگر کسی با موسس اطلاع بران باشد کتاب مذکور به رجوع نماید
 و در آنجا تحصیل آنچه در میان امام علیه السلام و عمر آن که شسته مطالعات
فصل نهم در ذکر سولات مأمون از حضرت امام علی بن ابراهیم
 از سولات آنست علیها و آن نیست که از علی بن جهم مرویست که
 او گفت حاضر شدیم مجلس مأمون و رعایتی که حضرت رضا علیه السلام
 در نزد او بود و مأمون بجز قس و خطاب نمود و گفت ای فرزند رسول الله

نمیت که انبیا علیهم السلام منصوبند حضرتش علیه السلام فرمود
 بچه چنین است مأمون گفت پس چه چینی دارد و قول حضرت
 الله تعالی و عصى ادم ربك فغوى
 یعنی مخالفت کرد آدم خدا را و گمراه شد

حضرت امام علیه السلام فرمود که حضرت الله تعالی گفت آدم
 استکرات و زوجك الجنة و کلتمها رغلا حیث
 یعنی کشت تو بهشت و در بهشت و بخورد از بهشت چقدر را که

شما و لا تقر با هذه الشجرة فکونوا من الظالمین
 و سید در ذکر کشته باین دست که در ذکر کشته باین ظالمین

و گفت بایان که مجوزید از این شجره و از جنس این شجره و ایشان آن
 شجره نزدیک نشدند و خوردند از شجره دیگر در حالتی که سوسه کرد و ایشان را
 شیطان گفت نمی کرد شما را فدای شما از این سخن بگفته نمی کرد شما را
 از نزدیک شدن شجره دیگر و نمی کرد خدای شما را از خوردن آن
 شجره که از برای آنکه هر روز مرشته باشید یا در بهشت فخلد باشید
 و قسم یاد کرد که من شما را نصیحت میکنم و آدم و حوا پیش از آن ندیده بودند

اگر کسی قسم دروغ بخورد پس ایشان را بغرور و دلالت کرد و خوردند
از آن شجره با سلاطین و عمامه ای که بر سر داشتند با آنکه این مخالفت را در پیش
از نبوت بودند و گناه کی بسیار بود و کسب آن ستمی و خوار آتش و زنج
شوند بلکه انصاری و موبو بود و کبریا علیهم السلام صد و آن عازیت
پیش از نزول می برایشان چون حضرت ائمه ای آدم و نوح و عیسی و محمد
بعد از آن معصوم بود و انصاری و کبار چنانچه حضرت ائمه ای میفرماید
وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ
یعنی مخالفت کرد آدم خدا را و گمراه شد و گمراه شدن
اجتناب ربه قتاب علیه فهدی و کبر
برگزیده او را خدا را پس تو را برگزید و او بهریت یافت
میفرماید اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓ اٰدَمَ وَنُوْحًا اٰلَآءِ
یعنی برگزید آدم و نوح را و برگزید آدم و نوح را
اِبْرٰهٖمَ وَاٰلَ عِمرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ
ابراهیم و آل عمران را بر تمام عالم
و انوار حق که در بعضی سخن گفته اند که شاید مراد حضرت امام علی علیه السلام

از انصاری و موبو بود و کسب آن ستمی و خوار آتش و زنج
شوند بلکه انصاری و موبو بود و کبریا علیهم السلام صد و آن عازیت
پیش از نزول می برایشان چون حضرت ائمه ای آدم و نوح و عیسی و محمد
بعد از آن معصوم بود و انصاری و کبار چنانچه حضرت ائمه ای میفرماید
وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ ثُمَّ
یعنی مخالفت کرد آدم خدا را و گمراه شد و گمراه شدن
اجتناب ربه قتاب علیه فهدی و کبر
برگزیده او را خدا را پس تو را برگزید و او بهریت یافت
میفرماید اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰٓ اٰدَمَ وَنُوْحًا اٰلَآءِ
یعنی برگزید آدم و نوح را و برگزید آدم و نوح را
اِبْرٰهٖمَ وَاٰلَ عِمرٰنَ عَلَی الْعٰلَمِیْنَ
ابراهیم و آل عمران را بر تمام عالم
و انوار حق که در بعضی سخن گفته اند که شاید مراد حضرت امام علی علیه السلام

که ایشان عطا فرمود مثل بون خود که آدم و حوا بودند شکر
 حضرت الله تعالی کردند حضرت الله تعالی میفرماید
 فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
 یعنی الله است برتر و عالی تر است از آنکه شرک باشد بخداوند
 مانور گفت شهادت میدهم که تو فرزند رسول الله و از علم او می
 و دیگر گفت قول حضرت الله تعالی در باره ابراهیم علیه السلام چه معنی دارد
 فَلَمَّا جَاءَ عَلَى الْكَلِّ رَأَى كَوْكَبًا قَالُوا هَذَا رَبِّي
 یعنی چون شرف بر او رسید و بر او سخت بود دیدند که یک کواکب است که این را
 حضرت فرمود که ابراهیم چون از خاری که در آنجا مخفی بود پروردگار
 بر خود بر صفت یک صفت جمادات زهر و نموده و یک صفت صفت
 می پرستیدند و صفت هم آفتاب را میبودند و خود میبستند و چون
 شب شد زهر را دید و از روی انکار گفت این خدای منست چون
 غروب کرد گفت دوست میدارم غروب کند که از آری که غروب
 نمودن از عالمی بجای منقل که بعد از منست می شست منست قدیم
 و چون ماه را دید که باز غروب شد باز از روی انکار فرمود که این خدا منست

و چون آن هم غروب نمود گفت که پروردگار من را هدایت نفرمود
 من را که از آن خود هم بود یعنی اگر مرا هدایت نمیکرد من نیز از قوم این
 نمیشدم بود و چون روز شد و آفتاب برآمد از روی انکار فرمود که این خدا
 منست چون که این بزرگتر از زهر و ما هست چون که آن هم غروب
 نمود با صفت شکر که بعد از خمر و ماه و آفتاب بود و خطای
 نمود و فرمود که ای قوم من بی ایمان آنچه شما شرک میکردید برستی
 که من متوجه گردانیدم روی خود را بسوی آنکه خلق نموده است آسمانها
 و زمین را در حالتی که مسلمانان یکم و نیم از مشرکین ابراهیم را در آنچه گفت
 در باب زهر و ماه و آفتاب مرا بین بود که بطلان این ایشان را
 بر ایشان غایب کرده اند و بر ایشان ثابت کند که جمادات لایق نیست
 که را که به صفت زهر و ماه و آفتاب باشد بلکه زوار است کسی که
 خالق آسمانها و زمین است و آنچه بر قوم احتجاج می نمود
 چیزی بود که پروردگار را و بالهلام میفرمود و چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید
 وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ
 یعنی این برهان است که دادیم ابراهیم بر قومی که

و چون سخن حضرت امام علیه السلام بنمایانید من تصدیق نفسی خبرش فرمود
 بعضی از حضرت رسانید که مرا آگاه گردان از قول حضرت اندکالی که میفرمایید
وَالْحَقَّ اَنْ اَبْرِهَيْمَ اَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ
فرمود ای ابراهیم مرا بگو که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت
اَوْ كَمْ تَوْءَمِنُ قَالَ بَلَى وَلَكِنْ لِيُظْهِرَنَّ لِي
که آیا ای ابراهیم مرا بگو که چقدر ایمان داری گفت ای ابراهیم من تصدیق نفسی خبرش فرمود
 حضرتش در جواب فرمود و برستی که حضرت اندکالی وحی فرستاد با ابراهیم
 علیه السلام که البته من از بندگان عیالی اخذ خواهم نمود که اگر از من بطلبید که
 مرد زنده کنم اجابت نیمایم پس سوال در این باره پس ابراهیم علیه السلام
 اتفاقاً که آن عیال است پرس گفت ای پروردگار من بجای من که چون
 مرد زنده دینما فی حضرت اندکالی فرمود آایا ایان کن زاری ابراهیم
 گفت بلی دارم لکن میخواهم که در خلقت و علم مطمئن شود حضرت اندک
 تعالی فرمود که چهار مرغ را بگیر و پاره پاره کن و در هر کوی جزئی بگذار
 و بعد از آن بنوی خود بخور اما از طلب آب بماند بنوی آبی که آن
 و بدان که اندک غریزه حکمت پس ابراهیم اخذ نمود و در کس مار و کس عمارت

کتب
 الهی و کلام

و در و س که آنجا از خبری گردانید بحسب مخلوط گردانید و بعد از آن در هر
 کوی که کوههای بود که کانه که در طولی او بودند جزئی که است و منکار هر
 یک از دریایان کنش آن خود کانه داشت و بعد از آن مرکب را با هم
 آرد که در دو دریا جایی که در زو آنها آب روان که است بود و هر دو را بنوی
 یکدیگر برآورد و زنده و با هم خفت و بجای آن چهار مرغ درست شد و
 منضم گردان و در هر کوی که دیدند و ابراهیم منقارهای آنها را درست
 گذاشت آب روان خود زنده و بعد از آن گفت ای بنوی خود را بخور اما
 زنده گردانیدی خودی تا زنده کنایه ابراهیم گفت بلکه حضرت اندک
 زنده کننده و میزنده هست او بر هر چیز قادر و تواناست تا من
 خبر خبر حضرت تصدیق نفسی خبرش فرمود و از قول حضرت اندکالی که فرمود
فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ
یعنی پیش از آنکه موسی گفت ای ابراهیم مرا بگو که چگونه زنده میکنی مردگان را گفت
عَمَلِ الشَّيْطَانِ اِنَّهُ عَلُوْ مُضِلٌّ مُّبِينٌ
عمل شیطان بود و بگوشتی و دشمن گمراه کننده و باریست
 حضرت رسانید علیه السلام فرمود که موسی از من شد و شهری از شهری بنوی

در وقت غفلت مردم آنکه در این مغرب و عشا باشد و بداند که دوم و با هم
نزع دارند و یکی از ایشان شیشه موسی را بگری عدد و او پس استغاثه
نمود و شیشه او با و از عدد او پس ضامن و موسی بر عدد و حکم حضرت استغاثه
و او مرد و گفت موسی که این از عمل شیطان بود و بدیدی که شیطان عدد
مفضل شبین است یعنی نزع و یکی که میان آن دو مرد و وقوع آید و عمل شیطان
بود و آنچه موسی کرد که او در کشت نامون گفت بنابرین که در وقت آن که گفت
رب انی ظلمت نفسي فاغفر لی فغفر له
یعنی آنکه در وقت آنکه گفت رب انی ظلمت نفسي فغفر لی فغفر له
چون معنی دارد حضرت امام علیه السلام فرمود یعنی من وضع نمودم نفس خود را
در غیر حق و بسبب فعل شدن این شجره فاغفر لی یعنی از شر فرمای از
اعلامی خود تا بر من ظفر نیاید که مرا می کشد فغفر که یعنی شکر و دورا
از عدد و بدستی که او غفور رحیم است و موسی گفت ای پروردگار من
بسبب تقوی که من انجام فرموده می کشتم آن مرد را بمشیت زدن با او
و من نمی باشم زیاد و در بر کنا حکما را آن بکده در راه تو جاسی کنم باین
وقت تا وقتی که تو انسی شوی و دیگر روز موسی اهل شهر شد ترساک و دیگر

آن مردی که در روز زاری طلبید با کسی دیگر در نزع است از حضرت
ایری طلبید موسی را بگفت بدستی که تو غوغی هستی که در روز با کسی نزع می کردی
و از روز هم با مردی نزع و قال منیانی هرگز ترا اید و اگر میسر نمیشد
از او و تو و کون ضرر و از پس نه می آید و شیشه موسی کمان کرد که میخواهد دورا
تو بکشد گفت ای موسی آیا میخواهی مرا بگری کسی چنانچه نفسی را در وقت کشتی
تو میخواهی که نباشی که خبر از من و منیانی که اگر کرد و منیانی که نباشی
خبرش از منیانی که نباشی که بدستی پس باین که فرمودی تقوی که منیانی
که فعلتها ادا و انا من الضالین
یعنی کردم آن را و عالمی که من از کمران بودم
بچه یعنی خواست از حضرت امام علیه السلام فرمود که موسی
علیه السلام چون بفرموده عوان رفت و عوان بگفت که
و فعلت فعلتک التي فعلت و انت من الکافرین
یعنی ای من که کرده ای و آنکه کرده ای و آنکه کرده ای از کافرین
حضرت موسی علیه السلام فرمود که فعلتها ادا و انا
من الضالین یعنی من را که کرده بودم که بر خودم بشهر تو پس

که خاتم انبیا چون که رسیدم از شاپس پروردگار من حکم موت فرمود
و مرا بر سبیلین گردانید و حضرت امام علیه السلام در جنتین با وی شهادت
ایرا نمود و فرمود که گفت حضرت اندک تعالی نبی خود محمد صلی الله علیه و آله
الَّذِي يَكْبِدُكَ يَتِيمًا وَافًا

یعنی من ترا یتیم می گردانم و وفای تو در دلم ثبت فرمود و فرمود
و وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَا
یعنی مرا گمراه یافتی و من تو را هایت گردانیدم و از این جهت تو را فرمود
و وَجَدَكَ غَائِبًا فَأَنْعَمَ

یعنی مرا گمراه یافتی و من تو را هایت گردانیدم و از این جهت تو را فرمود

یعنی غنی گردانیدم و از این جهت تو را هایت گردانیدم و از این جهت تو را فرمود
و لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ
و چون موسی به وقت آمد که با او تکلم کردیم و خداوند او را تکلم کرد

و قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي الْحَيَ
و فرمود که ای موسی من را نشان بده که مرا ببینی و خداوند فرمود که تو مرا نخواهی دید
و لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ

و چون موسی به وقت آمد که با او تکلم کردیم و خداوند او را تکلم کرد
و قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي الْحَيَ
و فرمود که ای موسی من را نشان بده که مرا ببینی و خداوند فرمود که تو مرا نخواهی دید

و لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ
و چون موسی به وقت آمد که با او تکلم کردیم و خداوند او را تکلم کرد
و قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي الْحَيَ

و فرمود که ای موسی من را نشان بده که مرا ببینی و خداوند فرمود که تو مرا نخواهی دید
و لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ
و چون موسی به وقت آمد که با او تکلم کردیم و خداوند او را تکلم کرد

و قَالَ رَبِّ ارْنِي أَنْظُرَ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي الْحَيَ
و فرمود که ای موسی من را نشان بده که مرا ببینی و خداوند فرمود که تو مرا نخواهی دید
و لَمَّا جَاءَ مُوسَىٰ لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ

و چون شنیدند و دیگر بگفتند با اقبال نیست که آنچه شنیدیم کلام خدای جلوت
تا اوله شمس استگار پسیم و چون چنین امر عظیمی از خواسته است بجا فرمود پس
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را و یافقه هر یک با ربه بخت حضرت موسی
مناجات کرد و گفت ای پروردگار من خوب بی امر گیل را چه گویم چون
بگویند که تو ایشان را هلاک ساختی و در دعوی مناجات با حضرت موسی
الحاجات صادق بودی پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را زنده کرد و در
باموسه بر فتنه و بخت موسی میخندد که اگر تو استدعا نمودی که امیرالمؤمنین
خود را بتو بیاورد البتة بحاجت میشد و ما او را میدیدیم و حق معرفت از جهت
حاصل میشد حضرت موسی علیه السلام فرمود ای قوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
محالست که دیده شود زیرا که او کیف کیفیت نیست و معرفت او از
جهت آیات علامات حاصل نمیکرد و پس ایشان را هم بود و بخت را
بتو یا منی آوریم تا این که میگویم استدعا نمائی پس حضرت موسی
گفت ای پروردگار من تو دانی و میشنوی آنچه را که ایشان میگویند و مصلحت
و صلاح ایشان را تو میشنوی پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود که آنچه
ایشان میطلبند از ما استدعا کن که تو معذوری بخدمت موسی در وقت

آری انظر اليك كنت و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
لن تراني ولكن انظر اليك فان استقر مكانه فنوف ترا
بنی که ترافی بیکدیگر نکن در کوه پس اگر ترغیب و تلمیح پس باشد که بنی
جواب شنید و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آیات بگوید و بطریق فرمود
که و از هم شکافت و موسی پوش شد و چنان و چون پوش آمد گفت
الهی نبوی تو بارگشت کردم و بمعرفتی که دهم ترخوم فرودم و جیل قوم
در کد شتم من اول مؤمنین بنیم که حضرت با چشم من دیدم **و اتم**
القرآن که نامون چند سوال دیگر هم از حضرت رضا صلوات الله علیه
فرمود و بعد از جواب شنید و همین فرمود و در آخر گفت سینه مرا بجا بپوشی
ای فرزند رسول الله و واضح کردی آنچه بر من شایسته بود خدای عزوجل
ترا از جانب انبیا و اسلام جزای نرود **فصل دوم** در ذکر کلام
و مناقبه حضرت امام ابو جعفر محمد بن علی با و صلوات الله
و سلامه علیه خیر و کتب متبرزه مخالفات و الف مسطور بهست بکمی
اکثر که قاضی عراق بود و در کتاب استیلاج اندر بیان بن شریف است
که او گفت چون نامون را دیدم و دادم که در خود ام الفضل را بخت خود

علیه السلام بدو بنمایان یعنی بر خود عظیم دانستگان کردند که این هم
آخر نشی میگرد و آنچه در باب حضرت رضا علیه السلام از ولایت
عهدی از او پس خدایان در زمان آن جمعیت نمود و گفتند ای
ایرانیان که این چار و ولایت که کرد و خود خست و در اینجا
بختی بن علی بهی و ما میسریم که آخرین ولتی که حضرت است تعالی
بالعباس از دانی است از ایشان منصرف کرد و بآل بر طایف منتقل
شود و تو این امیدی که میان ایشان از زمان پیش و در میان
چونست و خلفای راشدین که پیش از تو بودند با جماعت بچه خود
سلوک می نمودند که ایشان را پیوسته پیوسته از خود دور میداشتند
و همیشه با تو تفرقه بودیم از آنچه باید بود و ضایع کردی آنکه خدا شتر او را
کفایت کرد از ما و الحال آنجا رسیده ایم که این عیالتی که پیش
او درین اوقات پیش نهاد خود و سائیده از خود و سرف نهائی و از دور
کناری این رعایت باطل است خود و عمل آوری و تفرقه اینان بر
ماندن این کلمات همیشه را از جماعت عباسیه گفت
ایشان که آنچه گفتند از خداست خود بآل ابی طالب سب آن عده

پیوسته نمایانید و اگر انصاف بر خیزد ایشان در هر خیزد از جمعی است از
شما اولی و ثانی اند و این که گفتند خلفای پیش از ایشان پیوسته شده
این عمل ایشان بدو میگرد و رعایت صلح و رحم میکردند و من بخلافی خود را
پس آنچه خود میزدین عمل و اندک من ایشان نیستیم از آنچه با رضا کردیم و چون
از اختلاف و ولی عهد گردانیدن ایشان بشم و حال آنکه اول من میگویم
که خلافت را از خود تفرقه نمود و با و هم و با کرد و قبول نمود و این که
درین اوقات پیدا و اجتناب را بر کردیم و هم بسبب کمزیری که از او
چونست و انصاف خلق و فضل و کرم است با و بود و من خدای تعالی
میخواهم که آنچه من از او میدهم بر شما و سایر مردم ظاهر گردد
تا بدانید که من در باب او غلط نکردم چون غیبت این طریقه را نمود
باب حضرت جواد شد و نمود و گفتند که او الحال افضل است چون
بجهد داری که خست خود را با و بهی پس از او بعلی سپار تا او زنده و
آداب تعلیم کند بعد از آن هر چه خواهی در باب او بعمل آور تا من گفت
و می بر شما ای جماعت نادان این اندیشه است که علم این خاندان از
جانب حضرت است تعالی است بالماست و پدر این همیشه در علم

دین سائر علوم را خلق مستغنی بود باند و اگر طریقه و امتحان نماید آنچه
میگویم بر شما نیز ظاهر گردد و باینست که حال انصاف دوی ماه را منی
کردی پس بگذر اما اگر کسی را معزز نمانیم تا در حضور حضرت تراز و خری پز
اگر و جواب بطریق جواب بگوید ما بعد از آن بر تو اعتراض نمی نماند و بر عام
و خاص جرات زنی تو ظاهر میسر کرده و اگر جواب توان گفتن تو ازین
اراده که کرده و در که مانع است چنین کند پس باینست که پیش ازین
پروان نیستند و با هم اجتماع نموده و در باب مناظره حضرت جواد علیه السلام
یکمی بن اکتفا انتخاب نموده و باید که گفتند که او ماضی افضل از جمیع اهل
زمانست شاید که خیری ازین میرسد که او جواب آفرانده و بجز این
مردی منی مانع ظاهر کرد و و مانع ازین و خدمت فارغ شویم پس اشیان
پیش کسی آمدند و مال بسیار با و دهنده نموده که او از حضرت جواد
خیری میرسد که او جواب آفرانده و باینست که قبول کرد و ایشان نیز و مانع
آمدند و روزی معزز نموده که در آن روز در مجلس مانع آن اجتماع
واقع شود و چون در آن روز اجتماع واقع شد مانع ازین فرمودند
از جهت حضرت جواد علیه السلام مینامانند و حضرت جواد علیه السلام

بر روی مندر نیست و یکی برابر حضرتش را گرفت مردم دیگر میزد
جانی که مناسب مرتبه او بود و اگر گفتند یکی مانع خطاب نموده
گفت امیر المؤمنین را ازین جهت که من با او جعفر و سید کلم نام مانع
گفت از حضرتش ازین طلب پس یکی بخت جواد علیه السلام مرتبه شد
و گفت فدای تو شوم ازین میدهمی که از حضرت سید پرست حضرت
امام علیه السلام فرمود و پس آنچه میخواهی یکی گفت فدای تو شوم و بگوئی
در محرمی که میدی را بکشد حضرت فرمود که آن محرم میداد و بکشد
و در محرم عالم بود آن محرم یا جاعل خدا را کشته یا خطا محرم حرم بود یا
بند و کجاک بود و محرم یا بزرگان کشتن و دشمن بود و یا پیش ازین
هم میدی اگر کشته آن میدی پزند و بود و یا غیر پزند و آن میدی کجاک
بود و یا بزرگان محرم از فعل خود منقرضت یا پشیمان شد و در شب
کشته میداد روزی محرم او بجهت بود و یا کجکی بخت نموده و یا بخت
بجهت او ظاهر شد بختی که بر محرم مردم غیور و نطق او معلوم کرد و چون
مانع چنین دید گفت حمد مر خدی که مرا این نعمت و توفیق عطا فرمود
که این چنین اراده کرده ام و زود بجهت باینست که در گفت و شنید که

چو کس را نکازید نموده و کجا برده با من میگردید و بخت متوجه شد گفت
 خطبه بخوان ای ابوجعفر خداوندی تو گناه و من انصاف و خست خود را فصل را
 بتو تر و خجسته نمایم بفرم آنف تو من حضرت امام علیه السلام خطبه خواند
 از طریقی بجا بقبول واقع شد و ما منون جوایز و خطایای بسیار حاصل
 مجلس داد و اکثر مردم متفرق شدند و قلیبی از خواص ماند پس ما منون
 حضرت امام علیه السلام متوجه شد و گفت خداوندی تو گناه اگر گناه
 دانی و جود میدی که فرمودی از برای یمنین ما از جاب تو مستفید
 شدیم حضرت فرمود که اگر محرم میدی داخل میشد و سید پروردگار
 باشد پس بهت که گفتی و اگر آزاد در محرم میشد جای آن و دوست
 و اگر جوید پرند و در داخل میشد بر دوست براه شیریست و اگر در محرم
 میشد بر دوست بر دوست آن جوید و اگر آن میداد از خوش باشد آن
 خرد شے باشد بر دوست کادی و اگر شتر مرغ باشد بر دوست شتر مرغی
 و اگر آهو باشد بر دوست که گفتی و اگر اینها را که گفتم در محرم میشد بر دوست
 جای مضاعف و اگر بر خود در محرم میخرید که موجب جری باشد
 و اگر محرم بود بر جی باشد بر دوست که آزاد یعنی قربان کند و اگر امرش

بعد باشد پس باید که آزاد کند قربان کند و خجسته میداد بر عالم و جمل مساکین
 و در عهد گناه بر آن ثابت است و در خطا گناهی از برای او نیست و گناه
 حرز نفس است و بنده رسیدن با مردود و غیره اگر گناه نیست و
 بر کس است گناه و بر وجهیست و از نام عتاب اخروی قطعت
 و غیره عتاب و اگر وقت جهت پس ما منون حضرتش تحسینا نموده
 انما حسن نموده که حضرتش نیز از یکجمله بن ائمه سلمه رسید پس حضرت
 امام علیه السلام چندی خطاب نموده فرمود که اگر از سید پروردگار میخواست
 خداوندی تو کرد و آینه است یا با حضرت است هر چه خاطر شریف
 حضرت تو خواهد من برین اگر جواب آزاد نمودم بخت عرض نمایم
 و از آن حضرت استغفار میکنم پس حضرت جواب علیه السلام فرمود که
 چه میگوید در زنی که مردی اول و زبانه و نظر کند و نظر او بر آن زن
 حرام باشد و چون وقت پاشت شود نظر کردن باطل است و
 بر آن مرد و چون وقت ظهر و آید نظر بر آن زن آن مرد حرام شود و چون
 وقت عصر شد و طلال شد و چون آن آب غروب کند با حرام
 کرد و در وقت غامی آخر باطل شود و در نصف شب با حرام

شود و چون فجر طلوع نماید و حلال کرد و بگو که حال این بن صفت واجبیه
چه اوقات مذکور درین مر حلال شود و حرام میگرد و بگوئی گفت خدا
مژده ای تو کنس درج این سلسله را نمیدانم و در آن بن صفت اگر با
افاده فرمائی میتوانی بود پس حضرت امام علیه السلام فرمود که این بن کنیزت
که اگر کسی باشد و آبسی بود نظر کند و راول و در آن نظر بر و حرام باشد
و چون وقت ناپشت و اگر یک کنیز است یا غایب نماید بر و حلال شود و در
وقت ظهر آن کنیز را را نماید بر و حرام شود و در وقت عصر آن
کند بر و حلال شود و در وقت غروب و اظہار کند بر و حرام شود و در
وقت عشاء اگر کنیز را نماید بر و حلال کرد و و چون نصف شب
در آید و اطلاق نماید بر و حرام شود و چون فجر طلوع کند بر و حرام کند بر و حلال
کرد و پس با من اهل بیت خود رجوع نمود و گفت آیا کسی در میان شما
است که ازین سلسله جواب بگوید مثل آن که ابو جعفر گفت و آنچه را که پیش
گذاشت بر انداختن گفتند و الله که فی الامیر المؤمنین اعلم است
آنچه است یا فرمود و ما من آن که یار بایان خطاب نمود و بگوئی
این خداوند منم و آنچه را که فرمود و دید و شنیدید و غیرین و بگوئی و علی

در آن مذکور و در سفر ما آن نیست و این حدیث را که رسول الله صلی الله علیه و آله
ابن ابی موسیٰ دعوت خود را علی بن ابی طالب کرد و آن در آن صحن و سایر اطفال
و دیگر را که با او هم سن بودند از قریش و غیر قریش در آن سنی دعوت نمود
و از علی بن ابی طالب اسلام را قبول کرد و حکم با سلام او نمود و حسن و حسین
سنش سالگی است گرفت و اطفال دیگر که درین سن بودند گرفت
شما نمیدانید که حضرت الله تعالی اینجا است و آنچه که هست مخصوص کرده
و ایشانند که حضرت الله تعالی ایشان فرمود و در بعضی از بعضی
و ایشانند که بر آن ایشان جاریست آنچه بر او ایشان **در آن روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله**
جریان دارد و هم عیسیٰ گفتند است گفتی و صدق تو برانخی بود و در
کتب احتجاجات مسطور است که بعد ازین واقعه روزی حضرت جواد
علیه السلام در مجلس ائمن شریف داشت و در آن روز نیز یکی بن کتم
با جمعی از عباسیین غریب هم در آنجا حاضر بودند و از هر جا حرفی میگذاشت
پس یکی بآن سر و خطاب نمود و گفت ای فرزند رسول الله چه خبر
در باب حدیثی مروی که بر شیل رسول فرمود و بر رسول الله ص گفت
ای محمد خدای عزوجل تو سلام میرساند و میفرماید از تو که بر من که چنانچه

من از او شنیدم و از من اینی است یا فی حضرت جواد علیه السلام فرمود که من
 فضل او بکرانگاه نیست نمایم کن چسب بر آن کس که از حدیث راز است
 میکند که نظر کند در حدیثی که رسول الله صلی الله علیه و آله در حج او فرمود
 که در روضه کوی که از زبان من در روضه میسر کوه بسیار شده و بسیار خواهد شد
 بعد ازین و هر که از روی عهد بر من در روضه ببیند و هر که از اینه نشیند و هر که از
 در آتش و روضه است پس هر حدیثی که بشمارسد از کتاب الهی
 من بخیال که موافق باشد از حد نمایند و اگر مخالف باشد آنرا از حد نمایند
 و این حدیثی که تو روایت کردی ای سحیح موافق کتاب الله
 نیست زیرا که حضرت الله تعالی میفرماید
 وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فَتَعَلَّمَ مَا تُوسُو بِهِ نَفْسُهُ
 یعنی حق تعالی که بنمایان **وینیم آنچه که در او میگذارد نفس او**
 و در روز **وَمَنْ أَقْرَبُ إِلَيْنِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ**
یعنی نزدیکترین ما به **وینیم** **که در او** **کران**

پس حضرت الله تعالی اغر و ابلست از آن که از او مخفی باشد رضا و عدم
 رضای او بکرانگاه سوال کند رسول او را و دیگر یکی گفت چه میفرمائی از

رسول تعالی در حدیث مروی از رسول الله ص که فرمود و ابوبکر و عمر و
 مشن جبریل و میکائیل از آسمان حضرت جواد علیه السلام در روضه
 این حدیث هم منظور فیه است زیرا که جبریل و میکائیل و ملک
 مقرب اند که هر که عصیان حضرت الله تعالی کردند و از طاعت محروم
 مفارقت نمودند و ابوبکر و عمر را اگر ایم عمر شریک که شد و چون
 چنین است محال می نماید که رسول الله ص تشبه کند ایشان را آن
 و ملک مقرب و دیگر یکی گفت حدیث دیگر روایت میکنند که
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود و ابوبکر و عمر بنید که اول اهل شریعت
 و این حدیث چه میفرمائی ای فرزند رسول الله ص حضرت امام علی علیه السلام
 فرمود از حدیث هم حالت زیرا که اهل بیت همه جوان میباشند
 و در میان ایشان که اول نبی باشد و حدیث ربی امینه وضع نموده
 در مقابل انجیث شفق علیه که رسول الله صلی الله علیه و آله در باب
 حسن جین علیه السلام فرمود ایشان سینه شباب اهل شریعت
 و دیگر یکی گفت در حدیث چه میفرمائی ای فرزند رسول خدا که
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود در رستی که عمر بن خطاب چراغ

اول بهشت است حضرت جو و ملاقات الله علیه و فرمود و آخرت تیر
 حالت بواسطه آنکه در بهشت ملائکه مقرب آدم و محمد صلی الله علیه و آله
 و جمع انبیاء و مرسلین میباشند چون تو را بود که اول بهشت از نور این
 روشن نمی باشد و نور در روشن میباشند یکی گفت ای که مریدیت
 که رسول الله و فرمود و سکنه از زبان عمر فاروق است حضرت امام علیه السلام
 فرمود که من انما فضل عنی نعمی من است که از او که فضل از حضرت
 و او در نسب گفت بدستی که مریدیت طایفی است که مریدان می گویند
 اگر از طریق سقیم میل نمایم مانع شود یکی گفت و اگر رویت می کنند
 که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود اگر من بموت همیشه مرید غیر مرید
 خواست شد حضرت فرمود که کتاب الهی است که در بهشت حضرت است که میفرماید
 وَلَا تَأْخُذْهُمْ فِيهِمْ وَفِيكَ مِنْ نُوحٍ
 یعنی همان که از قیام از پس من بعد از ایشان از تو و از نوح
 پس حضرت است که از خود میفرماید و میفرماید و میفرماید و میفرماید
 ممکن است که میفرماید و میفرماید و میفرماید و میفرماید
 یک چشم بر هم زدند و میفرماید و میفرماید و میفرماید و میفرماید

شود کسی که در آخر عمر مشرک بود و اگر کسی که رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود که من نبی بودم آدم هم منم و در میان روح و جسد بود یکی گفت
 و دیگر مریدیت که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که در هیچ مرتبه
 تأخیر نمی باشد که اگر کسی که در دم که بال خطاب می از کشته حضرت
 فرمود که من نیز محالست زیرا که جایز نیست که نبی صلی الله
 علیه و آله در جنت خود شک کند و حضرت است که میفرماید
 اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ
 یعنی الله برگزیند از ملائکه رسل و از انسان
 و چون ممکن تواند بود که نبوت منتقل شود اگر کسی که او را خدای عز و جل از
 جبهه نبوت برگزید و بعد از او برگزید و بعد از او برگزید و بعد از او برگزید
 فرمود که اگر خطاب نازل میشود بر کسی نبوت نمی آید حضرت امام فرمود این هم نبوت
 زیرا که حضرت از برای فرموده و ما کان الله ليعذبهم و انما
 یعنی نبوت که رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید
 فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
 و این است که از رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید و این است که از رسول الله صلی الله علیه و آله میفرماید

پس این که حضرت استغاثی خبر داده که خطاب نمی کند بعدی اما و ام که متوکل
صدقه علیه و آله در میان ایشان باشد و اما که ایشان استغاثی کنند
باشند **سوم** در ذکر حکایه حسن ظاهر و امام ابو الحسن علی بن محمد
الحادی النقی صلوات الله و سلامه علیه علی آباء و در کتاب استجابت
شیخ طبرسی رضی الله تعالی عنه از ابی عبد الله بن مادی مریت که
چون متوکل زهر دادند مذکر کرد که اگر شفا یا بدل بسیار تصدق نماید
و چون از آن علم بریت از جهت استغاثی بزرگوار و فرستاد و پرسید که
که چون در زمان بسیار کفتم هر چه قدر باید داد تا بری الله شوم
ایشان مختلف شدند بعضی گفتند هزار درهم باید داد تا برده و در حال
کرد و بعضی گفتند ده هزار درهم باید داد و بعضی گفتند صد هزار درهم
باید تصدق نمود متوکل در ماند و ندانست که بقول کدام یک عمل نماید
پس حجتی گفت اگر من از برای تو قولی را تحصیل نمایم من چه
خواهی داد متوکل گفت اگر تو درین باب قول حق بیاوری من بمو
ده هزار درهم میدهم و اگر نه صد تا زیاده بمو خواهم زد حجتی گفت

نهییم پس بخانه دوی علیه السلام آمد از حضرتش سوال نمود حضرت فرمود باو
بگو که شتا و درم تصدق نماید حجتی چون آنحضرت را متوکل گفت متوکل بدین
گفت بگو دلیل شتا و درم باید و حضرت فرمود که نه خدای تعالی منی خود گفت

لَقَدْ نَصَرَ كُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ
فی تحقیق ای که شتا و درم **سید**

و چون موطن را تصدق نمود و درم شتا و درم نیست حجتی چون متوکل بیان
دلیل اخبار کرد بسیار فرخاک شد و حجتی ده هزار درهم داد و دیگر کتاب
احتجاج مستدرست که در نزد متوکل مرد نصرانی بود و او با زن مسلمان
زنا کرد و چون متوکل خواست که اجرای حد ببرد و کند او مسلمان شد متوکل
عزیزان شد که چه کند بحجتی بن کثیم که قاضی عراق بود گفت که خدمت کردید
ایمان او کفر او را آن عمل نماید او را بعضی دیگر از فقها گفتند او را
سه حد باید زد و دیگر گفتند اگر یک چیزی گفتند پس متوکل نه حضرت
ابو الحسن علیه الهادی علیه السلام نوشته از آن سرور سوال نمود که در
باب نصرانی چه باید کرد حضرتش در جواب نوشت که او را چندان
باید زد تا میوه بحجتی بن کثیم و سایر قضا و قول حضرتش را بخار نمود و متوکل

گفتند که دلیل این قول از روی پرستان ما نیز شنویم زیرا که برین قول کتاب مطلق است
 و در سنت و دلالت هیچ متوکل بر دیگر با حضرت نوشت که هفتاد و هفت
 برین قول با آنها میس نمایند و میگویند که این خلاف قول کتاب نیست
 اگر دلیلی برین قول حضرت باشد بیان فرماید تا آنکه ما را نیز
 معرفه حاصل گردد حضرت دومی صلوات الله علیه نوشت
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فَلَمَّا رَأَوْا بَنِي
 إِسْرَءِيلَ إِذْ ذُكِّرُوا بِمَا كَانُوا يُعَذِّبُونَ
 أَنْفُسَهُمْ فِي يَوْمِ ذِي الْقُرْأَىٰ مِنْ شَوَّالٍ
 قَالُوا امْشَا بِنَا اللَّهُ وَخَلِّكْ وَكَفِّرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ
 مُشْرِكِينَ فَلَمَّا رَأَوْا كُرْعَانَ يُؤَمِّلُونَ
 شَرْكَاءَ بَنِي إِسْرَءِيلَ قَالُوا لَا يَنْصُرُهُمُ اللَّهُ
 وَهِيَ كَذِبٌ بَلْ هُمْ كَاذِبُونَ
 پس متوکل فرمود تا اول پندان برود تا آنکه مردم کتاب بخواجند
 حضرت ابو حسن علی بن محمد دومی صلوات الله علیه روایت کرد
 از حضرت یکی از شیعیان را بسبب آنکه با یکی از اوصیای و زهدی حکم
 نمود و او را فرمود و باید کرد و بنده و تظلم و کرم بسیار نمود و مجلسی که

از آن

از علویان بنی اشتم بود که آن شیعه را بر همه تفوق داد و بر روی مسندی
 بنشیند و متوجه باد و کرد و با او حکم می نمودن کرد و بر علویان بنی اشتم
 دشوار نمود و اما علویان غایت ادب نمود و بخیرش خیری گفتند و شیخی
 از بنی اشتم گفت ای فرزند رسول الله ای جابر است که عامی را بر
 سادات بنی اشتم ترجیح دادی حضرت دومی صلوات الله علیه فرمود
 که ای جامعیت بر شما باد که صدق این آیه نباشد که
 الْكَذِبُ إِلَى الدِّينِ أَوْ تَوَاصِيَةً مِنَ الْكِتَابِ
 یعنی بنی اشتم آن را که او دشمنان حق است
 يُدْعُونَ إِلَى الْكِتَابِ اللَّهُ لِيُخْرِجَهُمْ
 مِنْ دَارِهِمْ وَمِنْ دَارِهِمْ
 آنکه او همیشه کتاب است و بنی اشتم که میگویند میباید ایشان
 ثُمَّ يَتَوَلَّى فِرْعَوْنَهُمْ وَهُمْ مُنْصَرِفُونَ
 یعنی میگردند که بنی اشتم و بعد از آن که روگردانند
 آنرا بنی اشتم که بنی اشتم است و حضرت دومی صلوات الله علیه فرمود
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفْتَحُوا
 یعنی ای آنکه ایمان آورده اند گفتند و شما را که میفرمودند

فِي الْجَالِسِينَ فَافْتَحُوا يَفْتَحُ اللَّهُ لَكُمْ آجِنَا

در مجلسها پس از نشستن ایشان در آن مجلس هر شهادت

که فرموده والدین و اولاد و العلم درجات

یعنی آلمان که داده شد علم هر مرتبه باشد

پس حضرت اندوختی است که باین که مؤمن عالم را بر مؤمن غیر عالم

رفت باشد چنانچه انبی نیست که با یک مؤمن را بر غیر مؤمن

رفت باشد که بگوید بن که حضرت اندوختی است که

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ أَوْثُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ يَرْفَعُهُ

یعنی بلند میکند آنان که او شده اند علم هر مرتبه باشد

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ أَوْثُوا شَرَفَ النَّبِيِّ رَجَاتٍ

یعنی بلند میکند آنان که او شده اند شرف نبی هر مرتبه باشد

و دیکر گویند که حضرت اندوختی است که

هَلْ يَتَوَيِّ الدِّينَ يَعْلَمُونَ وَلَدِي لَا يَعْلَمُونَ

یعنی ای مسلمانان دانان که دانان که دانان

پس از چنانچه پدر ایشان را میباید دیدن که این مرد را رفت و او را میباید

که خدا می فرمود که او را رفت و او را میباید دیدن که این مرد را میباید

سنگ بپاشند که این افضل است از هر شرف و نسب چون سخن حضرت

بانیجا رسید که از عباس گفت ای منزه زنده رسول الله قدر و منزلت

ما را ناقص کردی ازین جهت که بنی بر با فضیل را می محال آنکه پوسیده

از اول اسلام تا حال افضل و نسب مقدم بود بر کسی که بنی از او بود

پس حضرت را می علیه السلام فرمود سبحان الله چون گفتی که پوسیده

از اول اسلام تا حال افضل و نسب مقدم بود و محال آنکه عباس است

که با او بگوید که ای منزه زنده رسول الله که بنی از او است که بنی از او

بن عباس خدمت عمر میکرد و محال آنکه او را بنی از او بگوید که بنی از او

عده می پس چنانچه عباس فرمود بن عباس بنی از او است که بنی از او

و ذکر که کلام و مناظره حضرت ابو محمد حسن بن علی الزکی المکرمی

صلوات الله علیه در کتاب احتجاجات شیخ طبرسی علیه السلام

مستطوره است که از حضرت ابو محمد امام حسن عسکری صلوات الله علیه

گفتند که قومی احمقند و نیست که ما روت و ما روت و ما روت و ما روت

که ایشان را حضرت الله تعالی بنین فرستاد و وقتی که حیسان بنی آدم
 بسیار شده و نشان پنج بن بین آمدند عاشق زهر و شکر و دار و دانه و کربانه
 زنا کنند و شراب بخورند و شخصی را بغیر کسی نماند و الله تعالی آنش
 ایشان را در چاه بابل انداخت که در آنجا عذاب باشد و ساحران ایشان
 سخن فرمایند و زهره را حضرت الله تعالی سحر نموده و کوب کرده و
 دین زهره که در آسمان است همان است که سحر کرده و حضرت زکریا
 عسکری صلوات الله علیه فرمود معاذ الله ازین قول برستی که
 ملائکه معصومند و مخلوقند از کفر و افعال قبیح سبب العاف
 حضرت الله تعالی و حضرت الله تعالی در بار ایشان فرموده
 لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ
 یعنی مخالفت میکنند با الله تعالی و آنچه امر کرده ایشان را فعل می آورند و آنچه نهی کرده ایشان را
 فرموده و لکن من فی السموات و الارض و من عندی
 یعنی ملائکه است که در آسمان و زمین است و در کنار من است
 لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي وَلَا يَتَخِفُونَ
 کردن کسی نمی کنند از عبادت من و از من نمی ترسند

يَسْتَحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ
 تسبیح میکنند شب و روز دست نمی بندند
 ملائکه فرموده بلك عباد مكرمون لا
 یعنی بندگان بزرگواران من که نمی ترسند
 يَسْتَقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَعْيُنِهِمْ يَعْلَمُونَ
 تسبیح می کنند با کلام و ایشان با آنکه می بینند
 ملائکه فرموده و شفقت حضرت الله تعالی ملائکه را غلامی خود کرده و ندیده
 و زیرین شان بسیار دانه در دنیا پس نیاچیز از دنیا و آنچه شستن بغیر حق و زنا
 جایز نیست همچنین ملائکه جایز نیست پس امام علیه السلام نجات از عذاب
 نموده فرمود که آیا نمیدانی که حضرت الله تعالی دنیا را از بنی المامی که بر سر ایشانند
 نمائی نمی گذارد و دیگر فرستاده فرمود که حضرت الله تعالی من فرموده
 وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ جُنْدٍ إِلَّا رِجَالًا
 یعنی فرستادم من پیش تو گروهی را که مردانی اند
 يُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَمْرِ الْقُرْآنِ
 وحی کرده الله تعالی به بنی ایشان از امر قرآن

پس درین آیه فرمود که هر که از شما که از زمین از جهت
 امامت حکومت فرستاده و ایشان را بنیامین است و چون بنیامین
 از کی علیه السلام با چهار سید کفایت پس بنابرین که فرمودی ایس هم باید که
 ملک نباشد حضرت امام فرمودی که اگر او را که در میان بنیامین است که حضرت علی را فرمود
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ
 یعنی و چون گفتیم برای شما که سجده کنید بر آدم
فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ
 پس سجده کردند همه مگر ابلیس که او بود از کوفه و جن
 پس خبر داده که او از جن بود چون است که حضرت امام علی را فرمود
وَالْحَا زِلْخَنَاءُ مِنْ قَبْلِ مَثَارِ التَّمُومِ
 یعنی و این خلق که در راه پیشین است از آتش آید
 و دیگر حضرت امام علیه السلام فرمود که خبر داده که در راه آید و در راه آید و در راه آید
 علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام
 علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام
 اعتقاد فرمود و اختیار نمود و او را بنیامین خود را علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام

نیز فرمود که هر که از شما که از زمین از جهت امامت حکومت فرستاده و ایشان را بنیامین است و چون بنیامین
 از کی علیه السلام با چهار سید کفایت پس بنابرین که فرمودی ایس هم باید که
 ملک نباشد حضرت امام فرمودی که اگر او را که در میان بنیامین است که حضرت علی را فرمود
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ
 یعنی و چون گفتیم برای شما که سجده کنید بر آدم
فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ
 پس سجده کردند همه مگر ابلیس که او بود از کوفه و جن
 پس خبر داده که او از جن بود چون است که حضرت امام علی را فرمود
وَالْحَا زِلْخَنَاءُ مِنْ قَبْلِ مَثَارِ التَّمُومِ
 یعنی و این خلق که در راه پیشین است از آتش آید
 و دیگر حضرت امام علیه السلام فرمود که خبر داده که در راه آید و در راه آید و در راه آید
 علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام
 علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام
 اعتقاد فرمود و اختیار نمود و او را بنیامین خود را علیه السلام و او را بنیامین خود را علیه السلام

سید محمد
بن علی
بن ابی طالب
علیه السلام

عمری گفت نزع وقع شد میان تو غایم قزوینی و جماعتی از شیعه در بخت
از محمد حسن بن علی از کئی المکری صلوات الله علیه بر این ایغام گفت که باز
محمد در گذشت و از خلقی نماید پس ای ایشان باین قرار گفت که رفته بنویسند
و نفاذ کنند با حیدر و چون چنین کردند جواب رفقای ایشان بنیض حضرت
قایم صلوات الله علیه پروردگار آن بزرگوار بود که **بسم الله الرحمن الرحیم**
نگاه دار و حضرت الله تعالی او شمار از دستهای خسته بهما و شمار و یقین
و در چنان خود و در و شمار از سر و عقب بدستی که بمن رسید شک
جماعتی از شمار دین آنچه ایشان از شک و حیرت زود و در باب اول
صاحب امر ایشان پس ایغما که شدیم از بزرگی شما از بزرگی خود و بد آمد
ما از اجابت شما از اجابت خود زیرا که حضرت الله تعالی ما است
و ما را اعتیاج بفر حضرت الله تعالی نیت و حق با است پس از اجابت
نمی اندازد و قعود که که از ما قاعد شود و انکار در زود و پس از این
و قعود از این جهت بر این شک و تردید و حیرت اندوخته اند و در حضرت امیر
پیغمبر یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله

یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید فرمان بگیری از الله

و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم

و فرمان بگیری از سران امری که امر شماست

و نه است از اینجاری را که در باب امان شما بشمار رسیده که در امان شما
چه خواهد شد و چه حادث خواهد کرد و یا نایدید که حضرت الله تعالی عقل
از برای شما قرار داد که بسوی ایشان میل کنید و اعلام نصب نمود که
بسبب آنها هدایت نیاید از زمان آدم تا آنکه طایفه گردید ماضی عالم
در هر وقت که غلبی غایب گردید غلبی و گردید غلبه و هرگاه خود
نمودستار و طایفه نمودستاره دیگر و چون از اعدای غزو جمل گرفت
خلق شما این شد که خدای غزو جمل دین خود را باطل گردانید و بسبب
میان خود و خلق منقطع ساخت حاشا این نشده و نخواهد شد تا وقتی که
قیامت قیام شود و ظاهر کرد و امر خدای غزو جمل در حالتی که
ایشان کار را باشند و بدستی که ماضی علیه السلام در گذشت عالمی
که عید و قید بود بر نهج آبی بود علیه السلام و در زود و ماست
و علم او و امان او و ماست و ایم او و ماست او و ماست او و ماست او

و نامه کار و ادبانی امام نماند که کافر و کینه که از این بود که امر خدای قتل
مغلوب نیکو دوست او ظاهر می شود و دشمنی که در آن نیز ظاهر می شود و دیگر
از حق پیری که عقول شایان یکست و سکو که شایان می شود و دیگر
آنچه خدای عز و جل خواهد بطلانی می آید و از برای هر دو عدد و کتاب
ست **قسم اولی که** جواب حضرت قائم منتظر صلوات الله
علیه و علی آباء پیش ازینست که در اینجا مذکور شد اگر کسی با هوس اطلاع
بر جملات کتاب پیدا کرد که در جمیع کتابست خطاب تجابات شیخ بکبر
اعلی الله درجه نماید تا آنچه خواهد رسید کرد و آنست که ای و دیگر آن که
جواب حضرت قائم و حکامات بعضی از علمای اسلام که درین کتاب
مذکور شد اگر چه پس از اینست و ما درین کتاب بعد و جمع نمودن
مناظر آیم که منظر این شد که کتاب خالی از کلام هیچیک از اینها عشر
صلوات الله علیه جمع نباشد **فصل ششم** در ذکر مناظره فیه و غیره
باقی ابوبکر بن سیدار شیخ منقری و مکالمه علی بن یحیی و آنکه از جمله
مناظرات و قیامه میان فرق و جریه علی الله و جهم و فرق و کله و غیره است
تعالی مناظره ایست که میان حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المتقید

رضی الله عنه و قاضی ابوبکر بن سیدار رود و آن نیست که در خانه
شریف ابوجعفر محمد بن محمد بن علی بن موسی سلم است مذکور شد
در حالتی که جمیع کثرت که حد ایشان بعد میرسد و در میان آن جمع
جمعی رسالت و تجارتی عباسیه بود و حضرت شیخ قدس سالی که
مناسب مقام بود و حکم فرمود پس قاضی ابوبکر حضرت شیخ خطاب
نمود و گفت که نصیحتی دارم حضرت شیخ فرمود و نه که نصیحتی ندارم پس
کردنیدن پزیریت قاضی گفت نیکو فرمودی پس هرگاه
منصیحتی این باشد خبر ده مرا که هرگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله نصیحت است
علیه بن ابی طالب کرده باشد پس نصیحت او را بر مردم می
و پسین کرد و خطبه بود و هرگاه آنرا بر مردم ظاهر کرده باشد محالست که
آن بر مردم مخفی باشد پس حضرت که آنرا فرمودیم حضرت شیخ فرمودند
که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنرا بر مردم عصر خود ظاهر کرد و اندک و هرگز
حاضر بود آنرا و نیست و هیچیک مخفی نبود و هیچ یک را در آن سنگ
دریچه نبود و نامه تبتن تو از ضرب تو آنرا بر نداشت و فعل شبیه است
در شما و عدول شماست از وی که شمار آن برساند و اگر تامل کنید دلیل

و انصاف بر وجه برین یقین بدان جهت شایع می رسد و اگر شایع در میان پیغمبر
می شود و بر شایع هم ظاهر بود و احتیاج بدلیل نداشت چون سخن با چار سید
قاضی گفت آیا جایز است که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امری از امور نفسی نماید
و آنرا در میان جمیع کثیری ظاهر می بیند یا نه و آن بر مردم بعد از آن پیغمبر
نفسی باشد و آنرا مردم به نظر استدلال باید که بدانند حضرت شیخ در جواب فرمودند
جایز بلکه ایجاب است از برای کسی که از آن مجلس غایب باشد هر چه از آن حضرت
سر زده باشد بدلیل نظر بر این محالست که از برای غایبان آنچه
از آن حضرت سر زده و فرموده علم فرمودی بهر سبب که نظر و استدلال
سبب امور خارجیه مختلف باشد و ظهور و پوشیدگی مسوولیت مسوولیت
بسا باشد که سبب غالی بودن طریق آن دلیل از شجاعت باطل و جوی
و دلیل علم بر قول حاصل شود و بسا باشد که سبب کثرت و روشهاست بسوا
و در دلیل علم بهر سبب قاضی گفت پس تا برین که گفته جایز است که
پیغمبر صلی الله علیه و آله نفس امری بگوید و آنرا بر مردم حضور و غایب کرده
و بر مردم بعد از آن حضرت نفسی و شایسته محتاج به نظر و استدلال باشد چه شود
که پیغمبر نفس نبی و دیگر کرده باشد که آن نبی بعد از آن حضرت جانشین

و مقتضای مردم باشد و نبوت این نبی بر مردم حضور و غایب کرده باشد
و بر مردم این حضور نفسی باشد چنانچه تو در نفس را باست ایضا و همین علیه السلام
و دعوی سید کثیری حضرت شیخ رضی الله عنه در جواب فرمودند که نفس پیغمبر
صلی الله علیه و آله که بر نبی دیگر معلوم است از جهت اتفاق کل
است پیغمبر صلی الله علیه و آله و اگر کسی دعوی کند نفس پیغمبر را بر نبی دیگر
جمیع همتان خلق حتی مسکین شرح پیغمبر صلی الله علیه و آله کند یا نه
می کنند و در انکار و مخالفین اسلام و مولف متفق اند بخلاف
نفس باست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس اگر دعوی نفس باست
او مثل دعوی نفس نبی دیگر می شود باستی که دو شخص از انصاف خلق
آن را در کنند و کل متفق باشند و انکار آن چنانچه مذکور شد و در نفس
بر سبب دیگر پس نقضی که تو در و ساختی بطلان سبب فرقی که میان
نفس باست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و نفس نبی دیگر است بر جمیع
عقلایا هر است و حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه بعد از آن که بطلان
نقص قاضی را ظاهر فرموده و ترسید که از جهت رفع اشکالی که او کرده
بود و گفت بود که چون تواند بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله نفس امری بگوید

و کما بر مردم حضرت خود ظاهر گرداند و مردم بعد از آن اندکی باشد و مردم بعد از آن
در اینست که آن محتاج بنظر استدلال باشد مثالی چنانچه از فرموده بادهای
فرموده که در حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بر جمعی از فرموده و میفرموده
بر جمعی از آنست که در ضمن بر منقطع ساری کرده و خود هم قطع ساری نموده
و ضمن بر مقت هر یک از اظهار نماز و حد و رسوم و حج و زکوة و غیره
و مع ذلک اینها را سالها خود در میان آنست فصلی آورد و مع ذلک
آنست در اینجا اختلاف کرده اند و قول حق در اینجا در میان قول مختلفه
ظاهر میشود که بنظر استدلال دیگر شق قمر که از آن حضرت سر زده و همه مردم
آن حضرت که در آن مقام حاضر بودند دیدند و کسی در آن مکان نبود و وضع
بعضی معتزله و غیر ایشان را در اصل مطلق و ملاحظه و انکار آن بنمایند و مدعی اینست
که آنرا اختلاف آثار وضع کرده اند و ما را ممکن نیست که دعوی علم ضروری در آن
یکتیم و نیز ما را نیز حد که بسبب اختلاف مردم این زمان در مذکور است
که گوئیم که شاید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دیگر کرده باشد و ما آنرا نیز چنانچه مذکور است
نمی دانیم چون سخن حضرت شیخ تهرانی مضبوط در بطلان نقص وضع استقبالا
او باقی تمام رسید این شاخ بیاض و یکرب تکلف که در صورت

سنة بنی طالب علیه السلام مثل خبیث که گفتی نیست زیرا که در آن
اعتقاد بامامت او با اعتقاد تو و غراب تو فرض نامست و فرض اینجا که
گفتی فرض خاص نیست پس شیخ رحمه الله فرمود که درین قول خود باطل
کردی آنچنانچه برین اعتقاد هستی زیرا که پیش ازین گفتی در باب تبعادی که
کردی مستعاد شد که موجب علم ضروری طهری و شهادت است در
زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم پس دیگر آن ضم کردی با چون آنرا
باطل کردیم خودی که وی از آن بمیوم و خصم فرض پس اتعالی از معنی
بمقتد دیگر دلیل محض و اعتقاد است مع ذلک بنا بر نقص تو آنچه محال است
باین کردی آنچه جایز نباشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بنی
و دیگر کرده باشد و فرض علی آنرا خاص کرده باشد چون سخن
باینجا رسید قاضی بی بکری است شده و جوابی که قابل ذکر بوده باشد
کلفت و دیگر در فصول سید مرتضی رضی الله تعالی عنه مذکور است
که در وقتی از اوقات حضرت شیخ محمد بن محمد بن النعمان المصنفی علیه السلام
را با یکی از شاخ معتزله مجالست اتفاق افتاد و شیخ معتزلی گفت نعمتی
که شما کرده اید بسیار است امیر المؤمنین علیه السلام او دعای کسی

پذیرفت مستحدث و در نزد متقدمین شیوه معروف نبود و متقدمین
 بنوده و کسی که آنرا بسته و دعوی کرده و منع نمودن را ندیدی بود زیرا که اگر
 در میان متقدمین شیوه معروف نبود بایستی که سید بن محمد در شعر خود آنرا
 ذکر کند و ترک کند با آنکه او اعتراف بامامت امیرالمؤمنین علیه السلام دارد
 حتی بزرگوار حدیث شاذ را قلم نموده و احادیث چند از فضایل امیرالمؤمنین
 ذکر کرده که غیر از آنرا یاد نموده پس اگر شما در دعوی نفس جلی صادق
 می بودید سید بن محمد در شعر خود بجهت پد آنرا ترک نمیکرد و در سایر
 مقالات خود آنرا اصل نمیکرد حضرت شیخ قدس عزه العزیز در جواب فرمود
 پیغمبری که حاصل شریعت است که این از قصه و تعجب تو ناشی شد و شما او را پیغمبر
 باید تصدیق نموده زیرا که سید بن محمد در قصیده و رباعیه که مطلعش اینست
 الْحَمْدُ لِلَّهِ الْكَبِيرِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الْغَفُورِ **وَلَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ**
شَدِيدٌ خَبِيرٌ بسیار در مدح و تحسین او است و در بیان شهادت علی
 النَّبِيُّ يَجْعَلُهُمْ قَدْ دَعَاهُ أَمِيرًا وَكَانَ الْحَصِيصَةُ
 نَبِيًّا **وَلَمْ يَكُنْ مِنْهُمْ** بلکه از پیغمبران امیر بود و در بیان شهادت

فِي الْحَيَاةِ وَصَاةً وَاجْتِبَاءً عَشِيرًا
وَرَبِّهِ كَسَى و اما خود که از اولاد و برادران او است در میان قوم
 پس سید بن محمد درین شعر شاعر نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله
 آنحضرت را در زبان حیوة خود امیرالمؤمنین خطاب نمود و حال آنکه آنحضرت
 حاضر بودند و ازین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام احتجاج بر مردم
 حجت میکرد پس شیخ متعزلی ساکت شد حضرت شیخ فرمود که او مرد
 منصفی بود و از جمله لطایف که در کتب جمعی از نویسین است طبیعت
 که علی بن یثیم رحمه الله با ابو بکر علف کرد یکی از اهل منزل علامی اهل
 خلاف بودند و چنانچه در فضول سید اهل سید ترضی رضی الله تعالی
 عنه مذکور است آن اینست که علی بن یثیم از علف پرسید اینست
 که شیطان با من کل شرم نمی آید پس سید علف گفت بل علی بن یثیم
 گفت پس شیطان باید که کل شرم را بداند علف گفت بل میداند
 علی بن یثیم باو گفت امامی که تو او را بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
 امام خود میدانی باید آموخته آید که آیا کل شرم را میداند علف

گفت فی علی گفت پیش بابت شد که شیطان از امام تو اعلمت پر خلاف
 شرمند شد و سر در پیش از است **فصل دوم** و ذکر مشاطه شیخ
 رحمه الله با کاتبی ابی عمرو شوطی در فضول سید مرتضی رحمه الله
 که روزی حضرت شیخ را با یکی از فضلاى اهل خلاف که کاتبی معروف
 بود صحبت اتفاق افتاد و کاتبی بخت شیخ اعلی الله تعالی متحلی
 نمود و گفت که چه دلیل داری بطلان خلافت ابو بکر حضرت شیخ در
 جواب فرمود که دلایل بطلان خلافت ابی بکر بسیار است لکن من از آنجا
 و دلیلی که موقوف قسم و حدیث است بر تو ایاز و میگویم آن نیست که
 کل انت شفق اندرین که امام محتاج بامام دیگر نمی باشد و نیز
 اتفاق دارند که ابو بکر در منبر گفت که
وَلَيْتُ كُمْ وَلَيْتُ بِخَيْرِكُمْ فَاِنْ
 یعنی من پیش شما شدم و ایالتی که میتم محبت شما **پس اگر**
انْتُمْ فَاتَّبِعُونِي وَإِنْ أَعُوذْتُ فَهُوَ مَكْرُهُ
راست بشم پیش من بیدار **و اگر راستی کنم** از من بفریزید
راست و حق گوید که منی این فرموده است که ابو بکر گفت من الی ش

شدم و حال آنکه من بخت شما نمیتم پس اگر راست باشم و راستی حکم کنم است
 من بکنید و اگر عوجاج بوزم و راستی حکم کنم برای استی دلالت کند
 پس اعتراف نموده و درین قول بعتیاج خود بر عنایت در حکم و تفریح و جمع
 اتفاق دارند باینکه هر کس عنایت محتاج باشد بامام بطریق اولی محتاج
 خواهد بود و هرگاه ثابت شد حاجت ابی بکر بامام باطل میشود است
 بسبب اجماعی که مقتضایست این که امام محتاج بامام دیگر نیست پس
 کاتب ساکت گشت و دانست که چه در جواب بگوید لکن در اینجا
 مردی از گروه معتز که حاضر بود که او را نیز از آن گفتی در جواب شیخ گفت
 که نه انت اجماع دارند که قاضی بقاضی دیگر محتاج نیست همچنین میر
 با میر دیگر پس بنا بر اصل تو لازم می آید که قضاة و امر معصوم باشند چون
 محتاج نیستند بقضاة و امر چنانچه در امام دعوی کردی حضرت شیخ
 اعلی الله مقامه در جواب فرمود که سکوت آن مرد که اول حکم میفرمود
 کاتب بهتر است ازین کلام تو و حق من و آواز تو این بود که خطای
 این گفتار بر تو مخفی باشد و یا انت که مخفی نیست و محمد بن کلام است
 آنکه شنیده می شود که درین که گفتی اجماع مقتضایست بلکه اجماع بطلان

آن منصف است برسطه آن که هست متفق اند درین که قاضی که غیر امام باشد
محتاج است بقاضی دیگر که او است امیری که از جانب امام معین باشد
محتاج بامیر دیگر است که امام باشد مگر آن قاضی و امیری که قاضی امام
باشد که محتاج بقاضی امیری دیگر نیست این بیست و هفتم است که امام
کفایت که امام مستفی است بکسب صحت کاشن امام دیگر عقده کند
خدای بر تو که نیکو الزامی کردی پس شیخ متفرق تر شده شد و سر در پیش
افکند و از خجالت هیچ گفت **الحمد لله رب العالمین و الصلوات علیک**
که در فضول سید مرقی علی الله و ربه شیخ اجل شیخ مفید مرقی است
غرض که است اینست که در مرقی از او قات یکی از افاضل اهل خلاف
که مشهور بابی عمر و شوطی بود از حضرت شیخ سوال نمود که آیا نه است بجهت
درین که او که عمر و کسب ظاهر سلطان بود و از حضرت شیخ در جواب فرمود
که اجماع منصف است درین که ایشان را بغیر از منصف اسلام نبوده
اما درین که ایشان را در غیر از امامان بود و باشند اجماع منصف نیست
زیرا که هست متفق اند درین که پیش از ظهور اسلام سالها در سر کبریا
و جمع کثیری از اهل اسلام برین اند که بسبب از ظهور اسلام نمی تواند

بسبب انحراف ایشان از منصف مع مذکور زمان حیو و غیر صلی الله علیه و آله و غیر
از ایشان خلاق ظاهر میشد شوطی در جواب شیخ گفت باطل شد باین که گفتی
آنچه در خاطر داشتیم که بگویم در سخن بر من هستی حضرت شیخ فرمودند که
من جمیع اینها را که در خاطر بود و چه میخواستی بگویی **ایم حروف کویه**
که بنا بر کلام شیخ رحمه الله که بعد ازین بر شوطی ایراد میکند ظاهر میشود که شوطی
در خاطر بوده که اگر حضرت شیخ اقرار کند باحق است در اسلام
مطلقا او در جواب بگوید که هرگاه اجماع منصف باشد در اسلام ایشان حلال
پس عوی کرده و بشود که مرشد شد بجهت مخالفت تصویب است در
مقابل اجماع و از درجه اعتبار نداشت و الله اعلم بحقیقه الحال پس بعد ازین
گفت و شنید حضرت شیخ بشوطی خطاب نموده فرمود که آنچه تو
میخواستی که بر من دار و سازنی الحال من بر تو ایراد میسازم و در منظر
میکردم شوطی گفت چون در منظر میازی حضرت شیخ رضی الله تعالی
فرموده که آیا نه است اجماع منصف است برین که هر کس انحراف کند
که او شک کرده در دین خدای غرض اجل و در نبوت حضرت رسول الله
آن شخص اقرار بکفر فرموده و از بار بار تذکره داده و شوطی گفت بلی

برین گفتی اجماع منعقد است پس حضرت شیخ فرمود که با شاق کل است
 عربین افتاب گفت که من از نزد کهلان شدم سگش در اسلام بگذاشتم
 الا در حدیبیه که رسول خدا را با من که صلح کرد پس من آدم هزارا گوتم
 یا رسول خدا تو بنی نضیری شوی از من فرمودی بگفتم که یا ما بنو نضیر
 گفت بل بعد از آن من گفتم پس از برای چایین خاری دولت در بنو خود داد
 دادی او در برب من گفت این خاری دولت نیست بلکه این خاری
 و یا من با گفتم که آیا تو عده کردی بجا و نول که را و گفت بل و عده
 کردم پس من گفتم از جهت چه و نول شدی و گفت که یا من اسال را
 یحیی بن کردم از جهت و نول که من گفتم که گفت ان شاء الله تعالی و نول
 خواهم شد پس عمر درین حال اقرار فرموده بکشت خود و دروین خدا
 غر و بل نبوت نبی صلی الله علیه و آله و ملائع شکوک خود را و فرموده
 و جبهه سگش خود را نیز پیشین ساخته پس ظاهر شد که اجماع منعقد است بر کفر عمر
 بعد از آن که اجماع اجماع کرد و نبوده و این که از اصحاب افتاب الله
 دعوی کند که او یقین حاصل کرد و بعد از سگش و یا بیان بر جوع نمود و بعد از کفر
 قولیست بنی دسل و در مقابل اجماع است پس از نذر و او همان را با جماعت

و دعوی عالی از دسل اصحاب را چون معاویه اجابت قبول فرمود چون
 سخن حضرت شیخ بانچه رسید شوطی سخن بواجب نهشت ساکت شد و پیش
 ازین گفت که طعن من این بود که کسی بر کفر عمر دعوی اجماع کند و بحال این
 شنیدم پس حضرت شیخ فرمود که چون بحال ازین شنیدی تحقیق دینی
 و حضرت شیخ بعد از و قسم بیاورد که هیچ کس پیش از من این کلام نگوید
 و بشو طعنت گفت که اگر جوابی داری بگو شوطی هیچ گفت **فصل نهم**
 در ذکر مناظره هشام بن حکم رحمة الله علیه **ویدانکه** از لطایف
 مناظرات که از فرقه تابعیه شکر الله تعالی صمیم با فرقه مالک بن نویره الله تعالی
 فرموده و مناظره است که هشام بن حکم رحمة الله علیه با عمر بن
 عمر و بنی که یکدیگر از کار علمای اهل خلاف بوده و اتفاق افتاد آن
 ایست که روزی قرار بدین یکی بن خالد بر کس رفت یکی باو
 خطاب نمود و گفت یا عمر در موضع خود می بینی که مناظره کنی کسی که
 او را کن و سه کرده کرده و شیهه است فخر که گفت هر کس را خواهم
 حاضر گردانم با او مناظره کنم پس یکی از حاضران هشام بنی الله تعالی
 کرد چون هشام حاضر شد یکی باو خطاب نمود و گفت یا معاویه

این سخن از
 کتب معتبره

این شخص می پندد که او در مناظره و مخالفت ضعیف
 تو در چه مرتبه است در سلسله امامت با او حکم نمی شام گفت منتمیزم
 و زود بنظر آید که او را مخالفت ساخت و گفت این از خبر بد و مکرر است
 و برادره بر ظاهر است باطن نیز مثل خبر بد افتاد و گفت بظاهر است
 زیرا که باطن اینست نمیشود مگر در حق حضرت علام الغیوب پس شام
 گفت بارگاه اندر است گفتی و در جواب صدق و زیدی پس خبر بد
 مرا که میماند عیسی بن ابی طالب علیه السلام و ابو بکر که یک در خدمت
 حضرت رسول اند و پیشتر خبر بد کرده اند و حضرت پیشتر گفت
 نمود و ذهب شوکت اسلام شد و خبر گفت علی بن ابی طالب علیه السلام
 و پس کن ابو بکر یقین پیشتر بود و شام گفت این قولت که یقین ابو بکر
 پیشتر بود و مخالفت اصلی است که پیش ازین قرار داده می گفتی که باطن دانسته
 نمیشود مگر در حق هم گفته که ولایت و برادره بر ظاهر است و در اینجا
 اقرار کردی که علی بن ابی طالب علیه السلام بحسب ظاهر عمل در ولایت
 و برادره پیشتر از ابو بکر است و خبر نجل شده مکرر کرد اقرار کنی که بحسب
 ظاهر عمل علی بن ابی طالب پیشتر بود پس شام علیه السلام فرمود آیا نیست

این که هرگاه ظاهر با باطن جمع شود این ضعیف است که زیاده
 از آن تصور نیست و منع آن ضعیف است و کسی نیت نکرد گفت بی
 ضعیف است پس شام گفت آیا نیست این رسول الله گفت یعنی بن ابی طالب
 آنست منعی غیر از تهر و ن من موسی الا ان لا یجی بعدی
 نیست بن من مثل نیست است بر می گویند نیست بنی بعد ازین
 نکرد گفت بی چنین است شام گفت آیا جایز است این که پیغمبر او را
 باین منزلت مرفراز کرد و اندو در نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله در باطن
 نباشد نکرد گفت بی جای نیست پس شام گفت از جهت علی
 علیه السلام ایمان خلوص ظاهر بی باطنی ثابت شد و از جهت امام تو صحیح
 نشد از ظاهر او نه باطن او محمد پس مزار سکین نخل شده و پیش گفته
تقریر و تعلق که چون مقام اقتضای اختصار میکرد و لهذا شام علی
 در رتبه از رتبه اثبات مدعی خود بود که حدیث منزلت اکتفا نمود و آله
 آیات و احادیثی که هر یک بر اینست قاطع و جلی است واضح
 بر کمال ایمان خلوص باطنی حضرت اسلام علیه السلام علی بن ابی طالب
 صلوات الله علیه و علی اولاده و آلهم من لا اله الا الله دار و دنیا لعین نیز

آن اعراف دارند و کتب خود را نمودند و از زیاده از آنست که گفته اند
توزن نمود و مآخذی از آن بسیار در کتاب فوائد المولیه ذکر کرده ایم
و همین آیه است و حدیثی که در کتب معتبره ایشان نوشته ایم که کسی
موس را اطلاع بکتابها باشد با نجا رجوع نماید و مقبولست که همین خبر را
القبضی در وقتی از اوقات خبر داد الحسن علی بن میثم رحمه الله که از شما
فرموده اند و گفت که می خواهم با تو مناظره کنم علی بن میثم
گفت در چه مسئله ای من مناظره مینمائی گفت در امانت پس علی بن میثم
گفت آنکه از جهت مناظره خبر من آمده بلکه از جهت حکم و زور
گفته اند و من را گفت چون چنین باشد علی گفت اگر چنین هست یکی از
دو شق را از من قبول کن من را گفت که هست آن دو شق علی بن میثم
گفت یکی آنکه تو قول را از جهت علی بن ابی طالب علیه السلام قبول
کنی و من قول را رد دهی و امام خود قبول کنم من را گفت این هرگز میشود
و من این کار را نمی کنم علی بن میثم گفت از جهت پدرین کار نمی فرماید
گفت زیرا که اگر تو قبول کنی من قول را رد بدارم و علی بن ابی طالب که او
و من رسول الله صلی الله علیه و آله و فصل فتنی بود و رسول الله صلی الله علیه و آله

نهی فرمود که نسیب در امانت خود و دوستی مسلمانان بود بعد از قبول این قول
چنانچه میگوید که بگویم امام من حسین بود و مردم او را از جهت است
استیما کرده اند زیرا که قبول آن قول این قول را بر من غایب میکردند
علی بن میثم رحمه الله علیه فرمود که پس شق دیگر را اختیار کن من را
گفت آن که هست گفت این که تو قول را رد بدارم و امام خود قبول
کنی و من قول را رد بدارم و پیشای خود قبول کنم من را گفت این هم
شده نیست از برای آنکه اگر من قول را رد بدارم امام خود قبول کنم
خواهی گفت که او فقال و فصلی بود و بر آل محمد صلی الله علیه و آله حکم کرد
و امام حق مانع کرد و با خودش در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله اتفاق
نقاصه شد پس بعد از قبول من این قول را از تو قبول تو قول را رد
بدارم و علی بن ابی طالب علیه السلام که او خیر و فصل و من حساب
تر رسول الله صلی الله علیه و آله بود و من بجال من میگوید پس علی بن میثم رحمه الله علیه
فرمود که هرگاه تو قول را رد بدارم من امام خود و قول خود را رد بدارم خود
و امام من قبول نمیکند پس از جهت مناظره آمده بلکه از برای حکم
و زور گفتن آمده من را بخل شده از پیش او برفت **فصل نهم** در ذکر

مناظره مفید جماعت و آسانی و خوب حضرتش کی از خواص خود برنگذار
 مناظرات عجب که پرشانی مخالفان از دشمنی غرضات استغایم برزخاک
 شدت میالده چنانچه در فضول سینه اصل سینه تفسی ضعیف غده مذکور است
 مناظره بیت که حضرت شیخ مفید نور الله تعالی مضجری که از علای سره
 اصل خلاف که معروف بود شانی بوده کرده آن نیست که در خانه
 شریف محمد بن محمد بن طاهر موسوی رحمه الله تعالی و شانی بحضرت
 شیخ خطاب نموده گفت یا شیخ آیا از مذهب تو این نیست که
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله معصوم از خطا و غیر از ازل و ابد
 از همه و غلط و کامل نفس و غنی از رعیت بود حضرت شیخ فرمود
 بے چنین است گفت پس چه میگوئی درین آیه که یک حضرت الله تعالی
 و شاورهم فی الامر فاذا عزمت فتوکل علی الله
 یعنی مشورت کن با ایشان در کار پس هرگاه غم بر چیزی می آید پس بگو که این بر الله است
 آیا نیست این که حضرت الله تعالی آنقدر پس رسول خود را امر فرموده
 که از ایشان یاری بجوید و در امری او را محتاج گردانیده ایشان پس هرگاه
 چنین باشد چون تو مدعی اینی که ایشان بر باطل بوده اند و حیانت مدعی

نموده اند و حال آنکه ظاهر قرآن فعلی بے سالی الله علیه و آله کذب عیسی
 است حضرت شیخ در جواب فرمود که حضرت رسول الله مشورت
 با ایشان از جهت احتیاج بر می ایشان نیست که همچنان که تو کان کرده
 بلکه مشورت با ایشان بحسب امر دیگر میگرد و من آن امر را بعد از اینها
 چند مقدمه بنویسم گفت آن مقدمات اینست که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله چنین گفته معصوم از کبائر و خطا
 بود اگر چه تو در عصمت او از صفای مخالفت با کرده و او را کمال خلق بود
 با اتفاق اهل ملت و بجز از جمیع خلق بود در امری و تدبیر عقل او از همه
 خلق پیشتر بود و حکمت او در افعال و تدبیرات در مرتبه اعلی و موصوف
 میانه او و حضرت الله تعالی متصل بود و ملکای که بر او پیرو بودند
 از حضرت الله تعالی بحسب توقف گردانیدن او بخیر و بد و منتهی
 سابقین او و گردانیدن او بر مصلحتا پس هرگاه او درین مرتبه و با بصورت
 موصوف باشد معقول نیست که حضرت الله تعالی او را تکلیف کند
 آنچه کردن را می از عقیقتش برایشه اگر چه یکس از عقیقتش بر او
 در امری تدبیر آید که او که نمی بود و کسی که حکیم و بزرگوارش

آراسته باشد در کاری بطریق استعاده و استعانت مشورت میکند
 کسی که اگر یقین و اندیشه غالب باشد که گنبد در زنی و مردی بر بخت و عقل او
 کافران دوست و اگر یقین و اندیشه که گنبد در عقل و زنی و مردی بر بخت و عقل او
 مرتبند و بگذر یک او نیست استعانت جستن از او عقل و زنی و مردی
 و تدبیر گنبد و بخت و بختی است زیرا که کامل محتاج بنا قریب است در
 هر چیزی که خیل و کمال است همچنین که عالم بجا بیل محتاج نیست
 در عالم او عقل دارد و مضمون آن که هر چه کند و نیست متضمن این که
 گفتیم است چنانچه حضرت الله تعالی و تقدس میفرماید **فَاِذَا عَزَمْتَ**
فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ ازین که متفرع ساخت وقوع فعل بفرم
 آنحضرت نیز برای مشورت ایشان پس اگر امر مشورت با ایشان از
 جهت استعانت از برای ایشان میسر بود بایستی که آنحضرت خطاب
 شود که بفرمایند ایشان بن شارت کرد و در پس تو عمل آور یا بجهت پادشاه
 اتفاق کرد و از آنرا مضامین که در صورتی که امر مشورت از جهت
 استعانت از برای ایشان باشد فعل متعلق بر بی مشورت ایشان پادشاه
 و بفرم مخصوص آنحضرت پس نابراین مقامات که بر تو از و فرمودیم

ساقط شد آنچه تو در امر مشورت با ایشان تو هم کرده بودی چون این
 باطل شد میگویم که پس امر مشورت ایشان از جهت استعانت
 و لحاظی ایشان بود و ثانیاً بواسطه تعلیم ایشان که در کارها و غرضهای خود
 پیکر کنند و چه نخواه که بگوید که سلوک نمایند تا از بابت حضرت
 الهی باشند و ثانیاً از برای آنکه حضرت الله تعالی با او نمایند و بفرموده که در
 اصحاب او جمعی هستند که با او باشند در مقام اتفاق و نیات اندوختی
 و در باب کار او نمایند و همسای ایشان را همین نفرموده
 بود که او ایشان را بعینه بشناسد در اینجا کفر نمود
وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ
 یعنی از پسین
مَنْ يَتَّبِعْهُمْ يَنصِبْ وَجْهَهُ لِيَوْمٍ يَخْرُجُ فِيهِ الصُّفُوفُ الْأُولَى مِنَ الْجَنَّةِ وَالْآخِرَةُ مِنَ النَّارِ
 یعنی از پسین
وَلَا أَمَّا أَنْزَلْتُ سُورَةَ أَنْظُرْ بَعْضُهَا عَلَى الْبَعْضِ هَلْ يَرَى كَيْفَ مِنْتَ
 یعنی که انزال شود سوره نظریه بعضی بر بعضی دیگر که در روز قیامت

جسمانی شیان و اگر متکلف باشند مثنوی کلام شیان اگر کمالی باشد

میں نے کہا کہ اس میں یہنا میرا پیشان ہے پس بسترہ نبوی شریف

مختصر تاریخ افغانستان
دولت محمد شاهی
نور محمد

بِسْمِائِهِمْ وَلَتَعْرِفَهُمْ بِوَجْهِ الْقَوْلِ

سیاحتیان و البته غنی نشینان از چنانکه کلام ایشان

پس لالت فرمود حضرت اندکالی الله سر حضرت ابایان از
قول ایشان و در دین طریقی و دین حضرت ایشان را بر قول ایشان

و بعد از آن امر فرمود و حضرت را مشورت کردن ایشان را بر سر حضرت
با طعن ایشان و نفاق باطنی ایشان را بر سر آنکه اگر غش و شسته باشد

آن غش از بیخوش ظاهر میشود و هرگاه در کاری او مشورت نمایند پس
امر مشورت با ایشان فرمود و بواسطه این که گفتیم بر سر آنکه او در

کرد پس حضرت شیخ شادی بن عوی خود را فرمود و فرمود و عوی بنی که
در بدو حضرت ابایان در باب این مشورت فرمود و آنچه را

که از حضرت ابایان از حضرت غش ایشان را فرمود و ایشان غش فرمود
و بجا که فرمود ما کان لشیء ان یكون له اشری حتی یخین

یعنی نه در نیست بنی آنکه بود و باشد که در ایشان آنکه غش فرمود

فِي الْأَرْضِ يُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ

از زمین میخواهند متاع دنیا را و خداوند میخواهد

الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَكُمْ لَوْلَا كِتَابٌ مِنْ

آنکه در اول غرض و بیک کتاب اگر نبود نوشته از

اللَّهُ سَبَّوْا كُفْرًا أَخَذْتُمْ عَذَابًا عَظِيمًا

یعنی ای کفار که کفر را از خداوند گرفتید عذاب عظیمی را

پس حضرت اندکالی درین آیه کریمه ایشان را سرزنش فرمود و بر رسول خود
صلی الله علیه و آله و آل و احوال ایشان را فاش کرد و ایند چون سخن حضرت

شیخ رضی الله تعالی عنه با نیرت رسید یکی از حاضران که او را فریاد
میکشفتند و در تعصب اندکالی کمال اصرار داشت بجهت شیخ

مطاب نموده گفت سبحان الله آیا تو این قول را جایز میدانی که ابوبکر
و عمر از اجل نفاق بوده اند و اینان بنو ذاشتم و بنو من قول الهی می

و این ظاهر است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در بدر با فر
ایشان مشورت نکرد و این قول حکم منهای که ما برین قول سب می داریم و الله

بر شنیدن این تذکریم پس الی امینت که بود و اول که از جهت امر
بمشورت گفتی اعماد کنی و بگوئی که رسول الله صلی الله علیه و آله

قلوب تعلیم دایمان مشورت فرمود حضرت شیخ اعلی اندیشه
 فرمودی شیخ این که میگوئی حجت نیست بلکه بسکبار است نصیحت
 که معذول از طریق احتجاج است و در بران فعلی دارد و حال آنکه من تصریح
 با کسی نکردم و کسی را معین ناسم تو معین کردی تصریح نمودی من
 بجل گفتیم و تو از فضل کردی و این نشان و ثنائی شروع بفرمود
 کرد و از بابت اهل بازار و علوم کالانعام حرفهای لایق گفتن آغاز کرد و در
 فرمایید که قدر صحابیان عالی تر است که از اهل انفاق باشند خصوصاً
 وفادار و حق پس حضرت شیخ حمد الله از روی حمایت باو خطاب فرمود
 فرمود که ای شیخ این رنج و زاری فرماید که از آنجا که بر تو وارد
 ساختم دلیل بر این خود را قدامت کردن و فکری و حیل
 از جهت خود و قوم خود بکن و بس درین قول آیه کریمه
 قَدْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَوَ الْبَاطِلُ

یعنی حقیق که آمد حق و باطل دور گردید **بسیار**
 را قدامت فرمود و آنچه در باب العالین **و دیگر** از احادیث ائمه
 حضرت شیخ رضی الله تعالی عنیه است آنچه در فضول سید اهل سینه است

قدس سره العزیز که است اینست که در وقتی از اوقات یکی از اصحاب
 از رسول الله و گفت که کرده و متغیر و حشویه و اوقات است که نشستن
 با تو که رسول الله صلی الله علیه و آله در عرش افضل از عجب و
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه بهمیش از برای ایشان در عرشین است و صلوات
 امور با رسول الله صلی الله علیه و آله مشغول بود و در پس ایشان در
 نزد آنحضرت فضل از جمیع خلق میبود و آنحضرت ایشان را باین
 نشستن با او و در فرمود اندیشه نمودن مخصوص میبایست بواسطه این
 قول ایشان چیست و بچه دفع این قول میتوان نمود حضرت شیخ
 اعلی اندیشه در حجت فرمود و طریق حل این شبهه اینست که این قضیه در انعکاس
 کردیم و بگوئیم که رسول الله صلی الله علیه و آله اگر میدانست که ایشان اهل جهادند و با
 اعدای عالمیست مانند کرده و جهادی و جهادیه را باین و با بشد ایشان تشویق
 فرمود تا این میباید ایشان را باین که بزرگترین اهل شرف اعلی است و باین
 نشستن در هر حال بفرست آن در آنجا که حضرت الله تعالی میفرماید
 لَا يَسْتَوِي الْقَاعِلُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي
 الْعِلْمِ مساوی نیستند **نشسته** از مؤمنانی که ندارند

الضَّرَّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

غیر آزاری و موفقی که جهاد کنند

يَا مُؤَلِّمِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ

یا ملحق و نفسهای خود و افزونی بدهد آنکه جهاد کنند که از

يَا مُؤَلِّمِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً

یا ملحق و نفسهای خود بر نشکسان بسبب مرتبه

وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى وَفَضَّلَ اللَّهُ

همه ایشان و همه کرده است که نیکی و افزونی داده است

الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا

جهاد کنندگان را بر نشکسان پاداش بزرگ

پس چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ایشان را منع فرمود

از این فضیلت ایشان را نشاید یقین میدادیم که آنحضرت چون

میدانست که اگر ایشان را منع فرمایند بر اینست که کار مسلمانان را

میسرودند به پشت گردانیدن و گریختن چنانچه در احد و خیبر و جنین

کردند و آن سبب نمر عظیم میشود مسلمانان یا از خوف و خراج

و ترسیدن می شوند و ایشان را مان بطلاند یا غیر آنجا از مفاصله آنحضرت

ایشان را جبر پس فرمود و اقبال شاید که آنحضرت جبر ایشان را بامر حضرت

الله تعالی قصد فرموده باشد و حضرت الله تعالی و قصد بر همه رحمت

باقت که چون جنگ اول بود مسلمانان بسبب قلت ضعیف بودند

آنحضرت را امر فرمود و یکس ایشان را ناچار ایشان که نخواستند توهم کردند و اند

که از جهت استعانت برای تدبیر ایشان ایشان را بعد از این برون داشتند

خلاف ضروری غفلت زیرا که آنحضرت در عقل و تدبیر در نصایت

کمال و محض المعصوم بود و مع هذا که دوم بدو از حضرت الله تعالی آنحضرت

نزد منسوب و نه آنحضرت را بدید پادشاه میگردانیدند پس با وجود این

مرتبه آنحضرت را برای تدبیر ایشان چه حاجت بود و حال آنکه ایشان

در کمال نقصان بودند پس توهم این که آنحضرت ایشان را بواسطه استعانت

برای ایشان با خود در عرش نشاندند که گویا آنوقت ای ای چندی است

و مؤید این که آنحضرت قول حضرت الله تعالی است در آنجا که میفرماید

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ

و من بکمی آنکه خرید است از مؤمنان نفسها

وَأَمَّا لَهُمْ بِإِنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي

والمجاهدين بان كذا

سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا

راه انتقال می کنند

عَلَيْكُمْ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ

حق که بر شماست در تورات و انجیل و قرآن

پس خدای این نیست که این دوم و مومن بود یا غیر مومن اگر مومن بود

پس بواسطه آنکه حضرت انبیا خدایه است نفس مؤمنان را بهشت را

ممن آن کردند بشرط آنکه با خدا قاتل کنند بجای که یا کشته شوند یا بکشند

بایستی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله مانع نشود ایشان را که دفا

بشرط کنند و این که آنحضرت مانع شد معلوم میشود که ایشان مومن

و بآنحضرت که مبدین جاسل ایشان افتاد و از دین و دین پرستار شد

که عیش و بال ایشان و سیل بقدر ایشان بود و خدا بپشت ایشان توهم

کرد و الله تعالی *فصل پنجم* در ذکر طوب حضرت امام امام

رضا علیه السلام مأمون را و کماله شایسته حق و رسول الله صلی الله علیه و آله

مر قتی رضی الله تعالی عنده است که مأمون عباسی فریاد حضرت

امام امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام را شنید که بزرگترین

نفسی که از جنت امیر المؤمنین علیه السلام شربت باشد و قرآن مجید بران

دلالت کند که است حضرت امام علیه السلام فرمود آن نفسی است

که در میان اجابت آن مرد را بست در آنجا که حضرت انبیا خدایه است

فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنْ

یعنی کسی که حاجت دارد از قرآن بعد از آن که آمده است

الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَاءَنَا وَآبَاءَكُمْ

علم پس بپوشانید و بپوشانید

وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ

و ما زنان خود را و شما زنان خود را

وَنَفْسَنَا وَنَفْسَكُمْ

و ما نفس من خود را و ما نفس من خود را

ثُمَّ يَنْتَهَلِ فَيَجْعَلُ لَنَا عَلَى الْكَاذِبِينَ

و بعد از آن شراب بپوشانید پس بپوشانید

پس علیه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امام حسن امام حسین علیه السلام

و ایشان بنی امی آنحضرت بود و علیه حضرت فاطمه زهرا علیه السلام

و او درین موضع ناسی آنحضرت بود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بطلب
 و او نفس آنحضرت بود و حکم حضرت الله تعالی این ثابت است که نفسی
 جلیل الله تر از رسول الله صلی الله علیه و آله و آیت است که
 کسی افضل جلیل الله تر از نفس رسول الله صلی الله علیه و آله باشد
 حکم حضرت الله تعالی مانع است که حضرت الله تعالی بنا را باین
 جمع فرموده و آنحضرت و او پس خود را طلبند و آنرا نیز بطلبند
 فرموده و آنحضرت و خود را طلبند و غیر او را طلبند پس میشود که او را
 از طلبیدن نفس نفس آنحضرت باشد حقیقت پس از برای امیر المؤمنین علیه السلام
 آن افضل گفته ثابت نباشد حضرت امام علیه السلام در جواب
 فرمود این که گفتی نیست مگر خود را که طلبند باید که غیر را طلبند چنانکه
 اگر کند و اگر کند و غیر می باشد و این صحیح نیست و حقیقت که کسی نفس خود را
 بطلبد چنین کسی اگر کند نفس خود و حقیقت نمی باشد پس هرگاه
 رسول الله صلی الله علیه و آله اگر نفس خود را بطلبد و طلبد کسی از غیر امیر المؤمنین
 ازین ثابت میشود که مراد از نفس نبی که حضرت الله تعالی را فرموده
 امیر المؤمنین نبی بود پس مانع از انصاف را در وقت هرگاه و جواب

را در رسول ما قطعی شود و الحمد لله و در رسول بعد از نعل صحبت
 مانع حضرت امام رضا صلوات الله علیه نعل شریفی از شیوه مشهور است
 که اینست که شیعیان یکی از اهل خلاف در مدح گفتند میگردند
 پس شیعیه بنی گفت که آنحضرت الله تعالی در وقت پیغمبر صلی الله
 علیه و آله را بکنیز و آنحضرت را بکنیز فرمودی و او را بکنیز فرمودی و او را
 سنی گفت بر پیش اهل و مضمومان خود پس شیعیه گفت ما نیز با شما با درود
 می آوریم که رسول الله صلی الله علیه و آله می آورد و کما یخیر میزیم **قسم**
اولی که فایده نیست که مراد ازین مراد شیعیان نبوده که اگر فی المثل
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را با این عالم رجوع فرماید و آنرا بطلب
 صلوات الله علیه درین عالم باشند و آنانی که نوبت خدام الله تعالی
 بقد و پیش روی خود داشته باشند بر آنرا بطلب میسر میسرند و اگر کسی غرضی
 ایشان نگذارد پس اگر کسی بطلبد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را در عالم
 ما نیز ایشان را بطلبند و ایشان بطلبند و غیر ایشان ترجیح نمیدهم
 الحمد لله ان یمهدنا لهذا و ما کذلک الحمد لله ان یمهدنا لهذا
 شیعیان و سنیان هر دو را با یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر و با یکدیگر

فصل چہتم در ذکر جواب شیخ مفید رحمہ اللہ عن ائمه اطہ علیہ السلام
 از فضل تبدیل بنید مرتضیٰ فی المذنبات فی غرض مسئلہ است کہ حضرت شیخ
 اجل شیخ مفید علیہ السلام در حجتہ از ابو جعفر غیاثی نقل فرمودہ کہ انکست کہ
 در دقتی از اوقات آمد بر پیش من مردی از فرقہ امامیہ گفت رئیس من
 مریض تو مرستادہ کہ از تو پرسم از قول حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ
 بابہ بکہ لا تحزن بواسطہ خوفی کہ ابو بکر داشت آیا آن خوف طاعت
 بود یا مصیبت اگر طاعت بود لازم می آید پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از
 طاعت کردہ باشد و اگر مصیبت بود لازم می آید کہ ابو بکر حسیان کردہ
 باشد پس من بگویم جواب این کہ مقتضی بحالی از من نخواہد بود و از رئیس
 خود پرس کہ حضرت اللہ تعالیٰ فرمودہ حضرت موسیٰ لا تخف ایما
 خوف حضرت موسیٰ طاعت بود یا مصیبت اگر طاعت بود لازم
 می آید کہ حضرت اللہ تعالیٰ ہی انطاعت کردہ باشد و اگر مصیبت بود
 لازم می آید کہ حضرت موسیٰ حسیان کردہ باشد چون آن مرد امامی این
 قول را شنید رفت بر پیش رئیس خود و چون بآید پرسیدم کہ چہ جواب
 گفت قول کہ گفت از غرضی کہ از مجاہد است تو حضرت شیخ رضی اللہ تعالیٰ

ایشان از امام دلالت میکند اما ابو بکر چون اتفاق معصوم و واجب است
 نیست پس آنکه بگوید که سخن حق است دوست چون صافی از کلام الله
 رسول الله و دلیل عقلی ندارد باید که البته محمول باشد زیرا که
 بی وجود صارف کلام الله را از طریق هر عدول فرمودن اتفاق جائز نیست
 پس قول لا تحزن که دلالت بر قبح حال ابو بکر میکند بر نفسی که حقیقتش باید
 که محمول باشد تا ابو بکر بحال قبیح که منتهی غلظت است ستم نذر و تزلزل در
 کند و پسین اصل شد آنچه خطا که رئیس قهر است ایراد کرده و بان قضا و
 نموده است آنچه ما اینجا ذکر کردیم از قبح حال ابو بکر و عصیان او کشف
 منتعش قول بعضی متقدمین شایع است جمیع الله تعالی جان خود فرمود
 که حضرت الله تعالی در هیچ موضع انزال سکینه بر نبی خود نکرده مگر آنکه مؤمنانی
 که در وقت فقرت بودند و سکینه شریک بودند و سکینه بر ایشان نازل بود و چون حضرت الله تعالی
 این فرمودند در چنین احوال عجب بکم که ثوابکم فلیتبع عنکم شیئا
 یعنی چه بگوید شما بگوید یعنی ما پس از این که از حق است
 و ضاقت علیکم الا فرما باریت تم و لیتقوا مدیون
 ملک که بگوید پس ایشان را از حق است و بعد از آن که از حق است پس ایشان را

ثم انزل الله سکینته علی رسولہ و علی المؤمنین و علی
 یعنی حضرت امیر ارام بر پیغمبر خود و بر مؤمنان
 و نیز فرمود فانزل الله سکینته علی رسولہ و علی المؤمنین
 یعنی حضرت امیر ارام بر پیغمبر خود و بر مؤمنان
 اما در خارج چون غیر ابو بکر آنحضرت نبود پس حضرت نبود پس حضرت الله تعالی
 نبی خود را بر سکینه ساخت ابو بکر شریک کرد و سکینه فرمود
 فانزل الله سکینته علی وائده یحیو له تروها
 پس فرمود انزل ارام بر پیغمبر خود و بر مؤمنان و بر سکینه
 پس اگر ابو بکر مؤمن میبود با کسی که او نیز در سکینه شریک باشد و سکینه
 عام باشد بر پیغمبر و باو چنانچه در مواضع دیگر که مؤمنان بودند عام بود
 پس باید که چون ابو بکر مرتب قبیح و عصیان باشد و جهت غری او
 الله تعالی او را از سکینه اخراج فرمود پس غمی که از لا تحزن فهمید شود
 باید که محمول حقیقت باشد و این بر کسی که فی الجمله ناکل کند ظاهر است
 و خاصه در وقت فقرت شیخ نور الله مضجرح بعد ازین نقل فرمود که

از سبب چون این ملین را از شیخ ما رضوان الله علیه شنیدند و ترسناک افتادند
چنان شدند و از جهت و جری این فکر که کردند و تشبیه بچند شب کردیدند
و هر شب از جهت خلاصی ازین ترسناک خبری گفتند که ولایت ضعیف
عقل و خافت از ایشان میکنند و آن نیت که بعضی گفتند از ازال سکینه
برآید بگردد زیرا که او خایف و رسول الله امن و ملین بود و آمن یعنی از
سکینه می باشد و محتاج بکینه نیت که خایف پس حضرت شیخ قدس سره
الغریز با بیان خطاب نموده فرمود که ازین ترس بپایان نرسد
چون که در این جنایت کردید بواسطه آنکه این دو چه موجب طغی است که الله
زیرا که وسیله ای که نصیحت اگر صحیح باشد لازم می آید که در بهر وجهین نیز سکینه
با حضرت نازل شود زیرا که درین دو موضع نیز آنحضرت خایف بود
و بخرج نمیشد و بواسطه نصیحتی که داشت مطمئن بود و میدانست که فرج
از او خواهد بود و هم میدانست که حضرت الله تعالی او را ظاهر میکرد و نیز
بهرحیف هر چند که مشرکین اگر او داشته باشند و ازین که قرآن مطلق است
برین که درین دو موضع نیز نازل سکینه بر آنحضرت شد و تکیلی که در اینجا
کردید سرگزن شد و اگر گویند که درین دو موضع آنحضرت خایف بود

اما خوف خود را با هر فکر و اندیشه درین دو موضع بر و نازل شد و اور
جواب شامی گویم که شاید در غایت خایف بود و باشد و طحا سیر
باشد پس با بچهارین قول را دفع می نمایند و اگر بگویند آنحضرت در هر اول
محتاج بکینه بود تا آنکه خوف و غرض از آنحضرت منفع کرد و پس سخن
قول سابق که تحیل کردید خواهد بود و این قول شما شهادت
خواهد بود بر بطلان و عوی پس ازین با آنکه نص کلام الله
بر خلاف گفته شما دلالت دارد بر اوسط آنکه حضرت امشلی میفرماید
فَاَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَةً عَلَیْكَ وَابْنُكَ مُحَمَّدٌ لَمْ تَرَوْهَا
یعنی و تا آنکه الهی آرام داد بر پیغمبر و در آنکه سکه ای که بر او نازل شد
و این ظاهرست که گفتی که سینه بر نازل شد و تو می گویی که است
لعل که یکی غیر علی بر درجست و هم نماید در قول الهی تعالی از آنجا که فرموده
اَلَا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ
یعنی که شما یاری کردید پیغمبر چنانچه حق که یاری کرد و او را نصرت داد
آنکه بنمایند آنکه سینه بر نازل شد و تو می گویی که است
نیت که آن نمایانند که سینه بر نازل شد و تو می گویی که است

المؤمن بعهدهم إذا عاهدوا والصابرين

وفا بخشیدن به پادشاه و برادر و پسران و صاحب کفنه گان

وَالْبِاسَاءُ وَالضَّرَاءُ وَحَيْزُ الْبَاسِرِ

در بر چایا و خورا و در وقت سنجی آزار

أُولَئِكَ الَّذِينَ يَصِدُّوْا وَلَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

این کردند که برهمنی کتار کرد و این کردند که پرستش کردند

میں ہیں آہِ حضرت اندھا کی این فصال اجمع نموده و شہادت دارد

بصدق آموای کسی مستحکم خیال باشد علی الاطلاق پس آنرا

اول این آیه که محال است نمودیم فهمید میشود که باقیست نمود

صادقین آنحضرتی را که با شجره خیال او را صادق توان گفت علی الاطلاق

و در میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله کسی مستجمع این

فما انما شديت كرامير المؤمنين علي السلام من واجب است كمر

آیه حضرتش را بداند و امر به اتباع او شده باشد و با او بیاید و در

پنیری که دین تعاضای آن میکند و این که کسب و تجارت مستقیم این

2

خصالت بر سطح است و نزول بر ایمان بحضرت انبیا سبحانه و تعالی است

و آنحضرت اقول کسی است از مردمان که ایمان بخبرستان اندک نمایی آورد و دود

رسول الله صلى الله عليه وآله لا يجابتموه بخلافه انما هو عليه السلام

مستوفی و برین حالت وارد یکی از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

بغادر علیہا السلام گفت ترا روح نمودم بجسمی که از جہد اسلام

مقدمت و از هر علم او بیشتر است و یکی دیگر از مؤلفان این کتاب علی بن ابی طالب است

فرمود من بپند و خند و برادر رسول اسلام دین، گفتوگو کسی پیش از من

و بعد ازین مکر و دغ و گوی مضمری نه از گرد هم پیش از چو هفت سال

و در بیان خصیستش برود که کاهی من افرازند مردم که کسی پس از من ترا

نیادت کرده باشد **و دیگر** آنکه چون رسید به حضرت که جواب بگوید

باجتهد و دل منکری که از فرموده که آیا میگوید که ضل و روع میگوید

ایمان در سر و کمر میگیرم و ایمان بر عهد و دروغ میبندم و حال آنکه من قول

سعی که در اول عبادت کردم بایر رسول الله دروغ میگویم و حال در

من اول کسی که بپایان آورد و در روز و در وقت و در مکان و در...

بیرول حضرت امام حسن علیہ السلام در حج بنیامیر مومنین

کرده بود که شب کسی فحاشی کرد که از اولین کسی بر بخت گرفت و از آخرین
کسی بزرگتر و غیر ذلک بما یطول الکلام بزرگتر و در حدیث
و غیر از اینها از بزرگترین و بزرگترین است که بخت آن
بخت است و آنی المال علی حبه ذوی القربی و الیتام
یعنی یعنی مال بر روی دست صاحبان و بخت
و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الزکات
و مسکینان و از راه و مانده کن و ملول کن و در حدیث
نزد گور است و این عمل نام دارد و حضرت مشایخ و مؤدوم چنانچه قرآن این است
و جابر و عمار و غیره از بزرگان است و در حدیث چنانچه حضرت انس و غیره
و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیم و اسیرا
یعنی یعنی بخت طعام بر روی آن مسکین و یتیم و اسیر
و جمیع رات خاصه و عامه شفق از بابیکه آیه بیکر کل سوره در
شان حضرت زن و فاطمه علیهما السلام شرف نزول آیه و دیگر سفیر
الذین یتفقون انموالهم باللیل و النهار سیر و علانیة
یعنی یعنی بخت مال و ثمن و در حدیث و در حدیث

فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
یعنی یعنی بخت ایشان از بزرگترین و بزرگترین است و در حدیث چنانچه
و حدیث مطلق است این که آیه نزدشان حضرت زکریا و یحیی و عیسی و
مست درین که حضرت صلوات الله علیه اگر که خود بند و بسیاری
که احسان آن کرد و از دست مؤدوم و بختی بسیاری که آنحضرت است
خود چنانچه مؤدوم و نبود و وقت کرد و دیگر آیه بعد ازین خصالت که گور است
و أقام الصلوة و اتی التزکوة و در حدیث چنانچه مؤدوم و در حدیث
یعنی یعنی بخت و نماز را و میدهد زکوة را
و از حضرت انس و ابی بن کثیر و غیره از بزرگان است و در حدیث چنانچه
الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم لا یغترون
که بر پای می ماند نماز را و میدهد زکوة را و در حدیث چنانچه
چنانچه اتفاق و از حدیث آنرا که مؤدوم و در حدیث چنانچه
پس از چنانچه درین آیه که گور است مطابق است با آنچه در
آیه سابق است تعداد شده و بعد از آن در آیه که گور است

وَالْمُؤْمِنِينَ بَعْدَهُمْ إِذَا غَابُوا مِنْ ظَاهِرِ
بِقَوْلِهِمْ كُنْهُمْ بِمِثْلِهِمْ

و معلومست که هیچ یک از صحابه نبود که اقتضای عهد خود را در آن حضرت صلوات الله علیه بر آن نگذارت کسی را که بگوید آن حضرت نقصی در عهدی با رسول الله کرده باشد یا آن حضرت یا مولات با او پس از نصف عمر خود شهادت داده و دیگر حضرت است که در آن روز و الضاریر فی البأساء والضراء وحين البأس
فمن یکنه کان در شهادت و صبر و دین و شهادت

وین ظاهرست که کسی که بر رسول الله علیه و آله و سلم شهادت کرده و غیر المؤمنین زیرا که اتفاق دوست دشمن هرگز از یکدیگر شهادت نکرده و بخوبی می دانست پس که اتصال آن دوره آن حضرت کامل باشد حضرت است که در آن روز فرموده باشد
أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ
یعنی این گروه آنانند که راستی گفتارینند و این گروه پرهیزکاران

پس ملاحظه کن که حضرت است که در آن روز فرموده و با تابع ایشان آن حضرت باشد و بواسطه تعظیم و تشریف آن حضرت بلفظ جمع آمده زیرا که عواید لفظ جمع را در مقام تعظیم و تشریف استعمال نمایند و اگر بگوئیم که مراد از مؤمنین

که لفظ جمع است ای المؤمنین و مؤمنین ظاهر این است که مذهب است زیرا که اگر چه آن حضرت مخصوصست بمرکز احکام آیه جاریست در سایر ائمه علیهم السلام چنانچه گذشت مشروطاً بآن **فهم و لایق گوید** که این تحقیق جناب شیخ اعلی الله تعالی مقامه لایق است که با تسلیم نور در جبهه حور نشسته شود
شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى سَعْيَهُ فَهَلْ سِوَى ذَلِكَ
یعنی خبری مرده **الله تعالی گوشش بود** سوال ابو خنیفه از حضرت امام امام ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام و جواب حضرتش اولاً چنانچه سید اعلی الله تعالی رضی الله تعالی عنه در فضل ایزد فرموده و آن است که سید از خنیفه اعلی الله تعالی در جبهه رویت نموده که ابو خنیفه گفت روزی بر من نازل مبارک حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه و سلم علیه و آله و سلم شدیم بعد از نماز است آن حضرت در وقت پرون آمدن چون در محراب خانم رسیدیم دیدیم که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که در آن وقت داخل بود در پیشگاهش ایستاده بود پس من گفتم یا وکیلی ای پسر کسی که غریب باشد و حدیث خواهد کند در کجا بکشد چون من این سوال از تو کردم بمن نظر کرده گفت یا شیخ اگر بنا کنی بر آنکه در آن روز و آن مقامی میوه دار

و قافله کا اٹھا و در خانہ ہزار ہا و بچہ اجتناب کن و آنکہ زمین بالا
 کن برجای کہ خواہی حدث کن ابو حنیفہ گفتہ کہ چون من از آنحضرت این
 خوب شنیدم در دلم قول او عظیم نمود و دیگر بار زو پر رسیدم و قسم
 فدای تو شوم فاعل محبت کیت پس نظر کرد من طرفہ نظر کردی
 و گفت ای شیخ نشین تا راجع دهم پس من در برابر او شستم و چون
 بشستم گفت فاعل محبت یا نبی است و یا حضرت است تعالی است
 و یا هر دو اند جایز نیست کہ حضرت است تعالی باشد زیرا کہ حضرتش احدل
 و نصف است از ان کہ بر بندگان ظلم کند و بر آنچہ کردہ اند خدا کند
 و این ہم جایز نیست کہ از هر دو باشد زیرا کہ در صورت حضرتش
 شریک بندہ خواهد بود و در آن محبت قوی اولی است کہ بندہ
 شقیقش انصاف بدہد و اگر محبت از بندہ بخدا باشد پس بر او قیام شود
 از روز و متوجہ میشود نحی ز جہت او حق است ثواب و عقاب
 و وجہ بہشت و دوزخ ابو حنیفہ گفتہ کہ چون این کلام از آنحضرت شنیدم گفتم
 دُرِّیةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِیْمٌ
 یعنی لا ویند کہ آنحضرت صبی از نبی و است تعالی شہداء دانست

را تم و ادق گوید کہ در فضول سید رضی اند قاسی عز بعد از
 نقل این حکایت شعری بضمون کلام مخر نظام حضرت امام م
 علیہ السلام مذکور است اولی نمود کہ در اینجا نیز مذکور شود و گرانیت
 لَمْ تَخْلُ أَقْبَالَكَ إِلَّا لِأَنِّي نَذَرْتُهَا أَخَذِي
 یعنی لی نیست کرد ای کہ بستاند از بیکند یکے از
 ثَلَاثَ خَصَالٍ جَعَلْتُهَا لِمَا تَقَرَّبُ بَارِيَا
 سه صفت در وقتی کہ آنرا بعلی می نمود یا نیست کہ باری تعالی مقرب است
 بَصْنَعَتِهَا فَيَنْقُطُ الْيَوْمَ عَنَّا حِينَ ثَنَيْتُهَا
 در کردن تجہا پس این کلام است اما از وقتی کہ آنرا یاد کنیم
 أَوْ كَانَ لِيْزَكَاةٍ فِيْهَا فَيُلْحِقُهُ مَا سَوَفَ
 یا نیست کہ باری تعالی اگر است یا در آن کرد پس تو میشود چیزی کہ
 يَلْحَقُنَا مِنْ لَإِيمٍ فِيْهَا أَوْ لَمْ يَكُنْ لِأَلْفِ
 بهلاقی میشود از هر کند در آن یا نیست کہ نیست حضرت از را
 فِجْنَاتِهَا زَنْبٌ فَمَا الذَّنْبُ إِلَّا ذَنْبُ جَانِبِهَا
 در کرد و بد ما گناهی پس نیست گناہ مکرر کہ بد کردار

فصل سی و دوم در ذکر حال فضل بن حسن بن فضال کوفی ابو خنیفه

استدلال عقید و حقاقت بر علم او بکبر و علم بحضرت فاطمه علیها السلام در
فضل بن عبد الله بن فضال بن حسن بن فضال کوفی ابو خنیفه است که در روزی
فضل بن ابی از اصحاب خود از مدین ابو خنیفه میگذشت و دید که ابو خنیفه در
میان جمع کثیری نشسته افاده میکند فضل بن فضال بن حسن بن فضال کوفی ابو خنیفه
نزد متابع ابو خنیفه را بخیال نازم رقتش او گفت تو ابو خنیفه را بعد از آن که در مجلس
و از جهت چوشت میاد انجمنی بتوازی از جهت برسان فضل گفت
کافر را بر تو من چوخت تو از بوقه که او بنیاد کند پس متوجه مجلس ابو خنیفه
شد و سلام کرد ابو خنیفه و هر که در مجلس بود جواب سلام گفتند پس ابو خنیفه
خطاب نمود و گفت یا ابو خنیفه من برادری دارم و او میگوید بهترین
مردم بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب است
و من میگویم ابو بکر است و بعد از او عمر و آل و حضرت ابو خنیفه میگوید
پیش گفته اند که گفت ای مرد فخر و جلالت قد پیش ازین می باشد
که ایشان از رسول الله صلی الله علیه و آله در کجایند و نه که در محبت
بر برادر که ایشان و فتح تر ازین میست و از ابو فضال گفت من هم

باوین که قسم در جواب من گفت اگر فاضل از رسول الله صلی الله علیه و آله بود

و من ایشان در مونس که ایشان ازین حتی نباشد علت ابو خنیفه
و من سر و پیش گفته و بعد از آن گفت بخت باری و خزان ایشان
عایشه و قصه در اینجا مذکور شد فضل گفت همین قول ترا من باو
گفتم در جواب گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله زن و هشت
هر یک از دختران ایشان از یک شصت یک میرسد و آن
یکویب از یکویب میشود چون در زیاد از حق دختران خود مذکور
شدند و این نیست که ظلم و دیگر گفت چوشت که عایشه و قصه را
یزدانشان بر او میرسد و فاطمه دختر آنحضرت از من از میراث
کردند پس ابو خنیفه با اصحاب خود خطاب نمود و گفت از او گویند
که او از انجمنی است برادری دارد و دروغ میگوید اما استدلال حضرت
شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المصنف علی الله تعالی در جبهه بر علم و این
نویسب حضرت فاطمه علیها السلام در منوع او از فدا و از آنحضرت
شاید عیبه بن چنانچه در فضل علم الهدی رضی الله عنه مذکور است است
که حضرت شیخ و در مقام استدلال بنویسب فرمود و جماعت متفق است

بر عصمت حضرت فاطمه علیها السلام و هم برین اجماع است که اگر جمعی
 بر آن حضرت بغضی که موجب حد باشد شهادت دهند
 البته شهادت ایشان باطل و باید که است کذب ایشان کنند
 و حاکم باید که ایشان را عقوبت کند بدو دلیل کی که حضرت امیرالمؤمنین
 انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس
 انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس
 اهل البيت و يطهركم تطهيرا
 اهل بیت پاک گردانند و پاک گردانند
 و خلافت درین که حضرت فاطمه علیها السلام در اهل
 این آیه فعل بر دوین ثابت شده که ذاب جبرئیل اهل بیت جبار
 از عصمت ایشانست و دوم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود
 من اذی فاطمة فقد اذی الله و من
 اذی الله فقد اذی الله عز وجل
 آنکه کسی آزار دهد فاطمه را پس حق است که آزار دهد او را و کسی
 آزار دهد او را پس حق است که آزار دهد او را

پس مضمون این بیت ایمان تصدیقی است که شهادت درین غیر و وزیر که
 شهادت داده باین که او رسول الله است و مردیست که ارباب
 رضی الله تعالی عنه چون وفات رسید اهل او اجتماع نمودند و فرمود
 او را این اشعار را بطریق وصیت در وقت ان فرمود **عزیز**
اوصی بضمی النبی الخیر منه علیا ای
 بضمی ضمتم نام یاری پیغمبری که بیکت محل ختم علی پسر خود را
و شیخ القوم عباسا و حنة الاسد الحامی
حقیقته و جعفر ازب ندود و ادونه
الثاسا کوفی فدی لکم فی
وفاء و کدت فی نضی لحد دون الناس
 و در حدیثی که در این حدیث آمده است که حضرت زهرا
 پس این شعر را بر نبوت نبی کرده در حالتی که محضر بود و اطراف

برسات او نموده پیش از فوت این شعرا را میسر کرد و شهادت داد
 او بخدا و رسول تصدیق او و اسلام او و دیگر از دلایل ایمان و اسلام او
 شعر مشهور است که جمیع عرفا در مصنفات خود از او
 ایراد نموده اند و حسین بن بشیر آمدی نیز در کتاب طبع
 القبایل مذکور ساخت که این است **عرب**
 تَرْجُونَ أَنْ تَنْجِي بَقِيَّةَ مُحَمَّدٍ وَلَوْ تَخْتَصِبُ
بیشتر از آنکه بخواهید که بماند بقیه محمد و نیکوکاران
 سُمِرَ الْعَوَالِي مِنَ الدِّمِ كَنْبُكُمْ وَبَنِي اللَّهِ كَهْ
کندم کن باند جانان از خون دروغ کشید قبیله شما و بنو الله
 تُعْرِفُوا جَمَاعَتَهُ تَلْقَى بِالْحَطِيمِ وَزَمْرٍ
بشناسید قبیله را که جماعت کند بخیمه و زمره طایفه شما
 تَقْطَعُ أَرْحَامَ وَتَنْسِي حَلِيلَةَ حَلِيلًا وَفَيْضَ
بریده میشود حمص و فراموش میکند زن شوهر را و پوشیده میشود
 فِجْرٍ مَعْدُ فُجْرٍ وَنَهَضَ قَوْمٌ فِي الْحَدِيدِ
محرم از محرم دوری کردند گروهی بنشیند

إِلَيْكُمْ يَدُودُونَ عَزَّاجِبُهُمْ كُلُّ مَحْرَمٍ
بشمار می آید دوستداران عزیز است برای آن هر محرمی
 عَلَى مَا أَلَى مِنْ بَغْيِكُمْ وَعُقُوبَتِكُمْ وَغَشْيَانِكُمْ
این بنا بر آنست که شما را در حدیث و عفو و غش و پوشیدن
 فِي أَمْرِ كُلِّ مَا تَمُرُّ بِظُلْمٍ نَبِيٍّ جَاءَ يَدْعُو إِلَى الْهُدَى
درین کار هر آنکه برسد به ظلم نبی که آمد بخواند بخواند بخواند
 وَأَمْرًا نِيٍّ مِنْ عِنْدِي الْعَرْشُ مَبْرُورٌ فَلَا تَحْسَبُونَا
دوستی آمد است از پیش صاحب عرش باجاست پس آن سبک
 مُسْلِمِيَّةً مِثْلَهُ إِذَا كَانَ فِي قَوْمٍ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ
و اگر در قوم مسلم و اگر در قوم کافر بود پس این نیستند این که او را مسلم
 هَذَا مَعَاذِيْرٌ مُقَدِّمَةٌ لَكُمْ
این است عذر برای است پیشتر میگویم از برای شما
 لِئَلَّا يَكُونَ الْخَرْبُ قَبْلَ التَّقْدِمِ
تا آنکه نباشد خبر پیش از تقدیم
 پس این شعر نیز در محبت باقر را و نبوت رسول الله صلی الله علیه و آله را

مثل شام که در دود و دگر و قصیده لایسته میفرمایند *عرب*
 كُنْ بِهَيْمٍ وَبَيْتِ اللَّهِ بَرِيٍّ مُحَمَّدٍ وَلَنَا نَطَاعُونَ
 یعنی در هیئت پادشاه قسم بخداوند تعالی بپاری محمد و پیوسته کمال کن
 دُونَهُ وَمُنَاضِلٌ وَلَسْلِمٌ حَتَّى تَضْرُجَ دُونَهُ
 که او را و سکنی بنمیرد و می کشد و با او می کشد و می کشد و می کشد
 وَتَهْلُ عَنْ بَنَاتِ الْوَحْلِ الْإِلَّالِ *و در دود و دگر و قصیده لایسته میفرمایند*
 و خالص و خالص و خالص و خالص و خالص و خالص و خالص و خالص
 حضرت رسول الله که *والله لا وصلوا اليك فجمعهم*
 یعنی جمع است و می کشد و می کشد و می کشد و می کشد
 حَتَّى أَغْنِبَ فِي الشَّرَابِ دَفِينًا فَاْمُضْ أَنْ
 تا وقتی که غنی شوی در خمر و دود و دگر و قصیده لایسته میفرمایند
 آخِ فَمَا عَلَيْكَ غَضَاضَةً أَنْ تَرِيدَ لَكَ
 بجز و باب در دود و دگر و قصیده لایسته میفرمایند
 وَفَرَمَنْكَ عُيُونًا وَدَعَوْنِي وَرَعَمْتِ
 که شربت تو چشمهای و دعوت می کردی و می کشد

که روزی یکی بن خالهر یکی که وزیر است سال بر او انرشید بود و در حضور
 از شام پرسید که آیا نیست این که هرگاه و دشمنان هم نزع کنند در حکم شری
 یا هر دو قصد یا هر دو بطلند یا یکی بر باطل و دیگری بر حقیقت شام فرمود که
 چنین است و حق خالی ازین نیست یکی گفت پس میگوید در
 حضرت علی علیه السلام و عباس که خواهر کردند در نزد ابو بکر و بنی امیه
 هرگاه هر دو در حق باطل بودند کدام حق و کدام باطل بود شام متذکر شد و
 بانو گفت اگر که می خواهم حق و حضرت باطل بود که فرمودم و اگر
 بگویم عباس باطل است حضرت حق بود که فرموده میشود و درین شاقول حضرت
 امام جعفر علیه السلام بخاطر آمد رسید که آنحضرت بمن گفت ای شام
 همیشه تو نموده ای بروج القدس و امام که حضرت را کنی زبان خود پس و نعم
 کرد و ماند و نعم شد و درین فکر بود که منی همان باب بخاطر
 رسید که نعمت هیچیک باطل نبود بلکه هر دو حق بودند و بنی امیه که
 محمد باقی است یکی گفت که است که در قصه حضرت را و چنانچه حضرت تعالی میفرماید
 وَهَلْ لَكَ بِنُورِ الْخَصِيمِ إِذْ تَسُورُ وَالْخَرَابِ تَأْتِجَا
 یعنی آیا آمد تو بفرمان کردی که با هم و نعمت عبادت فانی و آفرین

که فرمود **بَعْضُنا** **عَلَى بَعْضٍ**

یعنی با هم و بعضی را بر بعضی است **بعضی از ما**

پس جمعی خطاب نموده و از پرسید که آن دو ملک که نزد حضرت داود
نخاسته بودند کدام محقق که هم مطلق بود یکی گفت چنانکه مطلق بود و دیگری
محقق بود و از ایشان می پرسیدند و در حکمی اختلاف کرده بودند
بلکه بجهت تپه حضرت داود و نگاه کردند آن دو حکم آنها را خصوصیت کردند
شام گفت همچنین حضرت علی عباس نیز خصوصیتی با یکدیگر داشتند
بل بجهت آگاهی آن دو که در خطای یکی با ایشان کرده بودند و در پیش آنها
نخاسته بودند و از او کردند رشید خداوند شد و شام را تحسین فرمود
و هم در فضل حکایت لطیفی که خالی از شیرینی نیست از شام بن حکم
رضی الله تعالی عنه مذکور است آن نیست که هر دو زن از شید روزی جمعی
خالد برگی گفت من موسی را می دانم که معافانه شام را با خبر بشنوم پس من
با شام و بعد از آن بن زید اباضی یکی از اعیان خوارج بود و در دود
در جایی نشست که هیچ کس از خبری مجلس شخصی را نفیدید و
سخن ایشان را می شنید و چون ایشان حاضر شدند یکی صید شدند

زید خطاب نموده و گفت پرس از شام خبری شام رضی الله تعالی عنه
نمی گفت زیرا با خوارج گفت که می شیت بعد از گفت از جهت
شام گفت زیرا که شما با اتفاق شستید و در لایست غنی و بی
طالب و امامت فاضل او بعد از آن از ما جدا شد و بسبب جدوت او
و برادر او پس خلاف شما از ما و شهادت شما بر بطلان ما مقبول نیست
زیرا که اختلاف بعد از اتفاق در مقابل اتفاق می تواند بود و شهادت
خشم بر خصم مقبول نیست یکی گفت یا با محمد نزد یکیت که او را فرمود شام
سخنش را قطع کنی مکن با او مناظره کن که ایمازمین یعنی شید میخواهد
که مناظره تو را با او بشنود و شام علیه السلام گفت من با او مناظره میکنم
بسیار باشد که سخن بجایی کشد که بسیار دقیق و برانعام پوشیده کی داشته
باشد و یکی از دو خصم با دیگری فضا کند یا بر دوش تپه شود پس صید
اگر انصافی دارد باید که میان من خود واسطه و یکی که بصفت عدالت
موصوف باشد قرار دهد که اگر من یا او در طریق مناظره از راه بدر قریه
مکابر بکنیم یا مانع کند و بر او آورد و اگر یکی از ما فرزند شو آن حکم عادل
شهادت بران برادر پس صید شدند زید گفت ابو محمد رضی شام

بأنصاف حکم نمایند شام باو گفت این واسطه چسبند بود و باید که چسبند
و بشاید نباشد بجهت من اینجهت تر یا مخالف ملت اسلام یا کی البت
چون که از اصحاب تو باشد بعد از گفت هر کس که خاطر تو بخواب اختیار
کن شام گفت اگر واسطه از اصحاب من باشد تو از او نیستی و اگر
از اصحاب تو باشد من از او نیستم و هر دو مخالف ملت اسلام
باشد من نه تو از او نیستم لکن نیست که یکی از اصحاب من کی از
اصحاب تو باشد تا هر دو مناظره مارا بشنوند و بر ما حکم کند بموجب
حق و صدق بعد از گفت یا با محمد انصاف و دوی با انصاف حکم
فرمودی زیرا که من هم چنین را از تو توقع داشتم که این شق را اختیار
کنی پس شام علیه الرحمه و از عنوان بیعی خطاب نموده فرمود که ای
وزیر بدن که من با تو را ملزم ساختم و سخن او را قطع کردم و ندیدم او را
باز که یعی هر کون باطل ساختم و دیگر میانه من او سخن نماند پس هر دو
پرده را حرکت داد و یعی را پیش طلبید و پوشید و با او گفت که دیگر
شاید بعد از این بناظر تکلیف نموده و الحال بدی نیست که او را
ملزم کرده و بگو او را که این عوی را بر ما وضع کردند که چون غیر در ملزم

پس یعی شمس هر دو را به شام عرض نموده شام فرمود که این خطایضا با حق
بودند و دوستی امیر المؤمنین علیه السلام تا وقتی که قصه حکیم بود و از چون
آن امر زده داشت آنرا آنحضرت بترجیح حکم بفرمودند آنحضرت
کردند و حال آنکه ایشان آنحضرت را بر حکم هر که بودند چون او باین امر
را نمی شد انکار پس کردند و الحال همین بود که کرد و اصحاب خود
و متبعانشانست و حکم بفساد آنحضرت بجهت حکیم بخند خود و حکم قایل
شد و در حالتی که مختار بود و مثل آنحضرت مجبور نشد و کسی او را بر حکم
اجبار نکرد و از هر عیب ترا که بود و علی انصاف شد که که بگوید او حکم می کند
که او را از اصحاب نیست و دیگری بعد از او حاکمست که از اصحاب است
پس از سوال سخنیم که این بنیادی حکیم بین مجلس صواب بود یا خطا اگر
صواب بود پس امیر المؤمنین علی علیه السلام اولی است این که فاش بر
صواب باشد و اگر خطا بود و کافر شد بسبب این بنیاد پس حکم ما
بکفر او اعلی است از حکم او بکفر امیر المؤمنین علیه السلام زیرا که حکم او بکفر او
بجهت شهادت او است و کفر خود و شهادت او بر کفر امیر المؤمنین
در پیش اعتبار ندارد پس هر دو شام را تحسین نموده جایزه بسیار

با واد که **فصل بیست و سیم** در ذکر استدلال حضرت شیخ بهین
محمد بن النعمان المیندی فی استدلال غیر نفی بیت حضرت ابراهیم علیه السلام
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه علی اولاده الطاهرین المعصومین علیهم السلام
بکر بن ابی قحافة آن نیست که حضرت شیخ گفته است محمد صلی الله علیه و آله
اتفاق دارند و این که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر تنیست
ابو بکر را غیر فرموده اند و در مذات آخر اختلاف کرده اند بعضی گفته اند بعد از
روز بیت فرموده و بعضی بعد از وقت حضرت فاطمه علیها السلام و بعضی
بعد از چهل روز و بعضی بعد از شش ماه گفته اند اما فرقه محقه امامیه بر آنست که
آنحضرت اصلا بیست نکرد پس این قول حقانیت که چنانچه گفتیم اجماع
بر آن نیست متحقق است پس یک گوییم که این کفر یا بیست و ترکش
صلوات بر او یا صلوات و ترکش بیست بود یا آنکه تأخیر و ترکش هر دو
بیست یا هر دو صلوات بود پس متفق منحصراست درین چهار آئین که
تأخیر از بیست صلوات باشد باطل است زیرا که اجماع متحقق است که آنحضرت
بعد از آنقضای آن مان پیغمبر صلوات الله علیه و آله در طول آن مان خلافت
ابو بکر و عمر و عثمان و اویس و اسطوخار و آن خلافت خود فصلی تبارک و تعالی که

صلوات باشد که آنحضرت سر زدن آن خروج و آواز زدن و خلافت آنحضرت از
جمیع است مفارقت نموده و در حکمین خبری نیست که آنحضرت گفته اند پس آن
از بیست صلوات نباشد اتفاق کل است و اگر تأخیر از بیست است
و ترکش صلوات بر او این جایز نیست که آنحضرت از بیست صلوات عدول
کنند زیرا که گفتیم که اجماع متفق است برین که آنحضرت در طول آن مان این
سر و دومی که صلوات باشد سر زدن همیشه در بیست بود و این محالست
که تأخیر و ترکش که تأخیر هر دو خطا باشد بواسطه اجماع بر بطلان این سخن نیز
و این هم صحیح نیست که هر دو ملایم باشد بواسطه آنکه حق در دو جهت
مختلف در دو امر متضاد نمی باشد بواسطه آنکه است متفرق به دو فرق اند
فرقه شیعیه امامت ابو بکر باطل فاسد میدانند و اصلا صحیح نمیدانند
و فرقه دیگر که اصیبتند دعوی آنست که امامت اصحیح بود و وصیحت آن اشکال
نیست پس بنا بر قول این فرقه تأخیر از بیست و اصلا ملایم نیست
زیرا که بحسب دعوی ایشان وصیحت امامت و تأخیر از بیست اندانند
جهت فقه دلیل دوازده جهت و رد و شبهه تواند بود و اگر ثابت شود
که کسی تأخیر کرد آن از جهت غنا و طمع بود پس باین مقدم است

ثابت متحقق و یقین میشود که آنحضرت اصلا بیعت با ابوبکر نکرد و حضرت شیخ
 رحمه الله بعد ازین استدلال فرمود که لایمب غافلانه این بان لحد کل نفسی
 یا یک آنحضرت نهائی از چیت تخلص و در زیره و اگر شخصی از ایشان بچیت
 متعلق شود البته مخالفت این جماع خواهد کرد و در نیست که اگر کسی
 برین قول من مطلع شود که مخالف جماع خود خواهند شد تا فایده بحال ایشان
 ندارد و زیر اگر قول سابق ایشان مانع است از کتاب یا بن قول **فصل بیست و چهارم**
 در ذکر ابو جعفر الحسن علی بن موسی ششم رحمه الله سوالات سالی از چنانچه در فصول
 حضرت پیدا عمل نمیدرستی یعنی آنحضرت علی بن موسی ششم است که آنست
 که سالی از علی بن موسی ششم رحمه الله تعالی پرسید که حضرت امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه از چیت چه در عقب ایشان نامید که در علی بن موسی ششم در جواب
 فرمود که ایشان را بنامزد و یا نامی جدید میداد یعنی اگر چه از جهت دفع اذیت ایشان
 از خود در عقب ایشان می ایستاد و ایشان پیش فرمودند پیش ایشان را از باب است
 پیشی بود که در برابر شخصی باشد میدادند و خود را فراموش میکرد و سالی دیگر
 بار پرسید که ولید بن عقبه را از برای چه کینه عثمان در برابر او میدادند و
 علی گفت حدیثی را از اهل بیت حکام شریعت تعالی بآن سرور داشت بهر نحو که

او را ممکن میشد هر چه میخواست کرد یعنی آن خود و عدم عثمان گفتن گفتن او و زنگنه است
 مساوی بود و ولید را به خطه شرب خمر چنانچه آنحضرت تعالی فرموده حد زود و دیگر
 سالی پرسید از چه جهت آنحضرت ابوبکر و عمر را در کنار او نهائی نمیکرد
 در جواب فرمود از جهت ایامی امر حضرت آنحضرت تعالی و دیگر پرسید که
 از جهت چه از قتال ایشان تعاضد و در زیره و یا ایشان قتال نکرد و در جواب
 فرمود و چنانکه میفرمود بن عمر بن قثم ساری سامری قتال نکرد و حالتی که
 که سال پرست شدند آنحضرت نیز از ایشان قتال نکرد و سالی گفت یا آنحضرت
 ضعیف بود که با تو قتال کرد علی بن موسی ششم در جواب فرمود که آنحضرت علی بن موسی ششم
 گفت **يَا ابْنِ اُمِّ اَبِي الْقَوْصِ اَنْتَ ضَعُفٌ وَاَنْتَ كَاذِبٌ**
 یعنی ای پسر مادر من یعنی قوم ضعیف که همیشه در نزد یکدیگر
يَقْتُلُونَنِي مثل تو بوده گفت **اِنَّنِي مَغْلُوبٌ فَانْتَصِرْ** و مثل
 که میباشند یعنی بستی که شکستیده باشم پس ای کون
 در اینجا گفت **لَا اَنْتَ لِي بِكَ قُوَّةٌ اَوْ اَوْحَى اِلَيَّ كُنْ شَدِيدٌ وَاَوْحِ**
 یعنی اگر مرا بشما قوتی بود یا بنامیده باشم بستی که شکستیده باش
 مثل نهی و میفرمود علیهما السلام در اینجا اگر گفت نهی علیه السلام

رَبِّ اِنِّى لَا اَمْلِكُ اِلَّا نَفْسِى وَآخِى

نیکی می بود که در جنت می ماند که نفس خود را و برادر خود را

سایل گفت از چه جهت بشوری اهل شد و جواب گفت بواسطه تمام کردن
حجت بر قوم زیرا که می دانست که هر که در قوم با خضرش مناظره کنند
و انصاف بدهند او غالب خواهد شد و اگر خضرش حجت بر قوم تمام نکند
حجت قوم بر او تمام می شد زیرا که اگر کسی را کسی شکی باشد و او را بطلاند از حجت
مناظره بر حق یعنی علیه که اگر ثابت شود با دشمنی او را بر کرده است و او را
اجابت کند و زود حق او باطل شود و بسبب تخلف او از اجابت برادر
حق او شبیه می شد و لهذا آنحضرت در آن روز فرمود که من از روی آیدم
که اگر انصاف بدهند من بچرخ خود میرسم سایل گفت و آخر خود را آنحضرت
از جهت چه بمن خطاب تر فرمود علی بن شمیم گفت کی از حجت
آید او انظار بشمار دین می کرد و بفضل شول اندام او را داشت و دین
از جهت آنکه شاید او را بسبب این با صلاح آورد و در دفع ازیت او
از خود بکشد چنانچه حضرت لوط علیه السلام در قرآن خود را
بر قوم فحشه متصل حال ایشان با آنکه گفتار بود و در عرض کرد و گفت

هُوَ لَا يَبْنَانِى هُنَّ اَطَهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ

بنی انجاست و ترافند و پاکیزه ترند از شما بنی من چه ضرر از خدا

وَلَا تَخْزَوْنِى فِى ضَيْفِ الْيَوْمِ مِنْكُمْ رَجُلٌ شَيْكْ

و کسی نه خند من در میخانه است از شما مردی که شایسته

فصل بیست و نهم در ذکر جواب حضرت اسد الله غالب علی بن ابی طالب

صلوات الله علیه و شیخ شامی را چنانچه در اصول شریفه علی بن ابی طالب

تعالی عنه ذکر است و آنست که حضرت شیخ اهل محراب محمد بن نعمان البغدادی

نزد آنحضرت با سناد مرسل از ابی احمی سیمی دیت نمود و که او گفت

شیخ از شیوخ شامی نام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از عود و بعضی سوال

نمود که آیا فرستی پیام و با منویه قال نه و نه بقضا و قدر حضرت آنحضرت

بود آنحضرت فرمود بل ای برادر شامی بچرخ آنکه دانه را می شکافد و میرد یا نه

سبیل را که هیچ دومی هیچ بندی پستی قدم کند آیم که بقضا و قدر حضرت

الله تعالی شیخ شامی گفت یا امیر المؤمنین پس او دین تمیمی که کشیدیم و

سیمی که کردیم جاری نخواهیم داشت چون بقضا و قدر حضرت آنحضرت بود

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود و بدستی که حضرت آنحضرت تعالی

ابرو شهادت عظیم که گویید و ثواب خیر شما از انانی داشتید و در هر جا که
 طی کردید و در هر جا که منزل کردید و اقامت نمودید و در هر حال شما مجبور و مضطر
 نبودید پس مرد شامی گفت که چون مجبور و مضطر نبودیم و حال آنکه قضا و قدر
 حضرت الله تعالی را بزرگوار و در حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است
 بر کوی بزرگ شامی شاید که تو گمان کردی با من قضا و قدر حتم بود
 نیست چنین زیرا که اگر چنین باشد هرگز باطل میشود و ثواب عذاب ساقط
 میگردد و عدد و وعید و امر و نهی حضرت الله تعالی و نیکوکار و ثواب نیکوکار
 اولی از بدکار و همچنین بدکار به عذاب بدکار و اولی از نیکوکار و نیکوکار بدست
 این که قول بت پرستان کردند و بت پرستان دشمنان حق در دگرگونی
 و قدری مجوس این است و بدستی که الله تعالی امر کرده باشد و خود را در
 حالتی که ایشان خستیار دارند و نهی کرده ایشان را تا برسد و تکلیف کرد
 ایشان را از آنکه بود و فضل ثواب قلیل و بسیار و کس در اطاعت مجبور
 و در عصیان مغلوب نیست و حضرت الله تعالی بدکاران را تکلیف کرده
 تا برایشان تنگ بگیرد و پیغمبر را بکتاب بر بندگان عیب
 نفرستاد و آسمانها و زمین هر چه در میان آسمان زمین است باطل خلق

نفرمود و این چنین گمانست که که فرستند و پادشاهان کفران تش و در خست
 شیخ شامی گفت ای امیر المؤمنین پس قضا و قدری که رقت با کائنات این
 که دست آنحضرت صلوات الله علیه فرمود آن امر است از حضرت
 الله تعالی و حکمت از او و بدین قول تمام است فرمود و قول الله تعالی
 وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا پس می باشد و الله تعالی فرما کند و شایسته
 نیست که در مسئله فصل اول باشد **در بیان آنکه آنحضرت فرستاد که فرج من**
 رسانیدی ای امیر المؤمنین الله تعالی تو فرج رساند و این بیایست اگر گفت **عزیز**
انت الامام الذي تخرج طاعة يوم النور
نور قوی **ای** که بعد از من بیایست **در روز نور**
مَوَالِنَا غُفِرَ لَنَا أَوْ خُفَّتْ مَوَالِنَا
نه بخشیدند **بخشش** **در روز نور** **ما را**
كَانَ مُلْكِيًّا جَزَاءَ رَيْبِكَ
چیزی که پادشاهی بود **پادشاه را** **پادشاه**
بِالْإِحْسَانِ لِحَسَانِ تَقَى الشُّكُوكِ
به احسان **نیکوکاری** **نیت میکردند شکها**

مَقَالَ مِنْكَ مُنْصَحٌ وَزَادَ الْعِلْمَ وَالْإِيمَانُ

گفت آنکه و آنچه میگوید و زیاده میکند صاحب علم و ایمان

إِيمَانًا فَلَنْ أَرَى عَازِرًا فِي فِعْلِ فَاحِشَةٍ

یقین در کردید و هم نه در فعل قبیحی

مَا كُنْتُ رَاكِبًا ظُلْمًا وَعُلُوًّا

مرتب آن شبی از روی ظلم و عدوان

كَلَّا وَلَا قَائِلًا يَوْمَ الْذَاهِيَةِ

در شب دین که گویند شبی قوی که تا آخر شب نمی ماند و دور

لَنِيَاغِيرَ شَيْطَانًا وَلَا أَرَادَ لَشَاءَ

بقول غرض غیر شیطان و نگذاشت و نخواهد

الْمُؤَوَّلَنَا قَبْلَ الْبَيَانِ لَظُلْمًا وَعُلُوًّا

مقدمای بر از برای بیان از برای ظلم و عدوان

نَفْسِ الْفَدَاءِ الْخَيْرِ الْخَلْقِ كَلِمَةٍ بَعْدَ

نفس من فدایش بهترین خلق کلمه بعد

النَّبِيِّ عَلَى الْخَيْرِ مَوْلَانَا أَخِي النَّبِيِّ مَوْلَى

نبی بر خیر که موی بود برادر پنجم و موی

الْمُؤْمِنِينَ مَعًا وَأَوَّلُ النَّاسِ تَصَدِيقًا

مؤمنین است با هم و اول مردم تصدیق

وَأَيُّهَا نَا وَبَعْلَانَتِ رَسُولِ اللَّهِ سَيِّدَنَا

ایمان دشواری و ترسید که سید است

أَكْرَمِيهِ وَبِهَاسِزًا وَأَعْلَانًا

کرامی کردید و بی غش و علان

فَصَلَ بَشَرًا وَبِهَاسِزًا وَبِهَاسِزًا

فصل بشر و بی غش و بی غش

الْمَعْنَى نَبِيُّ اللَّهِ تَعَالَى غَدَاةً لَنْ نَسْبُ كُورْدًا أَرَادَ بِفَضْلِ الْبُكْرِ

معنی نبی خدا تعالی غدا که ناسب کرد دل آری به فضل بکر

چنانچه گفته اند ایست ایست بکر بر سطح اتفاق میگرد و چون او

عایشه را قذف نمود با جماعت اهل کاف بکر او ریخت و اتفاق

او استماع نمود و آنچه از جنت او مقروض شده بود قطع

نمود و قسم یاد کرد که دیگر عایشه صلا او نکند پس

حضرت ساند تقایم آیه فرستاد چنانچه میفرماید

وَلَا يَأْتَلُ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ

یعنی بگویند که من از فضل خود غافل نیستم و از بخت و شانس

يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ

بعده از یگانگی قرآنی و یکسانان و هجرت کنندگان

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ

در راه خدا و عفو کنید و بزرگواری کنید آیا دوست دارید

أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ عَفْوٌ رَحِيمٌ

که بخشد الله شما را و خدا بخشنده و مهربان است

پس حضرت الله تعالی درین آیه مجرب و دانا را بگویند اهل فضل و دین دوست

در دنیا است بشارت فرموده و اول بغفرت و بزرگواری و این آیه فرزند

مستعد شاست در ابوبکر که او مطعون است جناب شیخ نورانی در تفسیر

در جواب فرموده که ما انکار نمی کردیم که جماعت مشرکین را در اوج

کرده اند لکن می گوئیم که این خبر را جماعت مشرکین پسندیدند و بجز

رسول الله صلی الله علیه و آله نمی دانند و این خبر را اهل حق و اهل حق و اهل حق

در انصاف و بی رویه است کرده اند بگویند این خبر را اهل حق و اهل حق و اهل حق

و بگویند مثال ایشان که قرآن بزرگ و تفسیر بسیار نموده اند و پسر و قرآن و

تفسیران نظیر علی می کرد و اندر دایت نموده اند و جماعت معتقد است باینکه

این جماعت از جمله اولیاء الله است که معصوم باشند و عقیده و از جمله اعیان

مستحب باشند و از جمله گروهی اند که مکلف لازم باشد قبول آن ایشان

وقت را در دین ایشان در عقل حال بلکه از جمله انجاستند که بر ایشان خطا

و ارتکاب باطل جایز است پس هرگاه چنین باشد قول ایشان در تفسیر قرآن با

ضرر و ختم مانع نمیرساند باینکه اهل صحیح و روایات مشهوره و دلائل معتبره

و ائمت بر تفسیر است و معتقد است ابوبکر و کس از اهل علم

خلاف نموده است درین که او در زمان جاهلیت معلم اطفال و بزرگان

اسلام شنیع بود و پدرش همی ضعیف می کرد تا وقتی که کفر و دنیا

شد بعد تصدیق جندعان او را از روی ترحم جابجی طعام خود کرده اند

و از برای او هر روز یک درهم می بخشیدند تا معاش گذارد و باشد پس

کسی که او پدرش را انجیل بود و باشند تفسیر که او اهل و معتدل و دل

نخواهد بود بلکه دخل بر کرده فقر و محتاجین خواهد بود و دیگران که

آیه ولایت و در که معنی آیه متوجه جماعت باشد نه بعضی و احدی را که

خطابی که در آیه است آفاقی می کند که مخاطب جماعت باشند و کسی که قرآن را
 از خطایش بر برود تا وکیل کند بی آنکه ویلی بران دلالت کند و دعوی بخانه
 و استعاره در آیه کند بی آنکه قاطع باشد یقین که باطل و ضلالت است
و دیگر آنکه بر تفسیر تسلیم که سبب دل آیه است منع ابو بکر باشد از اتفاق
 مسلح چنانچه از سبب دعوی می کنند موجب فضلی از جنت ابو بکر نیست و اگر
 هم موجب فضلی از برای او باشد فضلی را موجب است که مانع از فضلی او
 در دین است و اگر از نصیحت امامت امیر المؤمنین علیه السلام را وجود او از قرآن بخواهد
 بر و لا از هم بود و اگر باین از روی حقین نیست و از راه منتهی و از ضلال
 پس تعلق از سبب باین دلیل یعنی بحال ایشان نکرده **و دیگر** آنکه می گویند
 اتفاق ابو بکر از اتفاق مسلح و عیلولت ادیان است بود یا مصیبت نکرده
 بود که طاعت باشد زیرا که زجر و عتاب حضرت است و تعالی بران لغت
 که طاعت باشد پس نادر که مصیبت باشد و باید که از ان در گذشت و
 ترک آن نمود و این دلیل نفس ابو بکر است و فضل او چنانچه او را
 از این دلیل فضل او ترختم نموده اند **و دیگر** آنکه مسلح از بنی عبد مناف
 چند ذوی القربای پیغمبر است علیه السلام که بود و این که آیه نازل شد برای

ایجاد سلسله و جزاء و اتفاق ابو بکر استحقاق او بود پس آیه است
 بر نفس او و اهل و عیال او چنانچه عظیم و گنا و ایشان در گذشتن و عضو
 جرم ایشان نمودن از آیه مستعار میگرد و دانا نور که ابو بکر است در دنیا
 و خلقت فضیلتی از برای او از این آیه بیرون نمی آید پس آیه ولایت بر
 ائمه را چنانکه از فضیلت از انصال او **و دیگر** آنکه مسلح از بنی عبد مناف
 و پیغمبر را از ابو بکر بود و بواسطه ما و این که آیه نیست مخزن عامرین کعب بن
 تیم بود ابو بکر از اتفاق او میستند و از جهت حرمتی که با او میگردید مسلح استحقاق او
 در دین بسبب هجرت و ایمان چون امر عایشه را و قطع اتفاق او نمود و بزرگ
 خنکر از جهت بیعتی که با او داشت پس حضرت است تعالی او را غنی فرمود
 از ان غل امر فرمود که با اتفاق عود نماید و خبر داد که این اتفاق
 بزرگ و مهیب بواسطه هجرت مسلح و قرابت پیغمبر و اصلی است علیه السلام پس
 دلالت میکند که بر خطای ابو بکر درین که قطع اتفاق کرده و اتفاق را
 هم از جهت ایمان طاعت است و نیکوئی مسلح کرده و چون چنین است
 از این آیه فضلی از برای ابو بکر حاصل نمیشود و اگر انیکه مثالب و عیال ناقص
 و مذمت از روح قریب حسن باطل اتقی بنامه این نیست که چهل

و فساد و دیگر آنکه حضرت امیر علیه السلام فرموده اند که اگر بغضت کار از
 قطع انفاق بعد از انفاق کند پس هر که قطع انفاق بخواند بدو حضرت
 امیر علیه السلام مغفرت را بابت است میداد بشرط آنکه عدول نماید با انفاق قطع
 پس این آیه و ابواب است در فضل او اما ادعای زلمب که حضرت امیر علیه السلام
 شهادت داده اند که او را از اهل فضل است خلاف آنست زیرا که حضرت امیر علیه السلام فرموده
 وَلَا يَأْتِلُ أُولَ الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ
 یعنی نماند هیچ صاحبان فضل از شما و ثوابی در شما
 اگر چه بعضی از خصوص اهل فضل است که دانند که بجهت غنی است بر هر
 قدر بزرگ مثل اختصاص طلب طاعات و عمل ایمان چنانچه میفرمود
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ
 یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید و چون در کتب آمده و حضرت امیر علیه السلام
 يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ اتَّقَايِهِ
 یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید بپرهیزید از خدا حق پرهیزکاری او
 که اگر چه معنی آن است بکل تکلیف که آنست اما در دنیا و خطاب با اهل
 ایمان این غایب می باشد که کسی از بهشت آید و کسی را موعظه کند

میگوید که با اهل عقل و مروت و سداد و نردان نیست که مرگب فساد شوند و یا
 میگوید که نردان نیست با اهل دین و عفاف که عقیده افعال قبیح را اگر چه
 آن مخالف با اهل مروت و سداد و اهل ایمانست عفاف نباشد و اما
 قول ایشان که ابو بکر صاحب وسعت بود و عجب دنیا شجاعت و توان
 جوشش ها نیست که گفته اند لکن در اینجا میگویم که فضل است که می باشد
 که بالا نهاد گفته شود و نیز میگویند که از اول فضل وسعت قیاس
 بکسی که گفته اند و باشد اگر چه گنسی قیاس دیگری که از فضل و وسعت
 بیشتر نفیر و میگویند پس هر چه که چنین باشد جایز است که ابو بکر نسبت
 به سطح و فضل وسعت باشد اگر چه نسبت به نسبتی خیر و محتاج باشد چنانچه
 سفت را قیاس با تحت فوق میگویند و اگر سفت و دیگر بالای آن
 باشد که از تحت گویند قیاس با فوق و همچنین خبری نقل می گویند
 نسبت به خبری که از آن باشد و خیف میگویند نسبت به خبری که
 اقل باشد و این که ابو بکر نسبت به سطح و فضل وسعت باشد منافاتی
 با قول شیعه ندارد و درین که ابطال قول ائمه استی زلمب که ابو بکر
 اقل خود را بر غیر مسلمی انداخته و الا انفاق می نمود می نمایند و درین قول از آنها

مکابر نمی نمایند مخالفت اخبار متواتره میکنند و انکار ظاهر حال ایشا خود
سخت اند و بعد ازین گفت که جناب شیخ رضی الله تعالی عنه ب
نزول آیه کریمه بطریق کشفیه روایت فرموده اند و میفرمایند
که شیعه تفسیر این آیه را چنین کرده اند که میان مهاجرین و انصار نزاعی
نموده و مهاجرین انصار را چهرگی نموده اند و انصار را یکدیگر گفتند که تفرقی
مهاجرین با بعد ازین اخلاق نباید کرده و آنچه از جهت ایشان مقرر نموده بود
قطع کرده پس حضرت الله تعالی و تقدس این آیه را فرستاد و انصار ازین
آیه متنبه گردیده با انفاق مهاجرین خود نموده و اگر انفاق آدم شدند
و علمای شیعه درین باب حدیث طویل روایت فرموده اند پس
بنابرین که این حدیث در طریق ایشان بی ثبوت است پس این قول
در نزد ایشان باطل میشود و ابو بکر درین آیه اصلا منکر نیست و ازین قول
شیعه در سبب نزول آیه باین تکلفات که ما پیش ازین کردیم
احتیاج نیماز لکن آن تکلفات را بدین تسلیم قول از اصعب کردیم که
اگر چه سبب نزول آیه ابو بکر نرسیده باشد که درین آیه کالی از برای
حاصل نموده و الله الموفق للشرب و اگر اگر میگوئیم باین آنچه در

نمائید در باره ابو بکر مثل فضل و است در دنیا و تقوی و نزول قرآن
از برای انجیا که دعوی میکنند یا موجب عصمت است از افعال که
درست قبل و ولایت میکنند برین که در افعال او بر هیچ منوب باشد و همه
اوقات یا اگر چه نیست این است بلکه بر خط و نسیان و ارتکاب بون
بامری که مخالف فرموده حضرت الله تعالی باشد جایز است که دعوی
نمایند که موجب عصمت است از آنست و محالست بر او که اهی در زمان قبل
درین صورت مخالفت اجماع کرده و همین بود و قولی اندکی خواهند
بود که هیچ کس از اهل او یا آن گفته مخالفت عقل نقل کرده و همین
بود و انجا متواتره را رد کرده و همین بود و اگر چه سبب که بر عصمت دعوی
خود دلیل و اریقین که دلیل معتد علیه نخواهند داشت و اگر بگویند که
موجب عصمت است ازینست بلکه جایز است بر خط و ضلال و مشقت
دین در زمان قبل ایشان خواهیم گفت که بر تقدیر تسلیم کنیم که او
آنکه نزد کور چنین باشد که شما میس گوئید چه خیر مانع دعوی ما خواهد بود
که او انکار نفس بایست امیر المؤمنین نموده و بضلالت اقا و اینست
که وضع نموده آنچه اگر حضرت الله تعالی واجب گردانید بود و قرار باینرا

و غیر از فضل و امامت کسی را که حضرت ائمه علی امام نموده و نبوده و چون ما
 این را بگوئیم یقین که ایشان جز نبی نخواهند داشت و حمله در دفع آن
 ندارند و محیی از جهت ایشان نیست **فصل بیست و نهم** در ذکر جوار
 حضرت شیخ مفید اعلی الله درجه استلال و نصب کردن دل و اثبات
 فضل و محبت ابوبکر بصاحب اوم حضرت سید بشیر را در غار و در او
 در وقت هجرت حضرت صلی الله علیه و آله را **در قسم** که می گویند که این
 جوار و مجلس دیگر از مجالس مناظره جناب شیخ رضی الله تعالی عنه با
 بعضی از اصحاب که در دل زود داده و ما از یاد آن مجلس و این مجلس با بریم
 اگر چه مستلزم تکرار باشد زیرا که در هر یک از مجالس مناظره جناب
 شیخ تحقیقات و افادات لطیفه جیدیه که عقل در حیرت و ذوق را
 در سنگهای نبوت می اندازد و در گذشت و زمان که شوق موجب حیرت
 ...
 بواسطه انس غیر صلی الله علیه و آله ابوبکر را همراه او کرده و او را
 صاحب آن حضرت صلی الله علیه و آله اندامید و او را فی الشیخ آن حضرت
 مذکور ساخت در سفر و در غار از جهت نجات او چنانچه مذکور

الْأَمْصُورُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ مِنَ
 دُجَاهِ الْأَمْثُورِ **یعنی آن حضرت که در دجای تاریک بود و خداوند او را از تاریکی نجات داد**
كَقَرْنِ الثَّانِي أَتَيْنَاهُ فِي الْغَارِ إِذْ
كَفَرُوا بِهِ **در حالی که کفر و بدعت می کردند** **و در غار بودند و او را**
يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزِنِ أَنْ اللَّهَ مَعَنَا فَاتَّكِلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ **می گفت به رفیق خود که نه تنها که بشیر بهشتی است بلکه با حق است**
اللَّهُ سَكِينَتُهُ عَلَيْهِ وَأَنْتَ مَجْنُونٌ لَوْ تَرَوْهَا
تَقَالَى أَرَأَيْتَ **ببین خود و تو را که می بینی بشیر را که تو را می بیند**
وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا نُفْلًا وَكَلِمَةَ
الرَّحِيمِ كَلِمَةً **و در این کلمه آنان را که کفر می کردند نفل است و کلمه**
اللَّهُ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
خداوند است و او را که کفر می کردند نفل است و کلمه

و ظاهر است که این حدیثی است جلیل شجاعت قرآن که جوین دارد
 و نقصی بین توان نمود جناب شیخ رضی الله تعالی عنه در جواب ایشان
 میفرماید که بودن ابوبکر در سفر هجرت و در غار با پیغمبر صلی الله علیه و آله

دفعی ندارد و کسی را انکار آن نرسد و استحقاق او هم مصاحبت پیغمبر
صلی الله علیه و آله نیز مشکوک نیست لکن منقبت و فضیلتی که از برای او
درین مصاحبت از سبب گمان میسر غلط و خلاف واقع است
و عقل و نقل هیچ یک دلالت بر آن ندارد بلکه میگوئیم همین آنکه بریه
دلالت دارد بر ذلت و نقص و سوء افعال او زیرا که آنچه منسب گویند
که حضرت استغالی ابو بکر را این پیغمبر خود کرده و این شخص کانت
زیرا که آنحضرت مرید بود بجای که مقررین و از حضرت استغالی برود
نازل میشد در همه احوال و متوکل بود بیکسره حضرت استغالی در همه کس
و جبرئیل با قرآن می آورد و معجزات معلوم و موقوف بود و مقبول
آنچه حضرت استغالی او دهنده نمود و بود از حضرت و ظفر پس با وجود
اینجا چه وحشی از برای حضرتش متصور تواند بود و حضرتش را چه احتیاج
باین میانز که ابو بکر و ابی اویس و ابی اسلمه خوف و خزی که داشت
زیرا که حضرتش مصدق بود باینکه او را بر حق و مدد انگیز فرمایند که مباد
از کثرت خوف و خجسته او کار بغیا و انجا چنانچه حضرت استغالی
از آن خبر داده میفرماید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم گفت لا یخبرن

ان الله معنا و یدکر انما اگر مسلم داریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله را با او
انسان بود و چنانچه این چنان سال میگویند ازین ابو بکر در دین فضلی حاصل
نمیشد زیرا که ممکن است که حلیل القدر علی عالمی احاطی و فی بابا حلیه
یا شجره ای انس که بر دایه کسی بر وجه خود انس داشته باشد بختی که با ولایت
و اولاد خود آنقدر انس داشته باشد و کاه باشد که مسافری که در
نهایت کمال و نجابت ذات باشد و در راه سفر انس بگیرد و بشاعری
قصه خوانی از جهت مشغول که قوت را با و نماید و با عالمی جاد می انس
کرده و چون چنین است از یک پیغمبر صلی الله علیه و آله که ابو بکر را از جهت
انس با خود برد و باشد از برای او فضلی ثابت نمیشد اما اینکه ابو بکر ثانی
پیغمبر صلی الله علیه و آله بود در ظاهر و حضرت استغالی از آن خبر داده
میفرماید ثانی استغالی از حصار فی العار و این هم سبب
فضیلتی از جهت او نمیشود زیرا که از آیه پیش از اخبار بعد از ایشان متغای
نمیکرد و در راه سفر کاه باشد که کافر و جاهل و فاسق ثانی خود را عالم
و زاهد باشد و این خبری نیست که بر کسی شسته شود و هر کس که از آن
پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و ابو بکر در ظاهر از جهت او فضیلتی ثابت

کند آنکه آن جمله عبادت و محبت صاحب از بزرگ حضرت است نسبت به آنست
 از برای او چنانچه در راه کفر و مومن که فرو چهل عالم و فاسق را در فریق
 و صاحب می باشد ازین فضیلتی و نقصانی از برای هیچ یک حاصل
 نمیکرد و حضرت است تعالی بر میزد با صاحب از مومن که در آنجا که میفرماید
 قَالَ لَكَ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ
 یعنی آنست که بر فریق خود و صاحبی که با او گفتگو میکند ای کافر نشستی
 بِاللَّهِ خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاهُ
 بآیه آنکه آن فریاد از خاک و بعد از آنکه منی و بعد از آن که نهی
 بَجَلَالِكَا هُوَ اللَّهُ رَبِّي لَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا
 مراد تمام نمیکند و می گویند که آنست که در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
 پس درین آیه حضرت است تعالی در صیغه احد صاحبین را بیان و مکرری را
 که فرموده لیکن حکم به صاحب ایشان فرمود و دو یکدگر در آیه دیگر میفرماید
 أَجِبِي النَّجْنَ بِالْأَنزَانِ و کسی که فرمودند و با حضرت یوسف
 در صحنه آنکه در آنکه آنست که در آن صاحب بود و در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
 و آنست که در آنکه آنست که در آن صاحب بود و در هر یک از اینها که در هر یک از اینها

وَمَا صَاحِبُكُمْ بِمَجْنُونٍ وَلَقَدْ رَأَوْا بِالْأَفْئِدِ الْمُبِينِ
 یعنی آنست که پیغمبر شما دیوانه و مجنون که در آنکه آنست که در آن صاحب بود و در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
 پس درین آیه حضرت است تعالی در صیغه احد صاحبین را بیان و مکرری را
 که فرموده لیکن حکم به صاحب ایشان فرمود و دو یکدگر در آیه دیگر میفرماید
 أَجِبِي النَّجْنَ بِالْأَنزَانِ و کسی که فرمودند و با حضرت یوسف
 در صحنه آنکه در آنکه آنست که در آن صاحب بود و در هر یک از اینها که در هر یک از اینها
 و آنست که در آنکه آنست که در آن صاحب بود و در هر یک از اینها که در هر یک از اینها

چنین باشد از آن قبلیتی حاصل نشود مگر آنکه وسیله و ابزاری از حقیقت دیگر
 بآن نهم شود و نه صب در اینجا بلی میگرداند مگر اینکه بگویند ابوبکر مسلمان
 بود و این ظاهر است که کالی محال نیست از برای او زیرا که مسلمانان
 بے مناقب دیگر با همه مسلمانان میباشند لکن از طرف نقص
 ازین آیه و بودن ابوبکر با پیغمبر صلی الله علیه و آله در غار از برای مدت
 دلائی است یکی آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با او گفت که ای محمد
 و او را نخواستی نه بود از خرن خالی از آن نیست که خرن ابوبکر در غار
 یا طاعت بوده یا محصیت نتواند بود که طاعت بوده باشد زیرا که
 لازم می آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله نخواستی از طاعت کرده باشد
 پیغمبر صلی الله علیه و آله نخواستی از طاعت محال است که بکند کسی را از
 ب حضرت الله تعالی و در پیانزد و کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را این
 اعتقاد داشت باشد قدح در توبت او کرده خواهد بود بلکه حضرت را
 از ایمان بجنرت الله تعالی اخراج کرده و دخل در جهل او انداخته و
 خود بود و این نیست مگر شلال عظیمی است که در خرن ابوبکر
 طاعت حضرت الله تعالی نباشد البته محصیت خواهد بود و چون این

طاعت و محصیت او شده نباشد و افعال عاقل صاحب تذکر بعد از
 تأمل و نظر صایب اگر کسی بگوید که شاید خرن ابوبکر در قبل و قسم سیم
 که با حست باشد در جواب میگویم که آنچه در نخواستی از طاعت لازم می آید
 در نخواستی از صبح هم لازم می آید زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله محال است
 که نخواستی فرماید از چیزی که حضرت الله تعالی مباح گردانیده باشد پس
 ثابت شد که ابوبکر بسبب خرنی که متفق علیه و آله و اعدای است
 در غار داشت غصیان حضرت الله تعالی گردید پس مستحق ذم
 خواهد بود و مدح و آنکه کاشف نقص او خواهد بود و دوم از دلائل
 نقص ابوبکر ازین آیه و از بودن او با پیغمبر در غار لازم می آید نیست که
 حضرت الله تعالی پیغمبر را و سبک نموده ساخت زیرا که از این قبیل
 میشود که حال او عرضی حضرت الله تعالی و او را اولیاء الله بنویسد
 اگر او از جمله اولیاء الله می بود با سبک که سبکست مل
 ازینکه باشد و از آن مقام چنانچه در جهانبانی دیگر
 مثل بر چنین غصیه ها که مؤمنین با آن حضرت بودند سبک
 شامل ایشان نیز بود چنانچه حضرت الله تعالی میفرماید

نیستی که یاری کرد شما را تعالی در جهانی بسیار دور روز

حنین و جانی که مجرب در دین و دنیا بسیار شایسته پس مبارک باد علی قلی خان

فردی و تنگ شد پیش زمین باغی که است

و بعد از آن شیت شیرین و خوشبو که در پیش فرستاده شد

بر رسول خود و بر زمینین و بدانند که شکرانی

أَمْزِيهَا وَعَذِّبْ لَهَا

لَقَدْ رَكِبْتُ اللَّهَ عَنِ الْمُسْلِمِينَ ذِيَا بَعُونِكَ بِحْتِ السَّجْدِ

1875

پیشانی و چرخه و روی ایشان و نیز منتهای آفرین بر ایشان

فیضی حکامی که کرده اند

کروانی و بھم حیمہ حیمہ الجاہلیۃ

فَانْزِلْهُ لَنَا سَلِيمًا عَلٰى رَسُوْلِهِ وَعَلٰى الْمُؤْمِنِيْنَ

پس در هر جای که منبین باختر بودند و ریلین با او ترکیب بود.

ارجمه صلاح عالی و خلاص بیان و اسحق بیانی از هر یک

بواسطة بدون واسطة ولايت ندماني بسبب افعال بسيجه او

جواب حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المصید رومی قدس سره

ابو بکر و انصافی بود چنانچه از سبب فرعی آنانند باید که بوجهی انصاف کرده
 باشد که آن معروف و مشهور باشد مثل تصدیق ائمه ائمه حسن علیهم السلام بکسری در
 حالت رکوع چنانچه معلوم است و مثل تصدیق فرمودن آنحضرت
 در شب در روز و منی و آشکار چنانچه قرآن این املی است و مثل تصدیق
 پیش از نبوی مثل اتمام او بکین و متمم و سایر چنانچه در سوره مثل
 مفصلاند که درست پس چون بر انصاف ابو بکر مشهور و معروف مثل انبیا
 نیست معلوم میشود که این خبر مخصوص قرآن است که وضع نموده اند
 رسول الله صلی الله علیه و آله و دیگر آنکه در طریق ائمه است چنانچه شبی
 و شال او وقت که تعصب ایشان از برای ابو بکر و عثمان مشهور و
 برای تقرب جستن بگو بقی امیت که بایشان معلومست پس سید
 که چنانچه بحث محض همانست **و دیگر** آنکه حضرت الله تعالی شانه جزو اوله
 باینکه خود متولی قضای پیغمبر صلی الله علیه و آله گشته و حاجت
 او را درین دنیا خیرش رفع نموده کسی دیگر حق چنانچه میفرماید
 اَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ عَالًا لَّا غَنَى
 یزنی اینها نیست **و دیگر** آنکه در طریق ائمه است چنانچه شبی و شال او وقت که تعصب ایشان از برای ابو بکر و عثمان مشهور و برای تقرب جستن بگو بقی امیت که بایشان معلومست پس سید که چنانچه بحث محض همانست **و دیگر** آنکه حضرت الله تعالی شانه جزو اوله باینکه خود متولی قضای پیغمبر صلی الله علیه و آله گشته و حاجت او را درین دنیا خیرش رفع نموده کسی دیگر حق چنانچه میفرماید

حضرت علی علیه السلام
 در روزی که در مسجد
 ایستاده بود و مردم
 را خطاب میکرد

ضَالًّا فَهَدَىٰ وَوَجَدَكَ عَالًا لَّا غَنَى
و دیگر آنکه در پیشگاه آنحضرت و یافت **و دیگر** آنکه در پیشگاه آنحضرت
 پس هرگاه جایز باشد که حضرتش با وجود این خروج بول مردم باشد که
 جایز خواهد بود که حضرتش در هدایت یافتن هم محتاج بغیر باشد بواسطه
 آنکه خدا و هدایت در سوره مریم واقع شده اند و چون ثابتست که
 حضرتش در هدایت یافتن محتاج بغیر الله تعالی نیست ثابت میشود
 که در دنیا هم محتاج بغیر الله تعالی نیست **و دیگر** آنکه در آن حسینه
 که حضرت الله تعالی بعد از فرموده بگوید که حضرت رسول الله
 و ابامی و فاضل باشند بر جمیع خلق و آنچه باید که بواسطه خلق شود و از ابامی
 و ابوطالب پس از خلق و از زود جاد و خدایت فواید رضی الله تعالی
 عنهما شد و ابو بکر و در آن خط و نویسی نیست چنانچه حضرت الله تعالی
 میفرماید و بعد از عبودیت ابوطالب را اندک فرمود که ایشان
 یکم بعد از دیگری آنحضرت را از بیت و در آمدی نمودند و در وقت
 که طفل بود و بعد از طفولیت ابوطالب و پیغمبر و حضرتش را
 نصرت نمودند و شرفداران و کفایت کردند و در حضرت الله تعالی

نمی کرد و ایند بآل آبی نو که ملک عرب صاحب مال بود و زوجه او
نقدی نیست خلیفه نبی اندک و بر جمع اهل علم معلومست که خدیجه
مال در چه مرتبه بود و هیچکس از او بگوهر عثمان و طلحه و زبیر
و سعد و سعید و عید الرحمن بن عوف ابی عیسی بن جراح و غیر ایشان را
در دنیا و خلی بود و هیچکس در خبیث بر ایشان نبودند بلکه ایشان
فقرا بودند و حضرت امده تعالی بنی خود صلی الله علیه و آله ایشان را غنی
کرانید که او بودند و بنی هاشم یا قنده و ایشان را پس بودند و
بجنت نبی عزیز و صاحب حکم گردیدند و اگر چه بعضی از جماعت
پیش اسلام بیست سال هم رسانیده باشند یا بحسب قیاس
دست باشند لکن هیچکس از فضل آثار آنان را که از تاریخ و احادیث
اطلاعی بوده یکی نیست در فقر او بگوهر زمان جاہلیت و اسلام
در ناله قیام او در میان قبایل قریش ظهور سکنت او در میان همایشان
و اگر او را آنقدر محبت میبرد که بر رسول الله انفاق کند و نفع
بآورد برساند چنانچه چهل میگوید بایستی که پدرش را از جاریه عید و نذر
جدها و نخلان و سبزه و خود و خیاطی در زمان اسلام و در جاہلیت

معلی انفاق کند پس این که گفته ایم غایب کرد که این قول از ضلال است
نمائیست که دیده و که او بر رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق نمینمود و نسبت
بر کذب ایشان که رسول الله صلی الله علیه و آله را از مدح نمود و بسبب
انفاق **و دیگر** آنکه اگر او بکر انفاق میسر بود چنانچه این خیال میگویند
بایستی که قرآن مجید از مدح او خالی نباشد چنانچه مدح انفاق یکی که میگوید
در قرآن است یا احادیث متواتره برین مطلق باشد پس ظاهر شد
که اگر هم انفاق داشته باشد لایزال بود و بلکه از ریای بود و انفاق
بوده و الا مقتول نیست که قرآن خالی از مدح آن باشد چنانچه ظاهر
مدح عطا و انفاق از کثرت **و دیگر** میگویند که کاذب خلق
میدانند چنانچه صحابه و بعد رسول الله صلی الله علیه و آله انفاق میکردند
و در بگویند معلوم نموده مثل سلاح و سپه و مونس بر جهاد و انفاق
فقرا و مسلمانان و موسسات و مباحین غیر ذلک و غیر صلی الله علیه و آله
هرگز از ایشان طبعی نکرد و از بوی اهل مشرت خود ایشان را تمام
نفرمود و حرام گردانید حضرت امده تعالی بر حضرت اهل مشرت
صدقات را و از غنیمت ساقط گردانید و احوال و نصیب

که در بزرگی ایشان حج و نیات را از بزرگی آن که ایشان را با اعمال صالحه و عبادت
کنند و بطلب خود ایشان را از ملکات نگاه داشت و از خود و ایشان
از ظلمات اخراج فرمود و آنست که زاهد ترا جمع علی بود و از دنیا نیست
و دنیا و پیوسته آنچه در دست داشت زیر پای بای خود و آنچه حضرت
اند علی مخصوص و کر و نسیه بود و از غنائیم و غنائ غیر ذلک فقیر
و ساکنین صاحب میداد تا آنکه قدری تفرغ بهم رسانید که از این چنین
حدیث اسلام بعد از وفات آنحضرت از فرمود پس بنابر اینجا که تقسیم یکی
نیمه آنکه که ابو بکر بان و بعد اتفاق بر رسول الله علیه و آله که در و شهادت
چنانچه نوبت که در اول جاهل از عاصی نمایند **و دیگر** آنکه آنچه نوبت
دعوی می نمایند جهت اتفاق ابو بکر که در آن اختلاف نموده اند
اینست که ابو بکر بلال بن حمزه را از صاحبانش خردید و حالتی که ایشان
او را غدا بیکر دهند تا او را بکفر بر گردانند و این هم از جمله دعواهاست
باطل ایشانست که عاریت از ویل و اصل این هم رحمت بعایشه
و پیش ازین احوال میشد و ظاهر و سبب این با ختم بخوبی که استیلاج
بکرا آن نیست و بر تقدیر تقسیم تحت این هم میگویم که بلال را از رسول

او خردین لازم دارد که پیغمبری الله علیه و آله را مرجع کند باینکه حضرتش از
مال او نیست بقیه شده باشد و او حضرتش را از مال خود و اتفاق کرده باشد
زیرا که بلال فرزند برادر پدر آنحضرت بود و خویشاوندی آنحضرت
نداشت و در سبب آنحضرت شریک نبود تا اینست که لازم آید که خالص
کردن او از غدا بپیغمبر بخوبی از اینجا نافع باشد که بگوید ما از نفع رسانند
چیز مالی مثل مال ابو بکر و بلال حضرت هم نبود بخوبی که از سایر
مسلمانان مست را باشد و اگر بلال او خردین نفع پیغمبر صلی الله علیه و آله
باشد پس مسئله ایمان او و او را بر نبوت نبی صلی الله علیه و آله که از جمله اصحاب
آنحضرت بودند لازم می آید که نفع پیغمبر صلی الله علیه و آله را از نفع و جمع مالیکه
و انبیا و عابدین صالحین هم داشت باشد زیرا که ایمان بر رسول الله
تقریب اینان جمیع پیغمبران و ملائکه و مؤمنین و صدیقین و شهدا و صالحین است
و از این میان که ما کردیم ظاهر شد جلوه که دینی و منفعت عقل نوبت
و دیگر آنکه آنچه از اخبار میجو است میشود مرجع پیغمبر صلی الله علیه و آله است
مال خدیجه بنت خویله را از نفع آنحضرت از مرجع ابو بکر و مؤمنین تحت
این خبر است شحرت استماع پیغمبر صلی الله علیه و آله را از مال خدیجه بنت خویله

از آن روایتی که در این کتاب است
نست و سبب این را که در این کتاب است

از تعیین مستفیض است و از غایت نیز در دست چنانچه روایت نمود و چنانچه
 مبارک را زجالد و از شعبی و از سر رقی و از غایت که گفت هرگاه چنانچه باشد
 علیه و از حدیثی که در میان است و بسیار بنا میگرد پس من در آن نمی
 چه بسیار از آنرا میگویم حال آنکه حضرت استعدای بهتر از او بود و از جهت
 فرموده بهتر از او زمین نداده زیرا که او در تصدیق خود در حالتی که همه مردم
 مرا که نسیب نموده و مرا ازال خود مستحق ساخت در وقتی که مردم را
 خود را بر من حرام کرده بودند و از حضرت استعدای میسر نرفته و او را
 دیگران نداد پس این حدیث از غایت دلالت بر اینکه آنچه از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در معراج ابوبکر بواسطه مواسات فعل کرده و دروغ نباشد و هم دلالت دارد
 بر بطلان قول نواسب که میگویند ایان ابوبکر سابق است بر ایمان کل
 امت زیرا که از این نصیب میشود و که ایمان حدیثی پیش از او بوده
فصل هفتم و مذکور جاب شیح اجل محمد بن محمد بن النعمان المصنفی
 تعالی علیه السلام است که از حدیثی که در میان است که حضرت فرمود
اَقْتُلُوا بِاللَّيْلِ مَنْ بَعْدِي ابْنِي بَكْرٌ وَعَمْرُو
 یعنی قتل کنید پس از من ابوبکر و عمر

و میگویند که این حدیث نص بر محبت است ایان نیز اگر چه
 کرده پس در اینست خود طاعت ایان را و هم از حدیث طهارت
 ایان نصیب میشود که آنچه کرده اند بر طهارت و تقدیمی که بر ائمه معصومین
 علیه السلام کرده اند خطائیت جناب شیح اجل است و در جست و جوی
 ایان من فرموده که این حدیث موضوع و جعل در سندش شهرت
 و ناقص و منتهی این حدیث ظاهر و دور است و آنچه حدیث بر آن نیست
 بر ظاهر معتبر نیست اما نقل در سندش بواسطه امنیت که از
 عبدالملک بن عمیر و از ابوبکر بن خراس بعد از و کثیر بن جندب بن کاین
 و کثیر بن جندب بن عمر بن خطاب بن سنان و میر حنفه بن ابی عبدالملک
 عمیر و او یکی از اصحاب است که با ائمه معصومین علیه السلام محاربه کرده و از بنا
 شامت و مشهور است بفساد عداوت آنحضرت و عترت او
 علیه السلام همیشه بواسطه خشش آمد و تقرب بنی امیه اخبار بدو رخ
 از پیغمبر صلی الله علیه و آله و عمر و عمر و طعن امیر المؤمنین روایت
 میکند تا آنکه آخر منصب تصانیف دادند و در قضا هم رفته میگفتند
 و عدول حکم میکرد و پوسته مطهر بود بنسب و جور و با زمان همیشه

عقبانی میسر و آنکه از آنکه وید بن سیرج با خود مر و حاضر شود و در آن وقت
 و در هر سیرج زن نیکو و بود و او جانب خود را که زنده بود و یکم اهل کرد
 بطبع آنکه بخواهد از آنکه بکشد و بر مرد و ظاهر شد و روشن شد
 آنکه بدلی اشجی از برای او درین باب شعر گفت **هم او را که**
 بناب شیخ زنی اندیشه شعر اشجی از خود مر و و بعد از آن نیز در ابطال
 این حدیث کلام ربیطی عظیمی داد و بکن چنانکه که بدست افتاد و از حد زنا
 ستریم و در آن حد پیش ازین که در عیقا نقل شد و چون میخواست
 بکن این حدیث آنچه در ابطال این حدیث حجت قاطع است مذکور میآید
 آنکه کسی شب بزم نماید اگر چه آنچه جانب شیخ اعلی است و حدیث را در آن
 که حدیث از عبد الملک بن غیره مر و است در مخرج بودن این حدیث
 برین است و دیگر چه بیاج نیست بلکه کلام و از این حدیث و ابطال آن
 معلوم میشود که حدیثی را که تقسیم مردی که جانب شیخ قدری
 توصیف او نمود و روایت کند و در نظر میزند که تقصیر او بکبر و عمر
 و سایر اعیان حدیث و قدرت ظاهر چشم دشمنان که ذکر کرده باشد
 اعتبار نمیآید و در وجهی که ذکر از او در حدیثی است و تعالی تعالی

آن خود منکر ملاقات کند بخت سازد و تقصیر در مقام مجاور با خصم پس
 از آنکه میگویم که اگر حدیث صحیح باشد ایاد باشد و در قول غیر صلی باشد
 علیه السلام که ناقص لازم میآید زیرا که آنچه از حدیث متعارف میشود است
 بر غیر حدیث خود اهل بیت قدرت و خود خواهد پذیرایان هر کس که بخت یار
 نکرده و بخت کرده باشد که اقامه میآید و بکبر و غیره باشد و بخت یار

و حال آنکه حدیث **مَثَلِ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةٍ**

یعنی اهل بیت من **همند کشتی**
نوح مرتکب به الجا و من تخلف عنها غرق
نمید که کسی بچیند و آن کس که بچیند کسی است که از این غرق

دلائل در برین که بر حدیث خود را بکبر و عمر و خواهد پذیرایان و بخت یار
 تنگ اهل بیت و خلف از ایشان موجب مملکت باشد و ناقص
 در کلام آنست و از جهت حضرت زینب و جی این کلام خیرش چنانچه آید

وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

یعنی نمیکند از هوی خود نیست گفته او که می گوید آن که می گوید
 بران دلائل و در محالست پس از آنکه یکی ازین دو حدیث که در حدیث

نقیض یکدیگر است کذب با قری باشد حدیث مثل اهل بیتی آنچه کذب
 و قری بودن نجات بعد از او زیرا که ائمه بر سخت آن اتفاق دارند
 و کسی را شک کرده حتی آنان که حدیث و جواب تقدی بود بگویند
 حجت خود را از اعرف بخت این حدیث کرده اند پس این
 حدیث از صاحب فقه است که از رسول الله علیه السلام روایت
 کذب قری رسول الله علیه السلام را باشد و در طلب بیاید و اگر حدیث
 اثباتی در فیکم الثقلین کتاب الله و عتوبی
 این حدیثی که از ائمه روایت شده و در حدیثی که از ائمه روایت شده
 اهل بیتی فانه ما لن یغیر فاحشی بر اعلی الخوض
 و اهل بیت پس کسی که از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 که آن حدیثی که اهل بیت است منافی این حدیث است زیرا که
 حدیثی که از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 بود و از ایشان حدیثی روایت شده که از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 است و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 معنی قرآن با قرآن باشد و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده

صلی الله علیه و آله و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 که یکی از ایشان حاجی است و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 فرماید که از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 که از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 مشفق علیه خیر بران قاطع است بر کذب لغوی بودن حدیث
 از صاحب گوید که در احوال و الاضافه در کلام غیر صلی الله علیه و آله
 لازم می آید و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 اگر چه در خصیصه خلاف است و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 اگر احکام ایشان مختلف بود پس هم و چنانچه برست تیغ ظاهر است
 پس اگر حدیثی صحیح باشد و کذب و قری نباشد لازم می آید که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و اهل بیتین بر آنست خود واجب گردانید و باشد
 و این محال است و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده و از ائمه روایت شده
 بایستی که در سقیفه بنی ساعده از جهت خصیصه خلاف با حدیث مستند

شوم ز کبریا که در کتب و تالیفات است
 و است از ارباب که خود را که در کتب است
 اولی است بود **و دیگر** میگوید که از جهت
 استدلال بخت است او که دستند با جماعتی که
 بدست غرض و هدف دیگر مثل او میشوند و با
 زیرا که بعد از اثبات بخت است او که در کتاب
 و استیجاب بخیر و بدی که در کتاب است
 میگوید که از جهت استیجاب علی و آلینت
 و پرده است از حد و رسول و اول است چنانکه حد
 اخلاقی کالقوم بانیهم اقتدایم اهتدینتم
 یعنی **مجاوب** مثل سارا که بگوید که **ما**
 ساخت و در آنجا ایشان است و پیغمبر است
 از رسول الله علیه و آله در میان و کردی کند
 هم که در میان ایشان روایت می کنند که
 که نقل می کنند و است در این کتاب

والحمد لله رب العالمین علی خیر توفیق
 یعنی **استاین** استیجاب که در کتب است
فصل بیام و در کتاب حضرت شیخ
 یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقین
 یعنی ای آنان که ایمان آورده اید
 سوار شود چنانچه در فصل اول است
 که در کتاب است که در کتاب است
 که این آیه در شان که در کتاب است
 علیه السلام نازل شد و حکم آیه جاریست
 و درین عادت بسیار و در میان
 و در آن است که حضرت است
 با شایع مسا و قین درین آیه و در میان
 منادی الیه باشد و در میان
 با خود باشد و در میان
 است و در میان

یا بعضی صادقان محالست که قضاوتان مراد باشد چنانچه گفته شد
بعضی صادقان مراد باشد یا نیست که آن بعضی صادقین معلومست که
الف لام عمده خارجی باشد یا غیر معین معلومست که اگر معین
و معلوم باشند باید که البته اختلاف در ایشان نباشد و باید که روایات
با سندی ایشان وارد شده باشد و سار و بنوی ایشان کرده باشند
و آنان که در عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مخاطب بودند ایشان را
با سندی که در عهد نبوت است و دانسته باشند و ایشان نمیتند که آنان که ما
در عهدی بنماییم که آید و شان ایشان نازل شده زیرا که هیچ یک از فرق
اسلامیه مدعی بعضی معین معلومی که گویند آید و شان ایشان نازل شده
نیست و اگر آن بعضی معین و معلوم نمیتند باید که البته ایشان را
معین و معلوم سازند تا از غیر مدعی انبیاء عام باشند متنازع شوند
و انداز خلق محبت بر خیزد و تخلف اتباع ایشان ساقط میگردد و پس ازین
بیان ثابت شد که آید و شان آنان که ما میگوئیم نازل شده و ازین
هم عصمت و طهارت ایشان ثابت میشود زیرا که حکم با تابع ایشان
معلق واقع شده و عصمت متقدم بر عصمت است بر صاحب عصمت

آنحضرت فرمود که در آنکه مقرر میفرماید که ثبات فضل از جهت
ایشان مقرر است بر پایه اینست که در روایات ایشان در مخالفت بعضی عدم
اعتناست و آنحضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله و ابوبکر
خروج ایشانست از میان بلکه از اسلام و کسی که مؤمن بیک مسلمان نباشد
او را چه فضلی در بین تواند بود و تفصیل امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر
ایشان مثل اینست که کسی که بگوید من شیعی از کافری فضیلت یا کمالات
بر بنی اسرائیل یا بر شیطان رسول الله صلی الله علیه و آله از بنی اسرائیل فضیلت
و این با دلیلی ظاهریست و دیگر آنکه اگر تجدید صحیح باشد و معنیش
آن باشد که در ذهاب کور و فحش و اندازم می آید که بگذرد مقرر نموده
بر رسول الله کرامت و ائمت فجب شده باشد برای آن که آنحضرت
و امیر المؤمنین برین دو سایه اصحاب از جهات شش تریح
داده و تفصیل نموده و یک آنکه او را از جهت اخوت خود بر کزیده
بر تفصیل داده و دیگر آنکه او را بر حضرت الله تعالی نفس و کفایت
چنانچه آید میباید برین اطلاق کنیم که از سبب بزرگ جمیع محاکمه
از مسجد و باب او گذاشت و در آنجا و در آنجا که سینه و زبان عالم بود

از ایشان با قوت و آلاء و در همه ولایات او را مقدم میداشت بر کل و هر کسی
بر او مقدم داشت و دیگر خبر داد که او خدا و رسول را دوست میدارد و خدا
و رسول او را دوست میدارند و خبر داد که او در ترین خلق است در
 نزد حضرت الله تعالی و گفت هر کس من بخواهم از اویم زهر دهم و من از او میست
و گفت او با من نیز از هر دست ابروی بن عمر بن عبد السلام و گفت او
افضل از دوستید جوانان است و گفت عرب و عربین
و سلم او مسلم است و غیر آنها که اگر هر را ذکر کنیم کلام بطول میکشد و هم
نارم می آید که حد بر خود واجب گردانید باشد چنانچه افضلیت خود را بر
اصحاب بیان فرمود و گفت من بنده خدا و برادر رسول خدا میگویم
این را بگوید بعد از من پیش از من از من از من کسی کذاب نخواهد کرد و من
پیش از ایشان هست سال که دیگر در وقتی که عثمان را گفت که ابو بکر
و عمر بجز آن تو بودی عثمان گفت که من بهتر از ایشان بهتر از تو ام
بعد کی حضرت الله تعالی کردیم پیش از ایشان بعد از ایشان و دیگر لازم
می آید که آنحضرت واجب گردانید باشد قبل از بر فرزند خود حسن علیه السلام
و جمیع فرزندان و شیعیان و نصاری و ملل است خود را از آنکس نیست

که ایشان آنحضرت را بر حجاب تفصیل میدهند حسن علیه السلام و بعد از
که امیر المؤمنین علیه السلام رحلت فرمود و بجهت خطاب فرموده فرمود شب
کسی رحلت فرموده که در علم هیچ یک از اولین نبوت نکردت
و از آخرین کسی از رسد و این عبارت آنحضرت صلوات الله علیه رحمت
تفصیل امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر اولین آخرین **رقعه و ارق کوبید**
عجب میدارم از حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه که از حضرت الله تعالی و الله
ساکت شده و حال آنکه در موضع شتی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را
بر همه اصحاب تفصیل فرموده و چنانچه فرمود
اِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ
يُخْرِجُونَ نَبِيَّكُمْ إِلَى اللَّهِ يَخْرُجُونَ وَهُوَ مَعَكُمْ
يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْأَعْوَانِ
برای میسرند نماز را و می دهند زکوة را و عاتقی که کند کند
که درین آیه کریمه و ولایت مکه شریف بر حق تعالی است و در جای دیگر میفرماید
اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَاطِيعُوا أَوْلِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ
رضی عنهم و بی کسی است از فرزانگی فرستاده و صاحبان امر از خود و اولاد

که در اولی الامر حکم آنحضرت و ذریه طینت آنحضرت که طاعت او و اولاد
 طاهرش بر همه خلق واجب گردانیده و در آیه مباهله
 آنحضرت نفس رسول الله صلی الله علیه و آله گردانیده و در آیه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
 یعنی ای کسانی که ایمان آورده اید پیرو راستان باشید **بارست گویان**
 همه مؤمنان پیروی آنحضرت و ذریه طاهرین و تکلف فرموده
 و غیر اینها چنانچه بر متبع طاهرست پس بنا بر قصیده و لایسب نمی شد
 باید دید که مقصد بجا می کشد حد کلام الله تعالی تعظیم در الذرین
فصل پنجم در ذکر اوصاف بنیادان و شیخ اجل شیخ مصطفی الله
 تعالی و ذریه کریم و اولوالارحام بعضهم اولی
 بعضهم الآخر و فضل سید عالم مرتضی علی الله تعالی و جبه
 مشهورست که فضل بنیادان رحمة الله تعالی استدلال است
 حضرت الله تعالی بنیادان طاب صلات الله علیه و آله کریم
 و اولوالارحام بعضهم اولی بعضهم
 یعنی جمیع ائمه اطهار و ائمه معصومین یعنی اولی اند بعضی دوم

کتاب الله من المؤمنین و المهاجرت

کتاب الله من المؤمنین مساجد

فرموده و گفته که حضرت الله تعالی واجب گردانیده بر رسول الله صلی
 علیه و آله ولایت او حکم فرموده که اولی است بر رسول الله صلی علیه و آله
 از غیرش پس بنابرین باید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله باشد
 بقام حضرت رسول الله صلی علیه و آله چنانچه خلق و اگر کسی بگوید عباس اقرب بود
 به آنحضرت زیرا که او نعم آنحضرت بود و در جواب میگویم که حضرت الله تعالی
 قرابت بخدا را درین آیه ذکر فرموده و بلکه قرابت اعلی و صفی است
 و فرمود من المهاجرت و انی طاهرست که عباس از محباجرت نبوده و حضرت
 شیخ اجل شیخ مصطفی الله تعالی فرموده که قطع نظر از جرت
 کرده و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله نسبت بنیادان
 نزدیکتر و از او اگر چه عباس غرض آنحضرت است لکن بنیادان و بنیادان
 حضرت قریب بود و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله چنانچه
 عم بود و اما از جانب پدر و مادر به آنحضرت قرابت داشت پس بگو
 مقیم آنحضرت میراث باشد و بواسطه قرابت کسی بسد باید که حضرت

ایام المؤمنین برسد و پس بر آنکه اگر کسی مثل حضرت فاطمه علیها السلام بخیزد
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر کسی از من بخیزد که من بخیزم
 ایام المؤمنین میرسد و پس عباس را در آن وقت بود و حضرت شیخ را
 درین مجلس فاطمه بیست و یک سالگی را در آن مجلس از آن بسیار از جبهه
 احکام است و آنکه فاطمه و عیسی و اگر کسی از این مجلس اطلاع برین جمله باشد باید که قبول
 حضرت سید جل سید مرتضی بر جوع نماید تا مستغنی شود **فصل چهل و دوم**
 در ذکر حبس که یکی از مساوات عالی است که در غایت حق است و یکی
 میگویند یکی از تعصبات است که آن نیست که در روزی از
 روزی یکی از خلفای بنی عباس که مشهور است و بجانب مدینه فرستاد
 شکار رفت بر قدام سلطان فاطمه حیدر رسید که این چرخ است
 گفته اند این مرد مسلمان است که یکی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله
 بوده پس خلیفه فرمود که شرف بزیارت حضرت سلطان بن محمد علی
 در آن مرتفع مسجدی است و خلیفه جمعی از مؤمنان خود در آن مجلس قرار
 گرفتند پس یکی از نویس که در عداوت حضرت اسلامه است
 علی بن ابی طالب سلامت الله علیه تمام بود و خلیفه خطاب نموده

گفت یا امیر المؤمنین جماعت رخصه در آید علی بن ابی طالب بخیزد
 غلگه کرد و اندک خبری چند باو نسبت میدهند که هیچ عقل آزا باو نمیتواند
 نمود و خلیفه چون پر بود از حسد و عداوت اهل بیت رسالت صلی الله
 علیه و آله انکار قول او نمود و گفت بگوئی از جمله که میگوئی آن ناموسی غدار
 چچا گفت از جمله که میگوئی که میگوئی که صاحب این قبر هست
 سلمان فارسی وفات کرد علی بن ابی طالب در همان شب از
 مدینه متبرکه که بعد از آن در آن مجلس دفن کرد و بعد از آن در
 همان شب از کشت چون سخن آن صاحبی باخچار رسید به حضرات مجلس
 با خلیفه در مقام تعجب درآمد و یکی شوق انکار این قول کرد و میگوید
 کرده و گفتند این ممکن نیست و اگر کسی این قول قبول کند مقیه
 و از عقل عاری میگردد است اتفاقا سید عالمی که از نسل طاهرین بود و چون
 از محبت سفار از نبوت و رسالت الهی بود و خود را مضبوط دانست
 کرد و اگر چه مقام مقام تقیه بود و باست این انکار ایشان قبول کند
 و هیچ در جواب نگویید اما کسی که از حب آل رسول الله پر باشد
 کجا طاقت میتواند آورد پس خلیفه گفت اگر رخصت باشد من این شب را

جواب شانی که بنده مختار پسرند و قرآن مجید نیز زبان حق باشد که می
خلیفه از روی تعجب که آیا چه جواب این تواند بود گفت که آن نیغالی
نسب محبت آل رسول الله صلی الله علیه و آله گفت هرگاه ممکن باشد
که آنصف بر خیا که معنی حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام بود تحت
بقعین از شهر سبانه اس بیک چشم زدن خمر که از چنانچه خمر است
و قال الذی عنده علم الکتاب اننا
نیغلی گفت که پیش از این علم کتاب که من
ایتیه قبل ان یزید الیک طرقت
می گویم تعجب نیست پیش از آنکه چشم خود
دازد معنی حضرت سلیمان علیه السلام این که اگر کسی بایز
باشد و غلو نباشد در آتیه معنی پیغمبر است علیه السلام
که خیر المرسلین است از چه بایز نباشد و غلو باشد
و برین مضمون شعری است که در آن این است
انکرت لیکلة الذمار الوصی الی
یعنی آنکه در وی تو شبی که کردی وصی هرگز نشد

عراص ثریب و الاضباح ما قربا فاصف
از مدینه و صبح کردن نزدیک بنویس پس آنصف آورد
قبل رد الطرف من سباء یعنی من بلقیس و
پیش از مشهور شدن از سبها تحت بقعین
افانحر و الحجاب فانت فی اصف لم تغل بل
گشتی فحجاب سبها پس در تعجب در آن وقت غلو کرده
فی حیدرنا غالی انی اعجب ان کان الحد خیر
و من حیدر غالی که میگوید از حدی که است اگر احدی بهترین
المرسلین قد اخیروا حتی اوفی الحدیث هب
رسول پس چنین بهتر بود معنی او اولی پس نشاء هب
فصل دوم در ذکر کثرت حضرت امام باقر علیه السلام مخدوم علی الباق
صلوات الله علیه حسن بصری چنانچه شرح طبری در کتاب احتجاج از
ابی حمزه فصل نموده و آن حدیث که حسن بصری زوری بخدایت حضرت
امام علیه السلام آمد و گفت بزود آمدن ما منی بعضی است در
از رسول غایب من حضرت امام فرمود و فیه اهل بصری منی گفت

شد چنین است آنحضرت فرمود که در بصره کسی هست که از او استخاره
 علوم تواند کرد و حسن گفت فی حضرت فرمود پس نه اصل بصره را تو
 اخذ مایل میکنی حسن گفت بل پس آنحضرت فرمود که غلطی کردی
 خود گرفت و اگر فرمود که از تو چیزی بمن رسیده آیا راست باشد
 یا دروغ حسن گفت آن که هست حضرت فرمود این که تو میگوئی که
 حضرت است تعالی بندگان را خلق نمود و او را ایشان را ایشان تصدیق
 فرمود حسن بابت شد هیچ گفت پس آنحضرت صلوات الله
 علیه فرمود در کتاب خدا فی تعالی است که بجهنم فرمود و انک
 الامین آیا آنکس را جایز است که بعد از روز دین آید در شان او خوف
 عارض شود حسن گفت فی پس دیگر باره آنحضرت فرمود درین آیتی بر تو
 بنمایم که گمان بمن نیست که تفسیر آنرا بر وجه مقصود کرده و اگر چنین باشد
 هلاک شده و مقتدران خود را نیز هلاک که سخت حسن
 گفت آن آیه که هست حضرت فرمود آن که حضرت است تعالی میفرماید
 وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمُ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا
 فیها لِرِزْقِهِمْ **بین** و میان و همای آنچنانی که در کتاب روزگاری

فیها قری ظاهرة وقد زنا فیها الشیر
لنخا و همای ظاهره و مقدر کردیم در آن **محافظ**
 آنجا که فرمود در زمین بمن رسید که تو گفته مراد زمین قری که هست قال
 آنکه حاجیان در راه که راه میزنند و ملکه را هم میرسانند و مال ایشان را
 میزنند پس حق بمن باشد بلکه حضرت است تعالی مبارزه مافیل میت
 مشکله از ده و ما بین آن قری مبارکه که تو میبینی هیچ کمبایت که تو فیض را
 و حق را داشته باشند و مراد تبری ظاهر و اصل علی الله ما را احکام حضرت
 است تعالی را اخذ نمینمایند و بشیطان را رویت میکنند پس حاصل معنی
 آیه اینست که گردانیدیم میان شیعه اهل بیت و قری مبارکه که در پیش
 قری ظاهره را که در میان و تقسیمان از مشکوای ایشانند تا
 علوم ایشان بشیعیان رسانند و سیر کنایه علم است زیرا که
 علوم ما در حلال و حرام و فرائض و احکام علی الله الایام سیر میکنند
 یسوی آن زمره کرام و مراد بقول حضرت است تعالی که فرمود و آمین
 آنست که هرگاه آن علوم را از معدن خود که آن مانور را اخذ
 نمایند لیکن میباشند از شک و ضلال و آن **حسن** در حلال و حرام

نیز که در علوم آسمانی بموجب نفس الهی قدرت مستطیع معنی است علیه و آله
منتهی شده و ما نیز آن قدرت نه توای حسن و شباهه **فصل پنجم**
در ذکر کتابی که بعد از قرآن مجید در میان اهل بیت علیهم السلام
طبری در کتاب احتجاج ایزد فرموده و آن ایست که در سالی از سالها معیه
علیه السلام میرسد طبری علی ساهکینما الصلوات و السلام آمده چون بگویی
از قریش مرور نموده اند ایشان بجهت تظلم از زیاده خواستند الا
بعد از مدتی بناس کس از بجای خود حرکت نکرد و تظلم او نموده پیشتر
با او مشورت شد و گفت ترانعه از تظلم من نشد مگر آنکه در پیش
و از روی ابطه جنگی که باشد و تعیین کردیم از جهت خون توای شهادت
که او را بظلم کشند و غرض ازین قول این بود که شما او را کشید
اما این عباس ازین غرض او اعراض نمود و گفت چه باید کرد و عمر ازین
بظلم کشنده معویه گفت عمر اگر فزونی کشد این عباس کشت پس
عثمان را که کشت معویه گفت مسلمانان کشند این عباس کشت این
قول ترجمتی است قوی ابطال قصود او معویه بخل شده سخن بجای
دیگر کشاید و گفت با اطراف مملکت خود داشتیم که دیگر

کسی مناصب علی بن ابی طالب و سایر اهل بیت را نه که فرما و باید که تو
نیز زبان خود را نگاه داری مناصب ایشان را نه که کوفت از بی بن عباس
گفت از آن قرأت قرآن منع میکنی معویه گفت بل این عباس
گفت از قتل معنی قرآن نمی بیند معویه گفت بل این عباس
گفت پس قرآن بخوانیم و قتل معنی که حضرت است تعالی را زود فرموده
گفتمیم و بموجب معنوی آن عمل نمائیم معویه گفت معنی آنرا پرس
از کسانی که تا مدتی ایشان مخالف آیدل تو و اصل بیت است این عباس
گفت طرف میرسد که قرآن حضرت است تعالی بر اهل بیت فائز
ساخت و باید که ما معنی آنرا استبعاد نکند ابوسفیان بن سیم
معویه ازین حرف طرغ شده گفت پس معنی آنرا در پیش کسی فاش
و علانیه مسازد در سر خود نگاه دارد **فصل پنجم** در ذکر مصافحه
حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان الحنفی رضی الله تعالی عنه با اندو
قول عباس بن عبد المطلب چنانچه در قبول حضرت سید الشهدا
اعلی الله درجه مطهره است و آن ایست که حضرت شیخ فرموده
که بعضی معتقدند در نگاه رخصت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر اوست

حضرت اسد الله غالب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از قول
عباس استلال نمایند میگویند که عباس بعد از وفات پیغمبر
صلی الله علیه و آله حضرت علی گفت که دست خود را در کف می برادر
نزد من تا با تو بیعت کنم و قتل گویم که غم رسول الله پسر را بدو
بیعت کرد و دوس از مردم و بیعت تو مخالفت نکنند پس اگر رضایت
امامت آنحضرت میوه و بایستی که عباس را تکلیف بیعت کنند
زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله سیاح بیعت نیست و این که عباس او را
بیعت تکلیف نمود ثابت میشود که امامت بسیار میباشد و غیر
و حضرت شیخ بعد از نقل قول ایشان فرمود که با وجود حججین قول بعضی
از شیعیان از تجدیدن این عاقر شسته و جوابش فی کسره و کلمه
بیکدی از اعظم ایشان در مجلسی منظره و وقوع شد و مسئله است و آن
اعتماد و کفایتی که عباس داشت و این قول اعمدترین دلایل میباشد
و این قول بطریق نقص برین وارد ساخت حضرت شیخ فرمود که کن
این نقص او را جواب بسیار نفهمم لکن مختصرا باینجه میباید که با کسرت قول
عباس بیعت تکلیف آنحضرت را بیعت کرد و دلیل عدم نفهم

اثبات امامت بخت بسیار باشد از مآی که تکلیف پیغمبر انصاری را در
شب قمر جمیع تکلیف آنحضرت محاجرت انصاری را در زیر شجره
رضوان بیعت خود دلیل باشد باینکه نبوت آنحضرت با اختیار باشد
و از قبل حضرت اسد الله علی نباشد زیرا که بنا بر گفته شما از نبوت آنحضرت
از قبل حضرت اسد الله علی میباید و بایستی که حضرتش مستثنی از بیعت
بعد از نبوت باشد اگر چه جواب بگویند که بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله
از جهت اثبات نبوت او بود و بلکه از برای عهد بود و در حضرت که
در حضرت او تکلیف نوزده بعد از آن که حقیقت نبوت و صدق او
دانش بود و از همین قول او را تا در عباس ایشان جواب میگویم
که تکلیف کردن آنحضرت از این جهت است که دست دراز کن تا با
تو بیعت کنم بعد از نبوت امامت او بیعت تجدید بود و از
جهت نصرت آنحضرت و جنگ کردن با مخالفین آنحضرت زیرا که
آنحضرت اثبات امامت حسیاح بیعت نبود و چون رضایت
رسول الله صلی الله علیه و آله امامت و خلافت او ثابت بود و بگویند
کفایت قول عباس از اول است و در حقیقت آنحضرت آمد و میگویند

عمر رسول الله صلی الله علیه و آله پست کرد و با سپهر عمر رسول الله و با مخالفت
کنند و کس از مردم پس از این قول اتفاق مردم را متعلق بیعت
ساخت و تعلق اتفاق بیعت نیست مگر از برای جنگ کردن تا مردم
خایف شوند و از عداوت و مخالفت خدا کنند و نمی خست
ایمیرالمؤمنین در جواب عباس فرمود که ای محمد بن مسلم بن رسول
صلی الله علیه و آله پس اگر پست عباس بحیث اثبات امامت شود
بایستی که شغل رسول الله مانع آن نباشد و با بر نمی خیزد که چون
عباس الحاح نمود آنحضرت فرمود ای عمر رسول الله صلی الله علیه و آله
مروصیت فرمود که بعد از او شمشیر کشم تا وقتی که مردم بطریق بیعت
من بگردانم فرمود و بر هیچ کس از آن تا وقت که حضرت استیلا
مرفح خجسته و این قول امیرالمؤمنین نیز دلالت بر امامت دارد و این گفته
عباس بیعت کردن نصرت آنحضرت و با مخالفین آنحضرت
جنگ کردن بوده و از برای اثبات امامت آنحضرت چنانچه بر
متاسف نیست ظاهر است و وجه دیگر اینست که عباس را مطلب این بوده
که چون قوم کار نص کرد و بیعت مردم را مثبت امامت نمود بیعت

نیز از برای آنحضرت حاصل شود تا قوم را حرفی نماند و لهذا آنحضرت قانع
و از رویه با باطل بجای خود رسید و باشد و بعد از آن نباید که شمشیر کشد و با
مخالف خود قتال کند و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت
فرمود و بود که بعد از او شمشیر کشد تا وقتی که خلق بطوع یا بکفر و اسلام
مندرست نشود و این باطل کرد و دشمنان این قول آنحضرت است
صلوات الله علیه که فرمود و اندک مردم بکفر و جاهلیت نزدیک
نیست و نه از برای ایشان جهاد میکردم و حضرت شیخ ذبیح
دفع و خالی از این قول خود نموده و فرموده که اگر کسی گوید که بعد از عثمان
چون شد که بپستی که باطلت بجای خود رسید و بر طوب میکوشم
که چون در آن زمان سبب کفران نصرت امامت فسخی شده که آنحضرت
مندرست نشود و مردم بیعت را مثبت امامت میدانند آن
حضرت از جهت امامت حکم می کند که نصرت امامت است لا علاج
بقبول بیعت نمود و حال آنکه چون قبول بیعت مستلزم جنگ
کردن بود و جنگ کردن در وقت فوت رسول الله صلی الله
علیه و آله موجب بطلان امامت است پس این سخن بود و در وقت بیعت

مردم آنحضرت بعد از عثمان این مقصد داشت و وجه دیگر از برای جواب
 قول اینست که آنحضرت بیست مردم با ماستی که خدا و رسول از برای او
 قرار فرموده بودند نرسید زیرا که آن از جهت آنحضرت در خانه رسیده
 حاصل بود و هر چند بحسب ظاهر مردم با او نکریدند و این قبیل بیست از جهت
 نصرت و قوت مردم بطاعت بودند از جهت ثبات امامت و از برای
 اختیاری خلق امامت او پس بعد از تحقیق این قول حضرت شیخ رضی الله
 تعالی عنه میفرماید که بعضی از این خبری از من پرسیدند که متعلق با جمیعت
 دنیا فتم کسی را صاحب که جواب این گفته باشند آن اینست که اگر
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و سلم است امیر المؤمنین کرده و
 طاعت او را بر مردم واجب ساخته بود و امت را به تبعیت او خوانده بود
 از جهت چه عباس بن ابی طالب که رسول الله مرخص بود با میراث منین میگفت
 ای پسر زاده من بیا از حضرت رسول الله پرسیم که آیا امر مملکت
 بعد از او با ما خواهد بود تا خاطر ما مطمئن شود و یا با غیر ما خواهد بود و ما نیست کند
 او را و باب غایت ما بعد از آن اهل شد و بجای رسول الله و
 عباس آنحضرت این مطلب پرسید و آنحضرت جواب فرمود

که آیا این امر با ایشان خواهد بود یا با غیر بلکه فرمود و بنا بر اینست که شما
 مظلوم و مقهور خواهید بود حضرت شیخ در جواب این سؤال فرموده
 که شما درین قول خطا کرده اید و معنی قول عباس انقضیه و اید زیرا که جمعا
 مقصد این بود که از آنحضرت از آنچه واقع خواهد شد پرسید که آیا است این
 امر را با ما مسلم خواهد داشت یا نه تا خاطر ما مطمئن شود و یا با غیر ایشان
 خواهد بود تا اذن ایشان کنند و مقصد او این نبود که پرسید از استحقاق
 و اختصاص امر خلافت زیرا که آن معلوم بحسب و غیره بود و جواب
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که شما مظلوم و مقهور خواهید
 بود دلیل واضح و برهان قاطع است برینکه قصد عباس این بوده
 نه آنچه تو فهمیده و الا جواب رسول الله صلی الله علیه و آله در اینصورت
 در مقابل سؤال نخواهد بود و رسول الله صلی الله علیه و آله ارفع
 و اعلی است از آن که جواب در مقابل گوید و این بان میباید که فرمود
 یا الله است یا تعلق برادران بنی هاشم یا حکام عسکر بر خود پس
 که آیا بعد از تو مال تو بمن خواهد رسید یا این سؤال فرزند از پدر است
 که با الله استحقاق میراث نیست چون ظاهر است که او کلمه حضرت

الله تعالی متحرک است پدید است **فصل ششم** در ذکر جوب شیخ
میند زنی الله تعالی غم مسایلی از مخالفین که بطریق اقرض از بیت حضرت
مولانا و صاحبنا منظر المهدی الحادی صلوات الله علیه و علی آباءه
سلطان کرد و آن نیست که آن سال بحضرت شیخ نوزاد شده بخت
آیا نه نیست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ظاهر شد و مردم را
بشوی خود دعوت کرد و در عالمی که همه قریش از کتب باقی خبر داشته
بودند که او پسر خواهد بود و درین میان باطل خواهد کرد و آنچه
از و صادر شده بود و گفته بودند از هیچکس نرسیده و هیچکس غایب
نشد و هر کس از وی شناخت بلکه ولادت آنحضرت معلوم
و نبش مشهور بود و خانه او را هر کس میدانست حضرت الله تعالی نیز
او را از هر کس و نصیب است و تار بر او واجب گردانید چنانچه شما را ما
منظر میگوئید و او را در میان آباء و صاحب شمشیر میدانید و میگفتند
ولادت او و شخص او از مردم زمان مخفی و ستر بود چه مردن بود
میان او و پدر آن که او باید چنین باشد و پدرانش نباشد پس آنچه
شما میگوئید و ما را از او پدرانش و احوال غیر سنی الله علیه و آله و احوال

مناقض است حضرت شیخ قدس سره العزیزه و لا در جوب فرمود که
مصلحتی حضرت الله تعالی باقی است مثال و نظایر نمیتوان نیست
بلکه از جانب حضرت علامه الغریب جلت عظمه که عالم است بصیایر
عالم و حقوق امور و پیری را و مخفی نیست میتوان دانست پس
و حاجز نیست که حضرت الله تعالی مبارک رسول خود بداند که کسی را بر او
دستی نیست یا بر سطر ترسی که از و یا از قبیل او داشته یا بحجت
سنگی که ایشان را از او صاف او صادر شده بود یا بر سطر چیرگی
و دیگر که از او نصیب است و استوار امور ساخت بخلاف ما منظر
صلوات الله علیه که احوال او جایز است که بخلاف آنها که مذکور شد
باشد و شاید این قول نیست که هیچیک از عباد او و ائمه اهل
کتاب یا دشان عرب و محرم منقرض حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله و آباء و ائمه است او شده تا آنکه بنده ایشان دانسته بودند
که او متولد در چه وقت میشود و چه خواهد کرد و هیچکدام بصدد
اندر او و آباء و ائمه است او در دنیا مذکور بخلاف ملوک بنی امیه و عباسیه
که چو ستم بعبه دانید و از او قتل و ستم آباء حضرت امام منظر صلوات

و ذکر مناظره و شام بن حکم رضی الله تعالی عنه با جمعی از مخالفین در مجلس کهنی
خالد بن ولید که وزیر هر دو ان ارشید بود و مناظره او در بصره و با عمرو بن
عبد و مناظره او در مجلس حضرت امام حنفی علیه السلام آن نیت که در
روزهای اندوخته با یکی بنی امیه و جمعی شیرازی متکلمین هر دوین بر مذنب
در مجلس رخ و جمع که بود و ایشان را در مناظره که در خود متوجه مناظره
ایشان بود تا برپند که کدام یک غالب میشوند و حشمت کدام مذنب
ثابت میکرد اتفاقاً هر دو ان رضی عنیه منبر شد و یکی اطلب نمود
و گفت ای یکی این چه مجلس است که آراشته و تکلمان هر دوین بر مذنب
بهم انداخته و یکی گفت که امر مرت بسیار و فایده و پشما ازین مجلس است
که اهل او یان مذاهب مختلفه با هم مناظره کنند تا ظاهر شود که حق
و باطل که است هر دو ان گفت من هم میخواهم که مناظره و ایشان را بشنوم
تا با بر طای که ایشان را مزه پند و نه است که من در اینجا حاضر هم که
مبادا از من برتسند و اظهارانی التعمیر و رند مذنب خود کند و یکی گفت
بجان من است میدارم و بجای از بهته هر دو ان در عتب مجلس مقرر است
و بعد از ان شام را طلب داشت اما جماعت قمره چون در رخ

دانستند که مردون در آنجا است و نخواهد که منتظر ایشان باشند و با هم
 گفتند با شام در مسکن امامت ایستادیم و نو در زیر که ما در آن مسکن مذکور
 اوست و امامت شاید از چخت به شام ختمی برسد و چون شام
 حاضر شد یکی بعد از دیگرین زیر پا نهادیم که شمس خارج شود و گفت که
 ما شام در مسکن امامت ایستادیم و شام گفت ایها الوزیر ما را با ایشان
 سوال واجب نیست زیرا که ایشان با ما متفق بودند و صحبت است
 علی بن ابی طالب بعد از آن چوبت از ما فارقت کردند و چون
 اتفاق و خستند ایشان با ما از روی معرفت نمود ما را با ایشان
 گفتگوی نیست پس بنان که یکی از گروه و حروریه بود به شام خطاب
 نمود و گفت من آن بزرگوار می نمایم خبر ده مرا که اصحاب امیر المؤمنین
 در وقتی که حکمین قرار دادند مومن بودند یا کافر شام رضی الله تعالی
 گفت اصحاب امیر المؤمنین در آن وقت رست بودند و منفی
 مومن و منفی مشرک و منفی ضال بودند اما من آن منفی بودم که
 مثل من آنحضرت را امام برحق از جانب حضرت استقامت و رسول
 دانستند آن منفی که مشرک بودند آنان بودند که آنحضرت را

امام می دانستند و معویه طغیبه را نیز قابل است دانسته و فرقی میان این
 نمیکند اشتد و ضعف ضال آنان بود مذکور بوسط حمیت جاهلیت از
 قبیله و عشیرت پرور آمد و سپاه انصرفت طغی شد و معرقی بحال
 میچیک نداشتند بیا ن گفت اصحاب معویه چون بودند حضرت
 شام همین اوصاف شد و در اصحاب معویه طغیبه نیز بهین تفصیل
 بیان شد و بعد از این کلام ضرر برین عمره و سببی که یکی از افضل اهل کثافت
 بود و حضرت شام خطاب نمود و گفت من نیز مسند در است
 از تو می پرسم شام گفت جواب منند ترا گویم تا تو جواب مرا
 و آنچه از تو می پرسم بگوئی ضرر گفت که هست بگو از من می پرس
 شام گفت بگو من که حضرت اند تقالی عادل میدانی خوبی که هرگز جو
 نخند ضرر گفت بل شام گفت هرگاه حضرت اند تقا از من بگو
 تکلیف ز قمار سبوی مسجد و صیف جدا کند و کور را تکلیف خواندن
 مصحف مکتبها بود و مکر کند آماج دست یابی ضرر گفت حضرت اند تقا
 هرگز نیست تکلیفی بکند شام گفت من هم میدانم که این تکلیف
 نخند مکن بر سبب فرض میگوید ضرر گفت بل اگر چنین تکلیفی بکند جائز نیست

و تکلیف مالا یطاق کرده و واحد بود شام گفت خبر ده مرا که آیا حضرت
 اند تقالی به بندگان خود را بیک این تکلیف نموده که آن من را احکام
 نباشد یا نه ضرر گفت بل بیک این هر خلق را تکلیف نموده شام گفت
 اگر شخصی غیر این بین بی اختلاف را بسوی حضرت اند تقالی برود قبول
 میکند ضرر گفت فی شام گفت که برین بین لیسلی نصب کرده است
 یا بی دلیل خلقی را برین بین تکلیف نموده و تا مثل این باشد که کور را تکلیف
 خواندن و مساحت زمین بکیر را تکلیف قمار سبوی جدا و ماسا بگوید
 باشد ضرر ساقی ساکت شد و بعد از آن گفت لابد است از دلیل
 مکن آن دلیل امام و صاحب توفیقی موسی بن جعفر علیهما السلام است
 شام علیه السلام از حد نشیندن برین قل خندان شد و گفت ای ضرر خود را
 بگویم که بر تو حق قایل شدی و اختلافی میان من تو نیست الا در اسم مکن
 این دلیل در مسی بن جعفر علیهما السلام میگویم و تو پذیر و بگو چون سخن با چنان
 رسید ضرر گفت ای شام بگو من که عقد است بچه بختی میشود
 شام رضی الله تعالی عنه گفت خبری که عقد نبوت بسته میشود و ضرر
 گفت پس است نبوت باشد و امام غیر نبی نباشد شام گفت نیست

چنین که تو میگوئی بلکه عقد نبوت را اهل آسمان می بندند و عقد است
 اهل زمین نیز که عقد نبوت بکلیه است میشود و عقد است نبی است
 میشود و این هر دو عقد با هر حضرت اند تقالی می باشد و هر که گفت و
 برین که میگوئی است بشام گفت باین قیل است سیاح نیست
 زیرا که بهیچ اولی است و هر که گفت چون بی اولی است بشام گفت
 زیرا که حال از شوق خالی نیست یا باید که بعد از رسول الله صلی الله
 علیه و آله از خلق تکلیف مترفع شود و کسی بعد از آن حضرت تکلیف برین
 کوئی نباشد و هر مثل سیاح و بهایم باشدی نظر این حق را تو بخیز
 یعنی هر که گفت فی شام گفت شوق دویم این که نه امت را اگر در
 مثل علم رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و هیچیک را بیکری در
 علم سیاح نباشد و هر ایشان تنگی باشد و بقی سیده باشند
 ای نظر این شوق را جایز میسازد فی نظر گفت این شوق هم جایز است
 بلکه محتاج بشام علیه السلام الله تعالی فرمود پس شوق است باقی
 ماند آن نیست که لابد باشد ایشان را عاقلی که او را رسول الله ص
 معین کرده باشد و سهو و غلط بر او جایز نباشد و معصوم باشد

از هر کس که این برمی باشد از خطا و محتاج بغیر نباشد و هر که گفت این
 شخصی تو میگوئی بچهار علامت او را میتوان شناخت و چه چیز دلیل
 شناخت او میشود و شام رضی الله تعالی عنه گفت شش چیز علامت
 در ویل شناخت او است چهار چیز از این شش نیست اول
 و چهار شش نیست نفس او است تا آن چهار که گفت نبی است
 که معروف الضنف معروف القیل و خانه آواز او هم معروف باشد
 و از صاحب ملت شریعت اشاره باو شد و صنفی که معروف قرار
 همه صنایع خلق است عربت زیرا که صاحب ملت که هر روز
 پنج مرتبه در ازان نام او مذکور میشود و ازین صنعت پس باید که او عرب
 باشد بجهت آنکه اگر حجت خدا در غیر این صنف باشد کار بر تکلف شود
 میشود در شناختن او و ازین جهت صلاح انصاف و می انجامد و ازین
 صنف نیز باید که از قبیل قریش باشد زیرا که در صنف عرب
 قبل قریش از همه قبایل عرف شهر است زیرا که صاحب ملت ازین
 قبل است و باید که از خانه آواز او صاحب ملت باشد زیرا که درین قبل
 نیز خانه آواز او صاحب ملت از همه عرف است چون درین خانه آواز

نیز هیچ کشیری شکر کند و ممکن است که از جهت شرف عذرت باشد
 نزاع در میان اهل این خانه آوازه رود و پس باین باید که از حساب
 ملت و شرفیت باین شخص شمار و نفس واقع شود و بکدام باید که تصریح بکسم او
 نیز شود تا کسی در آن طعن نشود و اما آن چساری که گفت نفس است
 اینست که باید او را علم باشد از چنان خلق بظرفی و سنن و احکام حضرت است
 تعالی و مقتدر است تا بر تبه که نفی از ظاهر و دین بایل باشد و اینکه
 معصوم باشد از کل گناهان است و شجاعتر از چنان خلق باشد و باید چنان
 از کل هم باشد چون سخن میام رضی الله تعالی عنه بر عیاقم رسیده
 عبد الله بن زید را باینی گفت تا بجهت چه باید که از چنان خلق اعظم باشد شام
 گفت زیرا که اگر او را علم جمیع حدود و احکام و شریع و سنن حضرت
 الله تعالی نباشد احکام و شایسته نیست زیرا که در روز عقل و دین
 که حدود و الله تعالی را تبدیل کند مثل اینکه بجای قطع حد بر نه بجای حد
 قطع کند پس هر یک از او را نفی از ممکن است که بجای خود او را بداند
 و صدراع مردم نباشد و بنحویت و عیب باشد گفت از بزمی چه باید که معصوم
 باشد گفت بر آنست آن که اگر معصوم نباشد از خطای من نخواهد بود

زیرا که گفت رعایت تواریت و آشنائی کند و حدود و الله تعالی
 بنام دین چنین کس خواهد بود و باز عبد الله بن زید گفت بطور
 چه باید که شجاع باشد از خلق عالم شام گفت زیرا که از در حرب نباید سلامت
 پس اگر او شجاع نباشد جایز خواهد بود و از حضرت علی که حضرت الله تعالی
 و من یولیهم یومئذ دبره الامم و القاتل
 یعنی کسی که بداند در آن روز است و کما فی الزمان
 او من یزالی الفقه فهدی بآء بغضب من الله
 یا جاکر است و در میان بوی که مرده نباشد فغضب الله علیه
 و کسی که بغضب الهی بر کرد و حجت نماند بود عبد الله بن زید گفت از
 چه باید که سخن ترا چنان خلق باشد شام رضی الله عنه گفت بواسطه آنکه
 و جانان مسلمانانست پس اگر سخن نباشد خود را نکند و نماند داشت
 و مال مسلمانان بشیر حق صرف خواهد کرد و در حضرت خاین خواهد بود
 و خاین حجت حضرت الله تعالی نماند بود و چون شام بانجا رسید
 ضرار بن عمرو بنی گفت این شخصی که میگوید این بیانات را حضرت
 کیست شام بطریق کسی که گفت صاحب قصر است یعنی مروان

چون هرون این کلام را شنید گفت و اندک آودین قول از خواست
و بگفتن یکی که در پیش او نشسته بود گفت ایام را و او چون شنید بعضی
گفت مرا و موسی بن جعفر است هرون گفت این مرد زنده باشد
و من طمع میدارم که ملک از برای من آبی باشد و اندک ترغیب زبان من مرد
بعد از این پیشتر در روز ششم پیش می آید و طلبه گفت ای
یکی از بزرگان است یکی گفت این شام است شام رضی الله عنه
چون از پیشین هرون قول از خواست بجای از آنجا پاردون
رفت اهل خود را مخفی ساخت خود در تخت و بجانب که رفت
و در خانه نشین بنال که از اصحاب حضرت امام جعفر علیه السلام بود
فرمود آمد و از این قصه آگاه ساخت و بعد از دو روزی چهار
شنبه پیش گفت ای شام طبعی از بهت معالجه نمائید شام
گفت مرا بیا مرد و چون من پرسم از تخمین من فارغ شوی مرا در
شب بزرگ و بر هر چه را راضی کنی و در قفله بوی که این شام بن
حکمت که امیر و اطلب میدارد و بر روی جیب زدن کنی
و چون شام بر جنت حق و اصل شد بشیر جان کرد که منترش نیست

فرموده بود و چون غافل که برین مطلع شد نه یکی رجا را و او حاضر شد
چون یقین داشتند که شام است هرون را اعلام کردند و هرون از
شنیدن این خبر سرور شد و شکر کرد و جماعت قوم و نویشان و اصحاب
شام رضی الله عنه را که بواسطه پیدا کردن شام گرفت مجوس ساخت
بود و مرا کرد **رقم اوراق** که این منظره که شام هم در آنجا
عفت درین مجلس نشست و فرموده بر اینست قاطع و حقیقی است و هیچ
بر حقیقت مذهب حق شرفه نایب شد و شام رضی الله عنه در جنت
و بطلان سایر مذاهب باطل و کنجایش آن دارد که با قلم نور بر جبهه
خورشیده شود و همچنین مناظره که حضرت اوستی الله تعالی عنه با هرون
عبسید که علمای هر دو مذهب خلاف بود و در بصره نمود و چنانچه در
اموال کافی و سایر کتب مستور و در سینه علمای فرقه نایب است
آن نیست که از حبس فر محمد بن یعقوب کهنی رضی الله تعالی عنه بهمن
شخص از نوین بن یعقوب هدایت نمود که او گفت روزی از
روز با جمعی از اصحاب حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
در نزد آنحضرت حاضر بودند و شام بن حکم نیز که در آنوقت جوانی

بود و نماز است آنحضرت بود پس آنحضرت صلوات الله علیه بر شما
خطاب نمود و فرمود که ای شما خدایان ما را از آنچه با عمر بن عبد
الرازه داد و سواى که از او کردی بشما گفت ای فرزند رسول خدا مرا
حجاب میشود و زبان من یا لای آن ندارد که در خدمت چون تویی
آنحضرت صلوات الله علیه فرمود که آنچه فرمودیم تمام
نمود و در آنست که در پیش شما عرض کرد که من رسید که عمر بن عبد
در مسجد پیروز و کمال سلطه و جمعی را بدو فرود کرد و در خدمت
نیکند و در آنست حکایت این خبر بر من عظیم بود و بهتر توانستم کرد پس محل
صبح شد و دیدم حلقه عظیمی و در آن حلقه عمر بن عبد شد و افاد
نیکند و مردم از سواى آن نیکند پس من در آن حلقه فرود گشتم و محل خدمت
شدم و شستم بر دوازدهوی ادب و گفتیم ای عالم من هر دو نیم اذن
میدهی که مسئله از تو پرسم گفت پرس هر چه خواهی پس من گفتم ای
عالم آیا تویی که داری گفت ای فرزند این چه سؤالت که کردی حال
آنکه منی من چشم دارم گفتم مسئله من اینست گفت پرس هر چه
خواهی اگر چه حقا سؤالت کنی گفتم آنچه سؤالت کردم جواب بگو گفت بل

چشم دارم گفتم با حقیقت بکار میکنی گفت چشم خود را و آن شخص من
گفتم پس داری گفت بل دارم گفتم بآن بکار میکنی گفت برادر
از آن است شام میکنم گفتم آیا ترا در آن هست گفت بل گفتم آن بچه
که در تویی که گفت طعنه از آن دارد که میبینم گفتم آیا گوش داری
گفت آری گفتم بآن چه میکنی گفت آواز داری شنوم و دیگر گفتم
آیا دل داری گفت نعم دارم گفتم بآن چه میکنی گفت بیب آن تیر
میکشیم هر چه بر من فرود شود از بوج و جواس گفتم این بوج
و جواس یعنی از دل میآید بود گفت لی گفتم چون معنی از دل
نمیآید بود و حال آنکه هر صبح و مسالمت گفت ای فرزند مرا که اینچنین
در درکات خود شک میکنی هر سه از جهت دل تعجب آن بینم اینست
ایشان را حاصل میشود گفتم مرا که و حضرت الله تعالی دل را از جهت
شک بخرج و جواس مقرر فرموده باشد و از انام بخرج و جواس
گردانید باشد تا بسبب آن تعجب میکنند و شک آید
رجوع نموده و یقین حاصل آید چون این خلق با معذور و راد و حیرت شک
و اختلاف آری که از وادامی از جهت ایشان مقرر فرموده که ایشان

در نزد حضرت مشک با برقع نمود و درت مشک ایشان را نل بود و
 آنکه جراح و جوشان باقی نام می گذار و پس مردی بیدار شد
 و بخیری در جواب من گفت و گفت تو شام من بکمی گفتم که گفت از ایشان
 آن نیستی گفتم که گفت پس تو از مردم کجایی گفتم از مردم کوفه گفت
 البته تو شام من بکمی از جای خود برخاست و مرا بر سر بکرفت
 و بعد از آن مرا بجای خود نشاند و تا من نشسته بودم هیچ سخن نگفت
 یونس بن عقیوب گفت که چون حضرت امام علیه السلام من را بکوفه
 شنید خندید و گفت ای شام من از کوفه منتهی شام گفت
 این خیریت که از تو فرار گفتم و از آن ایست نمودم حضرت امام علیه السلام
 فرمودند و آنکه این کوفه است و صحف ابراهیم و موسی و هکیم
 در منزل کافی از یونس بن عقیوب رحمت الله علیه است که گفت زبانی
 در خدمت حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام
 بودم که مردی از اهل شام بخدمت آنحضرت آمد و گفت من مردیم
 از اهل شام و صاحب فقه و فزینم آمد و نام که با اصحاب قیامناظره
 گفتم و میان آنحضرت و شامی قدری مکالمه که تفصیلش در اصول کافی

مذکور است شد و آنکه آنحضرت جمعی از اصحاب را مثل حران بن اسیر و
 شام بن سلم و قیس بن مکر که تکلیف اصحاب آنحضرت بودند با او بنظر
 امر فرمود هر یک با او آنچه در وسع او بود گفت نظر نمودند و درین شام
 شام من حکم کرد در آن وقت فو خط بود حاضر شد پس حضرت امام
 بطریق بسیار با ولطف فرمود و گفت تو نام مرا می بلدی زبان و
 دست خود و آنکه بشامی خطاب فرمود و گفت با این سپر منظره
 کن شامی بشام متوجه شد و گفت با من که گفت کن در نامت ایست
 شام خجسته شد و گفت ای مرد آیا حضرت الله تعالی بکلی پشیر
 اطلاع دارد یا علی بن ابی طالب گفت بکه حضرت الله تعالی بکلی اطلاع
 پشیر دارد و شام گفت هرگاه حضرت الله تعالی بکلی اطلاع
 ناظر است از جهاد ایشان چه چیز فعل آورده است شامی گفت
 از جهاد ایشان حجت بر پای داشته است تا ایشان را بکند و مختلف
 نشوند و کثیفی ایشان را راست کرد و از فرزندهای حضرت
 الله تعالی ایشان را فخر سازد و شام گفت کیست آن حجت شامی
 گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شام گفت بعد از آن

حضرت جنت پر کسی بت شامی گفت کتاب سنت ماست گفت آیا
است این کتاب سنت نه اختلاف از ما بگفت می گفت بل
ما هم گفت پس از جنت چه اختلاف میان من تو است و ترا این اختلاف
از شام با چنان آورد که با ما منظره کنی شامی ساکت شد حضرت
بر عبد الله صلوات الله علیه بشامی خطاب فرمود گفت از جنت چه
ساکت شدی تا حکم نیست نهانی شامی گفت اگر بگویم که من تو را نمی بینم
از نامه حقیت خود و بطلان بکریست پس نصیحت قول خود گفته خودم
بود و کتاب سنت با نفعی نباشد باشد و اگر بگویم مختلف نیستیم
خلاف ظاهر فقه باشم حضرت امام فرمود که تو از رسول کن پس
شامی بشام گفت ای چون نظر حضرت الله تعالی بخلق میسر است
یا نظر خلق بخلق شام گفت نظر حضرت الله تعالی بخلق میسر است شام
گفت آیا از جنت ایشان چیزی بر پا کرده است تا که ایشان را جمع کند
و گری ایشان را راست گرداند و غیره از ایشان چیزی باطل
ما هم گفت بل هر وقت رسول الله صلی الله علیه و آله جنت آنحضرت
بود و نیز وقت اینقدر است که در اینجا نشسته و از آسمان با خبر میداد

درین امر است در از جنت و پدر خود شامی گفت این که میگویی صدق است از آنچه
بر منم شام گفت پرسش از پدر من بخوبی است حضرت امام علیه السلام
بشامی گفت می خواهی ترا از آنچه در راه شام آورد و خبر دهم و آنچه در
عرض داده با و زود و زود بود و یک یک تفصیل گفت شامی گفت است
گفتی من بحال مسلمان شدم حضرت امام علیه السلام فرمود و بگفت
مومن شدی زیرا که اسلام معتدست بر ایمان اسلام سبب توارث
و ناسخ خلق است ایمان و شرط توارث رسیدن ایشان است شامی
گفت راست گفتی من درین ساعت شجارت میدهم با یکدیگر نیست
خدای غیر خدای یکیت می چسباید این که محمد صلی الله علیه و آله رسول
آورست و این که تو منی او میبانی پس حضرت ابو عبد الله صلوات الله
علیه بفریک از آنجا است که بشامی منظره کرده بود و من چهره می
گفت و شام بن حکم المطف و تحسین بسیار فرمود چنانچه تفصیل آنها
در حدیث یونس بن یعقوب در تواتر کتاب جنت اصول کافی
ذکر است اگر کسی با یونس مطلق بآن باشد کتاب دیگر رجوع نماید
لکن با چون درین کتاب بیاورد مناظره شام مقصود بود بهمان گفتا

نمود و حدیث را مفسر مذکور را ختم **فصل دهم** در ذکر مناظره
 سعد بن عبد الله بن قیس رحمانی علیه السلام در کتاب احتجاج شیخ طبری
 رحمه الله تعالی منظره است آن منیت که روزی سعد بن عبد الله با
 یکی از مخالفین منظره اتفاق افتاد و چون آنرا بسیار بوج
 دو نصب حدوت اهل بیت صلوات الله علیهم جمعین مصر و سعد
 عبد الله بعد از منظره چند گفت به احوال او و اصحاب تو ای فرقه
 را و فضل که پیوسته با ما جبر و انصاف و عدالت و اید و ارباب طعن
 بر ایشان گشاده میدارید ایشان را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 میسازید و این را که صدیق بر همه اصحاب شرف و درو است
 سابقه که او را در اسلام هست و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 او را بجهت آن بگزید و با خود برگزید که می دانست که خلافت بعد از او
 با و قرار خواهد گرفت و او با کفار و مجاهلین و اهل کفر و افاقت خود
 خواهد نمود و اسلام را قوت خواهد داد پس چنانچه بر نبوت خود متفق بود
 بر خلافت او نیز اتفاق داشت و او را در وقت که حقین از سرگشتگی
 که با خود بر وزیر که می دانست که اگر او کشته شود کسی دیگر از اصحاب

بجای او می نمود و علی بن ابی طالب را بجای خود خواهد نمود و سبط
 می دانست که اگر او بدست کفار ضایع شود بسیاری از اصحاب
 بجای او میست مانند بود و آنچه از رومی مدرا و دیگران نیز منتشی تواند شد
 سعد بن عبد الله گوید که برین شبهره جوابی که گفتیم آنرا با سهل و جبه
 واقع نمود و مرا خارج کرد و بعد از آن گفت ای سعد منینا باش نقص
 دیگر را گوئی و نقص اینجاک نیست که آن منیت که شما کرده و نقص
 کان منیت که صدیق که منبر بود از دهنش شکر و غار و حق که حامی پیغمبر
 اسلام بود و در اطنان بیعت اتفاق موصوف بودند و بار رسول الله
 در سرفه صاف بودند و برین کان خود را شب عقبه استلال
 بینمایند که ایشان نیز با مناضقین بودند و میخواستند که رسول الله را
 از پس کنند خبر و مرا ای سعد که ایشان بطریق و غیبت مسلمان شدند
 یا با کراهت سعد گوید که من چنان قیل و اورد شنیدم حیران ماندم که چه جواب
 بگویم زیرا که اگر بگویم که با کراهت مسلمان شدند خواهد گفت که در آن
 وقت رسول الله صلی الله علیه و آله لشکری توانستند داشت که
 ایشان را ازین حیثیت مجبور بسلام سازد و اگر بگویم بطریق و غیبت

مسلمان شدند و گفت هرگاه ایشان طوعاً باسلام آمدند پس ازین
 میگویند که ایشان در باطن اتفاق داشتند پس من از جواب عاجز
 شدم و در غرضه نزدیک بود که بگویم بشکافند و بخراب بر من مستولی شده
 از پیش اخیر و باسی میفرمادین و در مسایل مشکوک و یکه در خاطر
 داشتیم بطور ماری ثبت نمودم و متوجه بفرمانی گردیدم و بخت
 حضرت امام نجفی ابو محمد حسن بن علی العسکری علیه السلام فایض شد
 دیدم که نشسته مشابه مادر روزی مبارکش میدرخشید و در دکان
 پیری بود که چون ماه نو در بخش و ضعیفای دی مبارکش را روشن
 روشن بود و حضرت امام علیه السلام من خطاب نموده فرمود
 که ای سعد چه خبر باعث آمدن تو شد با چنان کفتم شوق تو
 حضرت تو را با چنان آدر و ای مولای من حضرت امام علیه السلام
 بعد ازین گفت و شنید فرمود که سیاهی که میخواستی بر من پیش
 کفتم با من است ای مولای من پس حضرتش فرمود پس ازین پس
 فرمود و میگوید که در زمین مبارک داشت پس من رو بفرستش کردم
 و میایل خود را یک بیک میپرسیدم و آن حضرت بوجوب بخت

این حدیث در کتاب
 مناقب آمده است

رقم دوازدهم که در سعد بن عبد الله در حدیث مسایل خود را با وجود
 یک یک تفصیل نقل نموده و در کتاب احتیاج شیخ طبرسی مذکور
 لکن آنچه در اینجا در کار داریم و مناسب بطلب این کتاب
 از ویست ما نمیکشیم کی از آنچه گفته اند که گفتیم ای مولای من خبر
 که چه خبر مانع است که مردم بخت را با ما نمایند که در آنست
 الله علیه فرمود که امام صلوات الله علیه گفتیم صلوات حضرت فرمود و آن
 که خست یا ایشان شخص مضی بر غرور و ایشان را نشاند که قسم
 مولای من جایز است فرمود که همین علت است که مردم بخت
 از جهت خود نمیکشوند که در مؤذیانیت برانی که حاصل بآیند
 و آن بان امیت که از انبیاء علیهم السلام حضرت است تعالی بفرست
 و ایشان کتاب فرستاد و ایشان را مؤذیه ساخت بوی و بخت
 و اعلم بود که اکل امت و معدن اختیار می که اندوخته اند
 ایشان این بود که ایشان بفرستند و آخر معلوم شد که منافق اند
 حضرت موسی کلیم الله با و فرستاد و کمال علمش و نزول می بر او
 کرد از اعیان تو مش و در دوسای مکرش و خداوند و در نزدی

ریش و سکی در میان و انعامش بیشت از نیا از برای قاضی چنانچه حضرت علی علیه السلام

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا

نیکی بسیار کرد موسی از میان قوم خود هفتاد مرد

لِمُقَاتِلَاتِهِمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمْ لَانُورُ مِزْلِكَ حَتَّى

از جهت قتل که گاه میانی میان نمی آوریم تو

تَرَى اللَّهَ جَهَنَّمَ فَاحْذَرَهُمُ الضَّاعِقَةَ عَظِيمًا

آنگاه که بینم قتل انگار پس فرستاد برق را و عظمت ایشان

پس هرگاه خستیا از دنیا که ایشان حضرت امیر متعالی از برای نبوت

برگزیده یافتند واقع شود و اصلاح و حال آنکه کائنات این بود که بر اصلاح

و مقصد نهافتند خستیا را مهابه و انصار چون خواهد بود و چون

برضد واقع شود پس از اینجا میدانیم که خستیا را جایز نیست که بر

حضرت علامه انبویب ما تخی القصد و بعد از این بیان حضرت

قایم فرمودی سعد در وقتی که خصم تو دعوی نمود که حضرت رسول

صلی الله علیه و آله را بگویم که بر آن برگزیده و با خود و عیب بر

که میدانست خلافت او را بعد از خود میدانست که او مقتدا امور

آید و خواهد شد و قاضی حدود و سایر کمالات دین درست او

خواهد بود و چنانچه نبوت خود شوق بود و خلافت او نیز شاق است

و اگر او کشته شود کسی درین امور بجای او نمواند بود و علی با وجود آن

بجای خود نخواهد آمد که میدانست اگر او کشته شود دیگران بجای او

نمیتوانند بود و چه سبب گفتی با و که آیا گفت رسول الله صلی الله

علیه و آله که خلافت بعد از من بی سال خواهد بود پس این سال

موقوف بعل چنانچه کما بنا بر مذمت شما خلفای را شنیدند خواهد بود

لا بد او خواهد گفت بی بعد از او را و تو بایست بگویی پس چنان

که رسول الله صلی الله علیه و آله میدانست که خلافت بعد از او

با او بگو خواهد بود و بایست بداند که بعد از او بگو با غیر خواهد بود و بعد از او

با عثمان با بعد از او با علی خواهد بود و پس رسول الله صلی الله علیه و آله

و حجب بود که هر چهار را با خود بنیاد برد و همایان را شاق کند

چپ پنجه را بگو بگو و بایست که آن سه را ضیف کند و اندک تر

کردن و او بگو بنسب را با خود بدون و دیگر وقتی که گفت صدیق

و فاروق طوفا مسلمان شدند یا که از حبیب چه گفتی با و که مسلمان

شدند طغیان را که ایشان بایند و همیشه بحالت میسر کردند و ایشان خراب
می پرسیدند از آنچه میبودن یافته بودند و تو سر و سار کتب معتدله
از قفسه محمد صلی الله علیه و آله از غوث بامش میبود و ایشان گفته بودند
که محمد بر عرب ظفرافه مسلط خواهد شد چنانچه بخت انصر مسلط
بر بنی اسرائیل شد و ظفرافه یعنی محمد در دعوی نبوت کاسبت
چنانچه بخت انصر باطل بود و چون از بنو نصر و نصر و تسلط او را
شنیدند پیش او آمدند و از مساعدت کردند بر شهادت آلا آلا
و با او پست کردند بطریق که از در بر سید هر یک بجوگست شهری کار
کار او راست شود و چون از مطیع خود میاوس شدند با جمعی از بنی
مثل خود مقرب نمودند که او را بکنش حضرت انصاری کید
ایشان را از آنحضرت رفع نمود و غیظ ایشان را با ایشان رو فرمود
و از آن حیل که کردند خیر ندیدند چنانچه طلحه و زبیر پست کردند با ایشان
بطریق که از جهت او بجوگست بلدی برسند و چون میاوس شدند
پست را کشیدند و بر و خروج کردند و از آن کش پست خیر ندیدند
سعد بن عبدالله که یک چون سخن حضرت مولای مینی قایم آل محمد

با چارید حضرت ابو محمد حسن بن علی علیه السلام با آنحضرت مسکوا
انصاری علیه نماز بر خود بستند و من آنجا پروردگارم **فصل پنجم** در
ذکر مناقب و علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه با محمد بن مقاتل در مدینه
اینست که بعد از کماله گفت شنیدم علی بن ابی طالب در مقام احتیاج بود
بر اقصیت امامت حضرت مولانا و مقتدا امیر المومنین صلوات
الله علیه و آله و انظار من حجت چند ایراد نمود و ما درین اوراق آنچه
حضرت شیخ در مقام احتیاج ایراد فرمود نقل می کنیم آنست
که حضرت شیخ فرمود و ما از جمیع مسلمانان پرسیدیم که اسلامی که محمد
صلی الله علیه و آله را آتش آن مبعوث شده که است جمیع ایشان شفق
الکلمه گفتند که شهادت برین کفایت نمادی جز خدای کیمیا
پیمتا و محمد بسند و فرستاد ما است و او را بر آنچه او را جانب
حضرت انصاری آورد و از نماز و زکوة و روزه و ماه رمضان و حج
خانه خدا کسی استطاعت داشته باشد و عمل کردن بقرآن محال
آز اطاعت انستن و احرام نماز حرام دانستن پس این قول را ایشان قبول کردند
چون همه اتفاق داشتند درین قول و شهادت الله تعالی برین پس

بعد ازین آفریدیم پس سیدیم که آیا حضرت امده تعالی در میان خلوق
 برگزیده است که ایشان را از سایر خلوق خستار کرده باشد پس ایشان
 با نفاق گفتند بلی هست گفتیم بایشان که برمان شما چیست برین که
 حضرت امده تعالی برگزیدگان است که گفته اند برین قول حضرت امده تعالی که
وَرَبَّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
 یعنی پروردگار هر چه خواهد آفریند و هر چه خواهد برگزیند و آنها را اختیار کردن
 پس این قول را هم از ایشان قبول کردیم چون حق بود و از ایشان پرسیدیم
 که این جماعت که برگزیدگان حضرت امده تعالی اند کیانند و ایشان با نفاق
 گفتند برگزیدگان مشقوند پس این قول را نیز از ایشان قبول نمودیم
 و گفتیم برمان شما برین قول چیست و گفتند قول حضرت امده تعالی که فرمود
يَا أَيُّهَا النَّاسُ اخْلُقُوا كَمَا رَأَيْتُمُوهُمْ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ
 یعنی ای مردم هر چه ببینید از ایشان آفریند و از ایشان آفریدیم و شما را قبیله ها
 و نژادها را که می بینید از ایشان آفریدیم و از ایشان آفریدیم و از ایشان آفریدیم
لِتَعَارَفُوا لَئِنْ أَتَاكُمْ عِبَادُ اللَّهِ فَقُولُوا إِنَّ خَيْرَ عِبَادِهِ
 یعنی که اگر از عباد خداوند آیدند و از ایشان آفریدیم و از ایشان آفریدیم و از ایشان آفریدیم

برین مشق و چنین خواندند که **إِنْ خَيْرَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ فَقُولُوا**
 پس قبول کردیم این قول را ایشان شایسته شدیم برین که برگزیدگان حضرت
 امده تعالی مشقوند پس دیگر از ایشان پرسیدیم که آیا حضرت
 امده تعالی در میان مشقون برگزیده است هر گفته ای گفتیم کیانند
 ایشان گفتند مجاهدون فی سبیل الله پس قبول کردیم این قول را از ایشان
 و گفتیم برمان برین معنی چیست گفتند قول حضرت امده تعالی که فرمود
فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
 یعنی خداوند مجاهدین را با اموال و جانهای خود برگزید
عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا دَرَجَاتٍ مِنْهُ
 بر قاعدین پاداش بزرگ و درجات از جانب خداوند
وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
 و بخشش و رحمت و خداوند بخشنده و مهربان
 این قول را از ایشان قبول کردیم و بران شایسته شدیم پس گفتیم
 ایشان را که آیا حضرت امده تعالی در میان مجاهدین برگزیده است

گفتندی که تقسیم ایشان کیانند و ایشان گفتند سابقان و جباران تقسیم ایشان
برین قول صحت بر گفتند و قول حضرت اند تقالی چپ بخود نموده
هل یستوی منکم من انفق قبل الفتنه
یعنی با مساوی است کسی که خرج کرد از خود و جباران
و قاتل اولئک اعظم درجه من الذین انفقوا
نمودند و قاتل کرد آنجا است بزرگتر است از آنان که از خود خرج کردند
من بعد و قاتلوا و کلاً وعد الله الحسنى
بعد از قتل که خود نیز قاتل کردند و قطعیان را بعد کرده است و یکتا باشد
پس این برمان نیز از ایشان قبول نمودیم و برین گفتیم که بزرگترین
حضرت اند تقالی از کرده مجاهدین آنانست که سابقند و جبار پس
و دیگر از ایشان سوار کردیم که آیا حضرت اند تقالی را در میان سابقین
در حجاب و بر گرفته هست و نیز ایشان اتفاق گفتند بی تقسیم
کیانند گفتند آنان که جبار و شان و طعن و ضرب و قتل
ایشان در جبار و پشتر باشد تقسیم ایشان را که برمان شما
برین قول صحت بر گفتند و قول حضرت اند تقالی که نموده

فمن یعمل مثقال ذره خیراً یراه و من یعمل
یعنی هر کس که بکند مثقال ذره نیکی می بیند از او کسی که بکند
مثقال ذره شرّ یراه و جباری که نموده و قاتلوا
مثقال ذره عمل می بیند از او کسی که بکند مثقال ذره شرّ
که نفسکم من خیر محبوه عند الله هو خیر و اعظم الخیر
و بزرگتری خود می باشد از او و زود آمدن او بهتر و بزرگتر است
این برمان از ایشان قبول کردیم و شما شدیم برین که بزرگتر حضرت
اند تقالی در میان چپ و صاف خلق از شدن مجاهدین آنانست
در حجاب و آنانست که جبار و ضرب و طعن و قتل و جبار و ایشان پشتر
باشد پس و دیگر از ایشان پرسیدیم که ازین دو مرد که است ایشان
اعتقاد کرده اند یعنی علی بن ابی طالب علیه السلام و ابوبکر کدام
یک است که جبار و آنی پس اند بودند و طعن و ضرب و قتل که در جبار و
پس اند پشتر بود و حد اتفاق گفتند علی بن ابی طالب علیه السلام
پس شدیم برین که علی افضل از ابوبکر است و بالاتر است از ابی
و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و جمیع کل امت را رقم آورد که

اندر علیه بر کرده حضرت استعالی است بایستی که اصحاب بنا بر آن که
است از نفس رسول الله صلی الله علیه و آله بر داشته و چون حضرت را
قطع نظر کردند و طالع کردند آنچه را که موجب قهنا و اسلام شد که آن اختیار
کردن نامت باریت که خستیا کردند آنکه کسی که حضرت استعالی نماید
نموده و بر کرده و دیگر ایشان پرسیدیم که علامت مشغون چیست
گفتند خوشه نیی مشغون غاشغون میباشد گفتم بران شما چیست
برین قل گفتند قول حضرت استعالی چیست آنچه فرموده
وَأَزَلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هَذَا
یعنی آنکه یکدیگر را بهشت از برای پیروزان و دور نیست اینست
مَا تَوْعَدُونَ لِكُلِّ أَتَوَابٍ حَفِيفٍ مِّنْ خَشْيٍ
آنچه وعده کرد و وعده بود و وعده بود که هر که از برای پیروزان و دور نیست اینست
الرَّحْمَنُ بِالْغَيْبِ وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ
از آن تعالی در اینجا و جبار دل را بهشت است حق
حضرت شیخ فرموده که مایه این قل را قبول کرده بران شما به شدیم
که مشغون غاشغون میباشد و دیگر پرسیدیم که غاشغون چه علامت

میدارند و ایشان گفتند غاشغون لغون میباشند گفتیم بران شما
برین قل چیست گفتند قول حضرت استعالی چیست آنچه فرموده
إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ
یعنی و خورشید است که خورشید در میان همه مکان علی بن ابی طالب
قبول کرده و شما به شدیم برین که غاشغون علما نه بعد از آن پرسیدیم
ایشان که علم و دانش را از هر یک است نه ایشان گفتند آنکه که عدل
و ابروی نبوی حق و غفایان زنی پسر و تبرج و حکم باشند آید و حکوم
پرسیدیم بران شما برین قل که است گفتند حضرت استعالی چیست آنچه فرموده
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصِّدْقَ
یعنی ای گروه که ایمان آورده اید کشتید چهره نبوی و دوری
أَنْتُمْ حُرْمَةٌ وَمَوْظِعُهُ مِنْكُمْ مَعْمَدًا
و هر که کشته شود کشته شود از شما و دوری
فَجَزَاءُ مَثَلٍ مِّمَّنْ يُحْكِمُ يَدَهُ ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ
پس جزای مایه است که هر که کشته شود از شما و دوری
پس مایه است که هر که کشته شود از شما و دوری

أَفَنُيْهِدِي إِلَى الْحَوْلِ لَوْ أَنَّ بَيْعَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ
 بَيْنِي وَأَنْتُمْ كَرَاهِيَةً بَيْنِي قِيَامُ تَرْكِ بَيْعِ بَيْنِي وَأَنْتُمْ كَرَاهِيَةً
 إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
 کاره نموده شود بر حسب شما و چون حکم می کنید
 و بدین آیه می آورند بگویند حق اولی قرار فرمود و پس باین که
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با اتفاق اعلت باید که اهدی بسوی
 حق عادل کل است باشد و این حیثیت که اهدی بسوی حق عادل است
 از کل باید که البسته و بالفور و او حاکم و متبوع باشد بکلیتین
 مذکورین و قیال انکار کنند مگر کسی که باقی مجادل مکرر و درستی اولی
 باشد حضرت شیخ اجل بن بابویه قمی فرموده که چون سخن با خجاست
 من کسبتم فیهما الذین منی کفر ابن قتال
 یعنی منبسط شد انگشت که منسب بود
 چون شنیدین گفت اما الکافر فیهما و اما انا
 قمی یا مامنه علی بن ابی طالب علیه السلام
 و لا انکرها و علیه اخی و علیه

أَمُوتُ وَ بَرِئْتُ مِنَ الْاَوَّلِ وَالْثَانِي وَالْثَالِثِ
 یعنی فرمودست انا من آوار کردم بر حجت امامت حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام و بری شتم از اذل که ابو بکر است ثانی که عمر و ثالث که
 عثمان است و بعد ازین امر گفت ابن قتال که من بنابر و نکردم با
 کسی مثل نمیر و نمی بین بابویه الحنفی که او علم و نصف از همه است و آنچه
 گفت یکی از کتب گفت **رسم اوراق** گوید که منظره حضرت
 شیخ اجل علی بن بابویه رضی الله تعالی عنه ابن قتال مبسوط تر از نیست
 که او در مقام ایراد نمودیم لکن چون نسخه که برستان بنیض افتاده بود
 سقیم بسیار مغلول بود و نسخه دیگر بهم رسید که با آن مقابله شود
 و بعد از آن سیار آنچه درین اوراق نوشته شد از آنجا پیران آمد و دیگر
 آنکه چون جناب شیخ اجل بن قتال در مقام محتاج بوده مناسب
 آن بود که در رسالات حضرت شیخ اجل بن قتال مخاطب جوابها
 از او باشد لکن در آن نسخه چون چنین بود ما نیز آنچه در آن نسخه بود و چنین
 میبارست نموده ایم تا خیانت نباشد **فصل بیستم** در ذکر منظره حضرت
 شیخ اجل علم افضل خیر محمد بن علی بن بابویه رضی الله تعالی عنه

و مجلس ملک کن الدوله آن میت که چون که در فضل و کمال اجتهاد حضرت
 شیخ قدس تعالی منجه بشا بافتاب عالم تاب جهانگیر شد ملک کن الدوله
 مشتاق صحبت او شد و کفر ستاد و انما من شریف قدوم سعادت
 از دم او نمود و حضرت شیخ فخر کن الدوله را بعد از ده شش شریف
 شریف از رانی فرمود و در وقت طاعات کن الدوله از جای خود
 برخاسته حضرت شیخ را استقبال نمود و در جای خود نشاند و خود
 بر دژانوی آب یکطرف نشست و نیازمندی پشاه اظهار نمود و چون
 مجلس را رسته کردید بحضرت شیخ خطاب نمود و گفت ای شیخ
 جماعتی از علمای ما که درین مجلس از اختلاف دارند در ابواب و عمر عثمان
 و سایر صحابه که مضمون کرده شیعیه اند بعضی میگویند طعن بر ایشان
 و بهیبت و بعضی را کان این که طعن جائز نیست چه جای وجوب بقاء
 حضرت شیخ درین مسند چیست حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه فرمود
 ای ملک بدانکه حضرت الله تعالی قبول نمی کند آن کسی که در جسد
 حضرتش را آنکه آنکس نمی کند چنانچه در این ده سال باطله از چنانچه
 کلمه طینه لا اله الا الله بران طلق و کویاست چنانچه بر اسالت فرست

حضرت نبوی صلی الله علیه و آله را قبول نمیکند یا آنکه حکم کنه بطلان هر
 که زبان که بر روضه دعوی نبوت کرده باشد مثل مسکله کذاب و سوء و عیوبی خارج
 و غیر ایشان و همچنین قبول نمیرایند و قرار بامت حضرت اسد الله تعالی
 علی بن ابی طالب را آنکه نفی کند امامت آنانی را که در زمان آنحضرت
 صلوات الله علیه دعوی امامت کردند و از ایشان بی شود و کن الدوله
 این فایده شیخ را پسندیده حضرتش را مانا کرد و بعد از آن تمام نمود
 آنحضرت شیخ که بر آن علی دلیل منجی بود برین که ابو بکر سرور خداست
 که حق آنحضرت بود و بعد فرمود و حضرت الله تعالی در رسول الله صلی الله علیه
 و آله نیست حضرتش فرمود که حقیقت حال خیر آن بطلان خلقت او را
 از قصه سوره برات استنباط می توان نمود ملک گفت تفصیل آن را
 حضرت شیخ بیان فرمایند شیخ فرمود که اجماع کل امت حضرت مصطفی
 صلی الله علیه و آله معتقد است برین که چون سوره برات نازل
 شد حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله را بر او گرد
 طلب است فرمود که این سوره را در کلمه معطره از جانب من در کرم
 حج بشکر کن بخوان ابو بکر سوره مبارکه را بر گرفت و خواند و چون

قدی از امامی نو و بر علی علیه السلام از جانب حضرت عزت جل جلاله نازل فرموده
 بر منبری اند علی اکبر ای محمد بنی که حضرت امیر المومنین علیه السلام بر منبر می ایستاد
 لا یؤذی عنک الا انت اوجل منک
 یعنی ای که سوز و حرارت را بر منبر کنی سزاوار جانب تو که تو را بر روی کوفت
 باشد پس آنحضرت صلی الله علیه و آله امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
 علیه فرمود که از عصبانیت بگریخت سوز و راز و بگریخت و در منبر گریخت
 که بخواند و هر سال از تجدید رسالت پس حضرت امیر المومنین علیه السلام را
 فرموده آنحضرت علی بن ابی طالب رسالت را بجای آورد پس ازین قصه معلوم
 و متیقن میشود این که ابو بکر سرور امامت و خلافت در ساندن احکام
 الهی بجای نیست و این که حضرت امیر المومنین علیه السلام خلیفه نبی است
 از جانب پروردگار عالمیان جل جلاله پس مردم و مومنان گردیدند کسی را
 که حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام را که خدا
 عالمیان مقدم داشته هم ازین حدیث بیرون می آید
 که ابو بکر از تابسان منسوبان پیغمبر صلی الله علیه و آله است و از وی نه
 اسلام بر او است بشمارت قول حضرت امیر المومنین علیه السلام چنانچه میفرماید

فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي و ازین جهت که تابع پیغمبر
 پس کسی که مرا پیوست منم بدین معنی که او است صلی الله علیه و آله است البته
 و با انصاف و محبت و دوستی حضرت امیر المومنین علیه السلام را رسول الله صلی الله علیه و آله
 نمی فرمود و بدو امانت فرموده حضرت امیر المومنین علیه السلام چنانچه میفرماید
 تَلْزِمُكُمْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي
 یعنی ای کسانی که مرا پیوستید و دوست داشتید پس مرا پیوستید کنید
 يُحِبُّكُمْ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ
 که دوست دارد و امیر المومنین علیه السلام چنانچه میفرماید
 و هرگاه که محبت خدا و رسول نباشد منصف نخواهد بود و منصف ایشان من
 بلکه من نیست این بدانکه علی بن ابی طالب حضرت بر کسی که منصف باشد از
 زمین این قصه ظاهر و معلوم است که امیر المومنین علیه السلام آنحضرت
 و دیگر ائمه و روایات نیز دلالت دارد چنانچه محبت و پیغمبرین
 مخالف و موافق اتفاق دارند که در آیه و احادیث
 أَفْئِدَانِ عَلِيٍّ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ
 یعنی کسی که پیوسته است از پیغمبر که خود و با او باشد شاهد است

را در بقیه پیغمبر است صلی الله علیه و آله و شایسته حضرت است و نیز
 مخالف موالف را بگوید نمود و آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
طَاعَةُ عَلِيٍّ كَطَاعَتِي وَمَعْصِيَتُهُ كَمَعْصِيَتِي
 یعنی طاعت علی مثل طاعت من و مخالفت او مثل مخالفت من
 و همچنین بگوید کرد و آنکه در واقعه جبریل علیه السلام دید که حضرت شمس
 میدان لاف می و بر بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله کمال مبارک و بی
 فتنی در جهان و کمال با کمال و تقدیم میرساند حضرت رسول الله صلی
 الله علیه و آله خطاب نمود و گفت ای محمد بن عبد الله که علی در جهان بخند
 نهایت هر چه بن فانیست که در حضرت تو بخند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
يَا جَبْرِئِلُ اِنَّهُ مِنِّْي اَنَا مِنْ جِبْرِئِلُ كُنْتُ وَاَنَا مِنْكُمْ
 یعنی ای جبرئیل او از من است و من از تویم و منی من خیر از شما
 پس که شخصی هدایت رسانیدن چنین آیت بعین بروم نه باشد
 و حضرت الله تعالی او را از بالای هفت آسمان غزل زرین فرماید چکونه
 هدایت رسانیدن پس آیت بروم و امامت عام خلق تواند داشت
 و خلق او را این چنین رسانیدن دهند و او را از جهت امامت خود

اختیار کنند و چکونه مظلوم نباشد کسی ولایت امام است و حضرت
 حق عز و جل را بالای هفت آسمان مقرر فرمود و باشد و دیگران آنرا از خود
 ربانیت و از کج نماند چون سخن حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه بدخا
 رسید بکن اندوایش خطاب نمود و گفت ای شیخ آنچه افاد و فرمود
 و کمال موضوع در دشمنی است افغانی اند و درین مقام کی از قربان
 که منتهی بود انتم و در خدمت پایی ایستاده بود بعد از آن که از ملک
 مخصوص شد که با حضرت شیخ حکم نماید گفت ای شیخ بزرگوار چکونه بایز
 تواند بود جماعت بر شماست و حال آنکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
لَا تَجْمَعُ اُمَّةٌ عَلَيَّ الضَّلَالَةَ
 یعنی هیچ جمعی نیست من بر کس
 حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه در جواب فرمودند که انچه بدو
 باطلست کی آنکه معاوض است با حدیث تنقیح علیه که رسول الله فرمود
سَتَفَرِّقُ اُمَّةً عَلَيَّ ثَلَاثَةً وَسَبْعِينَ قَوْمًا
 یعنی و بگردد من بر من بر هفتاد و سه قومی
 پس در حدیث پیغمبر صلی الله علیه و آله شهادت داد و بفرقی امش بعد از

وفات حضرتش و این اجماع لازم برای خود ثابت میکردند و است
 ابی بکر این نیست مگر منافقه زیرا که حصول اجماع نیست موقوف به اجماع
 این گفتار و سه فرق این حدیث متفق علیه دلالت بخلاف آن میکند
 پس هرگاه دو حدیثی که یکی متفق علیه و دیگری مختلف فیه باشد معارض
 شوند و هر یک است عمل متفق علیه و ترک مختلف فیه و این ظاهر است
 و بعد و بعد از آنکه حدیث موقوف است بیک اجماع است نیز هیچ
 باشد و بحث بجز اجماع موقوف است بحدیثی که این سخن
 و در است و در طلبت پس فایده که عمل بحدیث متفق علیه نمایند و این
 حدیث را ترک کنند و چه سیر آنکه اجماع بر حدیثی که بر واقع نشد
 زیرا که کتب حدیث تاریخ هکلی دلالت دارند بر این که صحابه پیش از وفات
 پیغمبر اختلاف کردند در تصدیق حدیثی که شمشیر بر روی هم کشیدند و اتفاق کردند
مِنَ امِيرٍ وَمِنْكُمْ امِيرٌ
 یعنی از امیرانی است و از شما امیر است

و امیر المؤمنین علیه السلام و سایر بنی ششم و بعد بن عباس و سید الشهدا
 و پس از ائمه بن سعد و جمیع کثیری از قبیل خزرج و جمیع کثیری از کابریه صحابه

مثل سلمان و ابوذر و مقداد و غفار و زبیر و جابر بن عبد الله و انصاری و غیره
 انو ب انصاری مخیرترین ثابت و دشمنان وین ابو سعید خدری و سهل بن
 حنیف انصاری و حدیثی بن زید و ابی بن کعب و برید بن حصین و ابی و خانی
 سعید بن علی انوی متابع کردند از پیوست هم از حدیث صحیح
 ایشان مرویست که علی و سایر بنی ششم مدت شش ماه است کردند
 تا آنکه جمعیت کردند و در از خانه اش بر آوردند و در نزد ابی سعید بودند
 و ستی بیت او مالیدند و گفتند پیوست کرد و خانه فاطمه را تسبیح کردند
 و حضرتش را با تازیانه زدند و بنی حنیف هم متتابع نمودند و در بیت
 و زدند و در خانه ایشان زدند و چون راست ایشان را باطل میداشتند
 تا آنکه ایشان را جمل زدند و گفتند پس ما برین که گفتیم اجماع است و است
 ابی بکر واقع نشد بلکه اجماع اهل بیت بلکه اجماع مهاجرین و انصاری
 تنها هم نشد و بر تصدیقی که از حدیث صحیح باشد محمول که یکی از صحابه
 خود بود و یکی آنکه است و در وقت عرب یعنی جماعت آمد و در وقت
 است و است که گفته اند قتل آن مردی زنی است
 و حضرت از قتل یک کس نیز است فرموده است چه چیز میفرمود

اِنْ اَبْرَاهِيمَ كَانَ اُمَّةً قَانِيَاً لِّلّٰهِ خَافِئًا

یعنی کسی که ابراهیم نیست یعنی هرگز نکرده و عاقلی است

وَضَعُفَتْ رُءُوسُ الْمُسْلِمِينَ اَلَّذِينَ اٰمَنُوا فَمِنْ بَنِي إِسْرٰءِیْلَ وَمِنْ نَّحَارِیْ

رَحِمَ اللّٰهُ قَوْمًا يَّجْتَرُونَ وَاَلْقَيْنَا اُمَّةً وَاحِدَةً

یعنی که خداوند از قس که عموماً خواهد بود و قیامت است بجهنم

پس بقدری که این حدیث صحیح باشد در حضرت اسد الله تعالی علیه السلام

ابن ابی طالب و ابان و خود من در وید و کنت اگر چه این که فرمودی

محمّد است لکن اولی این است که حدیث رحل رسا و علم کرم که بحسب

حد و اکثر حضرت شیخ زینی الله تعالی علیه السلام در جواب فرمود که ما

کثرت را در کتاب الهی فرمودیم و مظهر فیما یم مثل قول تعالی

لَا خَیْرَ فِی کَثِیْرٍ مِّنْ جُؤْدَتِهِمْ وَاَمَّا وَلَٰكِنْ

یعنی چیزی در بسیار نیست از راه گمان

اَلْکَافِرُ یَلْمِزُ الْمُؤْمِنَ وَاَلَّذِیْ اٰمَنَ یَلْمِزُ الَّذِیْ کَفَرَ وَاَلَّذِیْ نَسِیَ اٰیٰتِ اللّٰهِ یَلْمِزُ الَّذِیْ

بسیار می زیان

تفصیل می کنند

وَلَٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ نَجِبٰوْنَ وَاَمَّا وَلَٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ فٰسِقُوْنَ

وَلَٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ نَجِبٰوْنَ وَاَمَّا وَلَٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ فٰسِقُوْنَ

وقت بر حذر و آید و قس از حال الدین امنوا و عملوا الصالحات

یعنی بجهنم که ایمان و عمل صالح

وَقَلِیْلٌ مِّنْهُمْ وَاَمَّا وَلَٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ نَجِبٰوْنَ

یعنی قلیل از هر یک که هستند

وَاَمَّا وَلَٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ نَجِبٰوْنَ

یعنی بسیار از هر یک که هستند

وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسٰی اٰمَنَ فَاَهْلٰکُوْهُ بِالْحَقِّ وَاَمَّا وَلَٰكِنْ

یعنی از قوم موسی که ایمان آوردند و کشتند و ایمان می کردند

وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسٰی اٰمَنَ فَاَهْلٰکُوْهُ بِالْحَقِّ وَاَمَّا وَلَٰكِنْ

وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسٰی اٰمَنَ فَاَهْلٰکُوْهُ بِالْحَقِّ وَاَمَّا وَلَٰكِنْ

وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسٰی اٰمَنَ فَاَهْلٰکُوْهُ بِالْحَقِّ وَاَمَّا وَلَٰكِنْ

وَمِنْ قَوْمٍ مُّوسٰی اٰمَنَ فَاَهْلٰکُوْهُ بِالْحَقِّ وَاَمَّا وَلَٰكِنْ

دویم آنکه منت بر ضلالت اجتماع نمی کنند برونه آنکه مضموم و غفلت زیرا که
 است در یخه یث مطلق واقع شده و شامل مضموم و غیر مضموم است
 و چون مضموم و غفلت باشند هر است که اجتماع نمی کنند بر ضلالت آنکه است
 از مضموم خالی باشد اجتماع ایشان بر ضلالت جایز نیست زیرا که بر هر یک
 هر که و خطا جایز باشد در وقت اجتماع پس نیز مانع آن تواند بود چون
 که هم حضرت شیخ اعلی الله در تفسیر اینجا رسیده سایل غایب می شود **و اما**
آنکه که بر اتحاد بر خفت حدیث مذکور تخصیص آن چنین است و در کلام
 نیست زیرا که کلام هر است و از سبب هم خداوند تعالی آنکار می تواند
 کرد که در آن است در حدیث مذکور بعضی است هر چند می که عدد
 باشد یک شیر باشد خواهد بود و کجاست آنکه اجتماعات باطله که موجب
 نیز بر ضلالت ایشان حاکم است مثل اجتماع انکشی بین قاضی و قاضی و غیر
 اجتماع فی دین معویه علیها لعنت الله و الله که در آن سیمین قوم
 او بر قتل قره العین مصطفی صلی الله علیه و آله و غیر ذلک ضابطه لکلام
 بزرگ و همین است و قیاس شد پس آنکه که مراد کل نیست باشد و کل
 است از جهت که مضموم نیز در غفلت ظاهر است که بر شکلات اجتماع

نمی کنند چنانچه در کلام جاب شیخ نیز ایاتی این شده حاصل کلام آنکه
 چون سایل غایب می شود در کن الله که گفت چگونه جایز تواند بود
 جمع نیز این است با آنکه زبان غیر قریب العبد بود و نه حضرت شیخ
 و در باب فرمود چگونه جایز نباشد و عقل ازین چون امتناع
 کند و حال آنکه حضرت آمده قاضی در کتاب غرر و مفرد
و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل
یعنی نیست که در کتاب و تحقیق آنکه پیش از او رساله
افان مات و قتل انقلبتم علی اعقابکم
یعنی پس اگر ایستاد و برگشتید بر عقبای خود
 و عقاب ایشان بر عقاب چهار است از رجوع ایشان بکفری پیش
 از پشت بران بودند و دیگر آنکه از رجوع کفری نیست اگر برگشت
 شده باشد بعد از فوت نبی ایشان عیب نبی نخواهد بود و در آنجا
 از رسول در وقتیکه حضرت موسی صلی الله علیه و آله نام بقیات
 پروردگار خود گرفت و چون در میان قوم خلیفه خود کرد و رسید
 که بجز و قوی س می نمود ایشان کس از او نمی خواند و نه آنرا

پرستیدند و بن حضرت مروان منع نشدند بلکه به ایشان عازم قبل
 آمدند و بجهت منع او ایشان را از کوسا پرستیدن چنانچه ذکر شد
 قال ابن اثم ان القوم استضعفوا وكادوا يقتلوا
 یعنی پس از آنکه مردم ضعیف گردیدند و نزدیک آنکه کشته شدند
 بران ولایت و در پس هرگاه جایز باشد برنت حضرت موسی علیه السلام
 که پیغمبر و الانعم بود و در تمام حیره و اوسبب غیبت چند روز او مرده
 شوند و مخالفت صییت و مونی او نمایند و سامری را بر خلیفه و مونی او
 ترجیح دهند چگونگی جایز نباشد برین است که بعد از وفات پیغمبر
 خود مخالفت صییت و مونی او نمایند و کوسا پرست شوند
 با آنکه انت موسی اصناف انصاف صحابه بودند و رکن القدر
 گفت ای شیخ اگر ممکن باشد درین باب سخن بیشتر بفرمایند
 حضرت شیخ فرمود ای ملک مخالفان نیز خوب بود و امام قایم
 و معتمد میگویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفت و کسی را
 خلیفه خود نداشت است این پیش خود یکی را خلیفه او ساختند پس
 بروی کرایشان می گویند حضرت پیغمبر کسی را خلیفه خود نداشت

3

باید که خلیفه ساختن است گفتن از خلاف عمل پیغمبر باطل باشد و اگر آنچه
 است کردند مطرب باشد باید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و خلیفه تعیین
 نکردن خاطی باشد و تعیین کردند در خلاف است لایق تربت است
 از آنحضرت با آنکه آنچه پیغمبر صلی الله علیه و آله است میدهند از
 ترک صییت و خلیفه ساختن شخصی اختلاف لایق نیست چه جای
 پیغمبر صلی الله علیه و آله را زیرا که از عقل خیر و ستانی مرده و جان نمانده
 که از دنیا برود و وصیت کند که چه از پیغمبر صلی الله علیه و آله پس
 چگونه جایز باشد و عمل چگونه است باید که پیغمبر صلی الله علیه و آله را در دنیا
 برود و وصیت و نظام کار نیست خود را بنای بی حواله نماید و ایشان
 معطل نمیدارند و اما اگر ایشان را هم خلاف کند و همیشه بر روی هم
 بکشد و حال آنکه حضرت الله تعالی امر بصییت فرموده و میفرماید
 کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت فاحملوا وصیه و ذکر
 یعنی شهادت بفرمایید که گواه حاضر شد بر شما مردن خبری که وصیت است
 یعنی بفرمایید که الله فی اولادکم الذکر الذکر مثل خط الانبیاء
 یعنی وصیت بفرمایید که در اولاد شما از بزرگانی که مثل انبیا است

و پیغمبری اند علی و آله و فرموده کسی که بی محبت می رود مردن در مردن
 یا بهیئت است یا بنابرین پیغمبر خود را غیب بجهل میازند و دیگر آنکه
 حضرت اند تقالی ایشان را در سیر مایه بهیئت نمودن و با ببال
 و فرزدان ایشان پیغمبر خود را چون میفرماید که بهیئت کند در مردن
 ایشان و کسی که فضل مع خلقی باشد ایشان غلبه کرده اند اگر اند
 قایم مقام حضرتش باشد و در خط شریعت او و تفسیر کتابی که از جانب
 حضرت اند تقالی آورده و در نزد او باشد علم آنچه است آن محتاجند
 و دیگر آنکه اگر این قول صحیح باشد که حضرت اند تقالی تسنین امام خلیفه
 با خست یا ایشان گذاشته لازم می آید که در ستاد پیغمبر محبت باشد
 و احتیاج بآن نباشد و این در حکم حضرت اند تقالی جایز نیست بلکه
 میگوئیم که پیغمبر بهیئت نزد با ببال تسنین که بعد از حضرتش قایم
 با ببال باشد و تصور میشود که ایشان نیز در کتب خود را فرموده اند
 و این باب است مثل حکایت غدیر و غیره و از هر عیب ترا که این
 طایفه میگویند که رسول اند صلی اند علی و آله خلیفه تفسیر یافت
 و ابوبکر خلافت پیغمبر نمود و غیره از این خود کرد و غیره مخالفت پیغمبر و ابوبکر

نمود و خلافت را بشو می بیند پس کس قرار داد و کن اند و این سخنان پسندید
 و حضرت شیخ را تسنین نمود و آنکه سوال نمود که این طایفه چه فرستادند
 و ابوبکر را خلیفه ساختند و بر دیگران ترجیح دادند حضرت شیخ فرمود که بآن
 آن که پیغمبر او را در حالت مرض و دیگران قتل می نمودند اما مست نماز را
 با و رجوع نمود لکن این قول صحیح نیست زیرا که مخالفان خود هم در آن
 اختلاف نموده اند چنانچه بعضی میگویند که پیغمبر عایشه را گفت بپدر
 خود که ای ابا بکر ایست نماز کند و چون پیغمبر بر آن مطلع شد یک دست
 بر دوشش میبرد و دست دیگر بر دوش علی بن ابی طالب نه و بگوید
 آمد و ابوبکر را از محراب دور کرد و ابوبکر پیغمبر افتد می کرد و مردم با ابوبکر
 و بعضی میگویند که پیغمبر صلی اند علی و آله بخصه فرمود که پدر خود
 بگو که با مردم نماز کنند پس اگر این خبر صحیح میبود بایستی که مهاجران
 این را از انصار حجت سازند و در سینه و کتب با و تسنین بخند و معتقد
 هستند بخوبی و اینها چون تواند بود که اعتقاد کنند قبول عایشه
 و خصه و حال آنکه کمان میروند که واسطه خبر نفع از برای خود و پدران خود
 این قول را بفرموده اند پیغمبر گفته باشند و مع هذا ایشان قول حضرت را

فصل بن

در باب فکد رو نموده و شهادت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 و اطمینان قبول کرده و گفتند که ایشان را حجت بر نفع خود شهادت
 میدهند با آنکه نتوانستند مدید در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام
 و پیغمبر را با و بخشیده بود پس هرگاه بنا بر قول فاسد ایشان کذب است
 پس بدو آء عالمین امیرالمؤمنین و امیرالمؤمنین علیه السلام از حجت بر نفع
 الیما ذواته جایز باشد از عایشه و حصه چون جایز نباشد و ایضا
 چگونه خبر عایشه و حصه صحیح باشد و حال آنکه مخالفان خود روایت کرده
 که شهادت از هر درختی بر قبول نیست و نیز گفته اند شهادت زنان
 مقبول نیست حتی در ده و هجده و کثران مادام که مردی ایشان
 نباشد پس بکنانند و گفت سخنان شیخ هر دو درست و مطابق آفتاب
 و سخنان مخالفین هر دو باطل و خلاف حق است و دیگر سوال نمود حضرت
 شیخ که طائفه امامیه از چه جزم کرده اند که باید امام و خلفای حضرت
 رسالت پناهی و وارثه باشند حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه فرمود
 ای ملک امامت فرقی نیست از فرائض حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقرر فرموده است البته محصور در عدد و محصور است

چنانچه در شبانه روزی هفتاد و یک نماز فرض کرده و گفته اند که در
 نیز در چند صنف از مال مقرر فرموده و زوجه و جوی در ماه رمضان امر فرمود
 و حجه الاسلام را در مدت العمر کرب و اجاب ساخته و عدد و ائمه علیهم السلام
 نیز در زوجه قرار فرموده پس چنانچه در اعمال مذکور و چون چه نقص نتوان
 همچنین در عدد و ائمه علیهم السلام مثلاً در عدد و رکعات نماز چنانچه میتوان
 گفت که چرا از هفتاد و یک و کم نیست در عدد و ائمه و خلفای حضرت
 پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز میتوان گفت از دوازده و چهار زیاد تر و کم نیست
 و دیگر چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کیفیت اعمال مفروضه
 مذکور و در کتاب کریم مذکور ساخته و حضرت رسالت پناه
 محمدی صلی الله علیه و آله یکی از همین نموده و همچنین عدد و ائمه و خلفای این خیر خدای
 مذکور ساخته بکنانند و گفت که مخالفین با شما چونست که در
 عدد و فرائض مذکور و متفق اند و در عدد و ائمه اختلاف نموده اند حضرت شیخ
 رضی الله تعالی عنه فرمود که مخالفت مخالفین در عدد و ائمه ابطال
 قول مانعی کند همچنانکه مخالفت نبود و نصاری مجوس و ملاحده در
 رسالت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و معجزات او ابطال دین اسلام

ورسالت آنحضرت و بجزای او نمی کند و اگر خبری بجز و مخالفت جمعی را
 باطل شد بی ایستی که هیچ خبر علم حاصل نشود و زیرا که هیچ خبری نیست که جمعی
 در آن اختلاف کرده باشند ملک این بخان را هم شنیده گفت
 حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در چه زمان ظهور خواهد نمود و
 شیخ در جواب فرمود که حضرت الله تعالی صاحب الامر علیه السلام را
 بجهت حکمت و مصلحتی نظر با حق تعالی است پس باید که وقت ظهور
 آنحضرت را غیر خیر حضرت الله تعالی نداند چنانچه احادیث نیز
 برین دلالت دارد از آن جمله اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
مَثَلُ الْقَائِمِ مِنْ وَلَدِي مَثَلُ السَّاعَةِ
 یعنی مثل قیام **دفعه اوله مثل قیامت**
 و حضرت الله تعالی از جهت ابهام ساعت فرموده
وَكَيْتَلُونَا عِزَّ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِمُهَا
 یعنی هرگز ندانید **قیامت** اگر چه وقت خواهد آمد آن
قُلْ إِنَّمَا عَلِمْتُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا
 بگویند که دانش آن من نیست **دفعه دوم** و گفت احسان اینست که از

لَوْ قُتِلَ إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ
دفعه ششم که اندک است بگویند آن در آسمانها
وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِيكُمْ كُرًّا إِلَّا بَعْدَهُ
دفعه هفتم یعنی آن پیش **که بگویند**
 ملک گفت چگونه تواند بود که شخصی از بنی آدم نماند از زندگانی کند
 حضرت شیخ فرمود که این عجیب نیست که ملک نشیند و خبر جمعی را که
 معسر نبوده و اندک ملک گفت شنیده ام اما سخت آن بمن ظهور ندارد و
 شیخ فرمود حضرت الله تعالی در قرآن مجید میفرماید حضرت نوح
 علیه السلام در میان قوم خود حسنه را که میخواست با او بیاید که نوح و ملک
 گفت این صحیح است لکن در زمان اینست که از زندگانی احوال ندارد
 حضرت شیخ فرمود که هر چه از حضرت الله تعالی پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل
 داشت از محال نیست حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
يَكُونُ فِي أُمَّتِي كُلِّ فُلَانٍ أَمِيرٌ سَالِفٌ خَلْدُهُ وَتَالِفٌ أَلْفُهُ
 یعنی در امت من **دفعه هفتم** و در آن وقت که خداوند بخواهد که از
 و چون عمر احوال از نبودن داشت باشد و جریان سنت حضرت الله

تجشع عمرای و زردین است و عیب باشد مناسب است که حصول آن
در اشهر صنف نبی آدم باشد هیچ صنفی شهنشاه را نام نیست پر تو
بود که سنت عمر و زور در حضرتش جاری شود و رکن الدو که گفت شمار اول
ایست که امام و زور هم غایب نظر پنهانست و حال آنکه احتیاج
بنصب امام جهت اقامت احکام و عزادین انصاف مطلق است
و هرگاه او غایب باشد این فواید بر وجود او متفرع نیست پس احتیاج باو باشد
شیخ و جوب فرمود که احتیاج بر وجود امام جهت بقای نظام عالست که
لولا الإمام لما قامت السموات والأرض لما أنزلت
یعنی که انصاف و عدل برپایی نیامد آسمانها زمین نیساید
السماء قطرة ولا أخرجت الأرض بركا نهها
یک قطره و پسندون نمی آید زمین بگوشه
و حضرت اند تقالی پیرمهر خود صلی الله علیه و آله خطاب فرمود که
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ
یعنی نیست خداوند که عذاب کند و انت هم در میان ایشان
پس هرگاه خلق را عذاب نخواستی که پیرمهر میان ایشان باشد پنهان

خداوند نخواستی که امام در میان ایشان باشد زیرا که امام قائم مقام
پیرمهر است و چنانچه مقرر گردید نبوت و زوال می و عشاق و از غافل
نقل درین که حضرت پیرمهر صلی الله علیه و آله فرموده
الْجُحُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ فَإِذَا ذَهَبَتْ
یعنی آسمانها امن است پس اگر از میان آید
الْجُحُومُ أَتَى أَهْلَ السَّمَاءِ مَا يَكْفُرُونَ وَ
آسمانها میرسد بآهل آسمان آنچه را که نمی شناسند
أَهْلُ بَيْتِ أَمَانٍ لِأَهْلِ الْأَرْضِ فَإِذَا هَلَكَ
آهل بیت امن است بآهل زمین پس اگر از میان آید
أَهْلُ بَيْتِ أَتَى أَهْلَ الْأَرْضِ مَا يَكْفُرُونَ وَقَالَ
آهل بیت من می آید بآهل زمین آنچه را که نمی شناسند
عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ بَقِيَتِ الْأَرْضُ بِغَيْرِ خَلْقٍ سَاعَةً لَافْت
علیه السلام اگر بماند زمین بی خلقت یک ساعت
بِأَهْلِهَا وَبِغَيْرِ كَرَامَةٍ لَمَاجَتْ بِأَهْلِهَا كَأَمِيجِ الْبَحْرِ بِأَهْلِهِ
پس اگر از میان آید بآهل زمین بی کرامت و بآهل زمین بی کرامت

و چون کلام حضرت شیخ رضی الله تعالی عنہ مقام رسید ملک کنیز
حضرتش از پیش بسیار نمود و با اهل مجلس اطهارا فی الضمیر و تعصبا و خود فرمود
و گفت حق آنست که این فرقه برآیند و دیگران باطلند و حضرت
شیخ التماس نمود که اگر اوقات مجلس از این فرقه و خود و شیخ ملزم
حضرت شیخ بر خاسته نازل خود شریف برد و چون روز دیگر ملک
رکن الدول و بر سر سلطنت نشست حضرت شیخ بسیار نیکوئی با او کرد
پس یکی از حاضران گفت کما ان شیخ نیست که چون بر مبارک حضرت
امام حسین صلوات الله علیه را بر نیزه کردند و سوز و گداز میخواند ملک گفت
این سخن را از نوشتند و ما از او فراموش کردیم و فرقه در باب این
بخبرت شیخ نوشت و حضرت شیخ در جواب نوشت که این فرقه را کسی
مرویت که او را بر مبارک آنحضرت شنیده که چنانکه از من روایت
میخواند و لکن از آنکه علیهم السلام این خبر را نرسیده و منکر آن هم نیستیم
بلکه آنرا حق میدانیم زیرا که چنانچه جایز است که در روز قیامت
دست و پای کناه کاران سخن کنند چون که تکرار
مجید بر آن ماطن است و در اینجا که مفسر مایه

الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ
یعنی در روزی که میبندیم و دهانهای ایشان را و تکلم میکنیم با دستهای ایشان
و تشهد انجلهم مباهکا و ایاک یبوت
و شهادت بنسبت ایا ای ایشان بخبری که کسب میکنند
جایز است که هر مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه که خلیفه حضرت
الصدق علی امام مسلمانان کی از دو سید جوان اهل بیت و جانشین
حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پدرش علی مرتضی مادرش فاطمه
زهره علیهم السلام تکلم بطق بیان در آمده زبان بکلامت کتاب الهی شریف
بلکه انکاران در حقیقت انکار قدرت حضرت الهی افضل حضرت
رسالت پناهی است و عجب آنکسی است که او مانند صد و این ابرار
انکار میکند آنکسی که ملائکه در تمام و کمال است و آسمانها قطرات خون
با بریده اند و حیایان با او را بلند نوحه و زاری برآورده اند و هر کس که او این
قسم اخبار را با وجود حق طرق قوت سند انکار کند پس میخواند
بود که انکار چنانچه شایع و عجرات رسول و جمع مورخین و نویسندگان
نیز که آن امور نیز بر مثل این است و طرق بر ظاهر شده و مضمون

آن بر بخت پرست و الحمد لله و فصل **خواجه ویکم** در ذکر ایان
 ابوطالب رضی الله عنه **رقم اولی گوید** ناصب کور دل لکان نیست که
 حضرت ابوطالب رضی الله تعالی عنه با وجود کمال سعی و کوشش او در احیاء
 و تقویت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و از هر رسالت ایمان بان
 حضرت نیاد و و کافر و منافق و نجیب شیخ شاعر یا علی الله
 و جهم لاحقاً و نیست که آنحضرت مؤمن از دنیا جلست فرمود و زری
 یقین ایمان او را کند و در طریق کی گزین خفیف از بجا طریقه سید و آن
 اینست که بنسب کیا و میا مسلمات الله علیه نموده بود که در مسلمات
 و ارحام نجبه کفار باشند بگوید بر اصلی که احادیث از باب حبیبیت
 مسلمات الله علیه بر آن دلالت دارد و عقل سلیم هر بر آن حاکمت
 باید که از اصحاب ارحام ظاهر باشند پس بنابرین اصل حضرت ابو
 طالب رضی الله تعالی عنه باید که بر کوشش بسیار قریش کافر و مشرک
 و ساجده مسلمان نموده باشد و پیش از بعثت او و بعد از طلب بسیار
 آمده و بعد از حضرت رسالت پانهمی و امیر المؤمنین مسلمات الله علیهما
 حضرت ابراهیم علی نبینا و علیہ السلام باید که همه توحید حضرت حق

بفیت عظمت و نبوت نبی علیهم السلام مقدر و در حبیب و طاعت کافر
 باشند و این نیست که صحن ایمان این طریق و لایق شدن ایمان حضرت ابوطالب
 مخصوص شیعه است چون ناصب اصل نه که در اسلام ندانند و اما طریقی و دوم
 اثبات ایمان او که از اقوال افعال حضرتش استدلال نمیناید و دلالتش
 حاصل است آنست که جناب شیخ مفید درین فصل قدس صلی الله علیه و آله
 و ما ترجمه از ایمان یسنا نموده اند و الله تعالی بر حق است و انما ایمان
 نکردن آنحضرت مثل سایر مردمان بواسطه مطلبی است که بعد ازین از
 کلام حضرت شیخ رضی الله عنه در آخر همین فصل ان شاء الله تعالی معلوم
 خواهد شد و در طریق استدلال شیخ رحمه الله قائله چنانچه حضرت
 سید اجل بنید مرتضی اصلی الله تعالی در فصول خود آورده اند و اینست که
 شیخ فرموده و در جمله خبر که دلالت بر طاعت ابوطالب رضی الله عنه
 در وفادار و محبت است با رسول الله صلی الله علیه و آله و نصرت
 اوست آنحضرت را بدل از بان اوست و در فرموده و علی و جعفر را
 با طاعت آنحضرت و قول حضرت رسول الله است صلی الله علیه و آله
 او را در وقت وفاتش که فرمود ای عم مسلمة رحم بجای آوردی غیر

چرا ای ابراهیم دعا کرد و این جایز نیست که حضرت رسول الله صلی الله
 علیه و آله کافر را دعا کند در حضرت ائمه اربعه علیهم السلام و بعد از آن در
 میان اولاد او حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را امر فرمود بتغییل و تغییر و این
 او و جبر و طالب و تغیل که بحسب سن بزرگتر از حضرت امیر المؤمنین
 بودند و در آن وقت هنوز ایمان نیاورده بودند و فرمود پس اگر او
 کافر میسر بود با کسی که اولاد او را کافر بود و نه فرماید که متحمل تغییر او
 شوند نه نمون با آنکه بطریق صحیح مریدیت که چون ابوطالب وفات
 کرد حضرت جبرئیل از زور تبیل رسول الله گفت ای محمد رب تو
 بتو سلام میرساند و میفرماید که از کفر پیرون ره که نام تو مرد و این قول
 بر اوست بر ایمان او چون ازین قول محقق میشود نصرت او در حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و تقویت نمودن او در حضرتش او را امر
 رسالت و دیگر دلیل ایمان او قول است بفرست امیر المؤمنین صلوات
 الله علیه و آله و آری که دید نماز او را رسول الله صلی الله علیه و آله گفت
 ای فرزندان چکار است که منجی حضرت امیر فرمود این منجی است که
 منجی منم و این خوانده است پس آنوقت که تابع سپهر غنت باشد که او را

دعوت میکند که بخیر پس این قول اقرار نموده بصدق رسول الله صلی الله
 علیه و آله و این اقرار حقیقت ایمانست و دیگر با که حضرت امیر المؤمنین را
 دید که با رسول الله نماز میکند و در طرف راست رسول الله صلی الله علیه و آله
 ایستاده و جبر را بود و گفت بجهنم که ای فرزند و ابوالسپهر غم خود را متغییل
 یعنی تمام کردن پس بفرستی امیر ائمه و فرست بفرست رسول الله
 او نیز بخیر کردن مشغول گردید و در طریقت وارد شده که آن قول نماز حقیقت
 بود که در اسلام واقعه بعد از آن ابوطالب نبی امیر ائمه و این شعر را نثار کرد
عزیزه ازل علیا و جعفر اثنی عشری عند مسلم
بقی بیک علی جعفر مسمی و زید زمان
الشراف والکرب والله لا اخذل النبی ولا
المؤمنین و لا و با ائمه ائمه که خوانند که در نمون
یخذلکم من بی فی حسب لا یخذلکم و انصر
مؤمنکم و لا یخذلکم من بی حسب که در نمون و آری کند
این عینکم آخی من اخی من بینه من و آری
بهر هم خود را آن منی که در میان او را اندام و پیران

بطریق خیرش
 ایستاده

پس این شعر عرف صحیح نموده و نبوت نبی صلی الله علیه و آله و فرقی نیست
 میان این که رسول الله صلی الله علیه و آله از توصیف نبوت کند و نظم
 کلام دین که در شعر کلام عرف کند و شایسته و بر آن کسی که حاضر باشد
 و دیگر از دلایل ایمان این شعر است در تصدیق و لایحه چنانچه فرموده عروج
اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنْ اَنْبَا الْاَمَكْدَبِ لَدُنَا وَلَا يَنْفَعُ
یعنی بدانید که این که در کتب است نبوت و کلامی در نزد ما و از او بیفایده
بِقَوْلِ الْاَبَاطِلِ وَ اَنْبِضْ لَيْسَتْ اَعْمَامُ
کنش مردم باطل و نبض نیست اعمام
بَوَجْهِهِ شَمَالُ الْيَتَامَى غَضَمَةُ لَدَا مِلْ
فرایند سر یتیمان و نگاه دارند و غصه است
 پس این شعر شهادت داده و بصدق رسول الله صلی الله علیه و آله و شهادت طاعتی
 که احتمال تاویل ندارد و معنی فرموده و کذب را باز آنحضرت و در هر وجه دعوی
 میفرموده و دین نیست که حقیقت ایمان این حضرت و دیگر فرموده عروج
اَلَمْ تَعْلَمُوْا اَنْ النَّبِيَّ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ الْمَیْنِ حَقٌّ فِيْ اَوَّلِ الْكَلْبِ
آیا نمیدانید که نبی محمد است و رسا و حقیقت که در اول کتب

پس آنحضرت فاطمه علیها السلام معصوم نمیشود از خطا و اهل در آید
 جایزه و است بود و وقوع امری آنحضرت که موجب اذنی باشد و عروج
 اذنی آنحضرت دلیل حاست بود و بر جواز اذنی رسول الله صلی الله علیه و آله
 و بنا بر این جایزه و است بود و جواز اذنی حضرت الله تعالی این اتفاق
 باطلست پس صد و دهمی که موجب اذنی حضرت فاطمه باشد از
 حضرت فاطمه علیها السلام جایزه نباشد و این نیست که عصمت و هر چه
 عصمت آنحضرت ثابت باشد و حقیقت قبول قول و دعوی او و نباشد
 بشا و نیست زیرا که شایسته و ضرورتی ندارد است که دعوی بر باطل
 تواند بود و کذب بر و جایزه نباشد تا مردم ببال که اگر چه باطل میکنند
 بلکه چون غیر صلی الله علیه و آله شایسته بر نماند و اگر کسی با
 آنحضرت دعوی میکند که خردترین ثابت شهادت و حضرت
 از پدر رسیده که از کجا دانستی که این قد از دست خردی گفت آنکه میدهم که
 تو رسول الله و معصومی و کذب بر تو جایز نیست پس آنحضرت
 شهادت او را بجای شهادت و و شایسته گرفت پس ازین میرسد
 که هرگاه مدعی معصوم و کذب بر و جایزه نباشد بر دعوی او و نباشد

نباید بود و طلب نمودن غلبت پس گفت که حضرت فاطمه را خوش من
کرد و از شما چلیب ظالم باشد پیکش و نیز از خداوند
عالمیان رسول او کرده ملعون باشد بدین حال حضرت است
إِنَّ الدِّينَ يُورَثُ لِلَّهِ وَرَسُولُهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
یعنی هر کسی که آنرا از کسی است که در ستاده و از هر کسی است که
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا
در دنیا و آخرت و دنیا و آخرت از هر کسی است که از هر
فصل سی و دوم در ذکر خوب بشام بن حکم رضی الله تعالی عنه میانی را که از
بعضی حدیثی پرسید چنانچه در فضل بنید بل سید مرتضی علی الله جلاله
منقول است آن چنین است که میانی از هشام پرسید از منی میانی
که در میان خانه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور است
چنانچه روایت می کنند که در روز وفات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
گودشت آن وقتی که الله تعالی یحییقه هذا المسکینی
یعنی هر کسی که در ملاقات کند الله تعالی یحییقه این بابت است
و در حدیث دیگر مذکور است که آنحضرت علیه السلام فرمود

إِنِّي لَأَرْجُو أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحْيِيْقَهُ هَذَا الْمَسْكِينُ
یعنی هر کسی که در ملاقات کند الله تعالی یحییقه این بابت است
و در حدیث دیگر مذکور است که آنحضرت علیه السلام فرمود
که ملاقات کند خدی تعالی یحییقه این شخص که در ملاقات است و بعد از آن
معنی همانست مگر بجای دوست میدارم که در اول صحبت رجا
دوست می آید کلام آنکه بشام علیه السلام میانی را که گفت که نهیست
ثابت نیست زیرا که استنادش معروف نیست و ظاهر نیست که
قصه جویند سخنان حدیث را وضع کرده باشد و ثانیاً گفت بر تقدیر
ثبوت حدیث معنی آن این بود که میانی که در ملاقات بود که در ملاقات
ثابت و عالم مولای ابو خدیفه و ابو سعید بن خراج با هم اتفاق نموده
نوشتند که هرگاه رسول الله صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت
فرماید ایشان اهل بیت او را زیر پرش اومع کنند و حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام را که مذکور شد که خلافت شود و چون عمر رسید
که کرد و ایشان بود آن صحیفه و نزد او بود پس از آنحضرت
اینست که من دوست میدارم یا رجا دارم که حضرت الله تعالی را

ملاقات کنیم و آن بحضرت با عمر فاروق و برادرش و آن حضرت بکرم
 و بشام رضی الله تعالی عنه بعد از این تامل شادی که دلیل برین قول تواند بود
 پراکنده شود و گفت دلیل برین نیست که عادت روایت کرده اند که
 چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از در دنیا جلت فرمود و کار برادر
 قرار گرفت ابی بن کعب مسجد آمد و فرمود که بگوشی که اهل مسجد تمام
 شنیده و گفت البته مملکت شد و اهل عقد و من ایشان تا نصف نازم
 بلکه تا نصف من آنجا است که از فعل ایشان بصلالت می فهمد جمعی
 گفته ای صاحب رسول الله کیستند ایشان که اهل عقد و نه و عقد
 ایشان برپا بسته شد و ابی بن کعب گفت قومی هم عقد بسته که بعد از
 فوت رسول الله صلی الله علیه و آله اهل بیت او پیغمبر و اهل بیت او
 نهفته و ایشان را در جای و نشاندند اما و منکر که این را از پیغمبر نهاده
 به نام ایشان در مقامی بدارم که بر جبهه دم از ایشان ظاهر کرده و او را
 جمعه دیگر نهاده و نماز **و قلم و رتبه** که کوفتن غالب چنانست که اهل عقد
 بعد از استماع قول او از خمیه کار سازی کردند و منکر که جمعی بحال
فصل بی چهارم در ذکر تحقیق شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان القفیه رضی الله تعالی

عنه حدیث میرا در جواب سائل که از فضیلت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 سؤال نمود چنانچه در فضل حضرت سید اجل سید مرتضی علی الله تعالی صلوات
 و مذکور است آن نیست که در مجلس شریف ابو الحسن احمد بن الحسن
 العلوی المجدی همدانی اهل تسنن از حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه پرسید
 که دلیل صیحت برین که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب افضل است
 از کل مجاهد حضرت شیخ در جواب فرمود که دلیل برین قول غیرت فرمود
 اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَ أَيْدِيهِمْ وَلَا يُحِيطُ بِشَيْءٍ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ
 پس حضرت امیر المؤمنین آمد و با آن حضرت از آن مرغ بریان خورد و این
 ثابت شد که دوست برین حق در نزد حضرت است تعالی است که
 ثواب و عقوبت از جمیع خلق باشد و نزد حضرت تعالی و ثواب اکتس عظیم است
 که علمای او شرف و رفاه و عبادت او پشتر از جمیع خلق باشد و این بر آن
 قاطع است برین که آنحضرت از حق افضل است سالی حضرت پیغمبر
 چون من حضرت شیخ با بی تمام رسید سائل گفت پس دلیل بر آنست
 اینکه بر بخت انجیث حال آنکه اقل انجیث انس بن ملک است

و پس فرموده است نبی باشد حضرت شیخ در جواب فرمود که اگر چنین بود
خبر واحد است فیما بین نقل کرده و لکن نه است این حدیث را قبول کرده اند
و کسی بر این کار کرده و کسی بخیریت در رفته و در پس بنابرین مقتضات
اجماع بحثش واقع شده و بنابرین بر آنست با آنکه بنا بر آنست که
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با بخیریت بر صحابه احتجاج نموده فرمود
أَشَدُّكُمْ اللَّهُ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَمْ يَسْمَعْ أَحَدٌ مِنْكُمْ بِشَيْءٍ مِنْهُ
یعنی اگر کسی از شما را دیده باشد که با کسی گفت باشد از این رسول است ای پادشاه
بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ يَأْكُلُ مَعِيَ مِنْ هَذَا الظَّيْرِ فَيَجَاهِدُ
یعنی که در بین خلق منزه است تا بجز او این ازین مرغ بر این است
أَحَدٌ غَيْرِي يَزِيدُ بِنَايَكَ اللَّهُمَّ لَا تَخْشَعُ فَعَمَّا اللَّهُمَّ أَنْ تَشْهَدَ
یعنی خداوند منزه است از ترس و از شهادت
پس خبر صحابه بخیریت را از آنحضرت قبول کردند و هیچیک از آنرا نگذاشتند
امیر المؤمنین علیه السلام با برینست که در این احتجاج کند خصم و خصومت
که از جهت برین بر تبه است متلافست که اعلامی است با قوم در
مقام منزه باشد *یعنی ارق* که در ظاهر نیست که با مقام مقتضی

بود و با آنکه بنابر آنکه شمس برین نبی نبود که حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه
از جهت فضیلت آنحضرت صلوات الله علیه بر جمع صحابه بزرگتر حدیث
اختصار فرموده و الا و لایلی فضیلت حضرت است و الغالب محلات
است علیه السلام و الا و لایلی ظاهر من المعتبرین از آیات انما دیت غیر ما
زیاده از آنست که حد و نهایت داشته باشد چنانچه برستی چنانچه
و هو یست جملی هم که حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه بعد از این گفت
شاید بنابرین بطریق شهادت بر صدق قل خود و تصحیح روایت از فرمود
که بعضی از مجربین بر پس از آنکه گفته اند که طرف ترا جمع خبر است و لایلی
که در و شیعه است بر روایت انس بن مالک حال آنکه ایشان تفسیق بکه
تکفیر انس نه و علی بن ابی طالب که انس که شهادت کرد در نفس است
و ولایت حضرت علی بن ابی طالب است اما آنکه آنحضرت نه است
و او بسبب نفرین آنحضرت بعلت بر سر گرفتار شد و در آن علت مرد
چنین باشد پس چون ایشان بر روایت فاسق بکه که از احتجاج بطلب خود
ممانند جماعت معترفند و بر جواب این معترض گفته اند که که در و شیعه
احتجاج با انس کرده اند که این از آنحضرت بر ایشان وارد آید بکه احتجاج بر و است

گوشتش جمع علیه است فرموده اند پس قاضی بایان دار نیست **نقد اولی**
 گوید که بعد از آنکه شایخ با بیکاریت سایل گفت مسلم و شریعت
 رویت را باین گفتی لکن شاید مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله است
 غلط باشد و خود در این بیان نه در کثرت ثواب و فضیلت آنحضرت
 بر جمع غلط لازم آید و این قول معنی آنست که او را با چند سوال دیگر باین
 قولش پیغمبر است بر حضرت شایخ رضی الله تعالی عنه و در رتبه
 حضرت شایخ هر یک با سهل و بجهت جواب فرموده اند چنانچه در فضل
 حضرت سید اجل سید مرتضی رضی الله عنه مفضل است و هست لکن
 ما از جهت چنانچه بود آن سوالات بفرمانها مبادرت ننمودیم و اگر
 کسی را بوساطت ایشان لایحیه باشد باید که بفضل حضرت سید
 رجوع نماید **فصل پنجم** در ذکر جواب حضرت شایخ اجل محمد بن محمد بن
 النعمان القمینی رحمه الله تعالی عنده شخصی اهل اقرار را که از جواب
 غیبت حضرت بقیة الله صلوات الله علیه و آله افاضه فرمود
 سوال کرد و فرمود آن نیست که حضرت شایخ فرموده اند تعالی مضرب فرموده
 که در وقتی از اوقات یکی از مقرر که در نهایت صداقت و در

مذمت خود و کمال تدین بود و مخاطب داشت گفت سؤالی دارم که تو
 و آنرا از جمیع کشمیری که در تکلیف شیعه ایمانیه بودند در خراسان فارس
 و عراق سوال کردم و هیچیک جواب ندادی من گفتم اگر منیر مانی
 سوال کنم حضرت شایخ فرمود که من نعمت سوال کن هر چه در خاطر
 داری که بتوفیق الله تعالی آنرا جواب بگویم پس سایل گفت خبر
 مرا از امامی که غایب میدانید آیا او را مسئله تقیة از تو و سایر دوستانش
 فطوریست که باید مسئله تقیة از اعدایان و دوستان اعدا حضرت
 شایخ در جواب فرمود که غیبت امام علیه السلام از اعدای مکتب و از
 اکثر جاهلان با و خواهد بود و خواهد بود و دوستان ایشان باشد و این که
 گفتیم بحسب ظن غالب معرفت این هم انچه را درم که از جماعتی که هم
 الحال با ممت و اعتقاد دارند و تقیة باشد لکن از من و تقیة
 نیست زیرا که میدانم که من الحمد لله بحقیقت معرفت آوریده ام
 پس سایل گفت این طرفه جویمت که پیش ازین از هیچکس شنیده ام
 دوست میدارم که این جواب را از جهت من بخص که دانی و اطراف
 آنرا بر من ظاهر کنی که چون از جاهلان با و از جماعتی که الحال با

او قایلند و قیامت است و از وقت نیست حضرت شیخ در جواب فرمود
که قیامت از احوال و احتیاج بر بیان ندارد و اما قیامت او از جاملان با واسطه
آنکه تعبیر نیست که از جهت تقرب ببلین بعد کشتن او در شب
تا در روز ایشان غمت بهم رسانند و صاحب جاه و منصب شوند و آنکه
خود بعد کشتن او در دنیا پیدا شود و اعانت آنان که بعد کشتن او در
می آیند بکشند و بریکه گفتند بهجت آن ملن من غالب است که چنان
معرفی ندارد که او را منع کند ازین حال و او را طبعی که این طبعی دارد
باز دارد و اما بعد قیامت آنحضرت از آن که محال است او قایلند بهجت
آنست که ایشان معصوم و من از غلط نیستند و معجزه این رخا و او را
هم نیستند زیرا که ممکن است که اگر حضرت امام ایشان ظاهر شود
با یکانش باشند و دعای شیطان و طعن و نبوی ایشان برین بارود که
با آنحضرت خدا کند و مکان او را بر اعدای هر که دارند چنانچه
امم سابقه نیست با نیای خود میکرد و اندوا آنجمله قوم حضرت موسی
با آنحضرت و حضرت هرون عمن و مخالفت در زمین و از
شرعیت او بخلاف کرده با مری گردیدند و هرون منس و التکات

نمودند و بر عظمه وضیعت او کوشش نمودند پس هرگاه حال خلق این باشد چه بجا
دارد که خلق این بان نیز هر چند که با است آنحضرت اعراف و شش شبانه
از آنحضرت محزون شده باز جفا کنند اما از من مثال من آنحضرت بواسطه
آن تعبیر ندارد که ما با او خدای شکر می داریم زیرا که ما را معرفت
یقینی بحضرت الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله و خبر می روز
قیامت حاصلست این معرفت من با مثال مرامی میکند از خدا کردن
با آنحضرت ازین جهت آنحضرت از من مثال من من است و عونی
ندارد زیرا که خوف قیامت از عارف صاحب یقین نمی باشد چون سخن
حضرت شیخ با آنجا رسید سایل گفت پس ما برین که گفتی تجویز کردی
قیامت آنحضرت را منافعین شوند آنها که شایسته مدظله و باطنی
حال ایشان مثل حال است و این قول مؤدی بنا قضا میشود بواسطه اینکه
منافق در حقیقت شیعی نیست و تجویز کردی عناق را بعضی ایشان
حضرت شیخ در جواب فرمود نیست چنین که تو گمان کرده و من اتفاق
بشاید نیست ندادم و جماعت از شیعه که گفتند امام از ایشان قیامت
میکند ایشان قضا نموده عارف حقیقت شیخ نیستند و از ویل و بران

معرفت بنویسند بهر رسانیده اند و نجات را حاصل نیست ثواب
 داریم بکار این معرفتی که دارند که کفری از ایشان شده و پس **فصل دهم**
 گوید که در مقام میان حضرت شیخ اعلیٰ الله درجه دین مایه مکالمات
 و مناظرات بسیار واقع شد مکن با از جهت اختصار بزرگ همین قدر
 اکتفا نمودیم تا سماع لاف حاصل نشود و اگر کسی بخواهد سماع بر کل
 جنبه باشد باید که بمقتول سید اجل بنده مقتضی حمد الله بر جود نماید
فصل یازدهم در ذکر جواب ابو محمد فضل بن ابی انیسابوری رحمه
 مرسل علی او را است حضرت اسد الله غالب علی بن ابی طالب
 صلوات الله علیه و آله نسبت کرد سالی از بنی شاذان ال فیه و گفت
 چه دلیل اری بر ما است علی بن ابی طالب این شان گفت دلیل
 کتاب الله و سنت رسول الله علیه و آله و احباب
 مسلمین است تا و دلیل از کتاب الله و سنت رسول الله علیه و آله است که در آن
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
 یعنی از آن کسی که الله تعالی فرستاده و از آن کسی که او فرستاده و از آن
 پس حضرت اسد الله علی ابی طالب اول الامر منکم بود و چنانچه حضرت

خود رسول الله علیه و آله فرمود پس در مشورت بمعرفت اول الامر
 سه نمودن واجب است چنانچه معرفت الله تعالی معرفت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله واجب است و چون نظر بکلماتی مفسرین مخالف است
 بیکدیگر کمال حیران بر میگردد که مراد از اول الامر حضرت امیر المؤمنین است
 علیه السلام باشد زیرا که بعضی گفته اند که مراد از این شکرانست که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بجای میسر تا و بعضی گفته اند مراد علما و بعضی آن را معرفت
 و نامیون از منکر گفته اند و بعضی گفته اند که مراد علی بن ابی طالب و نسبت
 ظاهر بن حضرت پس از فرقه اولی می پرسیم که نه حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام در موضع متحد و امیر مکر بود پیش قبول خواست کرد
 و از فرقه دوم می پرسیم که نه حضرت از علما بود و از فرقه سوم می پرسیم
 که نه حضرت امیر معروف نامی از منکر بود و یقین که همین فرق در
 قبول مبارکست خواهند نمود و هیچ یک از احوال نگار نخواهد بود پس بر
 همه تقدیر و بنا بر قول هر یک از مفسرین آن حضرت مراد خواهد بود
 پس اتفاق کلی است مراد از اول الامر آنحضرت است و این است از هر
 کس واجب است زیرا که بودن آنحضرت اول الامر متفق علیه و دیگران

مختلف فیه است این نیست مگر معنی امامت تا دلیل امامت او نیست
 رسول صلی الله علیه و آله این است که آنحضرت از حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله از جهت تقابلهین دستاورد و او را میر کرد و انید بر سر
 او را متوکل اموال کرد و انید و مر کرد و او را که آن اموال بر سر اند و ز
 آنجا محبت که خالین لیدیان را بظلم و ستم کشیده بود و او را معین است
 از جهت اوست امامت حضرت الله تعالی برسانیدن آیات سوره
 برات بر سر کین کرد و او را علیه کرد و انید بر سر و در وقت فتن تنویر
 و چون نظر میکنیم غیر صلی الله علیه و آله این نیست را بر هیچیک از
 صحابه جاری نداشت این شهادت بر هیچیک از صحابه جمع نشد
 و امت را بر این این شهادت محاجد با امام پس و حبیب که بعد از طاعت
 رسول الله صلی الله علیه و آله از او را و انید او امام باشند غیر از او که
 این خصلتها در هیچیک جمع نشد تا دلیل امامت آنحضرت معلوم است
 الله علیه و آله باجماع امت بپند حجت و بعد از اول اوست که جمیع امت
 اتفاق دارند بر اینکه آنحضرت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله است لیکن
 اختلاف در زمان امامت او دارند بعضی گفته اند بعد از چندت

و بعضی چنانکه گفته اند و در جمیع اوقات اجماع است بر امامت هیچیک
 از دیگران در کثیر و العین نیست اگر چه بعضی از امت دیگر از او بعضی او را
 امام میدانند پس امامت شفق علیه اشق است از امامت مختلف فیه
 شفق علیه تبعیت اهل است از مختلف فیه و بعد از او علم از خود و ولایت
 اجماع بر امامت آن سر و انیت که کل امت اتفاق دارند که آنحضرت
 صلوات الله علیه صلاحیت امامت دارد و صلاحیت امامت بر آن
 مختلف فیه است شفق علیه و صلاحیت امامت اهل است امامت
 از مختلف فیه و بیسیم از خود و ولایت اجماع بر امامت آنحضرت
 اینست که اتفاق منعقد است برین که بنی هاشم صلاحیت امامت
 دارند و در غیر بنی هاشم اختلاف کرده اند و آنحضرت چون بنی هاشم بودند
 جانب پر و ما را امامت اولی است از آنان که از بنی هاشم نبودند و به
 چه نام از خود و ولایت اجماع بر امامت آن سر و انیت که
 اجماع است منعقد است برین که آنحضرت بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
 شصت بصورت عدالت بود و لیکن در عصمت اختلاف کرده اند
 و اتفاق کرده اند امامت در بعضی عصمت دیگران در عدالت ایشان چنان

و از مدقق علیه در عدالت و مخالفت فیه و عصمت اقی است بایست از
 متفق علیه و زنی عصمت و مخالفت فیه و زنی عدالت و تصدیق **فصل ششم**
 در ذکر سبب غزوه حضرت شیخ اجل محمد بن محمد بن نعمان المعینی رضی الله تعالی
 عنہ بایک از تلمیذین اجل سنت که او را ابو بکر بن عمر القندی در شجاعت و عدم
 شجاعت ابو بکر بن ابی قحافه در مجلس ابو صفور بن مزریان آن نیست که در
 فضول سید اجل سید رضی نور الله تعالی عنده مستطرد است که روزی
 در مجلس صفور بن مزریان جمعی کثیری از تلمیذین حضرت را حاضر نمود و در میان
 ایشان ذکر شجاعت افتاد و ابو بکر بن عمر گفت اقصای من اینست که ابو بکر
 از شجاعان عرب است مقتدر بر عریان و شجاعت حضرت شیخ
 رضی الله تعالی عنده برین قیل و حدس بر توانست که پس از شنیدن گفت
 او را که علم این شجاعت را ابو بکر را از برای توانی حاصل شد و بکدام وجه
 و نستی شجاعت او پس ابو بکر بن عمر گفت ازین روایت که او را وقت
 اهل قده نمود و با چند نفری حسیب بود و بجا به با او مخالفت نمود و دست
 او میگرداند و شجاعانه بود و بعد از ایشان از حضرت او را و در قتال ایشان
 حاضر نمود و گفت و اندک که اگر ایامی می بود پس بدید که من با ایشان قتال

خودم کرد پس از قتل ایشان شست کرد و نفس او ضعیف نشد و نرسید
 و باز از مدقق قتال اهل قده داشت پس اگر او در شجاعت سرآمد علم ایشان
 نیست بود و هرگز علم را نمی نمود و در نزاع و لان ایشان و از حضرت شیخ
 فرمود که اگر کسی این قیل را انکار نمود و بگوید که شجاعت بلا فزون
 معلوم نمیشود و در طریق و نستی آن در مدعی نیست که یا حضرت عذرا
 الغیوب آن خبر نمید و یا اگر آن شخص مبارکست نماید قتال اقران شجاعان
 و در برابر ایشان در ملک نمود و ذکر نزد دوستی که میان او و خصم رود
 بدل ششیر و نیزه و غیره را و در دو با هم دست و گریبان شوند
 و این هر یک مرتبه دانسته نمیشود و بلکه باید که گزافت امرت واقع شود
 تا علم شجاعت آن شخص بهر مدتی که در جانب حضرت علام الغیوب
 و افضل ابو بکر علم شجاعت او بهر مدتی که باشد چون کسی که عاقل باشد
 و در ملک و یتیمان نباشد و خان شجاعت او می نماید و اقرار آن
 میکند بجز دلانی که او بر زبان مخصوص در صورتی که دلایل صحت
 و صدق او بخندنی باشد که محتاج تا باطل نباشد چنانچه هرگز با او هر چینه
 مبارزت نمود و با شجاعی دست و گریبان نشد و خون گریز از گار

از دست او نیفتد و با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در جنگها
 حاضر شد هر یک از اصحاب را در جهاد و شرفا بر شد و از هیچ امری غایب نشد
 و مع ذلک در جنگین و اولی که نیفتاد بود و رسول الله را در میان دشمن
 گذاشت و در خیمه که صاحب لایه بود که حضرت رسول الله را گسترده
 خاطر کرد و نید پس قیل بشیعت او نیست که از خصمیت و یل یهودی چون
 سخن حضرت شیخ رحمة الله انچه سید کی از عیان شنید که در آن مجلس
 حاضر بود با یو بکر بن نمر خطاب نمود و گفت با که الله خوب نیلی به
 شجاعت ابوبکر گفتی بطریق مثال بجنا خطاب نمود و گفت در پیش
 ما مردی هست که صف پیدای او بر مرد مردم ظاهر است او پیش نماز
 است هر که امری که کرده طبع او است کسی را میداد و در مقام
 و آمد میگوید که با آن شخص من جیب و خاتم کرد اگر چه بر او
 جمع شوند قبله پدید و حضرت پس هر که چنین باشد چون کسی بجز ولای اقرار
 بشجاعت کسی کند پس ابوبکر بن نمر گفت من بجز قول ابوبکر را نیلی
 نه خیر بلکه اعتماد من بر فضل و بر جبر مرد است زیرا که ابوبکر با تفق
 خفیه بود بلکه اعتقاد منیکه رای او پس اگر او دشمن خود نیدید

اقدام بر قتال اهل نجره را درین قدرت را در خود گمان داشت برآید
 و حضرت مجاهد و انصار با یکدیگر میگویند زیرا که احتمال داشت که مهاجر و انصار
 او را محذول بگذارند و متقاعد شوند از نصرت او و خلاف قول او ظاهر
 گشته او سرگشته شود پس با وجود این احتمال در حضور ایشان این سخن را
 نمودن نیست که در کمال شجاعت و جرات حضرت شیخ فرمود و اولا مسلم
 بنید ازیم که ابوبکر را خطاب شد و ای صایب دهشت باشد زیرا که این دلیل
 عقلی و عرفی ثابت نمیشود و کتاب شریف نیز برین دلالت دارد
 در تقدیر است که اگر او اعتقاد باشد شاید که از کمال عین خوف با یکدیگر
 حکم نموده باشد که اصحاب را تحریر نصرت خود بکنند و ایشان را
 بغیرت در آورده از نصرت او باز نایستند چنانچه اکثر علماء در تدریست
 خود در روایاتی هر زمان میکنند و حال آنکه ابوبکر قسم یاد کرد که خود
 بنشیند با اهل رده و قال نماید بلکه قسم این یاد کرد که با سلطه اعوان
 و انصار را ایشان قتال کند پس قسم یاد کردن بنیکه خالید بن ولید را
 با شکرا سلام بر ایشان فرستد تا ایشان قتال کنند و ولایت بر
 شجاعت او نیکنند چنانچه تو گمان کرده و احتمال دیگر گمان این سخن را

و در این حدیث
 از ابوبکر

در وقت استیلا می غضب گفته و در وقتی که غضب بر شخص است تمسک
مستولی شود چون خان خستیا از دست او میرود و انگشتر خرد می کند
و میگوید که هیچ یک عالی نیست و حال آنکه اگر بگوید و نیز قهراف
نموده در وقتی که گفت پرستی که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
پروان گفت کسی از بروی نرون بازماند بود و بر او غضب بود و از خطا
و عا که بر او غضب بود و می آمد و می بودی که در پیش من توقع ندارم
آنچه از تو توقع میداشتید زیرا که در من شیطان است که در وقت
غضب انغوی میکند پس هرگاه که در غضب پند از من بجهت شما باشد
پس این قول را تصرف کنید تا اینکه در وقت غضب قول فعل را اعتبار
ندار و چون ابو بکر بن عمر ابی بنی اسد است ماکت شد **و در وقت که**
مغضب نیست که بر او غضب است و در وقت عیش و شادی که خشم نیست
مردان او را بجهت می پند که او را هیچ شجاعان عرب میکشید
پس اگر درین مغروریت که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود سکنی
تیری بجانب کفار می داشتند می بر روی کافری میکشید هر چند
که همیشه زبان کافران را با دندانهای او می شکست و می کوبید

یا در وقت جنگ ای می نویسد که در پیش او چه غلوه مستندی
گفت مثل مشهور است که اگر شاخ میداشت عالمی لب شاخ خود در شاخ
می کرد و الحمد لله که خیر فرمود و می کرد و **فصل سی و هشتم** در ذکر جواب
حضرت مفید رضی الله تعالی عنه هر سالی که از خاندان ابو بکر و ائمه
مرض رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کرد و آن نیست که سالی از
حضرت شیخ رضی الله عنه پرسید که آیا امامت نمازی که ابو بکر کرد
در مرض موت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله با و آن حضرت نبود
یا نه حضرت شیخ فرمود که آنچه بجهت پوستان است که عایشه
گفت بجلال که بگوید که با مردم نماز کند و آنچه از ظاهر حال معلوم
میشود نیست که عایشه از پیش خود گفته باشد لکن مخالفین میگویند که
پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود بعایشه و ابی بکر بنی نذرند که
مشیت این عوی باشد بلکه دلیل خلاف گفته ایشان قایمست
و ولایت دار و زیرا که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله بهوش آمد و بعد
از ابو بکر در محراب شنید بعایشه خطاب فرمود و گفت شما با الهام
یوسف علیه السلام مشا بهید و بر روی کمال ضعف یکت بر ش

پس اگر عایشه است نماز را نه بدو دفع می نمود آن شرف را از جهت پدر
 خود خواست از جهت محبت ریاست و استیلا بر سایر صحابه
 لازم می آمد که تشیع پیغمبر صلی الله علیه و آله را با اهل بیت تشیع
 و بشد باشد و این موجب جعل نقص آنحضرت نمود بانه پیش
 که پیغمبر صلی الله علیه و آله زده است دلالت دارد باین که عایشه
 از جهت جلب نفع خود پدر را پیش خود می نمود و آنحضرت بجلال
 گفته باشد که ای بکر ای بکر ای بکر ای بکر ای بکر ای بکر ای بکر ای بکر
 باین طریق است که پیغمبر صلی الله علیه و آله چون ای بکر را می فرمود که با
 مردم نماز کند و او نماز می ستاد مسلمانان مخزون و گریان شدند
 لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله مسجد تشریف برد و از جهت تشییع خاطر ایشان
 ای بکر را زود کرد و خود با مردم نماز کرد و حضرت شیخ در جواب ایشان
 فرمود که اگر مطلب آنحضرت این می بود که شما می گوئید بایستی که پیغمبر
 صلی الله علیه و آله او را نماز منع می کرد تا آواز نماز فارغ شود
 بعد از آن مسجد آمد مسلمانان از تکبیرین جنبه می آمد و ایشان سرور برین

کردند بلکه این طریق مجرب بود زیرا که غول ای بکر از نماز مکن بود که سبب ورود
 شبهه شود و مردم و گمان کنند که ای بکر امری می زند و که آنحضرت
 او را از نماز غول کرد و چنانچه بحال شیعیه اتفاقاً دانست که نقص عایشه
 بفرمود و پیغمبر نبود که آنحضرت بنفس نفس می جدد آمد و او را از محراب دور
 کرد بلکه این دلیل آن است که ازین تراش است بسیار بود و دیگر آنکه
 اگر حال چنین بود که شما می گوئید بایستی که پیغمبر سجده و با بکر افتد کند
 چنانچه شما در باب عبد الرحمن بن عوف می گوئید که پیغمبر آمد و او
 در نماز بود و افتد با او کرد و نماز کرد و هرگاه چنینی در نماز و بعد از آن عقیقه
 شما و اصول فاسد که دارد متصور باشد و آواز ای بکر که هم باقیست و
 شما از عبد الرحمن فضل بود بطریق اولی بایستی که بوقوع پیوند و تا غرض
 ای بکر بر جسم نخورد زیرا که هر عاقلی باین جاگست که اگر کسی شخصی را در
 مقام شرف و عزت امری که فخر آن شخص باشد با و رجوع کند باید که او را
 در آن امر بدر و تمام شود و غرض شرفی که مقصود است او را حاصل
 شود و **اقم اوراق تو** که حضرت شیخ را درین مجلس افاد می کردی
 مکن چون باین قدر که ای بکر افتد و شد مطلب حاصل می شود و لهذا اتفاقاً

باین شد و هم **رقم و راقی گوید** که ویلی یکی بر یک گفتن عایشه پسر پسر صلی الله علیه و آله
بنموده و بخاطر قاصدین ضعیف رسید و اولی دید که درین ذکر کند و آن
اینست که چنانکه است آن طرف و از آنکه پسر صلی الله علیه و آله و ابوبکر را با هم
و عثمان را در سخته بود و در پیش اسانه باشند و ایشان با اسانه ازین
پروان زخم بود و چون خبر شد و گفت پسر صلی الله علیه و آله و ابوبکر
رسید مخالفت آنحضرت نمود و بدین بار گشت نمود و چون
پنجم از رجوع ایشان مطلع گردید ایشان مجلس هایون طلب آید ازین
رجوع سرزنش فرمود و بعد از آن فرمود که قلم و دولت حاضر سازید تا
پخیری نویسم که بعد ازین که راه نشوید و چون گفت و جمع بود
غالب شده و ندان میگوید که کتاب خدا اینست و جمعی که در مجلس
همایون آنحضرت حاضر بودند بعضی ایشان قول عمر از جمع داده طرف او را
گرفتند و بعضی دیگر گفتند دولت قلم حاضر باید ساخت پس آن جمع
با یکدیگر نزاع کردند و صدای ایشان بلند شد بعدی که آنحضرت صلی الله
علیه و آله از رویه شد و ایشان را امر نمود که فرمود و در پیش خود را نه
پس میگویم بنویس که در اول پیش ازین و قده آنحضرت بر رجوع ایشان

از پیش اطلاق شد و شد و بعد ازین و قده ظاهر است که آنحضرت از ایشان
آزاده و نه و خاک بود و مر بااست ابوبکر در چه وقت واقع شد پس شخص
شد که گفتن عایشه که ابوبکر را بر دم نهاد که بلی آن آنحضرت بود و از
جهت تحصیل شرف امتیاز پدر این جرات نمود و لکن چنانچه عقیده منی است
تعالی عنه فرموده آنحضرت چون صدای ابوبکر را از محراب شنید با کمال
تاوانی و ضعف بسجده تشریف از آن مقام داشت ابوبکر را از محراب
نمود که در دو نو و نفس نفسی امر و دم نهاد که **فصل پنجم** در ذکر فرمود
حضرت شیخ اجل عظم شیخ مفید رحمه الله تعالی شرح مقرر می دارند و میسند
نقصی چنانچه در فضول سید عالمی است سید مرتضی منی است تعالی عنه
مسطور است و آن اینست که حضرت شیخ زوزی در جمعی که اکثر و سماعی
اهل خلاف حاضر بودند تشریف از آن فرمود و شیخی از شیوخ مقرر که
آنجمع خطیمه و کلام بسیار میسند و نه و اول در صد مجلس نشانیده
همه و سماعی در دست نوشته بودند از حضرت شیخ مفید از قده پرسید حضرت
شیخ بطریق شیعه و موقوفی دهنده اهل بیت علیهم السلام جواب
او گفت شیخ مقرر گفت این جواب آن مخالف اجماعت حضرت شیخ

فرمود که از اجماع چندی آمده و گفته فقهایی شهر باو نسیبای معروف
 مشهور حضرت شیخ فرمود که این قول هم محکمست بگویند که اهل بیت علیهم السلام
 درین اجماع داخل میکنند یا اخرج مینمایند شیخ متعزلی گفت بلکه
 من ایشان را بر کرده و جمع فقهائیم و علمای هر نیت که آنچه شما
 از ایشان روایت مینمائید اگر صحیح باشد هر آنیه هیچیک از ما را جدا نکند
 آن نیت حضرت شیخ فرمود که این محض اعرابیت است زیرا که توفیر
 فقهائے کاشانه ایشان عمل بقول اهل بیت مینماید و همه
 شما در بسیاری از مسائل مخالف قول حضرت امیرالمؤمنین که سرآمد اهل بیت
 رسول صلی الله علیه و آله است عمل مینمائید شیخ متعزلی ازین قول
 حضرت شیخ برهنت گفت حاشا و کلام این که میگوئی محض
 تشیع است بر قوم در حضور اینجاست حضرت شیخ فرمود چنین است
 که میگوئی بلکه من این گفته خود را بر زبان اثبات می نمایم بحیثیتی
 که هیچیک از شما مجال انکار آن نباشد پس روایان جمع کردند
 فرمود که خلاصه فی نیت درین کتب و شیوخ این مرد که با من گفت
 و فقهائے مساوت او که میگویند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام مضموم

نیست خطاب را و جایز است پس هر کجا چنین باشد باعقاً و غیره جایز
 نخواهد بود که امیرالمؤمنین علیه السلام در امری از امور خاطمی و عمری و غیره
 مصیب باشد قوم گفتند راست میگوئی و بر روین امور لازم می آید
 ایشان بر ابرت جسته از اعقاً و او وزیر کار عظیم کردند این اعقاً و را
 پس بار دیگر حضرت شیخ علیه الرحمه و از منون کان قول را بر او عاده
 فرمود و گفت آیا تو امیرالمؤمنین علی علیه السلام را مثل پسران می بینی
 علیه السلام مضموم نمیدانی گفت بانی چنین است حضرت شیخ گفت پس
 آنچه در حکمی از احکام خطاب را و جایز نباشد آنرا و ساکت شد حضرت
 شیخ فرمود آیا نیست که در نزد تو و اصحاب تو امیرالمؤمنین علی علیه السلام
 در بسیاری از احکام عمل با می کرده و محبت او میکرد و عمر و بن عاص را بود
 موسی الاشعری مغیره بن شعبه مجتهد بودند و همه قوم گفتند بلی حضرت
 شیخ باز و گفت هر کجا چنین باشد چه خبر این است که امیر
 المؤمنین را اجتهد امری غلط کند چون مضموم نیست ایشان در آن
 امر اجتهد ایشان موافق صواب نباشد آن مرد گفت خبری مانع
 این نیست حضرت شیخ فرمود که الحال اقرار کردی آنچه پیش ازین آنرا

انکار نمودی باریکه حضرت شیخ باو گفت که اعتقاد تو اینست که هر مردی از
 انوار جبرئیل و کبریا جمیع برین معتقد نشود باشد جایز است که بعضی اوقات مجتهد
 از این بانی بگوید و در اوقات دیگر بخلاف آن مرد گفت بی جایز است
 حضرت شیخ فرمود پس بجز فرمودی که مجتهدین در انوری که اجماع بر آنست
 معتقد نشود است مخالف قول امیر المؤمنین علیه السلام چنانکه کنند
 یا اگر مرا حاجت باین نیست که بر او مخالفت ایشان آنحضرت دلیل
 گویم زیرا که مخالفت ایشان را آنحضرت در بسیاری از امور ظاهر
 و بویست و هیچیک از ایشان نیست که در جمیع احکام موافق آنحضرت
 باشند شایسته و منزه از هر شک و محاکمات برای زیر عمل نمودن و مخالفت
 با قول آنحضرت نموده و هم او گفته که من ذکر موجب نفیست
 و را می علی مخالف اینست زیرا که او من ذکر را موجب نفی نموده و پر
 از حکایت نموده که او در کتابی که کتب خود گفته که جایز است
 بمحمد و عیدین و عصب هر کسی از غیر مأمونی و مخلصی پس بجز فرمود
 نماز کردن در عصب متقلب فاسق ناک و هم او گفته که جایز است
 نماز کردن در عصب بجز زیرا که ایشان را علی او بلند هر چند که فاسق

باشند پس کسی که قول او را مام و مجتهد این باشد چون دعوی می کند که
 بجز از امیر المؤمنین و از نیت او بر او ثابت شود عمل باینست نماید و باین
 متدین میشود این نیت که حید و قیس و دیگر که هر چه نصیحتی از مقامی شایسته
 نیست که اگر که باشد باقی شریک باشد در طعن بر امیر المؤمنین و در قول آنحضرت
 و بعضی احکام حق تصریح نموده و دانند باین که آنچه امیر المؤمنین میگوید اگر چه
 صلی الله علیه و آله روایت کند مقبول است و آنچه از غیر میگوید مقبول آن
 موقوفست بنظر و حجت و اگر مصلوب باشد مقبول الا امر و دست مثل
 عمر و بن عباس و ابو موسی و غیره بلکه بمال از برای پس آری خود را معیار
 قول او ساخته اند و این ظاهر است که این اعتقاد نسبت باین راه است
 بر حضرت الله تعالی رسول الله صلی الله علیه و آله از این جهت که قطعیست
 بر جمیع خلق واجب گردانیده اند و دست بر رسول صلی الله علیه و آله فرموده
عَلَى الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَكُونُ حَيْثُ مَا دَارَ وَهُوَ دَائِمًا
مَعَهُ عَلَى الْحَقِّ یعنی حق با علی است و در نیزند هر جا که بگردد یعنی حق
مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَى بَابِهَا وَفَرَد عَلَى أَقْصَاكُمْ
شهر علم و علی درین شهر است یعنی علی برستی حکم کند از شهر

و هم منافات دارد و قبول آنحضرت علیه السلام که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله
 علیه و آله دست بر سینه من نهاده فرمود و آنگاه ایستاد و از پشت کمر زبان
 آورد و ایستاد بر او آن روز من بکشت نکردم در قضای میان دو کس
 و چون سخن حضرت شیخ نور الله تعالی مضجعه پنجار سید شیخ مقرر شد
 حیران ماند و گفت این که میگوید شنیعات چند است بر فقها از ایشان
 بر آنچه تو از ایشان نقل کردی دلیل دارد پس حاضرین با خطاب نمودند گفتند
 یا مزارعیم این قول که هر کس که باینجه سب باشد بعضی دیگر از حاضرین
 با گوشتند که اگر با فقها دلیل باشد بر آنچه حضرت شیخ از ایشان
 نقل فرمود آن دلیل نیست بر بطلان آنچه ایشان میگویند و میگویند که
 گوشتند یا نه پنجم آنحضرت علیه السلام ازین اعتقاد که حضرت شیخ
 از ایشان حکایت فرمود و گفتند آنچه تو کان میبری که حجت است
 بر قول ایشان آن مثل حجت ابطال نموده است نبی است صلی الله علیه و آله
 پس آن مرد متعزله بجهل شده و مرد پیش آنکه آن جمع بر خاسته
 متفرق شدند **واقم اوراق کوبه** و در سبب که حجتی که آن شیخ متعزله
 از جهت فقهایی خود دعوی نمود و بر مخالفت امیر المؤمنین علیه السلام

عمل امامان علی ایشان سبب اختلاف صحابه باشد زیرا که ایشان بعد از
 بعثت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از او دنیا فرست
 ایضا میگویند و میگویند که از حضرت اسد الله تعالی بن ابی طالب صلوات
 الله علیه و آله در ولادت شد اظهار کردند و اول آنکه انقضای امت آنحضرت
 کردند و ثانیاً آنحضرت خلافت و جانشینی حضرت رسول الله که تنه
 با هر حضرت الله تعالی و قدس است آنحضرت مقرر فرمود و بود که کردند
 و ثانیاً آنحضرت در مرتبه بسیار مردم داشتند و دین خود را بر خراف
 دنیا فروختند پس این عمل شایسته ایشان حجت شد زیرا برای
 مردان پروردگار ایشان که آنحضرت از مثل سایر مردم دانسته بعضی
 اقوال آورد و بعضی قبول می نمایند زیرا که فعل امامان بر حلال
 خود و سایر اهل خلاف صحابه رجحان میدهد آنند
خَلَقَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الذَّارِينَ وَلَعَنَهُمُ
 یعنی خداوند ایشان را در عالمی در هر دو دنیا و در هر دو آخرت لعن کرد
فصل پنجم در ذکر جواب فصل بن شانزده آنحضرت شیخ اجل محمد بن
 محمد بن نعمان قمی رضی الله تعالی عنهما حدیث مروی بخلافین را

و این چنانچه در فضول سید مرتضی نقل شده منجمله که است چنین است که
 سید علی افضل بن شادان رحمه الله تعالی پرسید که قول امیر المؤمنین علیه السلام
 که فرمود کسی که در تفصیل و حدیث بگوید که عمر من او را بکلیه مقرر میزنم
 چه معنی تواند داشت افضل بن شادان گفت که این حدیث از سوره بن
 خدا مراد است علامی بحال شخص آنکه او کشت الفلوط بوده و معنی
 الفاظ حدیث با هر متناقصه زیرا که هر کس است متفق آنکه حضرت
 امیر المؤمنین بصفت عذلت موصوف بود هر که چنین باشد چون تواند
 بود که آنحضرت بکلیه مقرر میزند کسی که او قری میکرده باشد و این اتفاق
 است ظلم است و ظلم نسبت به حضرت نزد نیست و حضرت شیخ
 اجل شیخ مفید رضی الله تعالی عنه فرموده که این حدیث اگر از آنحضرت
 باشد یعنی دارد که تفصیل آنحضرت برین دو مرد موجب فضل است
 در ایشان نیز که مضافند تواند بود و گویان و کس که در فضل نزدیک
 به هم باشد لکن یکی افضل از آن دیگری باشد پس کسی که بگوید امیر المؤمنین
 سلامت الله علیه را بگوید عمر من او را بکلیه مقرر میزنم و در میان
 نیست از جهت ایشان کرده خواهد بود و این نیست که او قری اینها

انك ناصح فلقد صدقت وكنت شمر
 که در نصیحت کننده *چنین است که اگر کسی هستی نصیحت کردن*
 امینا *لولا الخافه ان تكون معناه*
ایمن اگر کسی نیست بود که بود و باشد از برای من عار
 لوجدتني سجدا بك فمتينا
مرای من ایمنی ترا یک با سنان گفتند ششم عالمی است با ششم
 که درین شعر تفسیر نموده بعد مسموحه و سلام و در اتباع رسول الله
 صلوات الله علیه و آله از جهت خوف عار و تنگ از قریش و در جواب این
 میگوید که هر طالب است نفع از ایمان و باطن کرد بلکه تو را بخی و کرد
 و تصدیق رسالت او نمود لکن امتناع از اظهار ایمان نمود و در حضور قریش
 نمود و آقا علیه السلام نه نشد و ریاست او را از خود طلب نمایند زیرا که
 اگر اظهار ایمان خود نمیداد آنانی که تابع او بودند از قریش از طاعت
 او بیرون میفرستند و همی که از او دور و لها بود و رایل میشد و از آن پس
 قول او را نمی شنیدند و اعمال امرش نمیکردند و این سبب آن میشد که
 نصرة رسول الله تواند نمود و مقصود او که امت را اسلام بود و دوست میکرد

لهذا از جمله مصلحت ایمان خود را بر حق و حقش انکار نمی نمود و آنچه ممکن بود می نمود
 داشت و منافق مصلحت نبود و انکار می نمود و انکارهای شهادت بکلیتین و انکار
 با یکدیگر باز روی مصلحت جعل می آورد و با بنای قواعد دعوت محکم شود و امر
 رسالت استقامت یابد و درین عمل حضرت شایسته اسباب کشف بود
 چنانچه ایمان خود را مخفی ننهاد ایمان را اظهار می نمود و از جهت استقامت
 و تقیه تا آنکه حضرت اندک زمانی اجازت از مضامین گردانید و دلیل برین که
 نصرتیم چنین شعراست که نواصب از دلیل کفر و نود و اند چنانچه میفرمایند و
 دَعَوْنِي وَرَبِّمَنْتَ لِي كَشَاحِدَاتٍ بِصَدَقٍ وَأَوْقَرَفٍ بِزُورٍ
 و قَرَبِيَّتٍ بِغَيْرِ صِلَةٍ اِنَّهُ عَلَيْهِ وَاَكْفُوهُ **و اقامه ادق گوید** تا از جای بگویم
 جناب شیخ رضی الله تعالی عنه در ترجمه آن مخفی نماند که دلایل برهان بر طبق
 رضی الله تعالی عنه که فرقه باجمه قدس الله روحهم از طرق عامه و از جای
 ائمّه طاهرين صلوات الله عليهم جميعا ایراد فرموده اند بسیار است لکن
 ما در اینجا ذکر احوال مرفعه حضرت شیخ مضیه گفتار نمودیم بواسطه آنکه در خانه
 اگر کسی است که حرف برست **فصل چهارم** در ذکر منافع حضرت
 شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان المنید رضی الله تعالی عنه ابوالحسن علی بن عیسی

الزمانی و بطلب حضرتش علی بن نصر شایسته ازینست که حضرت سید
 اجل سید مرتضی قدس سره از تریز و فصول نقل از حضرت شیخ میفرمایند
 که فرمود روزی حاضر شدیم مجلسی که از نو سواد و از ان مجلس جمیع
 کثیری از تحقیقین قضا بودند و علی بن عیسی یکی از شیعیان که او را این
 القدر موسی میخواندند در باب فقه کلام می نمود و کلام ایشان این منتهی
 شد که علی بن عیسی آن شیخ گفت ما با منظر امید نیم که او بکر حضرت
 فاطمه علیها السلام گفت در وقتی که طلب میراث میکرد که من شنیدم از
 رسول الله صلی الله علیه و آله که میگفت اگر و نه بی میراث نمی گذاریم
 و آنچه از ما میسر آمد قدس است و حضرت فاطمه قول او را مسلم داشت
 و رد کرد و این بر مثل حضرت فاطمه جایز نیست که بکر کند بر سر و ترک
 معروف نماید و قول باطل بقول کنند بخصوص رضوی که با اعتقاد
 شما علی نیز در آن مجلس حاضر بود و دستگرفت درین که جمعی از اهل بیت
 نیز در آن مجلس حاضر بودند و فی حدیث را از او بکر شنیدند و کسی قول او را
 رد نمود و گفتند بی او کرد پس اگر او بکر در حق قول صادق نبی بود بایستی که
 آنجاست قول او را مسلم ندانند بلکه بایستی که او را بکر نپذیرند

چون سخن علی بن عیسیٰ با خیار رسید آن مرد شیعه گفت هر دینیت که حضرت فاطمه
 علیه السلام قول داد و فرمود و بر بطلان قول او قرار داد و قرار داد
 علی بن عیسیٰ گفت این که گفتی خیریت که تو صاحب توفیق آئیدی و صاحب
 ما از اسلام نازد و آنچه من فهمم اجماع بر آن معتقد است کسی از دست آن را
 انکار کرده است و آنچه تو میگوئی اگر حق میسر شود بایستی که آن هم متفق
 علیه باشد همچنین که دعوی من متفق علیه است چون که قول تو متفق علیه
 نیست حق نباشد حضرت شیخ فرمود که چون سخن علی بن عیسیٰ با خیار
 رسید مرد شیعه در مقابل قول او چیزی گفت که من آن را نمی شنیدم و صاحب
 مجلس بمن اشاره نمود که حکم شوم علی بن عیسیٰ اشاره او را فهمید گفت
 من با خود قرار داده ام که در یک مجلس و در یک سلسله با دو گروه سخن نگویم چون
 علی بن عیسیٰ این دعوی نمود من مایهت شدم و گفتم ایشان را
 با هم تکلیم ایشان تمام شد و طرفین مایهت شدند و چون مایهت
 شدند من بعلی بن عیسیٰ گفتم خبر ده مرا که اختلاف امت در امری آیا دلت
 دارد و بر بطلان آن امر چون من این قول را در دلم و دلت که من این
 سلسله که پیش ازین حکم نموده حرف میزنم پس گفت نمیدانم که این قول

چه از او کرده از او خود را نظر هر کس با من حرف زده شیخ فرمود که من با کس نمی
 سخن چیزی که من از تو نمی شنیدم و غیر عربی با تو خطاب نمودم و غرض ازین
 سوال معلوم هر کس که عربی دان باشد دست و پا همان سؤل را بر و
 اگر اگر در دم گفت فی اختلاف در امری دلیل بطلان آن را نیست و هیچ
 عاقل این را نگویید که اختلاف در چیزی دلیل بطلان آن چیزیست که هم پس
 چه میشود که حضرت فاطمه انکار دعوی او بکر کرده باشد و برادر کردن
 شاید از فرموده باشد همچنین که باریت کرده شده است هر چند که
 اتفاق بکار راه واقع نشد و باشد این واجب نیست که البته باید اتفاق
 بر امری واقع شود تا آن امری باشد چنانچه تو نیز باین اقرار کردی گفتی
 که هیچ عاقل این را نگویید که اختلاف دلیل بطلان امر است چون حضرت
 شیخ رضی الله تعالی عنہ و عن والده و غیره بکارهای او گرفت علی بن
 ازین شاخ و برگ که مایهت گفت من آنچه گفتم اعتماد من نیست و پس
 بلکه آنرا بر مقتضای چند که پیشتر گذشت بود و تو آنها را نشنیدی تنه
 ساختم و کنایه ای با تو می گویم که آنچه بر صدق او بکر دلت دارد که
 آنچه غیر خود را که فرموده ما کرده نبی ما نیز نشنیدیم و آنچه از ما میماند

مسئله است قول علی است علیه السلام که فرمود هیچ کس شیئی را بر من رواست
نماید مگر آنکه او را بران قسم دوم مگر آنکه بگوید که حدیثی بر من رواست که در آن
مسأله ای بود پس آنکه بگوید در روایتی که مسأله ای بر من نیست پس بگوید بر من نیست
مسئله در حدیثی که از پیغمبر رواست که در آن تصدیق آنکه بگوید و آنکه بگوید
قسم دوم آن را سایر مردم هم می دانند و درین که قسم اول بر می شود که آنچه شما
با بگو بگو نسبت میدهد که بخدایت را از پیش خود ساخت فاسد می نماید
حضرت شیخ در جواب فرمود که آنچه در آن بود و روی آید نیست که آنچه
الحال میگوید غیر آن نیست که پیش ازین آن احتجاج می نمودی تا آنجا که
پیش ازین حواله نمودی که ما آنرا شنیدیم و آنرا تسلیم نمیکردیم آنچه بر تو رواست
بر آن حرفی بود که پیشتر آن مرد می گفتی تا ما درین که الحال گفتی از آن وقت
و کوئی نیست و معتقد درین که الحال گفتی نیز با تو تخلف می نماید و میگوید که
تو حدیثی را نقلی که ربط با خبر داشته باشد میدانی که حدیثی را
که الحال تا از این روایتین علیه السلام نقل نمودی روایت کرد و آنرا تصحیح آن
نمود و آنرا بکلی شهادت داد و ما بصادق آن کذب را روی آن رواست
نمود و آنرا حواله داد و مسلم داشتند آنرا آن که آنرا بگویم و پیش ازین

میدانند پس اگر شنید لازم باشد قبول هر حدیثی که تصدیق آن روایت کنند
بر مخالفان نیز لازم خواهد بود قبول هر حدیثی که شنید روایت کنند و درین
منفرد باشند و بنا برین لازم خواهد بود مخالفان شنید را که حاکم باشند
بضلال است هر کس که شنید حدیثی از پیغمبر یا از ائمه یا از علما یا از عوام
بر ضلال است گفتن نقل کند و اگر این قبول کند لازم باشد بر شما قبول آن
بر ضلاله فرمود شنید و نقل آن پس چنان لازم شنید میباید بحدیثی که شما
متفق بودید و نقل آن را برینان توقع میدادید که آن را نقل کنند و بقبول آن
عمل نمایند که مصلحت حکم باشد انصاف پس اقرب به اولی است که
هرگاه در وقت از طرفین متکاف باشد عمل کنند در مناظره بحدیثی که اجماع
بر آن معتقد باشد یا پسلی داشته باشد که آن دلیل جمعی اجماع تواند بود تا
ختم لازم باشد قبول آن و اینجا که گفتیم سابقا شد احتجاج تو باین
حدیث و باطل شد قولی که مبتنی بر قبول آن حدیث بود و دیگر آنکه بر حدیث
قبول آن حدیث و حکم بجهت آن میگوئیم لازم نیست که اگر کسی در
یک خبر صادق باشد باید که در همه اخبار صادق باشد و همچنین
لازم نیست که اگر کسی در یک خبر کاذب باشد باید که در همه اخبار کاذب

گویند بیانی گویند و در نصاری و ملاحده و بعضی اقوال کاذب و بعضی معتد
پس لازم نیست که تصدیق نمانیم هم اقوال ایشان را بحجت آنکه بعضی معتد
و همچنین عکس این پس هرگاه چنین باشد چه میشود که ابو بکر کاذب باشد
حدیث میراث که بحضرت فاطمه علیها السلام نقل نموده و صادق باشد
در حدیثی که امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله را بی قسم تصدیق فرمود
و وجه تصدیق آن حضرت او را باطل آن باشد که حضرتش نیز از آن حضرت
صلی الله علیه و آله شنیده باشد و تصدیقش آن حدیث را بی قسم
دادن باطل این باشد بحجت تعدیل ابو بکر با آنکه آنحضرتی که ابو بکر روایت
کرده آنحضرت او را تصدیق فرمود و موافق قرآن مجید و مصدق به
عقل و ذریا که آنحضرت است که ابو بکر گفت شنیدم از رسول الله که
فرمود هیچ بنده نیست که گناهی بکند و از آن ناموشد و بعد از او
و دو رکعت نماز بکند ارد و عارف بکند و خود دوست فقار کند از آن که
حضرت رسولی در بخشد و بخشد هم موافق است چنانچه فرمود حضرت الله
و هو الذی یقبل التوبه عن عباده و یعفو
بنی است آنکه قبول بخشد توبه از بندگان خود و میبخشد

عَنِ النَّبَيَاتِ وَ عَلِمَ مَا تَفْعَلُونَ و در جای که میفرمایند ان الله
کتاب از او میباید آنچه شما می کنید
يُحِبُّ الثَّوَابَ وَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ
دوست دارد توبه کند دوست دارد پاکان را
و عقل نیز تصدیق آن میباید پس ما برین ظاهرین که گفتیم استدلال توبه صدق ابو بکر
در حدیث میراث این حدیث نیز باطل و با خبر است حضرت شیخ
رضی الله تعالی عنه فرمود که چون سخن من با خوار رسید علی بن عقیق گفت
من اعتقاد بر صدق ابو بکر و محبت حکم او و عدالت او از جهت آن حدیث کرده ام
بگو آن حدیث را در حقیقت از برای توطئه و تمهید ذکر کردم مکن از حجت
ایضا حجتی آن کلام را طولی دم تا اعتقاد من درین باب بر عقل
امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که آنحضرت با او بیعت کرده و عطا کیا
او را قبول می کرد و در عصب او نماز میکرد و هرگز از دست او را نمی گرفت
او نکرد پس اگر ابو بکر بحضرت فاطمه ظلم کرده بود بایستی که امیر المؤمنین علیه السلام
با او بیعت او را راضی نشود و طاعت او نکند حضرت شیخ گوید که چون او
این را گفت من با او قسم این متعال و و میم هست بعد از انتقال دلی

و اما که فائیت و بیا آوردن پیریت که فراموش شده باشد پس اگر این
 نحو عمل کنیم مجلس از دست میرود بسبب انتقال از مسکن بیگانه و بکارین مجلس
 مجلس مباحثه و مذاکره خواهد بود و مجلس مناظره زیرا که سستی هر معتمد را که ما
 ظاهر کردیم عذر میگوئی که من اتمام برین کردم و این را را ده نمودم و هم حال
 خبر ده مرا که آنچه الحال کفنی و طایفه تهدید است مثل آنها که گذشت
 یا معتمد است اگر این نیز طایفه باشد ازین عذر دل نموده یا معتمد تر سوال کنیم
 و اگر این اصل معتمد است درین سخن نمانیم بآنکه من نمی فهمم که مراد تو از طایفه
 چیست زیرا که هر کلامی که شخصی علت امری حکمی سازد و چون گنگام
 فاسد شود و منهدم میشود و هر چیز بی که بنا می بخش بران باشد و این که تو
 عذر بگوئی که آن طایفه بود معنی ندارد زیرا که بنای حکمی که میخواستی بکنی
 بران گذاشته بود و اما من قطع نظر از اینها کرده و میگویم که اگر کسی
 بگوید که چه دلیل داری برین که امیرالمومنین علیه السلام با ابوبکر بیعت کرد و بگوید
 که فرستاد منست میان دعوی بیعت تو آنحضرت را و آن که بگوئی ابوبکر
 بر ملوب بود و حکمی که بحضرت فاطمه علیها السلام کرده چنانچه این
 محض و ملوبست چنانچه دعوی بیعت محض دعوی خالی از برانست این که

کفنی آنحضرت در عصب ابوبکر نماز کرد و اگر را ده نمود که آنحضرت را ابوبکر
 مؤخر بود و بکبر پس می ایستاد و نماز میکرد و ندین قول را آنکار میگویم و این فایده
 بتو نذر و نیز اگر این که ابوبکر در پیشش ضرب نما کند و آنحضرت عصب تر
 نما کند و لالت ندارد بر سیکه آنحضرت رضی بامت او باشد
 و اگر این را نخواست که آنحضرت اقامه ابوبکر کرد این دعوی هم مثل آن دو
 دعویست که پیش ازین گذشت در خالی بود و دلیل محض دعوی برین
 پس این هم نفعی بقرینه سازد و اما این که کفنی آنحضرت عطای ابوبکر
 قبول نفرمود و ما این قول را قبول داریم و آنکار نیست که این کار را این
 دلالت دارد برین که آنحضرت را امت ابوبکر رضی بود و اگر خصم
 تو بگوید که آنحضرت حق خود را نخواست و توبه در جواب تو می گفت
 و دیگر آنکه چه فرقت میان این معتمد و دلیل تو بر حقیت امامت ابوبکر
 و بی آنکه کسی که چنین دلیل ترا در حقیت امامت معویه طایفه جری کند
 و بگوید حضرت امام حسن امام حسین علیهما السلام و عصب الله بن
 عباس و عصب الله بن جعفر و غیر هم از محاسن جعفر بن ابی طالب و عصب الله بن
 حضرت امام حسن علیهما السلام با معویه بیعت کردند و عطای او را قبول

میگردند و نمازهای فرضیه را در عجب او میگردانند و هرگز بدست زبان
 انکار او نمیگردند پس هر چه بود در جواب این دلیل که بانی ایمان در جواب تو
 میگویم حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه فرموده که چون سخن من با شما رسید
 علی بن عیسی خیری در جواب گفت **رقم و رقم** که هر که علی بن عیسی
 را فانی از فضیلتی سرافرازم خلاف بود و در جواب شیخ در اول حال اراده
 کرده بود که در پیش او درس بخواند و ظاهر نیست که قدری درس در پیش
 او خوانده باشد و دیگر نمیباشد که حدیث
ما حَدَّثَنِي أَحَدٌ بِحَدِيثٍ إِلَّا اسْتَخْلَفْتُهُ عَلَيْهِ
فَإِنْ كُنْتُ مِنْ كَسَى حَدِيثٍ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْ يَدَيْهِ
 را که علی بن عیسی بن جاب شیخ را فرمود و ما ترجمه از ایشان کردیم از
 امیر المؤمنین علیه الصلوٰة والسلام تا نصب نقل میکند با هر حرف دیگر
 و علی بن نصر شاذلی حضرت شیخ مفید علی الله در حجت پر سید حضرت
 شیخ جاب فرمود این سوال و جواب نیز چون فانی از نفع نبود و جاب
 قاصر رسید که از راهم در عقیق امیر او کند تا امتناع طالبان این بین
 پشتر باشد و از آن توانی این گشته عاید کرده و آن نیست که

حضرت سید اجل سید مرتضی نور الله تعالی مقبره و فضل و منزلت فرموده که
 حضرت شیخ در عالمی که بنابر من بایستی بود و علی بن نصر را در بخور کعبه
 آیا نیست این که امیر المؤمنین صلوات الله علیه علم بود از صحابه
 اجمعین با علم دین و علم ایشان در مسائل فقهی از و حاصل میبودند و از و
 یاد میگردیدند و بنظر آنکه خداوند این را و محتاج بود و در او تسبیح از کل این
 بود و حضرت شیخ فرمود بلی چنین است و این برمان قاطع و محبت
 و نصح ثابت است و هیچ عاقلی انکار این نکند که آنکه مبعوث شده
 باشد یا در مقام مبارزه و غنا و باشد علی بن نصر گفت بعضی
 از مخالفین این قول بر من فرمودند گفتند روایت آورده
 از حضرت علیه السلام که فرمود **مَا حَدَّثَنِي أَحَدٌ بِحَدِيثٍ**
إِلَّا اسْتَخْلَفْتُهُ عَلَيْهِ وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ
وَصَدَّقَ أَبُو بَكْرٍ كَرِهْتُ أَنْ يَكُونَ مِنْ يَدَيْهِ بنابر من صلوات الله علیه
 ایراد نمود و گویند من او را با آن قسم دادم و تحقیق که ابو بکر حدیثی من نقل نمود
 و ابو بکر در آن صادق بود پس اگر او هم معارض دین میداشت اعتبار
 بعینه داشت بایستی که تبسم در آن قایل مستقر باشد تا علم آن

خبر از برنی او حاصل شود و دیگر در دست که حضرت علی علیه السلام بر بری حکمی
 کرده و بر آن در آنجا حاضر بود گفت یا امیر المؤمنین درین حکم خطا کردی خیر ترش
 بآن جن گفت که تو راست گفتی من خطا کردم جواب این قول مخالفین
 چیست و طریق علی این چگونه تواند بود حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه در
 جواب علی بن نصر فرمود که آنچه اولاً در جواب این قول میگوئیم نیست که
 هرگاه خبر از محضت شمرست و تو از عدم آن مساوی نباشد حکم خبری
 که مشهور و متواتر است ماقط میسازد حکم خبری را که شاذ باشد پس
 بنا برین قاعده میگوئیم که اخبار و آنکه بر اهل بودن حضرت مولانا
 امیر المؤمنین صلوات الله علیه و استیحااج کل مجاب با و عدم اعتیاج
 بایشان متواتر است فیض است و آنچه ایشان از و درین دو حدیث
 نقل میکنند اول آن دو شاذ و خبر واحد و غیر مرئی الا شاهد است و دوم
 آن دو ظاهر البطلان است بواسطه آنکه سندش مقطوع و کسی از ثقات
 آنرا نقل ننموده است پس این قسم اخبار جایز نیست که کسی است از
 متواترات بر و در وجهی از و مقابل متواترات نقل کند بلکه وجوب
 اینست که این قسم اخبار را استفاء کند و ثانیاً آنکه میگوئیم از حدیث

اول آنچه از سبب کان کرده و از معقول نیست زیرا که معلوم است فیض است
 که آنحضرت صلوات الله علیه کل عالم دینی عالم بود پس اگر این حدیث صحیح
 باشد میتواند بود که قسم دادن حضرتش اقل حدیث را بواسطه آن باشد
 که کسی جرات کند باینکه بر رسول الله صلی الله علیه و آله حدیثی اضافه نماید
 بی آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله شنیده باشد و میتواند بود که بواسطه
 این باشد که در وقت احتیاج حضرتش آن حدیث کسی گوید که بحدیث
 شاذ حکم میکند هر چند که حضرتش یقین صدق آنرا نداده است و میتواند بود
 که آنحضرت از تعلیم دین نه نباشد بلکه در آن بسیار غلط یا حکمت یا
 معجزانند است کسی باشد و از یکدیگر این قسم حدیثی را از غیر شنود لازم
 نمی آید که آنحضرت عالم عالم دین نباشد و در عالم دینی اقصا باشد
 و در حدیث دوم میگوئیم که قول ختم نیست که آنحضرت صلوات الله
 علیه حکمی فرموده و رجول گفت یا امیر المؤمنین درین حکم خطا کردی
 پس حضرتش فرمود که تو راست گفتی و من خطا کردم پس ختم که این حدیث
 نقل میکنند میگوئیم که از و عال خالی نیست یا اینست که حضرتش
 میدانست که آن حکم خطاست و دانسته بخلاف حکم کرده یا بکائنات

این بود که آن حکم ملوکیت و بعد از آن دانست که خطا کرده و در شرف اذلانم
می آید که حضرت صلوات الله علیه در دین حضرت اقدس تعالی دانسته بصلوات
حکم کرده و خیانت نموده باشد این قسم خبری را بطریق آنحضرت نسبت
نمیکنند چه جای نامیب که عدوت ایشان نسبت بخبرش کمتر از طریح است
و در شرفانی میگویند که هرگاه آنحضرت کائنات این بود که آن حکم بر سر است
پس خطای آن پنج از قول مرد مجتولی بی برهان ظاهر شد و این نسبت بصلوات
دین که نسبت آنحضرت قطره اندر جنب و دریا جای نیست چه جای
آنحضرت صلوات الله علیه با آنکه اگر این حدیث اصلی میداشت و در
نزد نقد آثار معروف مسند و بایستی که آن چنان قیله و پیش شهو و
باشد و آن حکم نیز بایستی که معلوم و مشهور و مدون باشد و زوفا
و ناقلان حدیث پس از خلف این جمله بر ما و هر که انصافی داشته باشد
ظاهر شود که این قول وضع نموده و نامیب عدلی اصل پیت رسول الله است
و دیگر که اتفاق و جماع کل امت معتقد است برین که حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله و سلامه علیه فرمود که حضرت رسول الله دست مبارک
بر سینه من نهاده و فرمود ای پروردگار من بپسیت که بل او را ندان

بر حق است جاری کردن پس هر گاه بعد از آن حاضر نشد و در حکمی که میان
او و کس کردم و ظاهر است که این ضد است با وقوع خطا آنحضرت
صلوات الله و سلامه علیه در احکام و مانع و دخول شکست است آنحضرت
و دیگر جماع است برین که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
که علی با حق و حق علی است و علی با حق دیر است بجز آنکه علی و کس
و این کی جای نیست که همچنین کسی اینش وصف باشد خطا در دین کند
و شک باو حاضر شود و دیگر جماع معتقد است برین که حضرت
رسول الله فرمود اقصا که علی و کسی که اقصا از جمیع خلق باشد
جایز نیست که او در حکم خطا کند و دیگری از او علم باشد و او را از خطا
اگاه کرد و اند پس انجیل به دلیلست بر بطلان قول خصم وستی و عی او
و از خداست توفیق و از قلوب ملایمت میکنیم بسوی او **و شد**
او را آنکه ظاهر نیست که بعضی از نامیب که ردول که بفضل اهل بیت است
صلوات الله علیه و آله ایشان را کول و شک نموده و چون در امام حلی
خطا بائی معتقد و در احکام دینی از وی یافتند از حضرت شهسوار
میدان سلو فی حق و در آن اعرش صلوات الله و سلامه علیه علی او داده

برگاه امام جعفر از رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام بود پس
ابوبکر و عمر و هر کس که تابع ایشان بود و خطا کرده باشند اولین عفو عظیمی است
در دین جناب شیخ و در جواب فرمودن فتوی تخطئه کسی فرمودم بلکه تو
پذیری رسیدی من آنرا جوابی نگویم اگر جواب حق باشد تو دشت از حق کن
اگرچه تخطئه تخطئه کسی باشد و اگر باطل است در جواب من خیری بگو
و اگر باطل کردن و کاری بشنید که در کفنی بحال تو نهاده اند و با آنکه اگر
تخطئه آنان را که کفنی عظیم دانی بجزیرگی بر تو لازم می آید که تخطئه علی بن ابی
طالب علیه السلام و عباس بن نجی زیرا که ایشان مدتی جهت ابوبکر را
بخشید فرمودند و در انقضای نبودند بقصد امایشان و هرگز از برای او و عمر
علی کردند و مقصد ولایتی از ایشان نشدند و ابوبکر و عمر نیز ایشان را در
کار خود داخل نیدادند و ایشان را مناسب نمیدانستند که در کارشان
شریک و خیل باشند خصوص عمر بن خطاب در وقتی که هیچ است
امامت را بشوری قرار دهد جمعی از زمامداران مدینه و کوفه و کابل
خلافت متبوعه و بودند و عباس را نام فرمود و علی بن ابی طالب علیه السلام را
که مدتی که سخت صبری از برای او ذکر نمود و هرگز که او را مخالفت با او نمودن

کنند او را بکشند و گفت حق با این طرف است که جعفر از حق مان باشد
و جعفر از حق مان سرور بر گردیده بر خدا و رسول تفضل داد و از حضرت
و از عباس و جمیع بنی شتم خمسی را که حضرت الله تعالی و قدس مقرر فرموده
بود منع نمود پس ای شریف اگر بخواهی کسی که تخطئه علی و عباس و عظیم
شیخین و قد ابایشان را و تحریف از علی و عباس را که بی شبهه است
و شقاوت است بکن تو میل می خست یا زاری و اگر تعظیم امیر المؤمنین
و عباس را که ابایشان ولایت ایشان را بر خود لازم میدانی پس
دشت بکن از تخطئه عسیری که ولایت تعظیم ایشان را بکن آن شهد
چون حق حضرت شیخ رضی الله تعالی عنه با حق رسید عباسی گفت
اللهم انک یحکم بک عبادک فیهما فیه مختلفون
یعنی الهی بر منی تو حکم کنی میانه بنده بکنست و در میان ایشان اختلاف میکند
و دیگر چیزی گفت و هم در فضول سید اجل علیه السلام مدتی رحمت
تعالی مظهر است که **شیخ مفید قدس** اندر زنده در وقتی از
اوقات بگوید شریف از زانی فرموده و **شیخ مفید** که در جمیع شیری که
ند ایشان با قصد میرسد در خدمت شیخ از جهت استقامت

جمعیت نمودند و در آن میان جمعی از گروه زیدی مذهب بودند یکی
 از ایشان بواسطه قتل کجیحین و تشیع بجهت شیخ خطاب نمود گفت
 تو چه دلیل انکار امام است زید مینائی حضرت شیخ در جواب فرمود که
 تو ظن اطلاق نسبت بمن کرده که من انکار امامت زید بن علی بن حسین علیهما
 السلام میکنم بلکه من در امامت او خبری نمیکویم که هیچیک از جماعت زیدی
 مذهب مخالف من نمیکویند آنرا گفت ترا قول در امامت از حدیث
 افاده فرمودی ای بنو نوحیم جناب شیخ فرمود که من در امامت زید بن
 علی علیه السلام خبری اثبات خبری نفی نمیکویم که خبر زیدی
 مذهبها از اثبات و نفی میکنند مرگفت چون شیخ فرمود که من
 امامت زید را از جهت علم و زهد و امر معروف و نهی از منکر اثبات
 میکنم و از جهت عصمت و صلوات الله علیه خبر نفی نمیکویم چون حضرت
 شیخ جواب آن مرد را بدین نحو فرمود و آنرا در سایر مردم زیدی مذهب
 مجال انکار قول حضرتش قدرت بر مکالنه نماند و هر چه در پیش نهادند و مبالغه
 آنرا که میخواست باین وسیله قتل برانگیزد باطل شد و حضرت شیخ
 قدس سره العزیز از انکار و تشیع و قتل آنجماعت خلاص شد

الحمد لله رب العالمین **فصل چهارم** در ذکر تعیین احوال حضرت سید
 اجل سید حسن بن سید زین العابدین سید را جو رحمة الله علیه که در بلاد هند
 نشو و نما یافته سولات یکی از مخالفین را چنانچه در کتاب مطالب بس
 المؤمنین منقول است **سوال اول** آنکه چه دلیل مذهب شیعه ثانی عشریه
 مذهب امام جعفر علیه السلام است جناب سید مذکور در جواب فرموده
 که چنانچه نقل علمای سلفیه و علمای حنفیه و مالکیه و حنبلیه ثابت میشود
 که مذاهب چهارگانه مذاهب ایشانست همچنین نقل علمای شیعه ثانی
 مبین میگردد که مذاهب ایشان مذاهب حضرت امام جعفر
 علیه السلام است و این که اصل سنت انکار آن کنند یا گویند که ما مذاهب امام
 جعفر را نفی نمیکویم یا گویند که ما نفی نمیکویم که مذاهب شیعه ثانی عشریه
 مذهب آنحضرت است ضرری بمذهب شیعه نمیرساند همچنین که دشمنان
 صاحبان مذاهب اربعه مذاهب یکدیگر را ضرری بمذهب ایشان
 نمیرسانند و ایضا علامه الدین قسزانی که از اکابر علمای اهل سنت است
 در حاشیه شرح منتهی عقایدی بنیاستی اعتراف نموده که مذاهب
 شیعه ثانی عشریه مذهب حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است

سوال دوم آنکه اهل سنت و جماعت دعوی میکنند که مذهب ایشان نیز
 مذهب امام جعفر است زیرا که ابوحنیفه شاگرد آنحضرت و از اوستاد علوم
 بود و پس این اختلاف از چاشنی گردید و جناب سید رحمة الله علیه
 در جواب فرموده اند که اهل سنت این را گویند و این دعوی کنند لهذا بعض
 کتب ایشان مشهورست که ابوحنیفه شری و وفلان سال مروج مذهب اهل
 سنت و جماعت شد و حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام
 و وفلان سنه مروج مذهب شیعه ثانی عشریه فرموده و ازین فی مذهب
 و حرکت دین که مذهب شیعه ثانی عشریه غیر مذهب اهل سنت و جماعت
 پس چگونه مذهب اهل سنت مذهب علی بن موسی الرضا و جند او
 امام جعفر علیه السلام تواند بود و این ظاهرست که اگر چنین بود بیستی
 که گویند علی بن موسی الرضا علیه السلام و وفلان سال مروج مذهب
 اهل سنت بوده و القضا این که مذهب اهل سنت و جماعت مذهب
 حضرت امام جعفر صادق علیه السلام باشد منتهی است از روی جمل
 و نادانی بزبان جناب اهل سنت جاری گردیده اما آنجماعت از اصل سنت
 که ربطی به مذهب ندارد بر زمین را گویند و ازین کسی که کسی باشد

لازم نمی آید که مذهب آنکس راست باشد چنانچه ابوحنیفه شاگرد مالک نیز
 بوده و در مذهب غیر مذهب مالکست چنانچه احمد بن حنبل شاگردش فقی بوده
 و مذهب جدا دارد و ابوحنیفه شری شاگرد ابوعلی جنابی معتزله بوده
 و مذهب او مخالفت نموده و حق علیه ظلم و دیگران شاگردی ابوحنیفه
 و در خدمت حضرت امام غیاثیه موقت رفته و در خدمتش قدری
 حدیث استماع نموده و آنحضرت چون او را زمره و آن میدانست از تقییه
 میفرموده و اغلب رقی او بنموده و معتزله او را مکرر در باب علی بن ابی طالب
 تشیع میفرموده و او ممنوع نمیشده **سوال سیم** آنکه در مذهب شیعه مجتهد
 است یا نیست اگر است احتمال دارد که خطا در مذهب بکنند پس که
 احتمال است که در مذهب خطا بکنند احتمال است که مذمت شیعه
 خطا باشد و صواب نباشد جناب سید در جواب این قول را
 پیورده فرموده اند که مجتهد در میان شیعه بسیار است لیکن لازم نیست که
 هر کجا مجتهد خطا کند مذهب بر صواب نباشد زیرا که این ظاهرست
 که مذهب مذمت مجتهد نیست بلکه مذهب امامست و مجتهد اقتضا
 و مع استعداده در مذهب اجتهاد میکنند چنانکه اهل سنت و جماعت

یکی از آنکه از بهر متعصب میانه و ایشان را امام مجتهد بالمدسب میدانند
 و مجتهدان دیگر در مذهب ایشان اجتهاد مینمایند و ایشان را مجتهد
 مذهب میگویند و نسبت مذهب را با ایشان نمیدهند و اگر نه
 چنین بودی بستی که مذهب اهل سنت بر تبت شتی زیاده تر از چهار
 باشد پس ازین مبنی شد بطلان این قول که هرگاه مجتهدان شیعه در
 فهمیدن کلام امام خود گاهی خطا کنند مذهب امام ایشان احتمال خطا
 داشته باشد و حال آنکه در حکم کلام عصمت امام خود را ایشان چنین
 قاطع ثابت کرده اند و این ظاهر است که در مذهب افعال و اقوال
 معصوم خطا جایز نیست بخلاف امامان اهل سنت که هر یک تخطیه
 دیگری کرده و در ابطال مذهب آن دیگر کمال اتمام داده و همچنین
 از بهر ایشان که دران مذهب اجتهادات و با آنکه خود مخالفان
 نموده اند و قادیانی آنکه خود را ابطال کرده اند اما آنکه مجتهدین بحال ایشان
 بقا و میانه خود عمل میکنند بکلیتاً و میانه بعد عالمند با آنکه خطای
 مجتهدین شیعه که پرستیده علم از مسکوت نبوت و ولایت اخذ نموده اند
 و اجتماعات ایشان در حضور امام علیه السلام اتمام یافته و بنای

که خود را بر خصوص شیعه علم تعین و آثار منقول از رسا و قیاس و داند و در
 مرتبه خطای میانه از بهر اهل سنت و مجتهدین ایشان نیست که بنای احکام
 و اقوال ایشان مجتهد و جمیع و جمیع جمیع و عاقلین بهیچ وجه استخوان
 و تخمین مستند از اخبار معتبره زمان نمی آید و مثال ایشانست و مانند
 در جایی که مجتهدین شیعه در کلام حضرت استثنای و پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و امام علیه السلام با هم مخالفت کنند چنانچه مثلاً یکی گوید سلام در کجا
 مستحب دیگری گوید واجب چنین میگویم که مذهب امام مجتهد بر این است
 و همچنین بحکم بالظاهر و الله لیتولی الشرائع
بنی کیم نظام میکنیم انشائی و نامی بطحیات
 بخلاف آنکه دیگری گوید که سلام در نماز مستحب و نه واجب است و این
 قول را کلام امام علیه السلام اصلاً نفی نم توان کرد بلکه کلام امام علیه السلام
 صریح بخلاف آن باشد پس چنین میگویم که این قول خلاصه است و اگر
 مخالفتی که از خیفه دشمنی فاعی امثال ایشان با علمای شیعه نموده اند
 ازین قبل است که بنای آن بر قیاس استخوان نمائند است کلام
 آنکه علیه السلام و احادیث ایشان بخلاف آن دلالت صریح دارد

و از سخنان ایشان بچرا ایشان مذهب ساجده از اصلا معلوم نمیشود پس حقین
خطا باشد **سوال چهارم** آنکه شیعه بجهل و بی علم می گویند که مذهب ایشان حق
و مذهب یکران باطل است جناب سید در جواب فرموده اند و دلیل آنکه
مذهب ایشان مذهب اهل بیت علیهم السلام و دلائل عقلیه و نقلیه کثرت
معتبره بر صحت ایشان مذکور است پس هرگاه ایشان معصوم و مذهب
شیعه را معتبره مذهب ایشان باشد پس شیعه حق خواهد بود و دیگر
برای آنکه در کتب معتبره و معتبرین که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده
این تو گفتی فیکم ما ان تمسکتم به لن یضلوا
یعنی به کسی که داند شمس و شب چیزی که اگر چنانچه بپایان هرگز گمراه نشود
بعدی کتاب الله و عترتی اهل بیت
بعد ازین یکی کتاب الله و دیگری عترت و اهل بیت است
پس پیغمبر صلی الله علیه و آله است خود و ائمه است و قرآن عترت خود
که عارف بمعانی آنها و بصیرت فرموده و هیچ دینی عقلی و نقلی
بمقامت اینها کوفی شافعی مالک و احمد و شافعی و مالک و احمد و شافعی و مالک
شیعه که در مذهب متابعت عترت نموده اند حق باشد و فرقنا جیه ایشان

صادق باشد و مذهب یکران باطل و فرق ما که ایشان باشند **رقم**
نهم آنکه می گویند ظاهر نیست که جناب سید در مقام مختصار بود و که بهین دلیل
آنکه فرموده اند و الا دلائل اثبات مذهب شیعه بی شماری است و در جهم از آیات مثل
اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
یعنی اطیعوا اولی الامر و اطیعوا اولی الامر
منکم و کونوا مع الصادقین و فاستلوا
از اهل بیت و بپایان است گویند و بهر سبب
اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و غیره و از این
از اهل قرآن اگر نمیدانید
مثل اهل بیت کمثل سفینه نوح الی اخر
یعنی اهل بیت من مانند کشتی نوحند تا آخر حدیث
و احادیث و دیگر که دلالت بر وجوب متابعت ائمه عشر صلوات الله علیهم
دارد و در این احادیث اسامی القاب و کنایات ایشان علیهم السلام
مذکور است زیاد از آنست که تعداد توان کرد و یکی آنکه اینها
و همیوه است که از ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم که هیچ فرق از فرق

اسلامیت تحلیلی ایشان نموده اند و قول فعل ایشان بقول سخن جمیع اهل
 اسلامت بذهب اهل ابوحنیفه و شافعی مالک و احمد بن حنبل علی سبیل
 و هیچیک از اهل اسلام ایشان را شافعی یا مالکی یا حنبلی یا حنفی گفته و اگر کسی
 بر تقدیر محال میگوید که کسی از اهل سنی و شیعه میگوید که پیش از این
 بذهب اهل ابوحنیفه یا مالک یا احمد بن حنبل بود و از دین بذهب اهل ابوحنیفه
 بذهب اهل ابوحنیفه و ایشان صلوات الله علیه بر این دین و دین ایشان
 نیست مگر بذهب رسول الله صلی الله علیه و آله پس رسید که بذهب
 شیعه که دین بذهب اهل اثنی عشری و اهل بذهب رسول الله صلی
 علیه و آله اند حق مذمت ایشان که عنبر بذهب رسول الله صلی
 علیه و آله است اجل باشد و شیعه فرقه ناجیه و غیر ایشان فرقه ماله اند
 آنکه میگوید الله بنی و اهل هذه السله **فصل پنجم** آنکه هر یک از اثنی عشری عشر
 علیه السلام را بذهب جدا کرده یا همه ایشان یک دین دانسته اند
 اگر هر یک بذهب دانسته اند از جهت چنانکه ما با هم خبر علیه السلام است
 میدهند جناب بر هر دو فرموده اند و هر ایشان علیه السلام
 یک دین دانسته اند که چون بعضی از ایشان که در زمان نبی امیه

بودند بواسطه اشتغال اقبال اهل نبی ضلال و بعضی دیگر بواسطه تعصب
 و خوف اهل مجال یافتند و توانستند که تفصیل بذهب خود را آشکارا
 بر مردم مسلم کنند و عظم وقایع و حدوث کلمات را بیان فرمایند
 بلکه بیان بعضی کلیات مسائل و قلیلی از جزئیات آن ایشان را برآورد
 شد لاجرم مذمت بنام ایشان شکار یافت حضرت امام خیر علیهم السلام
 چون در زمان منصور عباسی بود و در زمان ایشان آنقدر خوف که
 در زمان نبی امیه بودند اشتند بلکه قدما می بخاشین در بطن هر شیعه بودند
 و آنحضرت اشک را قلیم و اشک کلمات می نمودند و احادیث بر
 مردم میخواندند و تفصیل حکام کلمات را اصحاب آنحضرت ضبط
 می نمودند و بدون میافتنند لاجرم مذمت بنام آنحضرت شهادت
 یافت حتی در تواریخ مسطور است که در کوفه و بغداد و رویان حدیث
 آنحضرت زیاد را رخصا و تهر بود و اند **فصل پنجم** و در ذکر مجلس
 اول منظره قطب المحققین قدس و التکمیل الشیخ محمد بن علی بن
 ابراهیم بن ابی حمزه و القضاوی که در حدیث محمد بن علی ساکنها السلام
 با یکی از فضلاء اهل خلاف که از اهل ائمه بود و بعضی از ائمه با جناب

شیخ مناظر نماید زود و او حضرت شیخ قدس سره ضرورت جان منقرات
با تماس یکی از خواص سازه ساخت مدون نمود و آنرا از نجاران
فارسی بی یار و نقصان نقل میکنیم کونایت که حضرت شیخ قدس سره
الغریز در سال شصت و هجده و هشت به شد مقدس آمده و در
خانه سید اجل سید محسن بن محمد موسوی قسی که از اعیان مشهد مقدس و در
علم و عمل از اقوان محبت از بود منزل ساخته و در آنجا میبود و چون
صیبت فضیلت جناب شیخ جاکگیر شده بود و بهیچ فضیلتی که در هر
میبود نرسید که حضرت شیخ به شد مقدس علی ساکنها السلام آمده
یکی از ایشان که در فضل از همه ایشان محبت از بود و از او نموده که به شد
آمد و با حضرت شیخ در مذهب مناظره نماید اتفاقاً در یکی از روزها
حضرت شیخ بایند محسن در وفاق نشسته صحبت میداشتند که ناگهان لوی
سید محسن ندان که بوانت تحصیل علم بجزارت هجرت نموده و در آنجا
مجاور بود آمد و گفت سبب آمدن من از بزرگ این شد که بنا بر سید
که فاضل از فضلاء عرب که در علم و ادب کمال اعتبار دارند و به شد
آمده مجاور شده است چون این خبر را شنیدیم آمدیم که شما را

قدری انگالات او را کسب کنیم و یکی از فضلاء بزرگ که در اصل کشش و کونایت
و قریب بر پست سالت که در بزرگت مجاور است و در اکثر علوم مثل
عرفت و نحو و منطق و کلام و معانی بسیار اتمول فقره و غیر ذلک
سرازم است و عافی مذهب پوستانه اهل انساب کاش مجاور است
و در مجادله بسیار قویست و نیز چون شنید که شیخ عرب به شد آمده
بقتصد زیارت حضرت امام علیه السلام و مجادله با شیخ عرب متوجه
مشهد شد امینت که در عقب من فرود ایستد فراموش نشاید میگوید
سید محسن گفت چون از رفیق بوده باید که او نیز همان ما باشد و در
خانه مافره و آید و بعد از آن اختیار با شیخ در مجادله با او خواهد کرد
و خواهد نخواست پس حضرت شیخ فرمود که بوفیق و اعانت حضرت
استد تعالی با او مجادله سید مایم و امید میدارم که حق غالب شود چون
ظلمی اند که آمد سید محسن از لباغرت تمام بخانه خود آورده و باب
محبت مودت بر روی او کشاده و از نمونه خود ساخت
و در روز دوم ضیافت نمایانی که جمع کثیری از طالب علمان سادات
و اشرف اعیان مشهد مقدس و ساجدان بودند کرده و در آن روز کاف

جناب شیخ باسلامی هر وی وقوع شد و در مجلس با او مناظره کردند و آنروز
اول ازین روز که سید حسن نیافت عام کرد و حضور سادات
و طالب علمان و شرف اعیان زد و او آن چنین بود که چون مثل
هر وی ازین مجلس جناب شیخ زد و بعد از سلام و تهنیت کسی
پرسید که اسم تو چیست جناب شیخ فرمود محمد ملا گفت از کدام بلاد
عربی جناب شیخ فرمود از بلاد همدان که شنیده است بجا گفت
مذهب تو چیست حضرت شیخ فرمود در اصول آنچه عمل می بران بگشاید
و در قروع مذهب می که مذکور است بایل پی علیه السلام ملا گفت ظاهر
میشود که امامی مذهب باشی شیخ گفت بل چنین است ملا گفت نه
مذهب امامی نیست که علی بن ابی طالب بلافاصله بعد از رسول الله
صلی الله علیه و آله است جناب شیخ فرمود بل چنین است من
یزاین امامی گویم ملا گفت برین مدعا دلیل که جناب شیخ فرمود در باب
بایل نیست درین مدعی ملا گفت چون محتاج بایل نیستی جناب
شیخ فرمود و جهت آنکه تو تنگ راه است علی بن ابی طالب بعد از رسول
الله گفتی نیستی بلکه من و تو شفیع درین که آنحضرت بعد از رسول الله

صلی الله علیه و آله امام بود و لکن تو دعوی و مسئله یمنانی و من آنرا نفی
میکنم پس مشتی برست قاضی دلیل که این که امام است علی بن ابی
طالب را اصلا انکار نمی کنی که او اصلا امام نبود و درین انکار
خرق اجماع کنی درین صورت قاضی دلیل بر امامت آن حضرت مرا
لازم خواهد بود ملا گفت که پناه میگیرم بجمعی ازین که امام است
علاوه اصلا انکار نکنم و لکن من میگویم که او چهارست بعد از سلام
که پیش از او بود جناب شیخ فرمود که بنابرین تر از آنست که دلیل
بگوئی برین دعوی خود زیرا که من با تو موافق نیستم در اثبات این واسطه
چون جناب شیخ باین نحو حکم نمود مختار جستم نمود و گفتند حق با شیخ
عربست زیرا که تو مدعی او مکر است و مدعی در اثبات دعوی خود
مستحق سببه است چون سلامی هر وی داشت که توبه می کرد و اگر است
گفت مراد این برین مدعا بسیار است جناب شیخ فرمود و ندانم که
یکی از این بسیار کافیت ملا گفت اجماع معتقد است بر امامت
ابو بکر بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله بلا فصل و تو منکر حجت
اجماع هستی جناب شیخ فرمود که بل من منکر حجت اجماع نیستم اما

میگویم که تا این جماع چه بوده است اگر از جماع جای که کثرت قایم است
 شود و اگر وقت یا جماعی نوشته که حاصل شده باشد از اهل حل و عقد
 در روزی که رسول الله صلی الله علیه و آله حلت فرموده بود و اگر اول
 خواست اینست جماعی حجت نیست بر اهل کفر و کجی مخالف هم در وقت
 بوده و کثرت حجت نمی باشد بنسب قرآن چنانچه حضرت امیر
 میفرماید و قلیل من عبادی الشکور
 یعنی کم از بنده کسان من شکرت کنند و اندک
 و پوخته کثرت مذمت حتی در جنگها چنانچه حضرت امیر فرمود
 كَمْ مِنْ قَبْلِي قَلِيلٌ غَلِبْتُ فِرْسًا
 بسیار از منکدای کم غلبه اند مرگدای
 كَثِيرٌ يَأْذِنُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ
 بسیار باذن الله است که بجزی الله با صبر کنند
 و اگر از جماع اهل حل و عقد فرموده است مراد ابطال آن در کثرت
 یکم و نوق مذمت من که ترا قبول آن لازم نیست و اگر از
 جماع در روز و اوقستی حجت است که معصوم در آن و اهل حل و عقد

اما جماعی که خالی از شرطیه باشد و پیش از حجت نیست بر اهل جبار و
 خطا بر هر یک و همچنین کجی حجت مرکب بدون کل آنها که خطا بر هر یک
 جایز است و تو درین جماع که یک کوفی معصوم را داخل نیازی چنین
 اجماعی در نزد ما حجت نیست و دویم نوق مذمت تو که آن نیست
 که اجماع اهل حل و عقد از برای امامت ابو بکر را حل نموده و سقیفه زیر را که
 در آن روز نصفا و زنا و علما و صاحبان اقتدار صحابه که اهل حل
 و عقد بودند غایب بودند و سقیفه با آنجا عت بودند با شتاقی کل
 امت مثل علی و عباس و عبد الله بن عباس و زید و مقداد و غمرا و بزرگ
 و سلمه یعنی با ششم و غیر ایشان از صحابه زیرا که ایشان مشغول صحبت
 نبی و علی و عباس و مشغول تجمیر آنحضرت بودند و نصایب سبب افعال
 بنی هاشم و ذمت غنیمت و است و سقیفه جمعیت نمودند و غیر
 جمعیت ایشان ابو بکر و عمر و ابوسعید و جماعتی از انصار سید ایشان
 نیز حاضر شدند و میان ایشان از نصایب مجادلات نهاده و با هم
 خصمه و با غلبه افت کرده تا بجندی که انصار گفتند ایامیری
 ما از شما امیری باشد و ابو بکر سبب حدیثی که روایت کرده از بنی

منی اند علیه واکرند و در آن ائمه من قریش
 بر ائصار غالب شد و عمر و ابوسعید **رضی الله عنهما** از قریش جدا شدند
 بیعت کردند و دست بر دست ابو بکر زدند و بیعت کردند و گفتند
السَّلامُ عَلَیْكَ يَا خَلِیْفَةُ رَسُولِ اللَّهِ
یعنی سلام بر تو باد ای جانشین رسول الله
 پس این بیعت در آن روز بیعت ابو بکر مجید و خدیجه و محمد و عبد
 و خدیجه و محمد حاصل شد و این بیعت بعد از آن عمر گفت
كَانَتْ بَیْعَةُ أَبِي بَكْرٍ فَلَئِنْ لَمْ يَكُنْ
یعنی بود بیعت با ابو بکر ای خدیجه و ابی بکر
اللَّهُ شَرُّهَا فَمَنْ عَادَ إِلَى مِثْلِهَا
الله شر از آن پس اگر کسی بکشد
 پس بنابرین که گفتیم جمیع اصحاب هر کس از اهل بیت و خدیجه که با او حاصل شد
 بر امامت ابو بکر و حال آنکه فضل از او بود و دست بر دست همه بزرگان
 و ائصار با ایشان نه بودند و با ایشان را نصرت و بیعت کردند و بگو
 رای ایشان را هم موافق صواب دانستند و ایضا صحیح است که این قسم

اوین از صحابه که پیشتر ایشان طلقا و منافقین را مژله قلوبهم بود و خدا را گریه
 مقام نبوت برینند و چنانچه خواست که مشهور بود و در علم و در دین
 و فضل و اگر عمل است متفقند و درین که اجماع منعقد نمیشود و مکررا اهل بیت و محمد
 و این جمیع بر امامت ابو بکر حاصل شد و فعلی که وی گفت آنچه گفتی مسلم است
 لکن اینجا است که نام بر وی بعد از آن بیعت کردند و رضی امامت او
 شدند و اجماع بر امامت او بعد از آن حاصل شد و اگر چه این اجماع در یک
 مرتب نشد این شرط نیست که اجماع و فقه و دیگر تفسیر و حضرت شیخ
 قدس سره الغریر در جواب او فرمودند که اتفاق ایشان بعد از آن حجت
 نمیشود زیرا که احتمال میرسد که آن اتفاق از ایشان با کراهی و اجبار واقع
 شد **لَا يَكُونُ حُجَّةً** و باشد زیرا که چون دیدند که اینجا است عوام
 و رعایا که بجز این اتفاق میسر نمایند و بنور علم روشن نمیشد با غیر
 خصوصیت شد و قدری حیل و خدعه تابع او کردند و ایشان را در کس
 ایشان منعقد و بپذیریدند و اینجا است مذکور از زبان خود رسیدند
 و با کراهی با ایشان بجنب ظاهر متفق شدند پس این قسم اتفاق از ایشان
 اند و وی کراهی واقع شد مصحح اجماع نیست بلکه دلیل عدم صحت

و این نیست که عین اگر **مکرم** رویت نمود و از اهل حدیث خصمه من
 اصحاب که کمال ثوق بقول و عدالت ایشان است که در جمیع احوال چون بکبر
 بمنبر برآید و از دود و دگرش ایشان را انصار و شش از مهاجرین نوبند
 برخواستند و بیای میبردند و از سر نشاندند تا بجهتی که از دگر منبر برآید
 بخون جوانی داشت و عمر با کفایتی گنج هرگاه در اجابت نبود از جبهه چه
 خود را با بیختم باز میداشتند و دست او را گرفته از مسجد میبرد و چون
 جمعه و یکشنبه آمدند با جمعی کثیری که خال بن لولید در میان ایشان آمدند
 از عقب سیله خود بودند و همه شمشیر کشیدند و داخل مسجد شدند و حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان فارسی جمعی از اصحاب و مسجد بودند و عمر
 گفت ای اصحاب محمد اگر کسی از شما تکلم نماید مثل آنکه دیر و زک و هر آنکه
 سرش را بر تن جلد کنیم سلمان برخواست که گفت صدق رسول الله
 که فرمود روزی باشد که برادر و برادر من در مسجدین نشسته باشند و زو با و
 کنند طایفه از نجسان جهنم و خواهند که او را بکشند و سنگ نیست
 که آن مکان جنت شامیه عمر شمشیر کشید و متوجه شد که با و برادر پس
 امیر المؤمنین علیه السلام و من و او را گرفته بخوی کشید که او برین افتاد

و با و گفت ای پرصحا که جسته با از شمشیری خود میترسانید و کثرت و
 جمعیت خود بر طایفه میارید و اندک زمان بودی که از جانب حضرت
 الله تعالی حکمی گذشت که از حضرت رسالت عهدی بسته شده بود و در
 توقف من از محاربه شما بفرموده شد که کم یک از ما بحسب عدول
 و بحسب یار و مددگار ضعیف و دلیست و بعد از آن با اصحاب خود
 فرمود که متفرق شوید پس هر که در حال چنین منوال بود و چون اگر او بیجا
 نبود و با باشد فاضل بر روی گفت این روایات در طریق شما واقع
 شده و در حاجت نیست جناب شیخ فرمود که روایت این بی حدید و در
 طریق شما واقع شده و زیرا که این بی حدید متعزله و از شماست
 با آنکه احتمال اگر احوال خود است و خبری از اوضاع نمیکند پس بر تقدیر احتمال
 اگر او دلیل تمام نیست بر جمیع برخلافت ابو بکر پس دلیل دیگر که اگر داری
 که افاد و یستین کند و الا اعتراف بطلان خلافت ابو بکر کن فاضل هر دو
 گفت هر دو دلیل دیگر است جناب شیخ فرمود که است آن دلیل
 بگویشیم گفت امر رسول صلی الله علیه و آله و او را که با مردم نماز کند
 و این ائلیست که رسول الله او را بر همه مقدم داشته زیرا که مقدم

در نماز مقدم می باشد و در غیر نماز بواسطه آنکه کسی قیام نشود هست بفرق خواب
شیخ فرمودند که این دلیل بسیار ضعیف است اما اولاً بواسطه آنکه اگر این تقدیم
صحیح می بود چنانچه ممکن کرده بودست آن دلیل میسر نبود و بر امامت
ابوبکر علی شهادت آن شخص خواست بود و بر امامت او بر تقدیر نفس او با کسی که
محتاج غلبه این نباشد و هرگاه چنین بودی چون ابوبکر و عمر و سایر
اصحاب تقیید همین امامت نماز را حجت خود در خستند و انصار
از جهت چه باین سکت نمودند و چون خلافت باین میان باز برگرد
فرامی شد و ندانند که باید شریک شیده شود و مردم را مجبور سازند بپست
نیز که امامت نماز چنانچه تو میگوئی اول و دلیل ماقوی حجج بود بر امامت
او چون این عدول نمودند بنبوی دلیل ضعیفی که در اصل خیر است و نقل
هرگز از اصل نبوی نشود و در عدول نیستند مایه که اگر از اصل عاجز باشد
و دستش آن رسد پس ظاهر شد که امامت نماز دلیل نیست و چون
دلیل تواند بود از برای تو و حال آنکه دلیل از برای ابوبکر و عمر و سایر صحابه
که در تقیید نبودند نبود و این نیست مگر مخالفت و انانیا می گوئیم که
امامت نماز ولایت بر امامت عام نمیکنند زیرا که خاص ولایت

بر عام ندارد و خصوص بر منتهی شما که جایز نیست امامت فاسق در نماز
و شرط نبودن عدالت و پس نماز امامت عام شرط نیست بعد
با اتفاق و در منتهی شما هرگاه امام فاسق بکشد برست و اجابت
که او را عزل نمایند پس هرگاه چنین باشد چون خبری را که عدالت
و این شرط نیست بل عاقل و شایسته دلیل میا زید بخیر می که شرط نیست بعد
و تقسیم دلیل نیست مگر دلیلی نیست مگر غیر مستخرج و غیر صحیح و در نزد خدا
و در نزد کسی که ادنی معرفتی داشته باشد و انما این که میگوئیم
این تقدیم صحیح نیست با اتفاق و شما اما در نزد ما بواسطه آنکه بلال در
وقت نماز آمد و وقت نماز اعلام کرد و در آن وقت پنجم بر پیش بود
از شدت کوفت و بیهوشی این چون در نزد غیر بود و بلال گفت
که بعضی با مردم نماز کنند عایشه در آن وقت بلال گفت ابوبکر را بگو
که با مردم نماز کند چون بلال گمان کرد که این قول عایشه بفرموده و غیر
سنة الله علیه و آله است آمد و ابوبکر را باین خبر کرد و ابوبکر پیش
ایستاد و چون بچرخ گفت پنجم بر پیش آمد و صدی گمراه شدند و پرسید
که با مردم نماز نکنند گفتند ابوبکر است که با مردم نماز نمیکند خضر قرش

فرمود از مسجد برید که در اسلام قسم است حادث شده که گوار نیست پس
 دستی بر دشمن از این دو تن دست دیگر بر دشمن فضل بن عباس زد و پیکان
 بسجده زد و بگو بگرد از محراب و در کرد و خود و دشمن نفس ببرد و نماز کرد
 اما در نزد شما که میگویند این گفتن عایشه با پیغمبر صلی الله علیه و آله
 بود این دعوی بچند وجه اول آنکه اتفاق واقع است باین که
 ابرو بلال که ابو بکر نماز کند با مردم پیغمبر باشد فتنه بود باین طریق که پیغمبر
 بمجال خطاب نموده باشد که ای بلال بگو باین که با مردم نماز کند
 یا این که مردم را بگوید که در عقب ابو بکر نماز کنند بلکه آن امر بر سطر بود
 بجهت آنکه در آنوقت بلال را ندان نمود که بخانه پیغمبر صلی الله علیه و آله
 داخل شود و با پیغمبر حکم نماید زیرا که در آنوقت کوفت آنحضرت شدت
 داشت و حضرتش بکوفت مشغول بود و هرگاه دین امر بر سطر بلال
 رسیده باشد احتمال میرود که آن واسطه درین قول کاذب باشد
 چون مصیبت عصمت راسته نیست و هرگاه کذب باشد
 محتمل باشد استلال باین صحیح نیست زیرا که ممکن است که بلال پیغمبر
 باشد و پیرون آمدن پیغمبر و غالی نمودن ابو بکر و خود با مردم نماز کردن

نمون این احتمال است و دویم آنکه اگر این امر پیغمبر نبود که ابو بکر پشمانی می
 گشت چنانچه شما کان کرده اید و بعد از آن خود با آن منف مسجدین
 ابو بکر را غل نمودن و خود با مردم نماز کردن نفس آن خواست بود
 و این لایق کسیکه لا یحقین عن النبی است نیست زیرا که اتفاق
 واقع است که ابو بکر نماز را تمام کرده و اهل بیت هم در مستغاث خود
 اقرار باین نموده اند سیم آنکه اگر چه این جمله را مسلم باریک نموده
 پیرون رفتن پیغمبر صلی الله علیه و آله را در غل نمودن بطل باین دلیلت
 زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله این امر است از آنکه خود و بغل نمودن بود
 ازین امر است و پیغمبری را که پیغمبر نسخ نموده باشد نفس خود و چون حجت
 میشود بر بر تشکی این نیست که از عجایب است بلکه میگوئیم که غل پیغمبر
 بعد از مقدم و شستن او و همچنین که شما کان کرده اید از برای اظهار
 نقض او نیست بوده که ایشان او را چنین بشناسند که او صلاحیت
 مقدم و هیچ امری ندارد و زیرا که کسی که صلاحیت پشمانی که
 با مقتدا و شما کمترین مرتب است از جهت صحیح بودن پشمانی می
 نداشته باشد چون صلاحیت است عام که ریاست صلاحیت

اگر سبط سل در
 روز ۱۵ و ۱۶
 قصد بلاد
 طبرستان
 نمائید
 اما در مدام

تواند و شستن برین چنانچه کفیم اگر مریدین بنوال بود و باشد که غیر منبری اند
 علیه و آله و سلم فرموده و غل نموده و باشد چنانچه مقصد اهل سنت است
 البته و با تصرف در وجهه آنها نقص و ناقضی و برکت خواهد بود و حاجت
 باشد برایشان چنانچه مقصد برات و صاحب کلام حق او در روز
 خبر که کل اینجا بر سلطان بود که آنها را مرتبه او باماست بشود که او
 صلاحیت تقدم در هیچ امری از امور دنیوی و دینی نماند و چنانچه باونی تا کی از جهت کسی
 که تفسیری داشته باشد ظاهر و هویدا است و یکراذیم عیبه آنکه شما
 چون استدلال بنمایید باماست نمازی که او در غل فرمود و نماز تمام
 کرد با اتفاق کل است بر اوست و خلافت او و استدلال فی کیند بر اوست
 امیر المؤمنین علیه السلام باستخلاف پیغمبر صلی الله علیه و آله او را بر سر
 در غل و تنوک و مغزول صاحب حق که متفق علیه کل است است زیرا که
 استخلاف بر مدینه که در هجرت و اقتاد نمودن نبی صلی الله علیه و آله
 غیر او بران طالع است برین که او بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله قائم مقام
 اوست و در جمع مناهات پس هرگاه ثابت است استخلاف امیر المؤمنین
 علیه السلام بر مدینه و غل شدن ثابت میشود و استخلاف او و غیر مدینه

پیغمبر صلی الله علیه و آله

بواسطه آنکه کسی میان مدینه و غیر مدینه فرق کرده است جناب شیخ
 فرموده که چون مجاوله باین حد رسید سفره سید محسن جانر شد و مجاوله
 منقطع شد و همه خصایص محسن مشغول طعام خوردن شدند و من ملای هر که
 نیز مشغول شدیم بخوردن طعام و در شنای طعام خوردن حدیث
 مروی از پیغمبر صلی الله علیه و آله که متفق علیه است بخاطر مدینه
 و از طایفه مروی اجازه سوال طلبیده و کفتم درین حدیث
مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثْلَ جَاهِلِيَّةٍ
یعنی کسی که مرد و ندانست امام زمان خود را مردی است مثل جاهلی
 چه میگوئی صحیح است یا فی ملا گفت بی جمع حدیث متفق اند و تحت آن
 کفتم باو که پس امام تو درین زمان کجاست ملا گفت این حدیث بظاهرش
 محمول نیست بلکه ادوات بقرآن اقتدای حدیث چنین است
 که هر کس که پیرو امام زمانش را که قرآنست نشناسد مردن او مرد
 جاهلیت است جناب شیخ فرموده که من کفتم باین تاویل لازم
 می آید که یا در کفست قرآن بر هر کس واجب عینی باشد و چنانکه علماء
 باین قول زعم است ملا گفت مراد کل قرآن نیست بلکه مراد فاتحه

الکتاب و سوره و آیت از سوره قرآنی که در صحت نماز شرط است و یا در
 گرفتن فاتحه الکتاب و سوره واجب عینی است با اتفاق کل پس کسی که
 جاهل باشد بجهت الکتاب و سوره مردن او مردن جاهل است
 جناب شیخ فرموده که من باب کفتم که پیغمبر امام را بر زمان انصاف کرده و فرمود
 که من مات و لم یعرف امام زمانه شخص من ام
 جاهل زمان بیل است بر اختصاص اهل زمان با امامی که واجب است
 با اهل آن زمان تکمیل معرفت او و این که امام فاتحه الکتاب و سوره
 باشد تخصیص میاورد و لغو میشود پس این آیه مطابق نباشد جمیع
 اشراف و سایر حضرات مجلس گفتند که حق با شیخ است و این آیه
 مطابق نیست بلکه این انصاف مقتضی اینست که اهل هر زمانی امامی
 داشته باشند که واجب باشد که او را بشناسند و اگر کسی از اهل آن
 زمان پیش از شناختن آن امام مرد مردن او مردن جاهل است خواهد
 بود پس تمامی مردی مازم شده منتفع شده و بعد از آن گفت پس من
 و تو یکسان این زمان در امام نه هجتن جناب شیخ فرمود و شما
 که من و تو یکسان باشیم بلکه مردن این زمان امامی است که او را

شناخته ام بیل اعتقاد با ما است او را مردن از راه برمان پس من و تو یکسان
 نباشیم بلکه گفت چون یکسان نباشیم و حال آنکه امامی را که تو
 اعتقاد با ما است او را مردی هرگز ندیده و مکان او را نمیدانی در دین و
 از دستت میروی و خداوندی از تو میخیزد پس چون من و تو یکسان
 نباشیم جناب شیخ فرموده که من در جواب کفتم حدیث متضمن این
 نیست که هر کس مکان او را نداند یا خداوندی از تو بخندد یا او را ندانند
 بلکه متضمن وجوب معرفت اوست و من بعد از آنکه تعالی معرفت حضرتش
 حاصل کرده ام و او را قاطع بر من قیام شده که او موجود است و است
 با منستی شده و واجب است اتباع او و پیوسته امید دارم
 که حضرتش ظاهر شود و من جمیع امت بریدار شود و شویم و آنچه حدیث
 بر این متضمن است همین است که من حاصل کرده ام زیرا که فرمود که
 من که کفر کردم امام زمانه مروی گفت شنیده ام که درین کسی و تو
 امامت میکنند و من خود هم که با آنجا بروم و بر صحت امامت
 و دعوی او حاضر بشوم و یا و بگویم شیخ میفرماید که من باب کفتم که
 پس تو درین ایم امام نداری و امام جاهلی و دیگر کفتم این که میگوئی که

بر روی داور شناسی لازم دارد که ترک مذهب خود کنی و بدین مذهب
غیر خدائی نزدیک گردی این شخص از اهل سنت نیست که دعوی اوست یکسکه بیکه
زیادی مذهب است و اگر تو خود می که از اهل سنت باشی اهل سنت
معتقد نیستند باین که در هر زمان امام باید وجود و امام را در هر وقت
واجب میدانند هر وی ساکت شد و جوابی نگفت و رضا مجلس
از خوردن طعام روغت نمودند و مایه برداشت شد و اهل مجلس
یکدیگر را ولع نمودند و مجلسی هم خورد و همه بیرون فرستادند **فصل چهارم**
در ذکر مجلسی و دم از مجلس کائنات که حضرت شیخ محمد بن علی بن ابی‌عزیم بن
ابن جعفر علی سند حجت با فاضل و شیخ فاضل فرموده و چنانچه
خواجه در سال اول نموده و آن امینیت که در وزیر محمد قربان جناب شیخ
با اتفاق سید محسن رضوی رحمه الله علیه بقصد زیارت حضرت امام
علیه السلام و زیارت برادران مؤمن چنانچه در اعیان و مسافرت آقاخان
پیرون آمده بود و آن واجب از زیارت امام علیه السلام بهر زیارتی
که در جنب مقدس حضرت است بقصد دیدن بعضی طلبه علم که در آنجا
ساکن بودند میروند و چون بهر سه و فخل شدند دیدند که فاضل نامی که در آن

آن که بدرسه نبود در درس نظامی هر وی و جمع دیگر از طالب علمان و
سایر مردم شدند مقدم شد به محبت علمی در میان دارندین جناب شیخ
و سید محسن و حماد الله تعالی بغیرم دیدن ایشان نیز بان مجلس داخل
شدند و چون ملافاغرم و سایر طلب از محبت علمی کور میان داشتند
فارغ شدند فاضل هر وی بجنرت شیخ رضی الله تعالی عنه متوجه شده
گفت چه میگوید شما که کرد و امانت دارید و دلالت آنرا که آیا مقسوم
بپدر و مادر خود میباشد یا نه جناب شیخ فرمودند که آنچه علمای اهل
علیه السلام برین نیست که دلالت آنرا مقسوم بپدر و مادر نیست
و نسبتش ایشان صحیح نیست زیرا که دلالت آنرا از نزد ایشان و ملا شری
نیست یعنی ماینه که نسب بنحای الصحیح و بطی شبه ثابت میشود پس
و نیز ثابت نمیشود فاضل هر وی گفت پس بهشت لازم می آید
که دلالت آنرا محرم مادر و خود نباشد و با ایشان طلی تواند
کرد و بزرگوار جایز باشد و طلی فخر که از زبانهم رسانیده باشند
بجناب شیخ که اهل اسلام نمودند و از جناب شیخ نداشتند مضمیر
فرمودند که اگر چه دلالت آنرا و ملا شری نیست لکن الله تعالی مست و ما

از حیث که ولد فرزند است حکم بجهت آنکه نمیکنیم و در سایر احکام ولد را
شرعاً حکم پس نمانیم غایبی مروی گفت این که میگوید خطی است همیشه
زیرا که میگوید که ولد از آن فرزند است و احکام فرزند بر او جاری
میشود و میگوید که نفی فرزند از او نیست و بر او احکام جنبی جاری
میشود و این نیست مگر مناقضه و قطعه در فتوی جناب شیخ فرمودند
که این مناقضه نیست بلکه اثبات حکمت است حیثی و نفی حکمت از
حیثیست که در احکام اختلاف محال نیست بر کلام و بیانات مختلف باشد
غایبی مروی گفت شما را چه برین داشته که شرح لغت را درین ماده
از هم جدا کنید و بجهت چه ولد از همیشه تابع لغت نباشد که فرزند
حقیقی باشد زیرا که ولد از آن ولد حقیقی فرزند است و شرح لغت
میباشد همیشه جناب شیخ رضی الله تعالی عنه در جواب فرمودند که
شرح همیشه تابع لغت نیست زیرا که الفاظ لغوی اگر چه بسته در
اصطلاح شرع بخوبی که در لغت است مذکور است و مستعمل است لکن
در معانی متغایر است شرح بالغت مثلاً مملو و لغت یعنی
در عادت و مذکور و لغت یعنی لغت است و در شرح همین الفاظ را

چنان احتمال نمیکند که در لغت است نامی دیگر است چنانچه معلوم است
با آنکه ذهب ما در جناب سنی بر جناب است زیرا که تحریر و طبع و نظر و هر چه
نسب است از احکام نظر یعنی لغوی و ولد از آن بنا بر اینست که چون
در لغت است که در شرح حکم بجهت آن شده و در جناب است یا احکام
بجهت آن میمانیم تا نفی نسب بنا بر حکم شریعت زیرا که این
نسب در احوال نیست اگر چه در لغت فرزند است چون سخن جناب
رسید مروی ازین مسئله در کتب کتابی که در دست جناب
شیخ رحمه الله تعالی بود گرفت گفت این چه کتاب است جناب شیخ فرمود
که این کتاب تصنیف شیخ جمال الدین طهرانی است و او از مشایخ
شیخ زین العابدین است نام کتاب پنج محلی و کشف الصدق است
و در جناب شیخ صحیح مسلم مذکور است و دست پیدا کردم که آن را از کتاب
کنم مروی گفت که دست آن حدیث شیخ فرمود و او را بگویند که
احادیث مذکور صحیح مسلم چیست در صحت و عدم صحت هر یک
گفت بلکه هر حدیثی که در صحیح مسلم است من حکم بصحت آن مینمایم و در
پس من صحت جناب شیخ فرمود که مسلم صحیحش حدیثی

ورجع من الضحی بن سید عبد الله بن عباس ولایت نمود و اندک چون
 پنجمین سنی الله علیه و آله وفات رسید و حالتی که در نزد آنحضرت جمعی از
 اصحاب بودند و عمر نیز بود و فرمود که کاغذ و قلم حاضر سازید تا اجابت
 شما چیزی بنویسم که بعد از من هر که را نشود غیر عمر گفت برستی که نبی
 و حج قلیل گردانیده بدین میگوید پس حاضران اختلاف کردند بعضی گفتند
 که قول اقل عمر است و بعضی دیگر گفتند آنچه نبی فرمود باید فعل آورد
 و چون نزاع و اختلاف بسیار شد نبی صلی الله علیه و آله فرمود در خبری
 که در نزد من تنازع نهادانیت هر دو گفت این حدیث صحیح است
 مکن اینجا چه طعن بر عمر لازم می آید جناب شیخ فرمودند که این بروی
 طعن بر عمر لازم می آید اول از آن دو وجه نیست که این بی است
 از عمر و اصحابی که درین قول تجتهد و نموند و در حق پیغمبر که او را از او
 منع نمودند و امر او را قبول نمودند و از برای خود واجبند که در حدیثی که
 رسول الله صلی الله علیه و آله است از ایشان شد ایشان را از
 مجلس امر خارج نمود و از ایشان دوری است
 و حال آنکه حضرت الله تعالی می فرماید

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ
 عَنْهُ فَانْتَهُوا وَذِكْرُكُمْ فِي هَذِهِ
 اَنْ تَقُولُوا سَمِعْنَا وَانْقَضَتْ
 يَدِيْ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَذِكْرُكُمْ فِي هَذِهِ
 فَوَقَّصْتُ لَكُمْ هَذِهِ الْقَوْلَ
 و بعد از این حدیث است که فرمود و بلغوا شأناکم بروجی آنحضرت فرمود
 و گفت برستی که بدین میگوید و حال آنکه حضرت الله تعالی در حق او فرمود
 وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ
 یعنی میگوید از هوی و هر چه میگوید وحی است وحی گردانیده
 و بعد از آن دو وجهی که بر عمر طعن نمودیم می آید این که پیغمبر صلی الله
 علیه و آله را فرمود که ایشان را شاد و نماند و گفت میان ایشان حال
 کند که اختلاف در میان ایشان نباشد و عدوت با هم نورزد

و فیض کبیر را داشته باشد لکن احوست که فری بنویسد که پوست
 نانی سنالت ایشان باشد فیض پیغمبر صلی الله علیه و آله از چنین مرادی دور
 منع کرد و میان آنحضرت و انبیا هم مرادی نیل شد و حال آنکه عمر و بنی مسلمان
 مانورند و بر توفیق او را آنحضرت چنانچه حضرت امتدالی فرموده
 وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ أَنْ يَأْتِيَا بِكَلِمَةٍ فِي الْمَدِينَةِ
وَأَنْتَ مَرْدُومُونَ **وَأَنْتَ مَرْدُومُونَ** **وَأَنْتَ مَرْدُومُونَ** **وَأَنْتَ مَرْدُومُونَ**
 وَرَسُولُهُ أَمْ أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ
وَأَنْتَ مَرْدُومُونَ **وَأَنْتَ مَرْدُومُونَ** **وَأَنْتَ مَرْدُومُونَ** **وَأَنْتَ مَرْدُومُونَ**
 پس بنا بر مضمون این آیه عمر را چون جایز باشد که خستیا منع رسول الله
 از مراد حضرتش نماید و در حضور حضرتش و در برابر اصحابش لکن بعد از این
 جناس هر گاهی که بخندیش از آنکه در ریاضت پندان میگردید که
 سنگها از آب چشم او تر میشد و گفت روز بخشنده و چه روز بخشنده و روز
 و چه روز که عمر پیغمبر را مانع شد که کتاب بنویسد و ای هر دو گفت
 اما این که میگوید که گفتن عمر که پیغمبر ندیان میگوید و شناسات مسلم
 نیست اما اولاً بواسطه آنکه عمر ازین لفظ اظهار اراده نمود که دستاورد

زیرا که جمالات قدر عمر و عظیم بودن ایشان و مانع بود که ازین معنی ظاهرش را
 بخواند و نهایت از روی خوشیست این قسم لفظی حکم نمود و بی آنکه ظاهر آنرا
 اراده کند زیرا که عمر همیشه موصوف بود و خوشیست و تند خوئی آنها نیا
 بواسطه آنکه لکیر شستن است از هر چه محبت جبره پس بنا برین معنی
 قول عمر این خواهد بود و کونی هجرت مینماید اما این که میگوید که عمر منع کرد
 بنی را از وصیت نامه نوشتن و او را منع کرد از مرادش این است
 که عمر کرده بود و بر مثل عمر جایز است که غل یا هجرت او خود کند بواسطه
 آنکه میداشت از جهتها و خود که وصیت نامه نوشتن برین اصلح و اولی است
 و از جهت جایز است که نبی مانع کند از نوشتن آن هر چند
 در آن جهتها و خطا کرده باشد زیرا که خطای در جهتها موجب عقاب
 نیست پس بنا برین صحیح نیست مذمت عمر جناب شیخ نورانی رحمه
 در جواب او فرمودند که این جواب مستحسن نیست بچند وجه **اول** آنکه
 گفتن تو که این قول دشنام نیست و نیست بر قلت معرفت
 و تو بر قلت عرب و اصطلاحات ایشان در مخاطبات زیرا که لفظی
 که در آنترین و قبحش کمتر باشد و شناسات و سبب ناصحت

میشود در میان ایشان چه جای این لفظ و بر تو ملامتی لازم نمی آید ازین که
از لغت عرب اصطلاحات ایشان با خبر باشی زیرا که عرب نیستی
مثالی اگر کسی عمر ظاهرین لفظ را از او بگوید و این قول تو اعتراف میکند
ظاهرین لفظ منکر و بدست و اگر کسی که عمر ظاهرین لفظ را از او
نموده با آنکه از روی عمد باین لفظ تلفظ نموده و لفظی که از روی عمد گفته
شود بظاهرش دلالت میکند بر مراد و حکم و ظاهرین لفظ بر منکر و دلالت
دارد و دومی تو که عمر ظاهرین لفظ را از او نموده و محاجرت بلیل **مثال**
اگر کسی که عمر این لفظ را بقصد صافی خوشنیت طبعیت گفت این عذر
نیست و ازین تکلیف ساقط نمیشود زیرا که هر کس طبعیتش اقتضای
شهوات و نفرت از نیکوئی میکند با آنکه تکلف است بین که
شهوت خود را بشکند و نیکوئی بکند پس عمر واجب بود که این شهوت
طبیعی را بشکند و ترک عادت کند و بشنود و بعمل آید و از نیکوئی و تابع
آو باشد و هر حال زیرا که او تکلف بود باین پس بچه دلیل باینست
بر عمر که ترک نماید یا مؤثر بر او مساعیت نماید بر نیکوئی صلی الله علیه و آله
و بروی او بلفظ منکر حکم نماید و این نیست مگر سبب آنکه او را علم

بجای خود نبود و **دلیل** آنکه گفتن تو که هیچ شوق است از هجره و مهاجرت
و معنی آن نیست که نبی هجرت نماید و ولایت مرود و اوجیت لفظ
و معنی آن از حیثیت لفظ بواسطه آنکه این اشتقاق که گفتی که از اجل
عزیزت باین قایل شد و چون سخن جناب شیخ باخبر رسید و ملاقات
کرد مدرس آن مدرس بود و بملای هر دو خطاب نموده گفت جناب
شیخ درست میفرمایید این اشتقاق موافق قانون عزیمت نیست
بلکه از باب مجاز و مجاز است نه محاجرت زیرا که مهاجرت مخالف
قیاس است پس هر گاه معنی این لفظ این باشد بر تو آنچه جناب شیخ
میفرمایند در دمی آید و چون دانست که خطا نموده اعتراف کرد و دیگر
بار حضرت شیخ علی اندر وجهی با او متوجه شد و گفت ایام رد
بودن اینکه از هجره و مهاجرت مشتق باشد از حیثیت معنی بواسطه آنکه
نبی هجرت میکند در مقام معنی است و فاعله ملازم و زیرا که مهاجرت
سبب مقصود نبود زیرا که در حالت اختصار بود و در خیالات مهاجرت
معنی ندارد و محمد این قول مطابق مقتضای حال نیست **نجم** آنکه
گفتی که عمر منع نمود و غیر از این از نوشتن کتاب از روی اجتهاد و قولیت

بسیار ضعیف اما اولاً بجهت آنکه درین قسم مسئله اجتهاد جایز نیست اما
 ثانیاً بواسطه آنکه اجتهاد با وجود صاحب شریعت ناممکن است زیرا که بر
 جمیع خلق واجبست که در حضور او تقلید قول و کنند چنانچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود
وَمَا أَلَاكُمْ التَّسْوُلَ فَعَلُوهُ وَمَا تَحْكُمُ عَنْهُ فَاثْبُتُوا
 یعنی آنچه که پادشاه بنوعی بر من فرمود از او بپوشید و آنچه که من حکم کنم از من است
 و اما ثانیاً بواسطه آنکه اجتهاد با نص معارض میشود و چنانچه در اصول شریعت
 این کلام نبی صلی الله علیه و آله نص صریحت و وجوب است تبعیت آن
 بر هر چه میسر تواند بود که مخالفت کند امر او را با جهت و زیرا که نص
 افا و یقین میکند و اجتهاد افا و میکند مگر طین با طین یقین معارض تواند
 شد پس بر هر چه میسر تواند بود که عدول نماید از یقینی که مستلزمی
 شده باشد از غیر لایق عن الهوی و نماید قول او را با جهت و خود
 نیست این که از عدم حرام عمر شرع نبی باطل و است تکالیف
 و معنی باین هم اتقان نماید و لفظ و شام حکم نماید و او را باقی جهات
 منع کند و لفظی که ظاهر و باطلش منکر است بگوید و معنی بگوید
 که این قول با جهت و گفت که امر اجتهاد درین موضع میسر تواند بود و قول

نبی صلی الله علیه و آله که صلاح نیست درین باشد و بسبب عدم اختلاف در
 امت شود و در نمایند **ششم** آنکه گفتن آنکه عمر داشت که بشوین نمیکرد
 بدین اسرار است قوی است مخالف معقول منقول زیرا که اگر چه عمر خالی از این
 نیست که فساد بود و یا صلاح اول موجب کفر است پس آنکه صلاح باشد
 و نبی از جانب خدا تعالی گفته باشد و از قول شما لازم می آید که عمر حضرت
 الله تعالی نبی عالم باشد بصلاح دین و اگر این را بنوعی خستیدار کن
 اگر چه مخالف معقول و منقولست چون سخن جناب شیخ باقی تمام رسید
 هر دو گفت آنچه بر اصل عقل ضرر است اینست که این قسم احوال که این
 قسم جماعت که در مقام تعظیم و شرفند بر ظاهر و بان که تو میگردانی
 محل نمایند بلکه ضرر است که بر وجه میل و منی حسن محل کنند چنانچه مذکور است
 که بعضی مردم از غرض شنیدند که حضرت الله تعالی را علی علیه السلام می گفت و جنگ سال
عربیه قد كنت تنقي الغيث ما بدا
 یعنی تحقیق منو بخت بخت از آن آنچه ظاهر است
لَكَاءِ أَتَرَكَ الْغَيْثَ عَلَيْنَا أَلَا كَلَّا
 مراد آیا ترك میکنی باران را ای که نیست مراد

و سامعان گفتند که چون خدا پدر و فرزند را در وحی الیها گفت و
قول انرا بنی محمول بر معنی صحیح ساختند پس درین مقام بر یکدیگر گفتند که
قول شل عمر مردی محمول بر معنی صحیح باشد نمایند و یکی گفتی اجتناب معارض
نفس نمیشود و در عمر با نیر نیست که در وقت محبت او کند ولی است محرم
بحال غیر محال که بپندردن وقت داشت زیرا که بپندردن وقت در وقت است
اجتناب بود و کاحی پندرش کاحی پندرش بود و در نفس بود غایب شد
بود پس بحال دارد که در آن وقت که در نوبت کتاب کرد حالت غیر است
صحت بود و با شد پس درین مقام اجتناب و نظر با نیست لهذا
عمر درین وقت نظر و اجتناب کرد و اجتناب داشت و نگذاشت باین که این قول
از بنی در حالت مغلوب بودن است بر نفس پس ترک آن صلاح نخواهد بود
چنانکه شیخ فیاضی غفر له در جواب قول اول او فرمود که منرا دار
با جهل درین صلاح نیست که کلمات را از موضع بر نبسته نه درین کلمه که از
عمر سرزد و محمل دیگر غیر آنچه ظاهر از آن فهمیده میشود و مزار و پس از این
معنی ظاهرش حل توان نمود و محمل کلام انرا بنی بر آنچه سماع محل محمل
بود اما قول عمر صحیح دیگر ندارد و بر تو و غیر تو ممکن نیست که محمل دیگر غیر بنی

ظاهر می آن از جهت آن پیدا کند که دشنام رسول صلی الله علیه و آله را
پندرون نیاید و اگر ترا ممکن است که چنین محملی از برای آن بهم رسانی محمل آن
تا باشد ندیم که اگر آنکه بگوئی معنی دیگر که از لفظ در بنی آید باید حمل کرد و محال آنکه
این بنی تصرف نیست و دیگر از هر عجب تر از شما نیست که آیا تی که بکجاست
و حالت دارد بر قیاب بنی علیه السلام بوسیله ترک اولی نمودن ایشان از
غایب بود بر نفس بر و حکم نمینماید بر خصیان خطای ایشان با آنکه او را
تقدیر قاضیست بر وجوب تترای ایشان علیه السلام از خطا با آنکه محمل صحیح
آن آیات از دست آن محمل را ترک نمود و محمول بر غایب نمینماید که
عمر را که ترتیبش از ترتیب انبیا علیه السلام نام است بر ترتیبی بر غیر
ظاهرش حل نمینماید و منع بگوید که از برای هرش محمول سازند و پس دلیل
آنرا از برای هرش بر بر نه لا قبل او را با نهی ساد می نماید با آنکه
ایشان علیه السلام محمل توطئه اند و نیست این مکر از بنی انصافی شما و ترک نمودن
شمار رعایت حق بود مردم بر شبهه نهی و اما کفر تو که عمر معارض
نهی الله صلی الله علیه و آله شد بوسیله آنکه حال بنی در آن وقت است
صحت نبود و کلیت بسیار روی زیر آن بنی صلی الله علیه و آله را

که امر نوشتن کتاب نمود و خالی ازین نیست که حاصل نوشتن او مرش از او
جائزه بود یا قبل از نوشتن آنچه بخت از روی او نمی گفت ثانی طلبت
بجست قول حضرت انصاری که فرموده لا یطیع عمن العوی اما کفر حب
و امام تو که گفت پنجمه باین میگوید دلالت دارد بر بی تعلی پنجمه و ما
از جست این میگوئیم که او منکر است و بعد از آنکه منیم با او بسبب این
قولش پس هر که شوقی که زوال عقل است از غیر مسلم است علیه السلام
باشد شوق اول حق خواهد بود و بنابرین واجب بود مثال امر حضرت
و انصاری از او و قبول نمودن قول او زیرا که حضرتش واجب الاطاعه بود
در جمیع احوال و محال است امرش را ازینیت براسطه سبب امرش
که نص بر حکمت و وحیت بعمل آوردن آن کسیکه رو کند امر او را
چنانست که جمیع امرش را در او رد نموده باشد و این حد کفر است
نموده باشند **و دیگر** از هر عیب ترا که از قول او که می گویند در حالت
مرض گفت که ابو بکر با مردم نماز کند استدلال نماید بر امامت ابو بکر
و میگویند که ابو بکر امام واجب الاطاعه است زیرا که پنجمه را در حالت
مرض امر نماز کرد و امر کتاب نوشتن بود که سبب هدایت امت بود

انصاف ایشان بود بهندیان بنموده چهل میسما بنامید و بجز میسما که عمره
مقابل امر و حجت او کند با آنکه این دو امر در حالت مرض از آن هر دو مرد
بعضا و شما نیست این که از قلت انصاف و خط شما درین **و دیگر**
ازین عیب ترا که استدلال نیست نماید بر امامت عمر بن خطاب با اینکه
ابو بکر در حالت مرض نص بر امامت او کرد و کتاب از برای او نوشت با آنکه
ابو بکر لا یطیع عمن العوی نبود و قول او را در میان و پذیرش کردید و قول
آنحضرت را نمودند باینکه بنده یان و پذیرش میسما بنامید و این تواند بود که
بسبب این که ابو بکر را از حضرت اکل نمایند زیرا که گفته است **عربیه**
أَوْصَى النَّبِيُّ فَقَالَ قَالَهُمْ قَدْ صَلَّيْتُ
بِرَسُولِهِ یعنی میست کرد پنجمه گفت که بنده ایشان تحقیق که گفته اند و بعضی میگویند
سَيِّدَ الْبَشَرِ وَأَزَى أَبَا بَكْرٍ أَصَابَ
سَيِّدَ بَشَرٍ یعنی پنجم ابو بکر که نیکو گوی است
فَلَمْ يَفْعَلْ وَقَدْ أَوْصَى إِلَى عَمْرٍ
و بعضی پنجمه است در وصیت کردن خلافت را **عمر**
چون سخن جناب شیخ با غیر تیر رسید هر دو از روی غیظ و غضب گفت

پیش ازین نیست که این لفظ بی ادبانه از سر سروده باشد زیرا که شایسته
 عرب بی ادب و موصوف بر کلام و درین خطی بر عذر لازم نمی آید
 زیرا که ترک ادبی که منتهی است نمود و جناب شیخ فرموده اند که
 اعراف نمودی این که این لفظ از عمر بی ادبانه سرزده است و دعوی نوی
 که طایفه عرب موصوف بقولت ادب نام من میگویم که بی ادبی و
 عمر که در غیر او کسی موصوف بقولت ادب پس عیب بی ادبی
 مخصوص این است بواسطه آنکه اصحاب غیر الله و بالقره دره باید که باخلق کریمه
 و خاصیت رفیه و ادب شریفه و عقیده موصوف باشند و آنحضرت کتاب
 نمایند زیرا که حضرت ائمه اربعه را توصیف نموده بخلق عظیم خلق پیغمبر
 اِنَّكَ لَعَلَّ خُلُقٍ عَظِيمٍ آنحضرت خود فرموده است
 یعنی بر کسی که تو بر خلق عظیمی
 بَعِثْتُ لِكَبِّ مَكَارِمِ الْاَخْلَاقِ
 بر پیغمبرم که من جهت آن که آن خلق عظیمی را
 از این خلق آنحضرت ائمه را بر جمع کرده و فرموده خُلُوفُ الْاَعْقَابِ
 یعنی پیشروان و ائمه را که در آن جمع کرده اند

چون چنین است آنچه در عمر از صاحب چنین نمیزی در مدت مدیدی
 آداب یاد گرفته و آداب آنحضرت نشده و چون بر توهم جان
 با آنکه نیکوئی او عظیم است آن بود که او را بقتل ادب توصیف نمائی
 پس سید که منتهی ازین لفظ آنحضرت بقولت رعایت دین بود
 و رعایت ادبی بواسطه رعایت دین بود و بلکه بواسطه رسیدن آنرا
 و نیوی بود و ازیرا که اگر متابعت او پیغمبر بحسب دین میسر بود
 که از غیر مثل اصحاب یکم آداب آداب پیغمبر باشد و عمل است او کند
 و تابع طریقت و سالک آثار او باشد پس اعراف چون نمودی بقتل
 ادب صاحب امام خود و او را با این وصف توصیف نمودی دانسته
 میشود که او از جمله اصحاب پیغمبر بوده و اسلام او بتنی بر صانع نبوده و دین او
 و عفت او و قوی داشته و چون سخن جناب شیخ باخچار رسید
 مرد حیدری در آن مجلس بود و چون این کلام حضرت شیخ را شنید گفت
 و آنکه که شیخ عرب راست میگوید مردی که پست سال در
 خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد و ادب نداشته باشد آنحضرت
 چون مرد حیدری این سرزنش را بر سر خود خنجر نمیدانست و

و قای مروی نخل شده و مرد پیش افکند **و دیگر** که باریک شمع با و متوجه
 شده گفت این که گفتی شما ملائکه عرب و موقوفه بقتل است و ب من از
 توی پرسم که از ادب چه لایه نمود و آداب شرعی را از او کرده
 یا و این را که مردم عجم از برای خود اصطلاح و حسن تعبیر کرده اند اگر ثانی را
 خواسته ملائکه عرب بآن آداب متادب نمی باشند و غیره را
 که شرح بآن حکم نباشد و آن نیز مخالف شرع باشد ما بآن
 عامل نیستیم و اگر اول را خواسته قبول می داریم که ملائکه عرب بآن آداب متادب
 نباشند بلکه آن آداب از عرب بغیر عرب رسیده و دیگر که مرتب
 بقتل عرب آمده و ایشان بآن عارفند زیرا که صاحب آن آفریده
 با آنکه عرب با صاحب شریعت محبت داشته اند و عجم شریعت را از عرب
 اخذ نموده و چون چنین است کی جایز است بر تو که عرب را بقتل آفریده
 وصف کنی با آنکه ایشان اصل اند و آداب و تو بلا و ایشان را ندیده
 و با ایشان محبت نداشته و ملائکه خود پشیمان شده و نخل کرده و چنانچه
 نیز ازین قول و از سرزنش نموده و صاحب شیخ باریک متوجه شد
 و گفت که گفت ادب مخصوص عرب نیست بلکه بسیاری از عجم نیز

موقوفه بقتل است ادب چنانچه بسیاری از عرب هم چنین میباشند

موقوفه بقتل است ادب چنانچه بسیاری از عرب هم چنین میباشند و این که
 کل عرب و موقوفه بقتل است ادب چنانچه کل عجم چنین اند زیرا که افراد بشر
 متفاوتند در اخلاق و تعلیم و از جمله این ادیان عرب صاحب امام
 است که خود را طرف نموده و مروی باریک سخن باز مکرر گفت که انجا
 وصف بی ادبی به صاحب من ثبات بینائی جناب شیخ فرموده و ایشان
 تو گفت از صحبت او کرد و این لفظ از او از جفا و ناشی شد جناب
 شیخ باریک فرمودند که این جفا نیست بلکه گفت ای کجایین
 که این گفت جناب شیخ فرمود که این دشمن است و دشمن منم
 گفت باریک قول غیر منی اند علیه و آله که فرمود کسی که علی را سب کند چنانست
 که هر سب کرده باشد و کسی که سب کند چنانست که حضرت است
 سب کرده باشد و کسی که حضرت است تعالی را سب کند حضرت است تعالی
 او را بر زود و شش و دوزخ می اندازد پس چون چنین است که ام کفر این می تواند
 رسید باز قای مروی عاده نمود و گفت عمر از کجا که بنمبر را دشنام
 داد جناب شیخ رحمه الله تعالی فرمود که تو کلام عرب را ندیدی تا این که
 بانی دشنام بود و این لفظ را در کتب عربیه ندیده است که این لفظ

دشنامت غلامی مروی گفت مثل کسی که در علم با نیت باشد نمرود
اینست که حکم کنیز این چنین شخصی بخجی او را که فرمودی بکنیز او نیست که چون این
لفظ شنیدی بگو دو داد و در آن آمل کنی بگو کمال دو سال را بگو که کنی بملک
نیکوئی از برای آن بیک نگی و اگر بعد ازین مدت محل سکونت بپای آن بهم
برسد بعد از آن باید که بگوئی آن دشنامت جناب شیخ در جواب فرمود
که ترا کمال نیست که من این لفظ را نشنیدم یا در آن آمل ننمودم بیک حال این
لفظ را دیده ام اگر کان تو در بار من نیست کانت جلست زیرا که عمر
من بچهل سال سید و پست است که این لفظ را شنیدم که ازین مرود
حق غیر صلی الله علیه و آله داد و در آن نظر کردم و با مردم و اما مناظره
نمودم محل نیک از برای آن بهم نخواست رسانید و بران بمن ثابت شد
که این دشنامت چون بران بمن دشنام بودش ثابت
شد من حکم کنیز قایش کردم و الحمد لله که با تو هم درین لفظ مناظره نمودم
و تو هم جبه کردی که از برای آن محل نیک بهم رسانی و مقصد درست
نشد و هر محلی که از برای آن ذکر نمودی که از من برهم زدم پس ظاهر که چنانچه
در آن شب نیست مکن تا بجای حق نمی شوی غلامی مروی دیگر بار گفت

شد و هر پیش گفته پس درین مقام سید محسن بن جاسر دست شیخ گرفت
و در آن مجلس فرمود برو که بمباوشتن برو و در **فصل بیست و هشتم** در ذکر
مجلس سیم بن جاسر که آنکه جناب شیخ مخدوم علی بن ابی طالب بن ابی جعفر
رضی الله تعالی عنه با فضل مروی مناظره نموده اینست چنانکه جناب شیخ
خود در رساله ذکر فرموده که روز جمعه قتل مروی بخانه سید محسن
براسطه طلبی که داشت داخل شد و حالتی که سید محسن با جناب شیخ نشسته
بودند کسی را که نموده و چون غلامی مروی داخل شد بعد از سلام و تهنیت
رسید گفت با جناب شیخ رضی الله تعالی عنه که امروز خوب مجلس خلوتی است
و کس غیر من نیست من خواهم که با تو مباحثه کنم در بعضی از جناب شیخ
فرمودند که هر چه خاطر خواست بگو تا من حکم نمایم گفت من خواهم که از برای من
اطلالی خلفا را بیان نمائی که ایشان بچه صفت و رویه بوده اند و تو بایان
پر صفت و داری تا با تو مناظره کنم جناب شیخ اعلی الله در جبهت براسطه
آنکه اطلال بقی خلفا و ظلم و جور به چهل و پست رسالت صلی الله علیه و آله
باقی اطلال شنیده بستی بر اطلال شنیده اجلاف شده است از سر گرفت
فرمود که اما خلیفه اول اهلش تو ظاهر شد طریق دینت او چنانچه مذکور شد

و آن

و مجلس اول که خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله را از آل ابوجح کریم
گرفت و بر مسلمانان چگونگی تقدم حبت و خود را خلیفه رسول الله صلی
الله علیه و آله حضرت الله تعالی در رسول الله صلی الله علیه و آله را در آن مجلس
و مقام میباشند و از برای تو کافی است در نوشتن احوال او اگر انصاف
داشته باشی که چگونگی رسول الله صلی الله علیه و آله را داشت و همچنین
او حاضر شد و مصیبت موت چنان پیغمبری بر و عظیم نمود و آن را
سپید انکاشت و فرست غنیمت دانست که امیر المومنین علیه السلام
و سایر بنی اثم بموت نبی صلی الله علیه و آله مشغولند و آن مصیبت عظیم را
بیشتر سزاوارست ملاحظه کرد و خود را بقتل رسانید از
برای تحصیل ایست و زرع دارن نمودن و ترک نمود حاضر شدن و همچنین
و غسل و دفن و نماز پیغمبر خود و تعزیه مجلس میت خود را بجانب او و زانو
و نه مصاحبتش که عمر باشد و این از ایشان و لیلیت بر عدم احترام
ایشان پیغمبر خود را و اسلام را و لیلیت برین که ایشان تابع پیغمبر
نشدند از جهت دین واری میگردانند و ملاحظه رسیدن بر ایست و از زانو
و نیوی همچنین بدان که با ایشان در حقیقت نبودند انصاف و غیر انصاف بحقیقت

آنکه بر مسلمانان که در نزد او مصیبت موت پیغمبر صلی الله علیه و آله عظیم تر میباشد
و از موت پیغمبر آنکه نزد ویشی نشود که دنیا و آخرت در نظرش ناچیز باشد
الله و با انصاف و آن مسلمان درین ناقص بی اعتقاد و خجسته بود و بگوید در
شمار مسلمانان و مسلمان نه چندان بود و خصوص کسی که خود را در مرتبه خلافت
و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله و از آن چون یاقی باشد یا و که نبی خود را در
حالتی که از دولت شده باشد ترک کند و بر بنیاد او حاضر نشود و هیچ
امری از امور متعلقه با او مثل نماز و کفن و دفن او مرتکب نشود و حال آنکه
حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال ایست مثل حرمت او باشد و حال
حیوة و حیوة و ممات او در رعایت مساوی باشد یعنی شرح پس از آن
و در برابر او که جمیع مسلمانان که مصیبت موت نبی صلی الله علیه و آله
سهل انگارند و از اعظم دشمنی و دشمنی کارهای خود را ترک نمود و با او
مشغول باشند و از بنیاد او یک دم غایب نشوند و یکدیگر را تسخیر
و پرستش کنند تا وقتی که مقتضی شود و ممات متعلقه با حضرت و بعد از آن
بنیامات خود را در نزد و چون چنین کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ممات او را عمل کنند و استند و استقامت بختش نشدند و خود را

و خدا هست که حکم این آیه عامست بنی فیزی باین هم گفتم و حضرتش
از فک و عولی منع نمود و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال حیات خود با
بخشید و بود در سخا می که آیات ذی القربی حقه
نازل شد و حضرت یعنی چه صاحب تربت خود را خشن
فاطمه علیها السلام در تصرف داشت از این دست تصرف آنحضرت را
دارن گناه کرده و کلیل حضرتش را از آنجا اخراج نمود و بعد از آن حضرت
فاطمه علیها السلام با او حکم نموده و در باب میراث فرمود چو نیست که تو
میراث پدر خود را میری من میراث از پدر خود نیسم و در باب
فک او از سرش نموده فرمود که این بختان چه مردمند و او تو چون
آزاد من گرفته مرا از آن منع مینمائی بعد از آن بخلاف شرع عمل نموده از
حضرتش قینه طلب کرد زیرا که قینه برده می است بر صاحب میوه
آنحضرت حضرت امیر المؤمنین حسین علیهم السلام و قمین را شاه که رنید
و او از روی غنا و سخاوت ایشان را رد نمود و حکم حضرت از تعالی با
باطل ساخت و شرع را عیب بار نمود و بسبب بعضی که با آل محمد صلی الله
علیه و آله داشت و بخدا گوی گویم بروایاتی ثابت شده که کسی را نکاح آن

میزنیت و فریقین نقل این روایات متفق اند و از خجست حضرتش در
وقت وفات مصیبت فرمود که او را شب افن کنند تا ایشان برود
نماز کنند و آنها غضب نمود و بر فریقش عمر و حال آنکه حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای فاطمه حضرت است تعالی انصیب
تو غضب میکند و برضای تو راضی می باشد پس کسی که با اهل بیت است
پناه صلی الله علیه و آله عیسی بن منول بود و باشد نسبت به یکران چون
از او بمن توان بود و عیسی بن خود بود و چون صحیح باشد بغایت
او و تعلید او کسی حقین او را واسطه سازد میان خود و حضرت است تعالی
و دیگر چیزها که از سر زده معلوم می کنند و معتد به است تعالی
آنها و ترا هم خوب از آنها می شنیت و ناخلفه و امام دوم آنچه در حال
حیات پیغمبر از سر زده استی بعد از آنکه خلیفه شد بدو محتار و روی بر
گردانید و علی بن ابی طالب میگردد و از سر زده که در شرح محمدی صلی الله علیه
و آله است بود منع نمود و حال آنکه حضرت است تعالی در رسول الله
صلی الله علیه و آله از احوال نموده و عیسی بن فرموده بودند و در زمان
پیغمبر و در زمان ابوبکر و قدیمی از زمان خلافت او معمول بود و در منع

آن مخالفت میرج باقر آن شب نبی صلی الله علیه و آله اوجاع نمود و از برضی خدا
آنکه بکر با مردم اظهار خشونت نمود و گفت که هر که از پیوستن بکر مخالفت
نماید او را باید زد یا باید کشت و ازین بدو مردم را ترسانید و پیوست
آنکه بکر بر ایشان لازم ساخت و از او سوختن خانه فاطمه علیها السلام نمود
در حالتی که ایله گوشتی و بعضی دیگر از بنی هاشم استیلا از پیوستن بکر
نمودند و حضرت فاطمه علیها السلام را در خانه فسر و محبتی یک خیزی که در
رحم داشت ساقل شد و فقه غلاش بفرموده او حضرتش را با زیاده چنان
زد که آثار زیاده در جسد مبارکش در وقتی که فوت شده بود ظاهر بود
و غیر اینها بسیار افعال شنیعه منکره و از سرزد و در کتب فریقین مذکور است
علامی هر دو گفت این جمله که گفتی در روایات طرق شما واقع شده
و بر غیر شما حجت نمیشود و جناب شیخ در جواب فرمود که حدیث از ش
و مذکور و علی و قادی و موثق بن احمد یکی غیر جمیع از علمای شما نقل
نموده و از حدیث منع شده در کتب و از علمای شما مشهور و معروف است
اما حدیث اوراق خانه حضرت فاطمه و در شکم او زدن و سقوط جنین
و از زیاده بقیه از آنها مثل از او و اوراق و قادی و است نمود و در جناب

شیخ بعد از بیان افعال شنیعه جناب دوم شروع بر تبیین کارهای منکر
جناب یحیی نمود و فرموده اند علیهم السلام با آنکه افعال شنیعه او که متفق علیها
فریقین است و استیلا بر بیان دارد و بعضی از آنها را بر تو تعدوی نمایم
یکی آنکه بعد از بدین منکر و از او و صحت او را سوزانده و بفرموده که چنانچه
فرموده اند پس از خارج نمود و بر بنده فرستاد و حکم بن عباس که رسول الله صلی الله علیه
علیه و آله را زنده از مدینه خارج نموده بود آورد و و مقرب خود ساخت و
مهمات خود را با او گذاشت و باین هم اکتفا نمود و طعن بر پیغمبر و از برای
اخراج حکم بن عباس و قوم خود را از بنی امیه و ولی ولایت گردانید با وجودی
که متفق ایشان بر ظاهر بود و همین در بیان بدی افعال شنیعه او
از برای تو پس است که مسلمانان اتفاق نموده و در کشتن او بسبب جهلای
او و درین مخالفت او و طعن بر یحیی بن ابی طالب و در خانه او و در میان اهل
و عیال او او را کشته و کسی از ایشان ننمود و مع ذلک حضرت امیر المؤمنین
در مدینه حاضر بود و کشتن او را مشاهده میفرمود پس اگر کشتن او جایز
نمیبود و بایستی که آنحضرت او را یاری کند و این و قدر از او دفع نماید پس
کس که کشتن او جایز باشد و دفع کشتن او صحیح نباشد البته او

مسلمان نیست زیرا که شق از دوزخ من نیست یا اگر دفع این وقت از دوزخ
واجب بود و این سببین ترک واجب نمود و از راهی کرد و دفع این وقت
از دوزخ و این حال غیر صحیح و غیر مستحسن است اما اولاً بواسطه آنکه در وقت حضرت
امیرالمؤمنین تأیید بسیار بود و عدلی او کم نبودند و همه مسلمانان برای او
عمل می نمودند و سخن او را می شنیدند پس با وجود اینجاست که واجب نبود
معتزاتی از آن حضرت بدار و نماندند و این بواسطه آنکه بعد از شق مذکور
ترک دفع او کرد و پس از شق او جایز نمیداد و باینکه آن حضرت امر برین
او بکنند و نگذاشتند که او سرور و در میان یک خون افتاد و باشد اما
بواسطه آنکه بعد از قتل او آن حضرت غلبه شد پس از قتل او موافق شرع
نیست و باینکه قاتل او را قصاص نمایند زیرا که مکتش بود و عدلی هر
گفت الناس ادرم که این همه هیچ نکوفی و از غیر ایشان حکم نمائید
جناب شیخ فرمودند که این سه اصل خلفای می کردند و ایشان عدول
می هیچ نیست اما دام که حال طرفه ایشان بر تو واضح کرد و بحال بر تو
و واضح شد که ایشان پند بود و اندک کن از تومی پرسم که آیا نیست
این که حضرت امیرالمؤمنین در مرتبه اعلی بود و صفات محمد و و در

علالت مطهره و طاعتی بطین از بحال دارد و عدلی هر می گفت مرا اعتقاد بآن حضرت
ایست که میگوید این اعتقاد همیشه بجات میدارم جناب شیخ فرمودند
پس میگوید در باب شکایت آن حضرت از ایشان کرده و چه چیز از شکایت
داشتند و شکایت آن حضرت از ایشان که با و ظلم کردند و نصب غی او
نمودند و منافات دارد با عدالت ایشان باطل میگرداند است ایشان را
زیرا که آن حضرت نمراد نیست که ظلم نماید و شکایت از کسی کند که نسبت
با و ظلم کرده باشد و عدلی هر می گفت در کجا مذکور است که آن حضرت
شکایت نمودند و ایشان جناب شیخ فرمودند که شکایت آن حضرت در کتب
فرضین منظور و در کتب علما مذکور است بحدی که در رسیده و همین خطبه
ششصد و شصت که در هیچ ابلاغ مذکور است از برای تو کافی است که بدانی که
آن حضرت بچه سخن از ایشان شکایت ننمودند و عدلی هر می گفت من
آنرا شنیدم جناب شیخ فرمودند و میخواهم که آن را بشنوا غم
بگویم که گفت بی هیچ وجه جناب شیخ فرمودند که سید رضی رحمه الله
با سناد مرفوع از ابن عباس روایت نمود که او گفت روزی
با امیرالمؤمنین علیه السلام بودم در جامع که ذکر ذکر خلافت و تقدیم

آنان که بر آنحضرت تقدم جستند بمیان او قیام و بر آنحضرت فرموده
وَاللّٰهُ لَقَدْ تَغَنَّصَهَا لِنَبِيِّهِ خِيفَةً
یعنی منم بجهت آنکه پوشیده داشت پس از آنکه

و جناب شیخ تمام خطبه را بر خواندند و هر وی گفت کسی از اصحاب با
قابل شده و واقف نموده که این خطبه آنحضرت است جناب شیخ
فرمودند بی از آنجمله این ابی احمد که شرح بر پنج ابلاغ نوشته تصحیح این
خطبه نموده گوشت میگویند که خطبه کلام سید رضی است و اینست
زیرا کلام رضی در خبر نموده و باین حدیث آمده رسید و گفته بدستی که
مشایخ ما از طایفه معتبره که این خطبه را از امیر المؤمنین روایت نموده
و در کتب خود را کرده و اندیش از آنکه سید رضی بوجود آید و بن ابی احمد
چون تصحیح خطبه نموده و متعرف شده که این کلام آنحضرت است
و مجال آنکار آن نداشته اند لاجل نموده شکایتی آن حضرت را ایشان
باینکه چون ایشان خلاف اولی کردند پس آنحضرت ایشان
شکایت نموده زیرا که حضرتش در مقام خلافت و جانشینی حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله از هر ایشان اولی احق بود بواسطه فضیلت او

و چون ایشان از فضل احق عدول نمودند و خلافت را بر کتب شد کسی که
از فضل مساوی او نبود و در شرف با او طرف نیست نموده است شیخ است
که آنحضرت ایشان شکایت کند ازین حیثیت نه باینکه ایشان ظلم و جور
با کرده باشند و شکایت آنحضرت ایشان از حیثیت جور و ظلم ایشان
باشد و چون بن ابی احمد شکایت آنحضرت ایشان نموده پس نموده و ظلم
شاید آنحضرت با و تراض نموده گفته اند که آنحضرت ایشان نسبت با خود
حق خود داده و فعل ایشان نسبت با غارت گفته و چون خلافت از رسول الله
صلی الله علیه و آله با و میراث آمده بود و ایشان با خود میراث خود و میراثش
فرموده و دیگر متعرف گفت بن ابی احمد که عدول ایشان از اولی با واسطه
مصلحت بود و بانی که بواسطه مصلحت بود لازم می آید که شکایت و ظلم
آنحضرت بجا باشد و اگر عدول ایشان از اولی با بواسطه مصلحت باشد لازم
می آید که ایشان از اولی محروم و اشتعای نفسانی عدول نموده باشند
و این دو چیز صحیح نباشد پس کی این دو امر لازم می آید یا طعن بر ایشان که
حق او را غصب کردند و بر ظلم نموده و یا طعن بر آنحضرت لازم می آید زیرا که
شکایت و ظلم نموده اگر کسی با و ظلم نموده و قیامی هر وی گفت قبول لازم

که این ابی‌الحدی در اصحاب ما باشد بکدام از گروه شیعیه است جناب شیخ در جواب
فرمود که این قول تو دلالت دارد که ترا اطلاع بر احوال جلال بهم رسیده و زیرا که
این ابی‌الحدی در احوال مشهور است و معروف است و شیخ متعزله و از سایر
ایشانست و کسی را در متعزلی بودن او شک نیست و او را تصانیف است
که در مذهب خود حکایت کرده و تصریح نموده و ملای مروی گفت که
شیخ ابی‌الحدی را بمن بجای جناب شیخ در آن مذهب ابی‌الحدی تحصیل نموده و چون خبر
یافتند او بعد از مطالعه خطبه گفت من از مذهب خود و مذهب ابی‌الحدی
تفرقه مخیر نمیشوم بجز این لفظ جناب شیخ فرمودند که بنا برین ترا باقی
خدا هست و کار بر میسمانی نماند گفت ترا چه اعتقاد است بفرز الدین
و از منی امیر الدین بھری و جارا است علامه زنجانی و سعد الدین استاد
و سر قندی و صفهانی و غیر ایشان از علماء و مدسین آنجائی که تصانیف
ایشان عالم گیر شده و جایز نیست ایشان همه در ضلالت باشند
پس اگر وی را شیخ و برادران قاطعند اشتداد مذهب خود و کسی در آن
مذهب ثابت میماندند و این در خلیفه و حقیت خلافت ایشان اعتقاد
میداشتند و من آنرا علم از تصانیف ایشان نموده ام و در طریق

و اعتقاد ایشان بر منبک کردم زیرا که اعتقاد دارم بصدق عدالت ایشان
و استخاد و علم ایشان نموده ام و چون تواند بود که طریقه و مذهب ایشان را
ترک نمایم و در طریق و مذهب کسی بگیرم که او را منی شناسم و اعتقاد بصدق
و عدالت او ندارم و علم او را نمیدانم جناب شیخ رضی الله تعالی عنه در
جواب او فرمودند که پس تو معتقدی ایشان را و از غیر استدلال بر بر نفی و حال آنکه
حضرت الله تعالی خلق خود را تخلیفاً بکمال نمود و از فرموده که طریقه و مذهب ابی‌الحدی
چنانچه فرموده **فَأُولَئِكَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ** و آثاره **مِنْ**
بِهِمْ **بِأَنَّ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ** **بِأَنَّ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ** **بِأَنَّ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ**
عَلِمَ أَنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و دیگر فرموده که
وَأُولَئِكَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ **بِأَنَّ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ** **بِأَنَّ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ**
قُلْ أَنْظِرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
بِأَنَّ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ **بِأَنَّ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ** **بِأَنَّ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقُلُوبُ**
پس آنکه کتب علی که ما نموده است عدول نموده و تعلیمی که فاعلش
حضرت الله تعالی است خدمت فرموده و چنانچه
بهدین حکایت از کفار فرموده که گفتند

لَنَا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم
یعنی یکی نیستیم پدران خود بطریق حق و ما نیز آبائمان
 مُّقْتَدُونَ و دیگر فرموده اِذْ تَبَرَأَ الَّذِينَ اشْتَعُوا
اقتدا کنند و ایم
 مِنَ الَّذِينَ اشْتَعَوْا وَاَوَّلَ الْعَذَابِ وَنَقَطَتِ لَهُمُ الْاَسْبَابُ
از آمانی که تابع بودند و بیندیشانی غلب بریده شود بایشان سببها
 چنگ بر زده و این کی جایز نیست که استدلال امور بر ترک نهائی و رجوع کنی
 بقلید منعی غرض بقض قرآن مخصوص در مسئله است که در اینجا منح نیست
 غایب هر وی گفت دین مسئله تعلید جایز نیست زیرا که از اصول دین نیست
 بلکه این مسئله از فروع دین است که تعلید درین جایز نیست و من ترک
 استدلال در آن نموده بقلید قانع شده ام چنانچه شیخ اعلی است
 تعالی در جبهه فرموده که این بر تو جایز نیست اما اولاً باینکه مسئله
 امامت از فروع دین نیست بلکه عظم اصول دین و توحیدی ارکان ایمان است
 زیرا که قایم مقام نبوت است در خط شریعت و مقام نظام عالم و
 بقای نوع انسان در معاش و معاد و مسئله نبوت از اصول است اتفاق

کل نیست چنانچه مسئله امامت که قایم مقام نبوت بی فرق و اما آئینا براسطه
 آنکه اگر مسلم داریم که مسئله امامت از فروع دین باشد هیچ نیست بر تو که دان
 تعلید باشی زیرا که در فروع دینی تعلید جایز نیست که کسی واجب است که من
 نباشد و اقامت دلیل نموده که در زیر که تکلیف بغیر مقدم و زیاده باشد
 اما در وقتی که در دست بر استدلال باشد جایز نیست تعلید و هیچیک
 از اصول فروع بلکه واجب است نظر استدلال و ترا استدلال عاجز نیستی و می توان
 که دین مسئله جهاد کنی بگوئی جایز نیست تعلید و حال آنکه بر تو بران قایم
 شده که خلاف این رسکس اجل است پس واجب است که از آن محرف
 بود و روی مذهب اگر خستیا کنی زیرا که آنچه بر تو ایراد نمودم از بر این
 ترا قدرت بر نقض بطلان مقدمات آن نیست و بر تو تمام شده با وجود
 اینحال از تعلید قبول نیست و کسی که از تجویز نموده و هیچ عالمی برین
 زلفت و دیگر آنکه هرگاه مذهب تو تعلید است بر صحیح تعلید این رسکس
 از چه کرده و تعلید دیگر از آنچه ترک نموده و حال آنکه در مذهب ما نیز
 علماء و مدعیین و مستحقین مسئله که مثل آنها که مذکور ساختی می تواند بود
 بلکه زیاد از آنحضرت اند مثل امام فخر الدین طوسی که شمس است *مستحقین*

فرزاندین ترنگ است و همچنین سینه رضی بر سوسوی انجمنی که در جمع فزون
علی از هر فیم تر است و شیخ مفید محمد بن محمد بن النعمان انجمنی که از کثرت
استفاده علماء از وی فیه مشرب شده و شیخ ابوالفضل طبرسی که در
علم تفسیر و علوم دیگر از هر درش پر است و شیخ ابو جعفر طوسی که در نزد
عامة و خاصه از آفتاب عایت مشهور تر است شیخ جمال الدین بن
مطهر حلی انجمنی که مصنفات او در جمیع شهرها منتشر شده است و
میر سید شریف حسینی که در بلاد و عجم و سمرقند و هندوستان در کن
الدین جرجانی و نصیر الدین قاشی و غیر اینها از علمای عرب و عجم که تصانیف
ایشان در همه بلاد منتشر است و ذکر ایشان در حقه است مذکور است
و این علمای محققین اند که باطل نموده اند در مصنفات خود و جمع اند که
علمای شما در حقیقت مذاهب مختلف خلفای خود هستند و همه
آنرا در رجوع به سبب انکیست که آنرا دورا ماست تصنیف کرده اند و
در آن تصنیفات از قطعیه ایراد نموده اند بر حقیقت است حضرت امیر
المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله
بنام خداست و بفرموده از بر همین قاطعه باطل نموده اند و شیخ جمال الدین

مطهر حلی کتابی تصنیف کرده و آنرا العین نامیده و در آنجا که در هر دلیل
ایراد فرموده و در دلیل بر حقیقت است حضرت امیر المؤمنین و در هر دلیل بر
بطلان است که آن پس هر کجا چنین باشد تعلیه تراخا که مذکور شد
نیست که من که نموده ام چه وجه تواند داشت غای هر وی ملامت شده
در جواب هیچ گفت و بعد از آن بجناب شیخ التماس نمود گفت از برای من
احوال خلفای بعد از امیر المؤمنین مانند کورساز و از متقدمین هیچ مگو
پس جناب شیخ فرمودند قالی من بعد منس از او را بنده و اول شسته فرمود که اول
ایراد احوال بمعویه را در حقه که کنیم مکن بگو که بمعویه چه عفت و داری هر وی
گفت مرا عفا و بمعویه نیست که او خال مؤمنین یکی از خلفای مسلمات
و جایز نیست که او را کسی طعن کند بهیچ حال جناب شیخ در جواب او فرمود
چون ترا این عفا و بمعویه و حال آنکه او با امیر المؤمنین علیه السلام
محاربه کرده و مخالفت نموده و جمیع مسلمانان را در اطاعت امیر المؤمنین
علیه السلام تا آنکه از طرفین خلقی ساری گشته شد و حال آنکه حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را مخاطب داشته
فرمود ای علی هر چه کردی با تو حرب کردند تا من و سلم و سلم منست

اولین حدیث از فضیلت صلوات بود که آنجا از حدیث متواتر کرد و هر دو می گفت
مر آنکار از حدیث تعدد و زینت جناب شیخ فرمودند که هر که حدیث را
آنجا بنویسد نمی ناید بمضمون حدیث پس معویه یا رسول الله حرب کرده
و عارب رسول الله کافرست با اتفاق کل امت هر دو می گفت حرب
معویه یا امیر المؤمنین مقتضی اجتماع و آوردن و عمل با اجتماع و باز یکدیگر است
پس اجتماع آوردن کثرت با یکدیگر یا امیر المؤمنین جنگ کند هر چند می گویند
و حجت و خطا کرده باشد و خطای در اجتماع و طاعت ندارد و گناهی بود
زینت جناب شیخ اعلی الله تعالی در جسته در جواب این قول لایق
هر دو می فرمود که طرفی نیست که یکدیگر ترک می کنی استلال با وثایب
تعلیه بعد رسول الله و رجوع بتقلید می کنی و می کنی که مثل ما است از
فروع است و در آن تقلید کافیت و دیگر می کنی که جایز است بر معویه
که حجت نکند در حرب کسی که رسول الله در حق او فرمود که حرب
تو حرب منست و مع ندان وقت و امام مقرر حق الظاهر بود با جماع کل
و دیگر جناب شیخ از و پرسید که زینت که امیر المؤمنین علیه السلام علیه
عثمان با حق و شهادت اختلاف بود و با اتفاق اصل صلوات تعدد هر دو می گفت

بی چنین است و دیگر جناب شیخ فرمود آیه نه نیست که معویه و مخالفت است
و مؤمنین خلاف اجتماع کرده و مخالفت اجتماع کافرست و بنا برین و مؤمنان
چون جایز است که سبب اجتماع بر آن مستند شده باشد کسی بر مخالفت
جمع علیه اجتماع کند و حال آنکه در اصول مقرر است که اجتماع معارض اجتماع
نموده شده و هر که چنین است چون جایز است بر معویه بهتدای که
هر دو می بنیاد شود و مخالفت و شورش در میان امت محمد صلی الله علیه و آله
بهر حد و قتل و غارت کند که یکدیگر را و مثل غاری که رسول الله در حق او
گفت که معاویه و میان او چشم منست و او را می کشد لشکری نفعی ندارد
میان کشنده شود و حال آنکه از حدیث در حق معاویه نقل است که
حق چون او کشته شد اهل شام گفتند که نفس رسول الله اهل بی بی می برد که
غمار را کشیم و معویه را زین قول اهل شام مضطرب شده و در جواب گفت
از ما چه سود تا حق را بپوشاند که کسی او را کشته که او را بجای آورد و این
جمله معویه اهل شام را اتفاقاً در این شد که لشکری غرقانند و چون خبر
با بن عباس رسید گفت خیرست الله تعالی معویه را بکشد ازین تو شمس
بنابرین قول او رسول الله خمره و آب و عسید و سایر شهیدی بود و او را

گشته زیرا که ایشان بجهت کفر و بدعت و بدعتی چون جایز باشد
که امیر المؤمنین بر سر بکشد و این ستم بانه تا زمان عمر بن عبد الله
و حال آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده کسی که سب کند علی را
کروست کسی که سب کند سب کرده است حضرت الله تعالی را
ایا جایز است معویه که بجهت او سب کند کسی که حضرت الله تعالی را
رسول الله و روح او باشد و او را تازیانه بکشد و از خدا توفیق داد
باشند او را بر همه دین مبنای اسلام بشیر او باشد و نظام است
بتدریج او را حکام شریعت بکار او باشد و رسول الله و شی او باشد
که علی باقی و حق علی است حق با علی دو چیزند بجز آنکه او را زیارت کردن
تدریج تفریق علی است کسی انکار کرده است و ظن من این نبود که
مثل تو عالمی که اطلاع باین احوال داشته باشد در باب معویه و کفر او
سک داشته باشد و سعادتمندان را چون برین احوال مطلع شد
تبری جت از معویه و او را سب کرده و سب او معویه را شهوت شد
و در خواصان چون چنین است توقف تو در سب او چه ضرورت تواند
داشت و دیگر جناب شیخ فرمود که در بار او زیاده ترا چاه افتاده است

در عروضا

فاکت را شک نیست و در وجوب لعن او و میکویم که بر کل مسلمانان واجب است
که از فراری بخوبی بداند و بگوید که نام حسین را گشت جناب شیخ فرموده
که بهیمن نیز گفتا نمود بلکه قتل عام نصرا کرده و بر کعبه منفرجه تحقیق است
و کعبه را غارت کرده و گفت که مرا ازین جهت نیز شک در لعن او نیست
جناب شیخ فرموده که بسبب خلافت او پدرش معویه شده و گفت بی
چنین است جناب شیخ فرمود که پس در معاصی و فسوق او پدرش غفل
باشد بلکه پدر او نیز فطیر کید کند زیرا که پدر حسن بن علی علیهما السلام را مسموم
ساخت و پدر حسین بن علی علیهما السلام را گشت قادی مروی در زیاده
سهم حسن بن علی علیهما السلام تعجب نموده جناب شیخ فرموده
که این قصه را جمیع اهل سیر و محدثین نقل کرده اند و ثابت است کسی را
درین شک نیست مادی مروی چون دانست که قصه تمام نام حسن
تحقیق دارد معویه نیز بری شد جناب شیخ فرموده که بسبب خلافت
معویه دشمنان شدند زیرا که عثمان و اولاد او را کشتند و در آنجا کشتن
او را بحدی که طایان نموده آنچه شنیدی از او سرزد پس آنچه او کرده اند
فنا و دهکت اسلام و قتل مسلمانان عثمان در آنجا شریک و یار هم بودند

زیرا که کسی را که قتل بکند نفس بکشد نفس بر وی مقرر و علی شام نزد و نگینش را و دانا کند
سر را زد و آنچه سر را زد و بکشد بکشد که سبب قتل حسین بن علی علیهما السلام هم همین
اختلاف شد بر وی گفت بچه دلیل سبب قتل حسین بن علی علیهما السلام جناب
شیخ فرمودند که دلیل این قول واضح است زیرا که اگر او خلافت را بر کسی
نمی گذاشت و بعد از حسن بن عرف را در آن صاحب امری نمی ساخت
و این بدعت است غیر سبب خلافت بعثان نیز سید اوست همانرا
عدیل امیر المؤمنین نمیدانستند و حال آنکه عثمان در فضل و شرف و علم و
وجاه و سبقت در ایمان سایر مراتب با آنحضرت طرف نسبت نمی نمود
نمود و چون عمر شوری بدعت کرد و گفت هر کس که مخالفت کند
آنطرف را که بعد از من است او را بکشید خلافت بعثان رسید آنچه
نیکی است که بشود و زود او را پس شوری عمر سبب خلافت عثمان و عثمان
سبب خلافت معاویه و معاویه سبب خلافت یزید شد و یزید امام حسین را
کشت و انصار را قتل عام کرد و کتب معتبره را منهدم ساخت پس ثابت
شد که سبب قتل حسین علیه السلام عمر شد جناب شیخ بعد از این نیز ثابت
بهر وی گفت که هر صدق این که عمر سبب قتل حسین بن علی علیهما السلام شد

کها حتی هست هر وی گفت که هست آن حکایت جناب شیخ فرمودند
که چون زید علیه السلام و اعداب حضرت امام حسین علیه السلام را شربت شهادت
چشامید عبد الله بن عمر مکرین فعل ناشایست او شده باو زشت
که عظیم کار می کرد وی در اسلام طرز امری حادث نمودی و مصیبت را
بر اهل اسلام بسیار کردی زید در جواب او زشت کار می حق را خود را
در خانه آراسته و فرس پر استه فیسیم بر بر آن باعد و قال نمودیم و عدو
کشتیم پس اگر این خانه آراسته و فرس پر استه حق است و عدو در آن
حق نبود پس ما با سبط حق خود چون با دشمن مقاتله نمودیم و او را کشتیم ما را
کف می نیست و اگر آن حق از عدوی ما نبود و ما در آن حق نبود اقل
کسی که این حق را از صاحبش بپایند و این شست را کدشت پر تو بود
پس عبد الله بن عمر ساکت شد و هیچ در جواب زید نتوانست
که بگوید و مردم نیز عذر زید را تصدیق نمودند هر وی گفت این ظلمی بود
از زید نیست و عمر امیر این ظلم کرد و این اهم فید نیست که آخر کار
با نجا خواهد رسید و زید خلیفه خواهد شد و اگر آنز اهم فید نیست
چه فید نیست که از چنینها سر خواهد زد و پس عمر را در نجا چه کند و باشد

جناب شیخ رضی الله عنه در باب فرموده که معلوم نیست اینکه سبب
سبب است هر وی گفت ای چنین است اما سبب تا مین قانع نبود بلکه
خبر سبب بود جناب شیخ فرموده که آنچه میگویند که اقرار نمودی که عمر جز
سبب این و قیام بود و سبب هم سبب است زیرا که تا سبب
لی آن میریزت هر وی این نیز اقرار نمود و این سبب است که گفت
بجناب شیخ که از برای من قدری از احوال خلفای بنی عباس نقل فرمای
جناب شیخ فرمود که کجاست از ایشان فرست زیرا که خلفای کثرت
اصول و خلافت بنی عباسیه و غیرهم فرع خلافت آن است که کثرت
از فرع فایده ندارد و بلکه فایده و رجعت اصل است و با وجود این چون خاطر
تو میخواهد احوال ایشان را نیز از برای تو بیان میکنم الحال که بمن که در
باب این نام که درین بخش مدققت و اسم مبارک از علی بن موسی
الرضا است ترا چاره افتاده است هر وی گفت اعتقاد من در باب او
اینست که او از زید رسول الله صلی الله علیه و آله است و وصیت کرده
او بر حبیب علی اسلام و او را اهل الله است و حضرت الله تعالی او را
برگزیده است و در علم و عمل از جمیع خلق ممتاز است و در نزد فضل شرف

کسی از سید جناب شیخ فرمودند که در باب او موسی بن جعفر
اعتقاد داری هر وی گفت همان اعتقادی که بر پدر او دارم با وجود دارم
جناب شیخ فرموده که بنا بر این اعتقادی که با ایشان داری چه میگوئی
در باب خلیفه که پدر او را جسد کرد و در عین او را سم داد و کشت و غلبه کرد
نیز فرموده که او را کشت بعد از آن که اقرار فضل استحقاق خلافت
او نموده و او را ولی عهد نموده هر وی گفت کیست آن خلیفه که میگوئی که پدر
او را کشت جناب شیخ فرموده که نام پدر او را در نزد شیخ جعفر
در خانه سندی بن شاکب مدتی دیدی و در عین او را سم داد و کشت
و اینکه میگویم ثابت شده با اخبار صحیح و ما مومن که پدر خود را کشته
که علی بن موسی باشد مستحکم گردانید و کشت و این شده است
و در نزد علماء ثابت بجهنم است و کسی را در آن شک نیست هر وی
گفت بجای من شهادتی که کتب علماء جناب شیخ فرموده که از کتب
نمای از علمای شیخ ساجدی گفت از مرد و جناب شیخ فرموده که از
علمای بسیار است از آنجمله شیخ نفیذ در کتاب ابرار و بزرگان
در کتاب اخبار از فضلاء و اولی در کتاب کشف الغم و غیره

و چون آنحضرت بمیابله پرون رفت پزون نبرد با خود و غیر علی قاطع
و حسن و حسین علیهم السلام را با تفاق کل و بعد از آن در بسته شد که در
در آیه ایشان بودند نه غیر ایشان و بیکر غیر علی اند علی و آله و رحمتی ایشان فرمود
مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ
رَكِبَهَا نَجَّى وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَهَلَكَ
يَوْمَ تَنْجِثُ الْبَارَّةَ **مَنْ رَكِبَهَا** **نَجَّى** **وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَهَلَكَ**
سوار شد آنرا نجات یافت و کسی که از آن تخلف نمود غرق گردید و هلاک شد

پس بگویند که کدام طائفه اولی اند با قسدهی اتباع آیه ایشان که اهل
بیت نبی اند و کدامان که اتباع ایشان با قسدهی ایشان اند و از پی
آوال فعال ایشان رفتند یا آنان که از ایشان منحرف گردید و در
طریقه ایشان گشت و گردیدند و قسده نمودند و کسی که حضرت است تعالی
نفس بطهارت او ننموده و مردم را به اتباع او ننموده و نبی خود را به
بست تعانت ایشان در دو خانه ننموده بلکه من میگویم بطریق
جزم و یقین که اولی اتباع مذکور است بچند وجه اول که ایشان
انچه مذکور خود را از آن ننموده اند که تحت او عصمت و محکم و علم و

ایشان دارند و کتابها در فضایل و مناقب ایشان نوشته اند حتی هکذا
شما نیز در تعداد فضایل و مناقب ایشان تصانیف دارند مثل کتاب
مناقب و کتاب غایة الرسول فی مناقب آل الرسول که ابن مغالی
نوشته و کتاب ابو بکر بن محمد بن مؤمن شیرازی که استخراج نموده از
دوازده تفسیر و کتاب مؤمن بن احمد که کتاب کشف النعمه و غیر خفایا
و دیگر که خصم نیز در مرجع آنکه ایشان شرک است باشند و کسی که از مخالفین طبع
در ایشان کرده باشد پس البته و با انقباض و ایشان با اتباع اولی و حق و حقیقت
بود از آنکه خصم در مرجع او شرک نیست بلکه خصم و طعن و ادیان است
و غالب شنید با ایشان نیست و او را در محال قیاس که مجموع نیست
نقل نشان از آنکه آنانی که ایشان را امام خود میدهند نیز نقل نموده
با ایشان ثابت می نمایند پس هر مخالف میداند که کسی که کل امت در
مرج و تعظیم او متفق باشند حق است با قسدهی او که یکدیگر بنابر شد حتی درین
زمان هم مخالف و موافق از جمله و پیوسته از جهت زیارت
مقاماتی بنمایند آب شرف زیارت ایشان خود را فایض گردانند
پس این نظم که ایشان در دلهاست حجت قاطع است برین که

ایشان را در نزد حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و برین که ایشانند
 اما آنانی که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب را ندیده و حق ایشان را بر خلق و ایشانند
 جمعی است از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و چه دویم آنکه از پیغمبر ثابت گشته
 که آنحضرت واجب گردانیده بر امت خود تا به اهل بیت و سلوک آثار
 ایشان را در قلوب ایشان نمودن را در روایات بسیار که طرغین در
 نقل آنها متفق اند و ما را در اینجا هم نقل و آیات مستوفی از طریق ائمه
 حاجت نیست از جهت شهرت آنها و نزد عام و خاص ما آنچه چو
 روایت نموده اند بسیار است لکن بعضی از آنها را در اینجا می آوریم
 یکی از جمله آنکه در جمیع من صحاح شده مذکور است که رسول الله فرمود
 رَحِمَ اللَّهُ عَلَيْنَا اللَّهُمَّ أَدِرْ الْجَمْعَ حَيْثُ مَا كَانَ
 یعنی جمع خدای جل و اعلیٰ حق را در هر گردان با جمعی بگردان و ایراد باشد
 و دیگر روایت نموده احمد بن محمد بن عمرو و نیز از چند طریق که رسول
 فرمود که اَلْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا
 عَلَى الْحَوْضِ یعنی حق با علی علیه السلام و علی با
 حق است و از هم جدا نمیشوند تا آنکه وارد شوند در نزد حوض

و دیگر در سند احمد بن حنبل از جابر مرویست که رسول الله فرمود که ای علی
 خلقی که در دشت و بیابان یک دست من اصل آن در ختم و تو فرج آنی
 و حسن حسین شما خدای آن دشت و بیابان یکدست من یکدست با منی از آن شما را و نیز
 حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در غل میگردانید و هم در سند از سعد
 مرویست که رسول الله فرمود که من در میان شما که ششم خبری که اگر با
 من شک شود میگردانم می شود هرگز یکی کتاب خدا که آن ریسائی است
 کشیده شده از آسمان تا زمین یکی قرص من که اهل بیت خدا و ایشان
 و از هم جدا نمیشوند تا وقتی که در نزد من برسند و هیچ مسلم درود
 مخرج از زمین و قوم مرویست که او گفت در میان من و عید رسول الله
 صلی الله علیه و آله خطبه خواند و در آن خطبه فرمود ای مردم نزدیک است که
 بیایم بهین رسول رب من تا آنجا بجاست که من پیش در میان شما می گذارم
 دو قتل اول آن دو قتل کتاب خدا و حق تعالی است و دوم آن اهل بیت
 من است و شما را من می شمارم و اهل بیت من و دیگر جباران خداوند
 ز غم می بیند و خود روایت نموده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 که فاطمه زهرا حقانی است و او پس از او میوه دل من است و شوهر او نور چشم

منت و امامان از اولاد اوست ایست بخت و بیانی اندک شد میان
خدای مطلق و پس هر کس که چنگ در زند و ایشان نجات میابد و کسی که
از ایشان درگذرد و اهل میگردد و دیگر تعلبی و تفسیر خود با سانی متعدد
روایت میکند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که ای مردم حق تعالی من
در میان شما که اشتهام و او تعلل را که و خلیفه اند اگر دست بر نید باین و
هر آنکه از نشوید هرگز یکی کتاب خدای که آن بیساعت کشیده شد میان
آسمان زمین و یکی قمرت و چهل پست من و این دو هرگز از هم جدا نشوند
تا وقتی که من در دشت و در نزد موضع حمیر می بر جمع من الصالحین از رسول الله
صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود من در میان شما می گردم و
تعلل را یکی کتاب خداست که در آن هدایت و نور است و دیگری اهل
پست من و دیگر در سینه احمد بن حنبل از رسول الله صلی الله علیه و آله
روایت که فرمود بنجوم امامان اهل آسمانست و هرگاه نجوم بر طرف
شوند آسمان بر طرف میشود و اهل بیت من امامان اهل زمین اند پس هرگاه که
اهل بیت من بر طرف شوند اهل زمین بر طرف میشوند همچنین موفقی بر این
کے چندین روایت نمود و در صحیح بخاری و در دو موضع در طریق

از جابر بن خنیس روایت که رسول الله ص فرمود که ای مردم در کفر است
مادامی که دوازده خلیفه بر ایشان ایستند و کل آنها قریش باشند و
روایت دیگر که فرمود که فرمود که همیشه اسلام غریز است از دوازده خلیفه
و کل ایشان از قریش باشند و در صحیح مسلم از رسول الله ص روایت که فرمود
پس از دین اسلام بر پاست تا قیامت قائم شود و بر مسلمانان و
باشند دوازده خلیفه که خدا ایشان از قریش باشند و در صحیح ابی داود و در
جمع من الصالحین و تفسیر سی می مکتوب است که چون سار از اناجر است
کرد و می کرد حضرت الله تعالی بر ابراهیم علیه السلام که بر اسماعیل را باورش
در بجائی که آنجا اوست تمامی غیاسی می کرد من و زینت او را منتر
نمودم که دوازده ایشان اساطیر می نامم بر کسی که بر کافر شود و ایشان
نبی عظیمی ظاهر میگردد و من و منسوق روایت که او گفت بخانی پرسید از
عبد الله بن مسعود که خبر چند خلیفه فرمود که بعد از او خواهند بود
این مسعود بجا گفت که تو کم سخن می گوئی و این سوال را تا مال کسی از من نگردد
و چون تو پرسیدی میگویم بگو که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که بعد از او دوازده خلیفه خواهند بود و مساوی عدد نبیان می گردند

اسیریل و زین بابت روایات از جمهور بسیار است و اگر بخواهیم بدانیم
نهایت کلام طوافی میشود و وقت و مدت آن اندر و این حادث است
دارد و بر ما مقتدی کردن است باطل است و بر وجه اتباع ایشان و بر
تمک بطریق ایشان نموده ایشانند و دوازده خلیفه از زوایه رسول
و امت هیچ فرق خلافت از حضرت نموده بر دوازده خلیفه سلمی امامیه که
قایلند با امامت دوازده امام که شمرند در فصل و علم و هر روز و کثرت
پس و نسبت اقتدا با ایشان نموده بطریق ایشان متکلف شدن پس اینها
که گفتیم را بر میسر کرده که نه با امامیه واجب الاتباع است و در سیم
آنکه بهترین محالات و نیکوترین اعتقادات و اصول و فروع است که در
امامت بران اتمال دارد و این بر کسی اطلاع باقول و فروع واجب
و آیه باشد و او را شبهه و تعلیل مانع نباشد ظاهر است و حکم میاید
که مذمب امامیه بهترین از هیئت است که اختیار نموده اند و ایشان
لایق ترند با مقتدی ایشانند مصداق قول حضرت اند که فرموده
الَّذِينَ يَرْفَعُونَ الْقَوْلَ وَيَتَّبِعُونَ آجَنْدَهُ
اینانی که را که بلند کنند کلام و پیروی میکنند نیکو آن کلام را

زیر که در اصول تشریه و تقسیم حضرت اند و تقسیم بسیار امامان بخوبی می بیند
که در اصول غیر ایشان نیست زیرا که ایشان تشریف می نمایند حضرت اند و
از تشبه و رؤیت و شهاد و حلول و معانی قدیم و حلول و خلق افعال عباد
و در نهایت کفر و فسق و نسبت قبیح و دروغ بودن افعال اهل بی غیر میگویند
حضرت شریک کان تکلیف بالایضا میگویند و معتقدند که بسیار که این
از خصایر و کبایر و از خطا و زلل بسیار از اول عمر تا آخر معصومند و معصوم
دارند که امامان معصومند از خطا و عصیان می گویند که امام باید علم و فضل
باشد از حضرت نبی باید که از انبیا پیش باشد و از انبیا پیش است هر
اینها بخلاف اینها اثبات میکنند چنانچه تشبه و شهاد و حلول و جهت
و بصیئت و رؤیت بصیرت و معانی باید و در حضرت اند و تعالی
تجربیز نیست نمایند و میگویند فاعل نیست در وجود مکر خدای تعالی آن
معاصی قبیح و شرور و خلق نمودن دوست و ملحق را دوست و بدکار
بچونند و در فعل و اندر اصیئت کفر و عصیان را و بدین کان تکلیف
زیرا و در اوقات میگویند و بر انبیا کفر و عصیان بسیار تجربیز نیست
و از بزرگی پیغمبر خود نموری که دلالت بر ذنبت و خست میگویند رؤیت

میشاید مثل اینکه رویت بخند که آنحضرت نماز ظهر را دو رکعت کرده
و بعضی از اصحاب حضرتش بر آن چهار رکعت بودند مثل این که رویت نموده
که حضرتش در محل محراب شد و جنب بر دم نماز کرده و استماع لعب
نمود و نشسته و ایستاده و در رکعت استینای خود و قص کرده
و غیر نجس پذیرائی که از او من حد و شصت میکند که بر خلفائی که
واجب الاطاعت اند خطابه و عصیان و کسب ایرجایز است و میگوید که
لازم نیست عالم بودن امامان باینجا که است مجاز است که در
فتوی جمع بر عیت کنند و از ایشان استفاده نمایند و لازم نیست که
امام فصل و نبش اشرف از عیت باشد و در اسلام لازم نیست
که امام مرتبه اعلا داشته باشد اما در فروع امامیه تجویز قیاس و استیفاء
و عمل برای نمینماید و در فتاوی مضطرب تمییز باشند و در مسائل اختلاف
ندارند و تفسیر یکدیگر میکنند و فتاوی بهم احکام میدهند بواسطه آنکه اخذ
فتاوی و احکام خود را از آنکه در تواتر رسول الله صلی الله علیه و آله که اعتقاد
صحت بر ایشان دارند نموده اند و ایشان اخذ علوم از یکدیگر نموده اند
تا بحدی که از ایشان منتهی شد پس خروج ایشان محکم است از

قواعد و کلمات شرع ایشان بهترین شریعت و دین ایشان زینت و حیا
تمام تر است و غیر ایشان عمل قیاس و استحسان را می نمایند و متفرق
بچهار فرق شده اند و هر فرق روایات و احادیث را از جاهای که
فرق و تمیز کند با ایشان ظاهر شده رویت نمایند و هر فرق
طنین دیگری میزند و از یکدیگر تبری می نمایند و یکدیگر را تفسیر میکنند و مایلند باین
که بجز از خطاه و معاصی اند و مواخذ از نبی آنحضرت ایشان نموده اند و از اجل
پست نبی خود منحرف گشته وضع شرع بر وی خود کرده اند و در شرع
نبی خود تصرف کرده اند و حرم خدا را حلال و حلال خدا را حرم کرده اند و ما
در فتاوی ایشان چیز چند می بینیم که مخالف معتدل و منقول است
زیرا که اخذ حلال و حرام از کسی نموده اند که کذب و خطا بر او جایز باشد
مسئله کرده اند و امامیه که چون حلال و حرام و احکام و فرائض را با ایشان از
معتزوم و بواسطه معتزوم حضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله
اخذ نموده اند از خطاه و زلال نموده بخلاف غیر ایشان و کسی که اطلاع بر
اصول فقهی و شرعی کرده امامیه و غیر ایشان داشته باشد میدانند که
آنچه گفته شد مطابق و قیست و کرده امامیه فرق نماید بغير رسول

چنانچه ابو بکر بن محمد بن مومن شیرازی در کتابی که از تفسیر و تفسیر و تفسیر
 اخراج نموده است نوشته که چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که
 بعد از من است من بعد از او و سه فرقه متفرق خواهند شد یکی فرقه
 از ایشان باقی باقی و آتش و فرقه خواهند بود و امیر المؤمنین علی بن ابی
 طالب علیه السلام گفت ای رسول الله فرقه با حبه کیانند رسول الله
 صلی الله علیه و آله فرمود آنانی اند که شمشک بتو و صاحب تو اند پس
 این حدیث نیز دلالت دارد برین که تا بیان اهل بیت در هر کس که آید
 ایشان و اهل بیت باشند فرقه ناجیه اند از جهنم که رسول الله صلی
 الله علیه و آله است خود را بر ائمه می پرورد و ایشان را واجب گردانید
 بر کمال است که پیروی ایشان کنند و از ایشان بفرماید که فرقه
 ناجیه ایشان پیروی ایشانند و فرقه ناکه آنانند که ایشان
 انحراف و در راه حق نرفتند ایشان کرده اند چنانچه حدیث شده است متفق علی
 نیز مؤید اینست که مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر که در آن
 سوار شد نجات یافت و کسی که از آن تخلف و در راه غرق گردید
 و مثل اینها در آیات و احادیث بسیار است که دلالت بر این

که پیروی رسول الله صلی الله علیه و آله اولی از جهاد و طریق نجات و هدایت
 و چون سخن جناب شیخ با نچا رسید قایم مردی بفرمود شهادت کرد که نزد شیخ
 آمی در کتب و در بیان قول شهادت کرد که در بیت ما اهل این چون کرد
 در کتب است در جواب حضرت شیخ گفت ای خا که ذکر کردی و گفتی
 که دلالت دارد بر وجوب اتباع اهل بیت و فرقه ما نیست فرقه ناجیه اند
 پس این سماع است بخبرهای واحد و اهل سنت هم از جهت مذکور
 اما من خود را جدا داندم مثل آنچه تو گفتی بلکه زیاد تر از آن و در حدیث
 نه تعب فرمایند باینکه بعد از ائمه و بعد از حضرت الله تعالی فرمود
كُلُّ حِزْبٍ بَعْدَ كُنُوزِهِمْ قَرِحُونَ و انصاف
 یعنی هر گروهی **بپسند** و از او نیست **شاید** اینست که
 مشغول روح و دهم شود زیرا که باب روح و دهم با اینست و مع و کلام
 میسر آن از طریق عقل بهم میرساند جناب شیخ چون از این قول را
 شنید با از جهت تنگنویستی وقت از برای مصلحت گفت است میگردانی
 و با انصاف تخم نمردی مگر چو میگردانی در آن احادیث که دلالت
 دارد بر حصر خلفاء بعد از او و در کتب معتبره شما مسئله است و من خبر را

تو بخایا از فرمودم آیا نه نیست که ولایت بر سخت نذهب امامیه دارد که
ایشان تخصیص داده اند اما مان خود را بدوازده اند و زینت رسول الله صلی الله علیه
و هیچ یک از فرق اسلامیه چنین نیستند علای مروی گفت این
احادیث معارضه در نه دلیل کما و از دست جناب شیخ در جواب
فرمودند که این احادیث باین اعتبار که طرفین اهل آنها متفق اند و در
طرفین که اخبار اهل تواتر در حدیث و تواتر کثرت بحدیث تواتر میرسند
در نزد دست پس و نسبت که با اخبار اهل تواتر معارضه کنی که که یک طرف
آنرا اهل تواتر و از بزرگ نماینده زیرا که حدیث شریف علیه معارضه نیست و بحدیث
که شریف علیه نباشد و خصم منفرود باشد و فصل آن و مقابل باید که هر یک
حسب ظاهر منظره دارد و حدیث شریف علیه را بحدیث مروی و حدیث خصم
و مختلف فیہ مطرح نماید و مع و ابرهان را که هم داریم بر حقیقت نذهب نشیند
امایسه و بطلان نذهب فی اثنان و این خیریت که اگر کرده و از
و در شحرت بحدیث که انکار آن توان فرمود علای مروی گفت که است
آن جناب شیخ فرمودند که در محدث حسین بن علی علیهما السلام در هر
میتوانی جمع کثری از بلاد و در نزد یک از جهت زیارت آنحضرت

صلوات الله علیه حاضر میشود و خبر من در شب اول जब که مانده و اهل سنت
و اهل تشیع حاضر میشوند و جمعی دیگر که بغایت کوری مبرهن و خدام گرفتارند
و آنان که زمین گیر شده اند حاضر میشوند پس هر یک از جماعت که بصل نموده
گرفتارند اگر از مذهب اهل سنت تبری نموده اند زودی انقلاص از آن غفلت
شعاعی می باشد و کسی که از آن مذهب تبری نکند و آن غفلت باقی میماند
و شعاعی با بد و در هر سال از چخت خلق بسیاری از اهل سنت بزمیانی
در می آیند چون انقیسم مجزومی پیدا می آیند پس توبه نمود و بغیر این که
مذهب امامیه بر صوب مذهب اهل سنت باطل باشد و بر هر کس واجب
باشد که از مذهب خود تبری نموده و بزمیانی باطل باشد و در مقامی هر که
گفت کسی از جماعت که از این مجزوه زودید و باشد سید محسن گفت
که این مقوله از روایت است و آنحضرت که بدان شخص رسید و از همه نقل می نمود
و کسی آنجا رسید که مخصوص جماعتی که در آنجا حاضر بود و از خود مشاهده
نمود و از اهل صلاح و دین بود و بدین این معجزه و نقل نمودند و مقامی هر که
گفت این حجت واضح و برهان قاطع است جناب شیخ اعلی الله درجته
در رساله فرموده که چون سخن آنجا رسید مؤذن از آن بگویند

و مجلس علی شد و همه از برای نماز برخاستیم و دیگر بعد از آن میان من و علای هر دو
اجتماع نمودی نمود و گفتند که بعد از چند روز با و بر خود و او قمر و فیه
از مذبح و گفته که از ده من آنست که بشید حسن علیه السلام بر دم و آنچه شما
نقل نموده اگر برین ظاهر شود از مذبح اصل سنت پیران محترم شد و مجرب
شده انشی مشهوره نقل فرماید و بعد از آن از حال او چیزی معلوم باشد
که چه بر سر او آمد و در خانه جانشینش زرع انداخته و در آنست
آنچه میان من و فضل بودی از مناظرات خود و او و آنچه در ظاهر و حق و کتمان
باطل است و استغفار از زیاده و نقصان آنچه در رب العالمین و علی علیه
سیدنا محمد و آل الطاهرین و سلم تکیا کشید اگر گفته که فرغ از تعلیق سارا باشد
در صبح جمعه میت و یکم سوال کند و عقیده و می از آن جهت غیره صلی الله
علیه و آله **فصل نهم** در ذکر مناظره مأمون عباسی با علی بن ابراهیم
پهل سنت و آن چنین است که مأمون امر با جوار جاعتی از علمای اهل
سنت که عدد ایشان پهل رسید و نموده و چون حاضر شدند مأمون ایستاد
با ایشان محرابی داشت نموده و مأمون بنمود و دست ایشان بایل شود
و چون ایستاد ایشان حاصل گردید و آنست که گفتند مأمون بایان

خطاب نمود و گفت یخچم که شمار میانه خود و حضرت اندک تعالی حجت
سازم از حضرت اندک تعالی تبرید و جلالت قدر و پادشاهی از منظر طریقه
و حق و باطل را باطل بدارید و خود را از آتش و دوزخ نگاه دارید و خود را مستحق
قرب حضرت اندک تعالی کرده باشید بسبب متابعت حق این منظر بکنید
در آنچه مقتدر شماست و از من ترسید و بدانید که مرا اعتقاد نیست که علی بن
ابی طالب علیه السلام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله با صلا و طاعت
بر حق است اگر من دین اعتقاد بر صوابم مرا تصدیق نمایند و اگر بر خطا باشم
مرا آگاه کرده باشید و دین اعتقاد مرا بطل و حجت بر گردانید و بطریق
مراتب دلالت کنید که احوال خست یار با شماست میخواید اول شما
تکلم نمایند و اگر میخواهید من اول تکلم نمایم آنجا است گفتند بلکه ما اول تکلم
میسازیم و از حضرت تو سوال میکنیم نمون گفت بسیار سخت
مکن در میان خودی که هر قبول داشته باشید و از جان فضل او نموده باشید
آنجا بکنید که با من منظر نماید و اگر بر آنچه او بگوید در پیش کی
از شما حرفی نراند برین باشد بگوید و اگر حرفی بگوید که فعلی در آن باشد
یکی از شما آن فعل را تکرار کند پس یکی از آنجا است که با قواف هم

از کل پیش بود بر سر حجاج آمد گفت سر قضا و نیست که خلیفه حق بعد از رسول الله
 صلی الله علیه و آله ابو بکر است زیرا که روایتی که بحث آن تواند شد از
 رسول الله صلی الله علیه و آله دارد کشته آن نیست که آنحضرت فرمود
 اَقْلَمُوا بِاللَّيْنِ مِنْ بَعْدِي وَهَذَا أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ
 یعنی هر که بعد از من است این کس بعد از من یکی ابو بکر و دیگری عمر
 پس هر که بعد از عمر باقی می ماند باید که در میان خلیفه و ائمه باشد و هر که
 پیش از او باشد باقی می ماند و هر که در میان خلیفه و ائمه باشد باقی می ماند
 خلیفه باشد و خلافت ایشان موافق حق باشد و غیره تواند بود
 که خلیفه باشد با وجود ایشان مگر در جواب گفت روایات که از رسول الله
 روایت بسیار است و از رجال بیرون نیست یا نیست که هر آن که
 حق است یا همه باطل است یا بعضی حق و بعضی باطل است نتواند بود که هر دو باطل
 حق باشد زیرا که از حق بیرون هر باطلی که لازم می آید بحجت که بعضی
 از آن روایات نقیض بعضی دیگر است پس هر که نقیضین حق تو باشد بود
 باطل نیز تواند بود و از جواز باطلان چنانچه روایات باطلان در میان است
 شریعت لازم می آید و این باید بسیار باطل است پس آنکه بعضی از

روایات حق و بعضی باطل است و خلاف هر که چنین باشد پس روایتی را که
 معنی باطل و غرضی خود کرده اند اگر آن روایت نقیض باشد باید که آن متدل
 و بیاسی دیگر بحث آن روایت را رد نماید تا آن روایتی که نقیض نیست
 توان طرح نمود و باین روش متکلف شده و چون چنین است میگویم
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز از جمیع حکما و اعلیٰ از جمیع خلق است
 بصدق و راستی که ندارد و در تمام است از جمیع مردم در احوال نمودن اتفاق
 کل چون چنین است میگویم که این دو مرد و خالی از ان نیست که در جمیع
 جهات متفق اند از جمیع مختلفند یا در بعضی متفق و در بعضی دیگر مختلفند
 و اگر در همه جهات متفق باشند لازم می آید که ایشان در عهد و وصیت
 و جسم سادی باشند و این محالست زیرا که دو کس کی تواند بود از جمیع جهات
 پس آنکه در جمیع جهات متفق نباشند و خلاف در میان ایشان باشد
 و هر که مختلف باشند چون تواند بود باقی ایشان این تکلیف است
 بر آنکه آنکه هر که باقی یکی از این دو کردی از آن دیگر مخالفت کرده و خواهی
 بود و معنی باطل نیست بر خلاف ابو بکر و عمر و خلیفه ابو بکر و عمر و
 سایر که در میان ایشان را باطلان خود بر گردانید و دیگر ابو بکر خلیفه بود

فصل در بیان حدیثی که در حقیت امامت ابو بکر بعد از رسول الله
است از حدیثی استماع فرمایند ما نمون گفت که است بگوئید
آنرا گفت روایت کرده شد است که چون ابو بکر گفت
اقبلونی فلست بخیرکم و علی فیکم
بنی که در این حدیث من بهتر از شما نیستیم و علی از شما بهتر است
علی علیه السلام باو گفت ترا رسول الله و نماز بر همه مقدم داشت
که میت بود که ترا مقرر دارد و بر تو سبقت گیرند ما نمون گفت
این دلیل شما نیز باطل و پستور است زیرا که اگر این روایت است میبود
و علی با این اتفاق میداشت از جهت چنانچه است او خلف می نمود و او
که حضرت فاطمه علیها السلام وفات کرد و دیگر گفته بنابرین روایت
که پیغمبر او را بر همه مقدم داشت چون جایز بود او را که استعا که کند *در حق*
او را که بگویند روایت اعراف و دیگر نیز دارد است و آن این است که
اگر است میسبند و که پیغمبر او را بر همه تفصل داد و مقدم داشت از جهت
چند در حقیت بنی ساعدت گفتیم پیغمبر را حجت خود نمیخواست
که انصار را و غیر انصار را فرمود که دانه چنانچه بعد از گفتن انصار

من اُمیر و منکم امیر الا حجة من قریش
بنی که امیر و از شما امیر می باشد اما حجت از قریش می باشد
از حجت خود ساخت و ازین حجتش اگر چه انصار ساکت شدند و خبری
در مقابل نداشتند گفت ما و شما این می توانستند گفت و حجت
بر او گرفت بلکه گفته و حجت بر او گفتند چنانچه در کتب معتبره و مطهره
که چون کار خلافت بر ابو بکر است کردید و مردم بعضی طوفا و بعضی
که با او بگویند پیوست نمودند پس امیر المومنین علی علیه السلام
حضرتش را تکلیف پیوست کرد و حضرتش بطریق ارام فرمود که من خبری را
که شما حجت خود نیستید انصار اتفاقا بعد ساختن سببه من حجت خود
عینا هم بگویند و انصار بهیچ وجه که بر رسول الله میدان من و شما که ادب
پس اگر این روایتی که گفته بر ما نمون از حضرت امیر المومنین ایراد نمود
راست میسبند و در موضوع نه سبب نمی بود و با سببی که امیر المومنین
نه المومنین است کند و بر او این حجت را نگیرد و حاصل کلام آنکه چون
آنرا ساکت شد و دیگری از آن علماء ما نمون خطاب نمود و گفت مرا
دلیل است بر حقیت ابو بکر و حقیت امامت او بعد از رسول الله

اگر جناب خلیفه بجهن قبول اصفا فرماید ما من گفت بگوید خدای تعالی
 بصحت پوست که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود
 مَنْ فَضَّلَنِي عَلَى ابِي بَكْرٍ وَعُمَرَ جَلَدَتْهُ حَذَقُ الْمُفْتَرِي
 یعنی کسی که مرا بهتر از ابوبکر و عمر گوید من او را قتل کند و نیز فرم
 پس اگر ابوبکر افضل واقع بخلاف منیب بود باینکه امیر المؤمنین ابوبکر
 نسبت به ما من در جواب گفت چون جایز نیست بجناب امیر المؤمنین
 که مدحی نماید بر کسی که واجب الحد باشد و تعدی نماید
 از حد و دانسته قالی بگوید اگر شما خود را وایت نموده که ابوبکر گفت
 وَلَيْتُ كُنْتُ وَلَيْتُ بِحَجَرٍ وَعَلَى فِيكُمْ
 یعنی من شایسته بودم و شایسته بودم بر شما و علی در میان شما
 پس بنابرین ابوبکر باید که کاذب باشد یا علی بن ابی طالب خود را
 در حد که قول علی بن ابی طالب که شما از خود وایت نموده اید
 یا شما و است ابوبکر بر نفس خود پس این روایت اصلی است باشد
 و اقمه و ارقی گوید که جمعی از علمای شیعه ثانی عشر از اعلی الله در حقیقت
 شیخ مفید و غیره همین حدیث را بر ذمب رفته و اولاً نفی

محبت آن نموده اند و بعد از آن فرموده اند که بر تعدی که این حدیث صحیح
 باشد معنی آن این خواهد بود که چون تفصیل امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 بر ابوبکر ثبت فعلی شود و از جهت ابوبکر و عمر زیرا که گفتن که فلان افضل است
 از فلان در صورتی که درست میماند نموده که از برای هر دو فضل ثابت
 باشد مگر یکی شایسته است و چون چنین است مراد امیر المؤمنین صلوات الله علیه
 این خواهد بود که کسی که مرا تفصیل دهد یا بگوید عمر چون در تفصیل ثبات
 فضل که در میان نیست از جهت ایشان نموده و حدیثی بر او لازم می آید
 چون چیزی که در میان نیست بایشان نسبت داده و درین کتاب
 نیز همین تحقیق در مناظر است شیخ مفید رضی الله تعالی عنه گذشت حاصل
 آنکه چون این خبر و هم جایز نیست ساکت شد پس دیگری از انجاعت
 گفت مراد می باشد در خاطر است و باب ابوبکر و عمر اگر فرمایند بگویم ما من
 گفت بگوید گفت که در کتب معتبره منظر است که رسول الله فرمود
 أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ سَيَدَا أَهْلِ الْجَنَّةِ
 یعنی ابوبکر و عمر دو سید پیران اهل بهشتند
 ما من گفت که این محالست زیرا که در بهشت که اول فی باشد زیرا که

روایت شده و در کتب معتبره شمایان روایت مذکور است که
 رسول الله فرمود که اسم او شعیب است و بود از زوی نوح فرمود که و خصل
 نیشو و بهشت پروردگار چون شعیب این قول شنید بکریت آنحضرت
 فرمود و غلین شد که حضرت الله تعالی پروردگار را جوان
 میکند و بهشت و خصل می سازد و چنانچه فرماید
اَنَا أَنشَأُهُ أَفْئَاءً فَجَعَلْنَاهُمْ أَكْبَارًا
 یعنی و بتی با خلق می نمایم و آن در بهشت خلقی که در دنیا بکریت می نمایند
عَرَبًا أَتْرَابًا لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ و این صریح در بهشت
 و شعیب و خندان از بهشت ایشان که امی است و بهشت پس اگر شما را مقادیر
 اینست که ابو بکر جوان می شود و بهشت میرود پس و خصل جوانان
 بهشت خواهد بود و شما خود روایت می نمایند که رسول الله فرمود
الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ
 یعنی حسن و حسین دو سید جوانان اهل بهشتند از
الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ وَأَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا
 اولین و آخرین و پدر ایشان بهتر است از ایشان

پس خود انصاف بر عهد که این روایات که هم صحبت و اعتبار که هم صحبت
 پس و غیره دیگر از آن فضلا سر بهشت که گفت روایت که پیغمبر در روز
 عرفة بر روی عمر نظر کرد و فرمود که حضرت الله تعالی بهمه بندگان عاتق
 مبادات فرمود و بهر خاصه مأمون گفت ای خدیث هم طاعت و اثر
 وضع در آن ظاهر و هویدا است زیرا که این جایز نیست که حضرت
 الله تعالی رسول خود را در مبادات و خصل عام خلق فرمود و بهر خاصه مبادات
 کند بعد از آن مأمون از روی استعجاب آنرا گفت که این روایت شما
 عجیب تر نیست از آن حدیث که میگویند رسول الله فرمود که من غل
 شد و بهشت و صدای غل می شنیدم و چون نظر کردم بلال غلام را بکریت
 دیدم که پیش از من بهشت و خصل شد و بود پس هرگاه و شیع بگویم
 که خلقی بنی ابی طالب افضل از ابو بکر است کمال اضطراب بهم می رسانید و چنانچه
 میگویند که غلام ابو بکر پیغمبر فضلست و از خطه کذباتی و بهشت
 افضل از منبوقت و دیگر روایت می بخشد که شیطان از عمر میگزید و
 و معنی میگوید که شیطان اقامی کند بر زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله
 خطا و نسیان بر آنحضرت می کار و در قمر اوراقی که می گویند از زبان

که این دو ایات نواصب تعجب نمود و میگردانیدند که این طایفه ای که در
 مرتب امامان خود را بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بلکه بر حضرت الله تعالی ترجیح
 میدهند چنانچه میگویند که در مرض موت حضرت رسول الله قلم
 و کاغذ طلبید که چیزی بنویسد که هرگز نیست او بواسطه آن که اندیشه و پوست
 برده است باشند عمر جهاد کرده و زاری و باین منتهی شد که نباید قلم و کاغذ
 حاضر ساخت زیرا که مصلحت امت و دین نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 وصیت نامه بنویسد پس این قول نواصب لازم می آید که عمر مصلحت است
 بهتر از پیغمبر صلی الله علیه و آله امید است که بنابرین که پیغمبر صلی الله علیه و آله
 لا یطیق عن الکفری بود و هر چه میفرمود و بنموده حضرت الله تعالی بود
 این امر آنحضرت بقلم و کاغذ حاضر ساختن نیز باید که بنموده حضرت
 الله تعالی باشد و اینکه عمر بنا بر گفته نواصب که آنرا مصلحت نیست
 وضع نمود لازم دارد که آنحضرت الله عمر مصلحت امت محمد را بهتر از حضرت
 الله تعالی هم دانند و همچنین تخلف از پیش اسامه نمودن ایشان همچنین
 حرام کردن عمر متعین را که حضرت الله تعالی تقدس و رسول الله
 جلالت کرد و بدو را همچنین آوردن عثمان حکم بن عباس را که پیغمبر از مدینه

اخراج فرمود و بود و صاحب اختیار و تقدس نمودن از بیت المال مسلمانان
 چندین هزار درهم و بنابر او و پیش مراد و او را غیر ذلک نمایان
 الکلام مذکور و عذری که نواصب دین موانع از جتایبان میکنند و بر
 اعلی فرمود بخند که ایشان این موانع مصلحت را بهتر میدانند و اصل کلام
 آنکه نواصب از این قلم خطا پرور نیست بلکه اندازند و در گردان فضل
 یکدیگر از جبهه حقیقت خلافت امام دوم خود بجهانگون گفت که رسول
 در باب سیرت بدر چون با اصحاب مشاوره فرمود و آنچه ایشان فرمود
 گفتند آنحضرت بعل آورد و از جانب حضرت الله تعالی آیه تحدید
 نازل که دید پیغمبر فرمود که اگر خدا بآل شید غیر عمر بن خطاب که
 نجات نمی آید پس هرگاه عمر و غیره باشد خلافت اوستی خواهد بود
 و حقیقت خلافت عمر که این حدیث را هر یک در حقیقت خلافت
 ابو بکر و عثمان نیست ثابت میکرد و زیرا که یکی تابع خلافت عمر و دیگری
 متبوع خلافت اوست و حقیقت خلافت او مثبت حقیقت
 خلافت تابع و متبوع است مانع گفت که این
 حدیث ظاهر بطلان است زیرا که حضرت الله تعالی فرمود که

شد چه چیز بود که ایشان گفتند در آن وقت افضل
 سبقت در اسلام بود زیرا که حضرت استیقامت فرموده
 الْكَافِرُونَ الشَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ
 یعنی پیشانیان پشیمان آن گروه شرف ازین یافتند
 و امون گفت آیا کسی است که در اسلام بر علی بن ابی طالب علیه السلام
 سبقت داشته باشد همایشان گفتند فی کلین اوصیه استن بود
 در اسلام او یکی مرتب میشود و چون تکلف نمود و او بگوید که چه چیز لازم
 در آمد تا در آنوقت او بمن کفایت و تکلف بود و در اسلام او حکم
 مرتب میشود و میان اسلام او و اسلام علی بن ابی طالبی فرق
 است و امون گفت خبر دهید مرا که اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام
 آیا بالهام حضرت استیقامت بود لازم می آید که علی بن ابی طالب پر خیمه
 صلوات الله علیه و آله افضل باشد زیرا که حضرت استیقامت استیقامت
 بر پیغمبر صلی الله علیه و آله الهام نمود بلکه بر سالت جبرئیل بود که از جانب
 حضرت استیقامت آمد اسلام را بر آنحضرت القا کرد و اگر بگویند که
 پیغمبر پیش خودی فرموده حضرت استیقامت علی بن ابی طالب است و دعوت

این خلاف توصیف حضرت استیقامت است پیغمبر خود را چه میفرموده که این علی بن
 وَمَا أَنَا مِنَ الْمُرْسَلِينَ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ
 الهوی ان هو الا وخی یوحی و اگر بگویند که
 الهوی خود و پیغمبر میگوید و حیث او بان الهی کرده است پیغمبر صلی الله علیه و آله
 او را فرموده و حضرت استیقامت باسلام دعوت فرمود و او را اجابت
 کرد پس حضرت استیقامت نبی خود را امر فرمود و او را باسلام دعوت نماید
 و افضل دیگر را امر فرمود که دعوت کند پس پیغمبر که او را دعوت باسلام
 نموده باشد بجهت آنکه باسلام او جهاد بود و او مؤید باشد الهی بود
 و دیگر آنکه میگوید ایمان است و از آنکه حکیم تکلیف کند بر چیزی خلق را که بر
 قدرت طاقت نداشته باشند و اگر بگویند که جایز نیست که کافر
 میشود و اگر بگویند که جایز نیست پس این امر میفرموده استیقامت استیقامت
 پیغمبر خود را که تکلیف کند مسلم را بر اسلامی که از جهت صغر سن بران طاقت
 نداشته باشد و وجه دیگر آنکه آیا شنیده ایم که پیغمبر افضل دیگر را از فرمان
 خود و غیر باسلام دعوت فرموده باشد اگر بگویند فی پس علی بن ابی طالب

اقیانه می باشد و او را بهرستان قیاس نام کرده و دیگر نامش را نجاست خطاب
 نموده گفت بگوئید بعد از سبقت در اسلام کدام عمل افضل است هر چند
 گفتند همانی پس الله تعالی را نمون گفت پس بگوئید آیا کسی بود که در
 جهاد فی سبیل الله تعالی آنحضرت برسد و در جمیع غزوات نبی صلی الله علیه و آله
 خصوص در غزوه بدر که آنجا بقتل آمد نصف از آنحضرت کشت
 و نصف دیگر را سایر اصحاب ملائکه کشتند چون نمون قصه بدر را از جهت
 تفضیل آنحضرت تخصیص داد یکی از نجاست تحمل توانست کرد گفت که
 اگر چه علی بن ابی طالب را در وقت بدر کشتا پیش از هر دو کشته بود و بگو
 عریش پیغمبر در تپه میگوید ما نمون آشفته گفت عجب حرفی گفته
 الحال کجاست که بگویند که او را در تپه منفرد بود یا پیغمبر صلی الله علیه و آله
 در تپه شریک بود اگر کوئی که او منفرد بود در تپه پیغمبر صلی الله
 علیه و آله لازم می آید که پیغمبر صلی الله علیه و آله را می تدبیر نداشته باشد
 در امور خود این نیست که کفر و زندقه و اگر گوئید که او شریک پیغمبر صلی الله
 علیه و آله بود در تپه پس لازم می آید که آنحضرت در رأی تدبیر
 محتاج باشد پیغمبر خود این معلوم و یقین است که آنحضرت در آنرا

آنچه بر حضرتش می آمد عمل میفرمود و دیگر آنکه بگویند او بگو در عریش و نجاست
 فضیلت باشد لازم می آید که بهر خلفی فاضل باشد و بنا برین که شمس
 نشستن عریش را دلیل فضیلت او ساخته اند لازم می آید که هر متعاضدا در جهاد
 افضل باشد و حال آنکه حضرت الله تعالی در کتاب غزوه فرمود که
فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
 یعنی قزونی داده است **بِهَادِ كُنْ بَالِهَا** و نهما نمی
عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً و دیگر فرموده **وَفَضَّلَ**
رَشِشْ كَانْ محبت تر **بِغَنَى قَزُونِ** داده است
اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا
بِغَنَى كَانْ **رَشِشْ كَانْ** پادشاهت بزرگ
 و چون نمون بر ایشان حجت تمام نموده و هر سرور پیش از کینه هلاکت شدند
رَشِشْ كَانْ که گوید که نشاندین حضرت رسول الله بگو بگو عمر را در غزوه
 بر در عریش هیچ صورتی که محفل از عان نماید تواند داشت مگر آن که
 جناب شیخ مفید رحمه الله فرموده که چون قول کار بود و دست زدن
 از مسلمانان حسابی بر نداشته بودند آنحضرت یا با هر حضرت الله تعالی

یاری صایب خود ایشان را در عرض نشانید که بجا و بدلی نموده یا بگریزند یا
بکفار پناهند بزنند این سبب بدلی سایر مسلمانان شود و فتنه شود و در
چنانچه در احد و جین و غیره سرزمین بنی سلیم کردند و درین کتاب این فاد و خیرت
مشیح پس ازین مذکور شد حاصل کلام آنکه چون جوابی از ایشان صادر شد
دیگر بار یکی از ایشان که سستی یا سستی بن حماد بود و در علم بر بخت ایشان
میفرمود و خطاب نمود و گفت ای اسحق سوز و ملاتی علی الانسان را بخوان
پس اسحق بن حماد سوز و ملاتی را بر خواند و چون بآیه
وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَيْثُ مَسْكِينًا
یعنی بخورند طعام را بر روی مسکین
وَيَتِيمًا وَاسِيرًا رسید مأمون گفت این آیه را و کات
و یتیم و اسیر
سَغِيصًا مَشْكُورًا در شان که نازل گشته یا اسحق بن
کوشش ایشان فرمود **وَيَتِيمًا وَاسِيرًا** حماد گفت در شان علی و فاطمه
و حسین علیه السلام نازل گشته مأمون گفت این را میدانید که علی علیه السلام
در حسنی و حسین و یتیم و اسیر و الطعام فرموده گفت که

إِنَّمَا نَطْعِمُكُمْ لَوَجْهِ اللَّهِ چنانچه حضرت انس نقلی
یعنی این نیست که میخوریم شما را بلکه از جهت خدا است از آن خبر میدهند ایشان
گفتند بل چنین است مأمون گفت نظر کنید و انصاف دهید که چون
حضرت انس نقلی ازین آیه کمال علی علیه السلام و خلوص او را بیان میفرماید که
و در آیه که در شان ابوبکر نازل گشته بیان کمال خلوص او نماید اسحق بن حماد
گفت بل آیه در شان ابوبکر نازل گشته که بیان کمال او بخند چنانچه حضرت انس نقلی فرمود
ثَانِيًا أَتَيْنَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ
یعنی دوم دوباره در غاری که در غار بودند **لِصَاحِبِهِ لَا تُخْرِنِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّادِقِينَ**
برقیش **لِصَاحِبِهِ لَا تُخْرِنِ** *اندر ده مبارک که از آن نقلی است* حضرت انس
ابوبکر را بصحبت پیغمبر توصیف میفرماید مأمون گفت ای اسحق مرا کمان نبود
که تو تا این حد ازت جل باشی مرا که جایزه باشد که کافر را بگویند
بصحبت مومن کند چنانچه حضرت انس نقلی فرموده
لَاذْ قَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكْفَرْتِ
یعنی گفت که گفتی با او گفت و شکی نکرد و آیه که در شان

بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ لَحْمٍ از برای تو گردین حضرت
 بگو *ترافعی کرد از خاک* الله تعالی او را توصیف
 بمصاحبت پیغمبر نموده چه کمالی حاصل میسر شود و دیگر آنکه بدلی از وی
 در شعر حسان و شعیب و صاحب گفته اند چنانچه بدلی گفت
 وَلَقَدْ غَلَبْتُ وَأَصَاحِبِي وَجَشِيئَةً و از وی
 یعنی تحقیق که شیب صاحب سلیم و جاشی که رفیق من باز و جشی بود
 که وَلَقَدْ دَعَوْتُ الْوَحْشِيَّ مَصَاحِبِي
 به تحقیق که خواندم و شش در محراب و صاحب شش
 و این که پیغمبر فرمود آن الله متعالی ازین هم کمال از برای تو گردین
 زیرا که حضرت الله تعالی بر هر دو فاجری می باشد چنانچه خود دعوت نه فرمود
 مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَخْتَرُونَ
 یعنی نمی باشد در آن سخن هیچ که آنکه یکبار می باشد و هیچ که
 إِلَّا هُوَ سَائِرُهُمْ لَا يَدْرِي مِنْ لَدُنْكَ إِلَّا كَمَا تَكُونُ أَمْ يَتَّبِعُونَ
 که او ششم باشد و در هیچ از آن پیغمبر از نیست که او نباشد در هر جا که باشد
 تا آخر آنکه بدین غایت طاعت بود و مصیبت نتواند بود که طاعت باشد

زیرا که لازم می آید که پیغمبر نمی از طاعت نموده باشد پس ماند که مصیبت
 باشد پس بنابرین عالمی چه کمالی حاصل تواند بود و سحر بن حماد ساکت شده
 جوابی گفت پس ما مون مرتب دیگر ایشان را مخاطب است گفت
 بگوئید که فَأَتَوْنَا اللَّهَ سَكِينَةً عَلَيْهِ
 یعنی پس رسیدن استقامت آرام دل
 بر که نازل کرد و سحر بن حماد گفت بر تو بگو نازل شد زیرا که او تیران
 بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله چون تیری داشت مستغنی از سینه بود و ما مون
 گفت ای سحر این قول تو مخالف واقع است زیرا که در چنین سینه بر نبی صلی الله علیه و آله
 و مؤمنین نازل شد چنانچه حضرت الله تعالی در کتاب غزیر فرمود
 كَذَلِكَ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ
 یعنی پس رسیدن استقامت آرام دل بر مؤمنان و بر مؤمنان
 درین موضع سینه بر نبی صلی الله علیه و آله نازل شد و قوله و علی
 که چون نسخه که از روی آن این منظره نوشته شد بقیه بسیار داشت
 می هر میشود که درین موضع کلام ما مون بطی داشته بوده و در قلم نسخ
 افتاده زیرا که این جواب تمام می نماید و می تواند بود که جواب

ماندن بنحو باشد که هرگاه پیغمبر در غار با اعتبار اعماد می که بجزرت
استدعالی خط و حرکت او داشت مستغنی از سینه بود و در چنین موضع دیگر
هم مقصد بجزرت حق بود از جهت چه در این موضع سینه بجزرت نازل
میشد پس آنچه تو نصب میگویند که سینه نازل شد بر او بگویم و در اول
باشد و دیگر **رقم اوراق گوید** پیش ازین در فضل مناظر حضرت
شیخ اجل محمد بن محمد بن النعمان البغید رضی الله تعالی عنهما تحقیق این قصه
که نیست که سینه بر پیغمبر نازل شد اما چون در غار غیر او بگردید
آنحضرت نبود و او بصفت ایمان راسته بود و لهذا انزال سینه مخصوص
با آنحضرت بود و در موضع دیگر چون در رکاب فلک تمام آن
برگزیده لولا که خدا خلقت الافلاک جمعی از مؤمنان بودند و بطلان
آن انزال سینه شامل ایشان نیست بود اگر تفصیل این قصه را
خواهی بدیجای خودی که تحقیقات نیکو فرموده حاصل کلام آنکه
ماندن بنحو بن حنا و خطاب نمود گفت مؤمنانی که در آن موضع
با آن سرور در سینه سیم بود میدانی کیانند سجدی گفت
سفید نم ماندن گفت ای سجدی در روز چنین همه مسلمانان گردن میزدند و کسی

با پیغمبر نهادند آنوقت کس از بنی شام علی بن ابی طالب و در میان ایشان شمشیر
کشید و از چپ دست و پس پس گفتار با یکدیگر را بدو رخ میفرستاد
و چون بسجده هر یک پیغمبر را صلی الله علیه و آله داشت و آن پنج دیگر دور
بنی امیه شدند که مبارک گفتار از سر راستی آنحضرت برسد تا آنکه حضرت
الله تعالی بر سلطت علی بن ابی طالب علیه السلام ظفر میفرستاد و سینه
منصوره و ظفر میفرستاد بنی صلی الله علیه و آله با آمد پس ملازم مؤمنان درین
موضع علی بن ابی طالب است ایشان شش دیگر از بنی شام الحال بگویند که از
صحابه کدام یک فصلت آنکه با پیغمبر در سینه شریک بود و نصرت
آنحضرت می نمود یا آنکه کجاست پیغمبر و در میان گفتار که داشت
و در یک سینه که آنکه در غار بود یا بنی صلی الله علیه و آله و هدایت سینه نیست
فصل بود یا آنکه بر او شش آنحضرت خوابیده جان خود را فدا می حضرتش
نموده یا آنکه بنی امیه حضرت الله تعالی هجرت فرموده و مدینه است که لایزال بودند
در وقتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ملازم نگذاشتند و بنی امیه را جایی ندادند و کرد او
گفت یا رسول الله من که در جایی تو بخوابم ذات مقدس حضرت
سلامت خواهد بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بلی پس گفت شما و اهل

و رفت و در جای آنحضرت خوابید و شکرین از او دیده و قیاس بختبر میکردند
 و بعد از آن که وقت صبح شد شمشیر کشید و باز درون آمد و آنحضرت
 پیشتر صدای ایشان را می شنید و در پرتیانشان میزد و منت میماند و در جای
 صابر بود و حرکت نمیکرد و آنکه حضرت الله تعالی طایفه را در خواب آرد
 او را از شکر شکرین بخاند و آنکه چون شکرین حضرتش را دیده اند گفته اند که نمیگفت
 بلکه نمیشناختیم شکرین را عرض کردند که تو را از آنحضرت فاضل کردی و او از جنگ
 بدر رفت و او بکر در غار با پیغمبر بود و پای خود را از غار بیرون کرد و شام
 شکرین پسند نیست مقام و مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام بفرمود
 به پند که کدام یک خلافت و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله را شایسته است
و رقم در حق گوید چون نمیکند که منافق و مأمون از شمشیر در اینجا و شمشیر شده
 بود و سقیم و بسیار مغلوب بود و بقرینه مقام آنچه در اینجا نوشته شد از آنجا
 توانست بیرون آورد اگر کسی از شمشیر صحیح باشد و برین کتاب نظر کند
 با صلاح این برهمن است خدا که خالی از ثواب نیست **فصل پنجم** و نم
 و ذکر مناظره که میان شیخ متقی و شیخ حسین بن عبد الله بن شجاعی و میان
 یکی از فضلاء اهل خلاف در بلخ طلب واقع شده و حضرت شیخ

نورست مناظره در در ساله خلیفه و ذکر فرموده اند و آنرا از این دنیا حکایت
 میکنند و آن نیست که جناب شیخ را در طلب آن فاضل صداقت و
 دوستی بهم میرسد و آن فاضل چنانچه شیخ فرموده در نهایت ذکا و ذریه که
 و بجا شد بود و در طریق صداقت میان او و شیخ بر تریه مستحکم بوده که جناب
 شیخ از واقعه فیکرد و با آنکه در آن فاضل از ایمان طلب بود و جناب
 شیخ رحمانه روزی با او خطاب نموده و گفت که این لایق نباشد که مثل من
 و تو کسی که بدست خداوند در معرفت تحصیل علوم اسلامی کرده باشد و بخوبی
 مقدمات اسلامی نموده باشد و در نهجی که با آن ظاهر که حضرت الله تعالی
 را ملاقات کند مقلد باشد و حال آنکه تعلیم فرمودست نبض قرآن و حجت
 نیست که سبب آن بجا باشد از برای کسی حاصل شود زیرا که هر کس در هر چه
 که است مقلد سلف است اگر تعلیم سبب بجا است میسر و بایستی که
 همه مقلدین با هم باشند و حال آنکه چنین نیست فاضل علی گفت خوش
 باشد بیا در مذهب مناظره کنیم جناب شیخ پیش میفرموده
 با و گفت که آیا گفتی از قرآن مجید یا از رسول الله صلی الله علیه و آله
 از جهت شما هست که دلالت کند بر وجوب متابعت مذهب

ابو حنیفه فاضل علی گفت فی جناب شیخ فرمود اجماع اهل اسلام بر وجوب
آن واقع شده فاضل علی گفت فی جناب شیخ فرمود که پس بجهت چه
تو معتقد او شده و خود را خفی و غیب می کنی فاضل علی گفت او
بمعتقد است و من معتقد و متولد در وجوب است که تقلید مجتهد کند
مذهب خود جناب شیخ فرمود که چه می گویی در باب جعفر بن محمد
الصفاق علیه السلام آیا معتقد بود یا نه فاضل علی گفت برتر جناب او
توفیق اجتهاد بود و نشان حضرتش ارفع از آن بود که کسی او را بعلم یا تجربه
یا تقوی توصیف نماید بعضی علمای گفتند که او را چند رسد شکرت
بود که خدا نشان فضل و محبت دین بود و ابو حنیفه یکی از ایشان بود جناب
شیخ فرمود که اکثر آن ائمه اهل علم و اجتهاد او و هم گفتی که
ما را تقلید مجتهد باید نمود و ازین که ما تقلید او می کنیم تو از کجا حکم بصلوات
ما می نمائی و خود را بر ولایت میدانی با آنکه ما معتقد عصمت هم بودیم
و می گوئیم که او در حکم خطا نیست و حکم او حکم حضرت است و آنکه
درین قول لایزال داریم مثل ابو حنیفه نیست که بقیاس و رای استخوان
عمل نماید و معتد اجازت خطا هم باشد و بر تقدیری که از عصمت حضرتش

نزول نایم چنین آنچه می گویید بگوئیم که او اهل اجتهاد و میگرد و وجوب
متابعیت او و لایزال چه هست که در ابو حنیفه کی از آن نیست کی از آن
و لایزال اتفاق اهل اسلام است بر اعلیت و اذیکل معاصرین خود و دور
تقوی عدالت و ظم شان و بحیثی که من تا امروز در کتب اهل نهنگ کتاب
توانم و سیر و کتب جرح و تعدیل نمیدانم و شنیده ام که کسی طعن بر او
کرده باشد حتی مخالفین آنحضرت و مخالفین شیعه و یا آنکه در عهد
کشیر و در مرتب بنی اخطایم نشان بودند بلکه پادشاهی و می بین نیز
با ایشان بود و هر کس نخواهد که بواسطه دست یازد و بیادشان آنقدر
بجوید هیچ قدر آن نبود و بجهت خوش آمد اعدا که پادشاهان
بودند و روغی از برای او وضع نماید تا آن پادشاه مقرب شود و ازینست
مگر بواسطه آنکه همه کس میدانست که اگر افری بر او بند و هر کس میشنود
مکذیب او خواهد نمود و این یا داتی قیصر نیست که او و با او بنامی او دارند
از جمیع خلق پس هر که چنین باشد چون جایز باشد که کسی تقلید
اینچنین کس را که خدا اهل اسلام اتفاق داشته باشد بر علم و عدالت
و جواز تقلید او ترک کند و تقلید کند کسی را که در و شک واقع شده

باشد و مقلوب باشد با آنکه جرح معتقد است بر تعدیل چنانچه در اصول مین
گردیده و دیگر غزالی که امام شمس است کتابی تصنیف کرده و از آن نقل نموده
و موضوع آن کتاب طعن بر اوجیه است و در آن اثبات کفر او با آنکه
معتقد نموده و دیگر بعضی علمای شافعی نیز کتابی تصنیف نموده
و آنرا که از شریعه باز و علی ابی حنیفه نامیده و در آن کتاب را در موردیم
و آنچه غزالی در باره اوجیه گفته را آورده و مع شییی ناید و چون نیست
کشت میت که تعدیل کسی واجب است که هر کس اتفاق داشته باشند
در علم و عدالت او زیرا که در طعن مملوک و در مشرکت و جازیت عمل کردن
بمخرج وقتی که راجع باشد و دوم آن دلایل نیست که او پیش ما
از اهل بیت مطهر نیست بنص قرآن و تطهیر نیز نیست از کفمان و از
در فعل تسبیح چنانچه تصریح نموده ابن فارس در مجمل الله و این نیست که عصمت
بعینه که شیعه در باب ایشان صلوات الله علیهم و عوی میمانند و با جماع
اوجیه از مطهر نیست و این ظاهر است که تعدیل مطهر بنص قرآن
و واجب است تا عین برنجات معتقد را حاصل شود فاضل علی گنت
قبول داریم که جعفر بن محمد اهل بیت باشد زیرا که در احادیث صحیح است

شده که اهل بیت پنج نفر بودند جناب شیخ رحمانه در جواب فرمودند
که ما هم قبول داریم که حضرت ذیل آن پنج نفر بود و کلمه حکم او حکم آن پنج
کس کیست و عصمت و وجوب متابعت بر و دلیل کیست آنکه کفر
انجاست که قابل عصمت آن پنج شده اند قابل عصمت او شده اند
و سیکه قابل عصمت آن پنج نباشد قابل عصمت نیست عصمت
آن پنج بقدر قرآن ثابت است پس او نیز معتبر میباشد زیرا که احسان
معتقد است بر اینکه میان او و آن پنج فرق نیست و عصمت و اینکه او
معتبر میباشد و آن پنج باشند خلاف اجماع و دلیل دوم برین که
عقل حضرت و حکم آن پنج یکسان نیست که مشهور است و عینا نقل
نقل سید که حضرت و با همی او و بنای حضرتش هرگز بر پیش علماء نرود
نموده که علم سبب نموزند و مخالف و موافق و این اتفاق دارند و در
کتب رجال شیوخ و تلامیذ نه که است حکم نیست که ایشان را
شیخی معنی باشد بلکه آنچه مذکور میشود است اینست که آنحضرت علم
انخد نموده و از پدر خود حضرت قزو و از پدرش بنین العارین و از پدرش
حسین بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیهما السلام از اهل بیت مطهر است

باتفاق کل دین هم در نزد ما ثبت بگویند که قول ایشان علیهم السلام حجت
 نبوده و این جهت است که هیچیک از ایشان علیهم السلام نخواهند گشت باشند و چون
 چیزی پرسیدند که در جواب آن گفتند یا کتابی محتاج باشد و خود میگویند
 علیه السلام میگوید و آنکه قول کسی از ایشان قول پران ایشان
 قول نیست مگر علیهم السلام و اگر دین در نزد ما طبق حق
 ثابت کرده و پس قول آن حضرت صلوات الله علیه قول
 مطهرین است بجز قرآن و دیگر از جمله دلائل بر وجوب متابعت
 آنحضرت است که در صحاح احادیث شایسته است بر سه طریق متعدد
 متحد و منتهی بخلاف آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 اِنِّیْ مُخْلِیْ فِیْکُمْ مَا لَیْسَ بِکُمْ بِهٖ لَنْ تَضِلُّوْا
 یعنی من آنچه را که در دلم است از شما پنهان میگردانم و اگر چنانکه از این آن هرگز گمراه نشوید
 بَعْدِیْ اَلْثَّقَلٰیْنِ کِتَابُ اللّٰهِ وَ عِزَّتِیْ اَهْلَیْکُمُ
 بعد از من دو سنگین کیست قرآن و کیست من
 وَ اَنْهٰمُ اَلنَّبِیُّوْنَ وَ اَحَدُیْهِمْ اَعْلٰی الْکُتُبِ
 و اینست که یکی از پیغمبران و یکی از کتب است
 بدست من و این دو هم جدا شوند آنگاه که در دلم است و در دلم است

وَ قَدْ اِنِّیْ تَارِکٌ فِیْکُمْ خَلِیْفَتَیْنِ کِتَابُ اللّٰهِ وَ غَیْرِ
 یعنی من آنچه را که در دلم است از شما پنهان میگردانم و اگر چنانکه از این آن هرگز گمراه نشوید
 پس درین احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله تصریح فرموده و باید که کتاب است
 و عزت و رجب نجات و عدم ضلالت است و تنگ کتاب است
 و عزت نیست مگر شیوه چنانچه بر دلیلی نیست زیرا که غیر شیوه
 عزت رسول الله صلی الله علیه و آله را شایسته است و مردم گرفته اند
 و تنگ نبی ایشان فرموده اند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
 کَرِّ اِنِّیْ مُخْلِیْ فِیْکُمْ کِتَابُ اللّٰهِ وَ اَبُو حَنِیْفَةَ
 یعنی من آنچه را که در دلم است از شما پنهان میگردانم و اگر چنانکه از این آن هرگز گمراه نشوید
 و در شافعی و غیر این دو وجه است که چنانچه باشد بر عقل که باز نیست که
 ترک نماید تنگ کسی که نجات تنگ باشد و تنگ نباشد و تنگ نباشد
 کسی که نجات از تنگ باشد و معلوم نباشد و این نیست مگر مضیضا است
 و کما می بینید که گفتیم تعارض می کند و وجوب متابعت ایشان را بطلان می دهد
 و اگر از علم استیسی نزل نماید لا اقل و نه ظن بر وجوب متابعت ایشان
 نیست و همین در مقام کافیت زیرا که عمل با وجوب است پس

مناجات ایشان ملاقات الله علیه من مرجات را داشته باشد پس نقل
از ایشان نیز ایشان تنگ نردن نیست که متابعت هر کدامی نفسانی و
تقلید با وجد و بعضی قرآن مذکورست فاضل حکیم گفت که در مسکن نیست
در اینجا دو نفر علم و نجابت مقلدان ایشان کن نبری که هست اینست که
مذهب ایشان نقل نیست و شهرت ندارد چنانچه مذهب ارباب معتدل
و مشهور است جناب شیخ اعلی الله در جلد فرموده که اگر مراد تو درین
قول نیست که جماعت خفی و شافعی نقل مذهب ایشان نموده اند و در
میان ایشان شهرت دارد این سلم است اما مرادی بگوید که مراد از مذهب
ایشان نقل نیست خفی و شافعی نیز سایر مذاهب همچون نقل
مذهب لکری می کنند و این معنی و هیچیک نیست و اگر مراد تو نیست که
هیچکس نقل مذهب ایشان ننموده این نیست که مکار بر وجهی بواسطه آنکه
سلسله ایشان بسیار می باشد و اهل سنت باقی طایفه نقل احوال ایشان
کرده اند و ادب ایشان عبادت ایشان بسین ساخت از آنها شیعه را
پیش از خود نقل احوال ایشان می هست حتی در نقل احوال ایشان بحث از
تقلید و حج و تعیل ایشان نیز سرسپار نمایند و درین کتابها مریدان و اولاد

و علمای شیعه اگر چه در عهد و نقل از علمای اهل سنت مکن نقل علمای مرفوعه
از مذاهب ارباب شایسته خصوص از علمای خلیفه و مالک و مذهب علمای شیعه
پیش از علمای ایشان البته همیشه علمای شیعه بحکم الله تعالی در عهد از علم
و اعتقاد از علمای اهل سنت بوده اند و در قرون علم امامان و زمان از علمای علم
هم ایشان علیهم السلام بر عهد خلق از هر جهات فانی بوده اند چنانچه شاکر الدین
مشمل شام بن حکم و شام بن سالم و حسیل بن ابی حرح و زرار بن ابی محمد بن
مسلم و هشام بن ابیان و در میان خلق از جمیع جهات مخصوص از جبهه علم
متعارف بوده اند و حتی مخالفین ایشان نیز ایشان را ستوده اند و شمای ایشان
گفتند که بعد از زمان از علمای علم مشمل محمد بن یعقوب بکینی از ابی
و شیخ مفید و شیخ طوسی سید رضی برادر او سید رضی ابن طاهر و شیخ
طوسی و سید محمد بن ابی و شیخ ابوالحسن مشفق و علامه حلی و سید محمد تقی و شایسته
ایشان از ایشان شمرده اند که مصنفات ایشان از فقیهین بزرگوار است
و کسی که مصنفات ایشان نظر کند عده شان ایشان را میداند و از همان
اجتهد ایشان مینماید و اگر کسی انکار کند یا از حریت تصب یا جمل خود
بود و بنابرین مقدمات بر تو لازمست که قایل شوی بصحبت مذاهب

و بجزیت آنان که مقلدانیم بلکه هر کس که خود را در جای او انصاف مباد
این لازمست بواسطه آنکه در نزد خدا تعالی نجات تعلیه مجتهد است و با
وزم نیست که قابل شریعت نیست غصب شما را که در غصب به صحت
متبع شرط است پس باین فرقه با جمیع اهل امامان و شما اگر بصحت نسب
اقبال نیستید بنا بر قواعدی که معتقد شماست بر شما لازم می آید که حکم
بصحت غصب بکنید و باینکه مقتضای آن مقتضای آنست شما مسلم است
زیرا که شما بجات از مشروط بتعلیه مجتهد میدانید و این از برای صحت
با قرائن شما و معنادار شما که ما ثابت ایشان نموده ایم مرجمات چند
است که شما را بحال انکار نیست چون سخن جناب شیخ اعلی مقام
باینجا رسید فاضل عالی سلیکت کردید و پیغمبری در جواب گفت کن از
صورت بحث خود دل نموده گفت شیخ که سستی که شما اکار بر محایر
میکنید چه صورت دارد و حال آنکه ایشان در نزد رسول الله مقرب
بودند و باطل و انفس خود نصرت آنحضرت می نمودند تا آنکه دین پیغمبر
استحقاق یافت در زمان حیات آنحضرت و بعد از وفاتش شجره را
فتح نمودند و نصرت دادند دین حضرت الله تعالی را بکسب اکن و قضا

که عمر که در زمان پیغمبر از خلفا نشد بلکه در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله
نشد مثل مصروث مدینه و بیت المقدس و عروق و حرامان عراق و غیر
اینها که ممکن نیست انکار این چنانچه ممکن نیست انکار و باین اوست
او در این سخن چون نظر در ویدهای شما میکنم در حدیث و تواتر
و چون نظر میکنم که در غصب شما به مجایز است نفرت میکنم
از غصب شما با آنکه این مجایز که شما میسازید کار بر محایر و حرام
پیغمبر صلی الله علیه و آله و در نزد آنحضرت غایت قرب است
تا باین ترتیب که دختران خود را بایشان میداد و دختران ایشان را
و حضرت ائمه را بایشان کتاب میفرستاد و چون پیغمبر میفرماید
مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى
الْكُفَّارِ وَرُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا
كَافِرُونَ وَهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مِنَ الْيَقِينِ می بینید ایشان را که سجده و رکعت
و این جهت من از غصب شما استنفرم و بفرم دارم بطلان آن
جناب شیخ اعلی الله در وجه چنانچه خود و رساله فرمود و در این قول او نیست

اگر نه از اول به چوب سب در مجلس نماز نماید رتبه رسوخ محبت و بطلان آب
ایشان قبول نموده و بنا برین در آن مجلس گفت از جهت فرودست
که در نه سب و سب سبیت بلکه علوم شیعه از روی تعصب که
سب می کنند و علی چو یک بوجوب قایل نشده و کتابهای ایشان است
بر آنچه میگویم بیدارین حال جناب شیخ قسم مغفله بود که اگر کسی هزار
سال نذر باشد و در نه سب اهل بیت باشد و از عدلی ایشان تبری نماید
و صحابه را سب نماید صلا او خطی نیست و قطره ری در ایمان او بهر غیر رسد
فاضل علی چنین این قول از جناب شیخ شنیده باشد نموده و ارضی شده
و جناب شیخ را تصدیق نمود پس جناب شیخ دیگر بار باو گفت که هر که
ثابت شد بر تو و تو را علم اهل بیت و عدالت و جهاد و ترجیح ایشان از
غیر پس ایشان ولی از غیرند بجا است پس تو هم تابع ایشان شد و معتقد ایشان
باشی فاضل علی گفت بجناب شیخ که تو شاید باشی من که من تابع
ایشان شدم و معتقد ایشان شدم لکن صحابه را سب میکنم جناب شیخ فرمودند
که سب صحابه را تا چون غمشان اهل بیت و قرب منزلت ایشان
در نزد حضرت الله تعالی و رسول الله صلی الله علیه و آله بر تو ثابت شد

پرمیکونی در باب کسی که ایشان عدالت و در نزد ایشان رنجانیده باشد
علی گفت که من اندر بری ام جناب شیخ فرمودند هر کس که عدلیت فاضل
علی را سب و دیگر گفت شاید میگویم حضرت امیر رسول امیر که او را که
من محبت تابع اهل بیت و از عدلی ایشان بی پرورم از جناب شیخ کتاب
فقهی اگر کتاب شیعه طلبید و جناب شیخ مختصر از فقه را باو داده و او را و اربع
کرد و بخانه خود رفت و بعد از چند روز دیگر که باو بر خود و چنانچه خود در
مسافر نقل نموده و او را در نزد فاضل علی یافت و شیخ محبت آنکه صحابه را
فطیم الشریعه است و در دل او چنین رسوخ یافته بود و این را هم جز نم
میدانست که شیعه ایشان سب میکنند جناب شیخ چون او را درین
دغدغه یافت شب دیگر باو در یکی مجلس ساخته باو گفت که اگر با خداوند
عالمیان عهد میکنی که از انصاف گذری این از زلفان نامی من
سب صحابه را که با رسول الله و اهل بیت نیامت و بخانه و دیده از بر او
تو مبین میارم فاضل علی با خیرت شیخ عهد نمود که از انصاف
گذرد و تا نذر باشد این هر که یکی از آنها نماید و برین قضاای مغفله ای کرد
پس جناب شیخ باو گفت چه میکونی در باب صحابه که عثمان اگر کشند صحابه

منافعه نماید و چون ایام قاضی را در پیشستان عالم بنا نهوش
شد در جانب نواب کیتیستان جنت مکان روزی مقرر شد که همه
ایچیان و عیال و قاضی را در راه ببلند و چون آن روز در آمد
ایچیان بحدین شش آیین حاضر شدند و آن قاضی را در پیای بوس
نواب کیتیستان شرف شد و پس از آنکه قاضی را در شید حاضر شود
این قاضی را در قدری حرفهای شایسته در وقت زهد شید
و علمای شید در حضور نواب کیتیستان هم میافزا تا آنکه علمای
شید یکی بخلاف آنچه مفاد میرج آیات بنیات قرآنی است
بر مردم علوم و بجد مت نواب اشرف القی می نمایند حضور آن روز
فرکت بستن با یحیایان خیانت درین نمود و مسیح پارس
بدرام تعیین می نمایند و چون این سخن از آن فتول بنیاد و سر نواب
کیتیستان در نهایت بر شکی کشید لکن رابطه علمی که جنی حضرتش بوده
پند و اندو که بعد از او در کائنات حکیم انکاشته با او هیچ گفت و چون
قاضی را در شید حاضر شد با او بطریق عتاب خطاب نمود و
فرمود که علمای شید از جهت چه خلاف مفاد میرج قرآن مجید را با و ساز

مردم افاد می کنند قاضی را در عرض نمود که عاقلان و کلاما بلکه آنچه علمای شید
افاد و نیز می نمایند من مفاد میرج آیات قرآنی است نواب کیتیستان
جنت مکان فرمود پس جنت چه مفاد میرج آید و منکر عقل است شما
مسیح با تعلیم می نمایند قاضی را در شید بار دیگر عرض نمود که آنچه مفاد
میرج آید و منکر است مسیح است عقل صافی میاید و نمیشود قاضی را در
سختی چون این کلام قاضی را در و رشید نیاب شد و از جانب شاد
کیتیستان آن حکم مقرر شد و بعد قاضی را در و متوجه شد و گفت که
همه حوزات اقلی آن حکم را نصب خواند و با اعتبار وجود و حرف عطف
لا بد است از مخطوف علیی آن هم منصوب باشد و در آیه که در نسبت
و مصاحبت مخطوف علیه بودن و در و کلام و آنچه حکم را در میگویم است پس
چنانچه از او دست بردارید است پایا را هم باید است به کلف
از حد تکلیف پرور آن آمد و باشد و الا لازم می آید که کلف مخالفت
حکم حضرت الله تعالی مفاد میرج آید کریم کرده باشد قاضی را در
شید فرمود که غلط گفتی زیرا که هر فعل و فعلی را هر که آن فعل میاید
باشد باید است از فتول پس چپ آنچه غلط و کفر و عداوت

و منقولش و جو حکم است اید که عطف است بر آن و هر دو حضور را بشیت
میخیزد فاسخ اگر فصل و قاعده است و منقولش بر جو حکم است چون حرف
مانع است از حقوق نصب پس محلا منقول است تا منقول فاسخ باشد
و اگر حکم را اگر نصب میخوانیم عطف خود را بر محل بر جو حکم و اگر حکم
میخوانیم عطف است بر نقطه آن بنا بر هر دو و تعدد بر حکم چون عطف است
بر بر جو حکم باید که چنانچه در سطح میخیزد یا از هم سبب کند تا از عده
تکلیف بر آید و باشد و الا مخالفت حکم حضرت الهی و عطف
در سطح آید و گفته کرد و جو حکم و بود قاضی را و بستی گفت چنان آید
که چون از حکم مجز و واقع شده عطف بر نقطه رو حکم باشد بلکه در سطح خبر
معه باشد و هرگاه منسوب باشد عطف بر آید حکم باشد و این تاویل
مثل تاویل شمس و صورت است کتاب عطف بر محل قاضی را و بهیم
در جواب او گفت عطف بر محل بی آنکه مشروط بر شرطی و متفرع بر مبانی
و قاعده باشد از آنکه متفرع از علمای نحو است و این قسم قاعده را
تاویل نمیدین مخالف قاعده است بلکه خبر جاری است و اطلاق لفظ
تاویل این صحیح است و بنا بر آن که گفته اند

فما نحن بصدده من قولهم عطف و رجحان ظاهر بر قولهم و این است
و بر قاعده بر می که عطف بر محل تاویل باشد تاویل را بر تاویل شمس
و رجحان را و در **کلی** اگر عطف بر قویب ممکن باشد بر بعد عطف
نمودن جایز نیست مگر در صورتی که متفرع از قاضی باشد و در مانحن
فیه متفرع از قاضی نیست و هم اگر حکم را از حکم دیگر عطف
عطف بر آید حکم باشد و صورت بر عطف بر آن است چنانچه
سیم اگر خبر جاری از خبر متفرع از شمس است و این عطف بر خبر متفرع
که خبر جاری از خبر است که قیاسی است پس خبر است لازم که متفرع از قاضی باشد
و بستی صورت است کتاب این فعل فصاحت است و بهای فصاحت
چهارم اگر حکم که عده مختلف در حکم الهی ممکن بوده باشد و متفرع
موافق یکدیگر باشند و این ادلی خود بود زیرا که در صورت عطف
بر جیب و خبر جاری حکم الهی مختلف و متفرع قاضی می شود **عجب** اگر از
افضل شمس است که خبر جاری در حکم الهی واقع نشده و قول او در نزد
علمای حرمت نیست **ششم** اگر خبر جاری مشروط
باشد و این خبر مشروط منقول است از قول الهی

که یکی از آن شریک و مدد و برین حمیت نیست که سبب این امری شود
 و درین مقام ظاهر است که خبر جزو موجب این است و این خبر که در کتاب
 حاصل کلام گفته قاضی از حدیث یکست بنابر آنچه مذکور در اخبار است که
 ظاهر آنست بر هیچ متفکر و فی الواقع تخطی پس از وجود هر دو
 در حکم سبب و علت نمودن و کسب برادر قابل شدن در مصداق
 و کبر قول الکلم عن مواضع به شدن در توفیق
بیشتر از حدیث از جمله ای **م** غرضت است
 و حق است و چون سخن بیاورد قاضی از او یعنی چون از برای این
 جزو این داشت ازین شیخ شیخ و دیگر حدیث است و در این باب
 و متوجه به فتوی پانی است چنانچه در صحیح بخاری از ابن مالک است
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از جهت بیان کیفیت و نحوه
 آسب بسیار در وقت نماز و یا بعد از آنست و در نزد و کتب
 و متون نیست که حضرت اقدس تعالی تعالی بفرمود میخندد که این در متون **م**
از حدیث که قاضی از حدیث و آنکه در حدیث پیشتر از حدیث است که در حدیث
 بود که ظاهر آنست که در حدیث و قول هیچ خلا

و علمای شیعه مردم را غوا کرد و اندر خلاف مذکور و لایق بود
 و از آنکه خلاف این عوی بر او و بر حکمان ظاهر کردید پانی فتوی بیانی
 و مجلس پادشاه شیعه در عالم شیعه از صحیح بخاری که ایشان از آنکه بعد از
 میزند میان آورده و درین مقام جواب اولین بود که از حدیثی بخاری
 حسن دلیل انقطاع و غیرتست که قاضی از حدیث ازین چشم پوشیده
 گفت که این قول در حدیث و بهر علت **اول** اگر این حدیث در
 طریق امامیه وارد نشده و در ایشان جهت نشود دوم آنکه نقل فیما بوری که
 از احادیث علمای شافعیست و تفسیر خود در باب جزو بودن بسکه که
 میان خشی شافعی در آن اختلاف است و بوجیه بر او است آنست که در
 صحیح بخاریست مستند شده که از آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 سوره را روایت نمود و گفته که چون بنی امیه و احقای آثار خشی بن
 ابی طالب سماعی فرمودند آنحضرت بسکه را جزو سوره می دانستند که این
 بود مفسر خاطر ایشان این روایت را بهم بخت باشد و احتیاطی که
 در روایت است و جهت که باز در صحیح بخاری خبر نیست سوره از او
 روایت نموده شده و دلیل این قولست پس بیا بر قول فیما بوری روایت

از حجت نباشد **سیم** اکنون حدیث خبر واحد است و فخرالدین زاهدی
 و غزالی خبر واحد را حجت نمیدانند و قول علمای بامیه نیز از اعتقاد است
چهارم اگر برقت در حجت خبر واحد نسخ آیه قرآنی تواند بود زیرا که نسخ
 آیه قرآنی باینکه در تواتر نمیرد آید باشد چون قاضی طایفه شیخین قول آورد
 باین وجه باطل کرد پس در این شانج بشانج دیگر حجت بنا بر قول
 لَوْلَا فَكَيْفَ قُلْنَا مَا شَكَنْتَ كَفْتُ که در ششستین باب
 یعنی **که هشتاد و نهم** که **انچه میخواسته** و مؤلف جماع علمای اسلام
 را جماع ایشان حجت و تخصیص نسخ آیه قرآنی نیز با جماع تواند شد
 قاضی زاده شیخ نیز تیر از انقطاع و غیر او ششم پوشید گفت که
 این قول که بر توطئه بر بطلان است که بطلانش بر اطفال هم ظاهر است
 قاضی زاده ماوراء النهری گفت چون قاضی زاده گفت بواسطه
 آنکه از این جماع یا جماع مستبعد است که اتفاق جمیع اهل مل و عقد است
 محمد صدق اند علی و آنکه است خواسته یا جماع اهل سنت را که اقل
 اطلاق کل خبر و باشد اول ظاهر بطلان است زیرا که شیعه است
 و غیر ایشان از صحابه و تابعین و ائمه و جمیع شیعی مخالف است

غسل دارند و نامانی بوجود متعدد و طهارت آن وجه و قاضی زاده
 و تصنیف بطبی آورده که ایرادش در این کتاب مفایده است بواسطه
 آنکه بطلان این سخن از بطلان شیخ اول در ظهور گرفت نیست زیرا که چون تواند
 بود که ثقیق جمعی که بطلان نه حسب ایشان بر خصم کمال غنم و شسته
 باشد بر خصم حجت باشد کسی آن اتفاق را بر خصم بطریق استدلال
 نماید حاصل کلام آنکه قاضی زاده چون وجود بطلان شیخ ثانی را مخلص
 ایراد نمود و بعد از آن گفته که چون حکایت غسل و مسح با پنج رسید
 و بر اهل مدینه برگشت که درین مسند عقاید شیعه مایه است هر شان
 خصوصاً المپان اطراف تخصیص احادیثی شهور بخرافاتی که اهل مدینه
 بود و مرتب علمی بنی بجه و نبود بلکه کمال متبع داشت تصدیق نموده
 قول بسج را از حجت و غسل در آنکه شسته و بعد ازین حکایت نجاست
 منجر شد و قاضی زاده ماوراء النهر و اثبات خلافت ابو بکر با جماع
 مستند شده بود و در **سوم** که چون قاضی زاده نیز بطبی که از
 شرح و بیان بیرون است کلام را داده و اکثر عقدهائی که بحکس
 مناظره مذکور شده بود ایراد نمود و لحسن اولی نموده که مختصری از مجموع

قاضی آید و تصنیف خود را در آن دوره درین کتاب نقل شود و اطلاع بر قاضی
 کتبی می آید اگر کسی میسر باشد از تصنیف او حاصل گرداند حاصل
 کلام آنکه چون قاضی زاده شود و آنکه در اثبات خلافت ابو بکر با جمیع مستند
 کردید قاضی زاده در جواب او گفت آنچه چنانست که اجماعی که نیست
 شاید و محتمل است که زنده باشد و هر دو نیست که بر خلافت ابو بکر زنده بود
 و مخالفین نیز که مستند حقیقت خلافت ابو بکر ندانند باین قایلند و اقرار دارند
 لهذا بعضی از ایشان کوفی اهل مدینه و فنی را سیر و تاریخ دارند و دانسته اند که کجاست
 اجماع مورخان دارد و دعوی آن عری بی پایه است دست از اجماع برداشته
 خلافت ابو بکر را به سبب عرو و چندی که بگویند اثبات مینمایند و قاضی زاده
 از برای این قولش در جواب فقره زاری حشده می فرماید اما بطریق استنباط از او
 نموده و از موقف حشده می بیند فقره که مفید این قولست تصنیفش
 را را نموده و بعد از آن بطریق استبعاد گفته که طرفه نیست که او را بجز و
 بیست عمر خلیفه اند و خلیفه رسول الله میباشند و اطمینان او را
 بر جمیع امت واجب میدانند و گفته که هر که از این حکایات و ادب
 اعتقاد بخلافت ابو بکر بزم رسیده خلافت او را حق دانسته اند

و

فاسد عقل است و او را علاج فاسد عقل باید کرد و یا اقرار می آید است
 نبض آل محمد صلی الله علیه و آله باید نمود و مستند جنت و عذاب باید باشد
 و دیگر قاضی زاده و بعد ازین گفت که و دیگر گفته است که بر ابطال امر
 اجماع خلافت ابو بکر بر قاضی زاده و آنکه در آنکه اقرار دارند و گفته که که است
 شد و دیگری در جواب گفت که این خلافت قاضی زاده و آنکه اقرار دارند و گفته که که است
 که چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را ابو بکر را زبیری پیش نهادی که
 در مرض حیات مقرر فرمودین و نیست برین که پیغمبر را شایسته نباشد
 می نمود و باشد زیرا که در میان صحاب چون او را باین امر منصوب است
 معلوم میشود که او در نزد پیغمبر تیار است و پیش ازین خلافت نیز
 ازین حیثیت با او منزه و را باشد قاضی زاده و گفته که جواب این بود
 و بعد است و **در اول** آنکه می گویم تقدیم ابو بکر در پیشانی یا یا امر
 القلی بوده یا نه اگر باطلی بود و غرضش از این تقدیم این بود که
 نصبش باطلی باشد و غرضش از این تقدیم این بود که لازم می آید
 که آنحضرت مخالفت امر القلی کرده باشد و این مخالف عمل نیست
 پس تا که اگر نصبش باطل حضرت الله تعالی باشد غرضش هم چنین باشد

پس امراتی را منع از اهل باشد و چون چنین باشد تقدیم او در نماز است
نشاید و اگر نقیضش بی غیر و غرضش بر حضرت اعلی بود و بخیال شایسته
تعلیق خواندن شود و برکت با وجود و بدو این نماز است که این
نموت هم تقدیم او صلاحیت است اما این تفاوت ندارد و اگر نقیض
و غرضش هر دو بر بی غیر بود و پس این ششم مثل اول خواهد بود و کمالی نسخ
اول باشد **در چه بودیم** از بایان که قیاس بر نه هب اما نیز معقول نیست
و چنانچه بارند پس ایشان بنیان خود است و دل همان کرده مع هذا
آنچه اصل است در قیاس که غیر از دیگران را که باید ثابت باشد و در
نزد او نیست و جامع میان اصل و نقیض ظاهر باشد و پس که غیر از
بخانه و نزد او نیست و آنچه را که گشت اصل است نه که است
و این باب مفید مظهر بایان نیست بلکه نقیض مظهر بایان را
نفاذ میکند مثلاً آنچه در جمیع این تفسیر حسی می اندک و است نیست
که بعد از آن که ابو بکر با امت نماز مشغول کرد و حضرت را در عرض گفتی
حاصل شد بنوعی که قدرت بر برون آمدن در خود دید بنا برین که
بر فضل بن عباس علی بن ابی طالب نمود و پای مبارک بر زمین کشیده

پروان رفت و ابو بکر را از پیش نمازی معزول ساخت و چون منت غالب
بود نشست نماز را تمام فرمود و بنوعی صحبت برین که مرتبه اول تقدیم ابو بکر
با شمار غیر نبود و ازین جهت چون شخصی در خود یافت با وجود استیاضی
منت و ناتوانی بخوبی که پای مبارک بر زمین می کشید مسجد آمد و در احوال
نمود پس آنچه حکای اصل است میفرمایند که امر بخانه ابو بکر پیغمبر نکرد و بدو بکلی
عاشد بی رخصت پیغمبر از جهت استیاضه و بر خود بطلان گفته که ابو بکر را در دم
نماز کند **در چه بودیم** قاضی داده بعد از آن که این بحث را هم طول
بیار داد و گفته که بر تقدیر است پیغمبر تب میگوید جامع میان نقیض و مقیض علیه
منت نمی است زیرا که در نه هب اصل است و پیش نمازی طاعت شرط
نیست بلکه خلف هر دو فاجری نماز جایزه است و در امامت اصل است
شرط است و این فرقت میان نقیض و مقیض علیه و بعد ازین هم حکام را بط
علیهی داده که معارضه است که آن حرفها در مجلس است و مذکور شد و نبوده
و او را و آنحضرت را و نقیضش از جهت تقدیر است کرده و بعد از آن گفته که چون
دو روز از آن گذشت مرا با احدی حاجی بسطخ اقلی صحبت اتفاق افتاد
چون از آن لایق که در مجلس انور بر بطلان خلافت ابو بکر تذکره کرده

بود بسیار متاثر شده دست از خدا در خود برده است بگوید
 لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ
 فِي بَيْتِ كَعْبٍ ابْنِ الشَّيْطَانِ **از مؤمنان در محلی که پست و خوار**
و ذلیل بِحَثِّ الشَّجَرَةِ فَكَانَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ الْحِ
 مَاقَ **درخت پس میداند آنچه در دلهای ایشان است**
 متعجب گردید و گفت چون حضرت اندکی بدین بایه تصریح بر رضای
 خود فرموده از جماعتی که در تحت شجره با آن حضرت پست کردند و از جلو
 ایشانند غلافی کشید پس اگر خلافت ایشان مرضی جناب حضرت
 الله تعالی نبود هیچ پن حضرت اندکی اظهار رضای ایشان نمیداد و اینجا
 ظاهر میشود که آنچه طایفه امامیه میگویند که صحابه مخالفت نظر من کرده
 در باب خلافت امیر المؤمنین نموده اند ازین جهت مستوجب سخط
 ربانی و غضب الهی شده اند بجز دعوی بجا و ولایت **اقدام و اوق**
 که قاضی نادر چو باین قول اعم و تصنیفش نهایت ظلم دارد و لکن با آنکه آنچه
 منسوب به عاص در اینجا هم از او نیست تا نیمه کی گفته اند در جواب
 که اظهار رضای حضرت الله تعالی در آنوقت خاص این سخن است

باشد ولایت ندارد و که رضای حضرت الله تعالی محرم بوده باشد
 بیکم از همه حتی بنان و فایات حضرت سالت صلی الله علیه و آله هم
 شامل باشد و دیگر آنکه تعلیق رضا برین آیه است یا که از جهت اخراج
 غیر مؤمن باشد هم این حساب را که در آن مقام مؤمن غیر مؤمن بر دوش
 حضرت الهی این تعلیق این باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله را ازین آیه که در
 که حضرت الله تعالی نه است که از خدا حاضرین تحت شجره رضای باشد
 بکدر رضای حضرت او مختارند و آنکه مشفق صفت ایمان باشند
 و اگر چنین باشد لازم می آید که قید مؤمنین در اینجا بی فایده باشد زیرا که
 عبارت اقدار آن ممکن بود مثل الذین و مثال آن و مؤمنین این است
 قول حضرت الله تعالی که فَرَمَوْا فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ لَئِنْ رَاكَ
 رَجِيعًا مَرَّ فَاذْكُرْ لَئِنْ فَرَمَوْا فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ لَئِنْ رَاكَ
 پس ازین آیه فهمید میشود که رضای حضرت الله تعالی در اینجا هم
 موقوف بر تحقق ایمان پست است و اینکه جمیع حاضرین تحت شجره
 متصف باین دو وصف باشند ممنوع است و ازین جهت حضرت الله
 و الله صلی الله علیه و آله و سلم بعضی از صفات و صفات خود را منسوب کرده

زرقه با سبط فضل و انشی که دوشته در اینجا اعتبار تمام او حاصل شده بوده
تا آنکه از جانب قیصر روم قدس منیر مشرف علی سائینها الصلوات السلام
با و داده شده بوده و خبر تدریس و استبصار او در وقتی جاری میسر شد که
سیادت پناه را از او طواف می افتاد و احترام و زیارت سید و سرور و امام
علیه صلوات الله الملك العالم و در خاطر بوده و چون این خبر به پیش
سیادت پناه رسید و بوده و نهایت خوف بجهت سائیده در حق
فکری می شود و بعد از نظر بسیار چون شوق دریافت طواف می افتاد
احرام و زیارت حضرت سید امام و فخر کرام علیهم صلوات الله الملك
السلام زود آورده و در رضا بقضا داده با خود می کرد که در وقت
موتی اینکس لابد و ناچار است چه بجهت از آن که در همین مکانی بود سبط
ذهب حق و محبت از نظر این صلوات الله علیهم معین روح انکس
از لباس تن عاری سازند و یکس بقض شهادت فانی شود پس
بنابرین جناب سیادت پناه بمنزل تهیه سباب سفر شده و متوجه
مکه معظمه شرفها الله تعالی می شود و بعد از طواف بیت الله احرام
در مکه معظمه سیادت عظام بنی حنین که در مدینه طایفه ساکن و در آن سال

در سبط عمره بجا آورده بود و معشر رفته از احوال افضل مخالف اند که در مکه می رود
سادات عظام بعد از اطلاع از باطنی جناب سید آن فضل بجانب
سید گفت بودند که چون چنین است بهتر است که از اینجا برگشت زود
بر یاد خود متوجه شوید که مبادا از آن مثال افضل زیادت شریف شما از حق
برسد لکن بنابر غلبه شوق زیارت حضرت سید و لایم و در مکه صلوات
الله علیهم خود را تسکین بجهت سائید و از آنجا رضا بقضا داده و متوجه شیراز
شده و بودند و بعد از دریافت زیارت حضرت سید المرسلین علیه صلوات
الله رب العالمین خانوار جنت کنی و آن فخر و استیجار نمود و قرار گرفته
نمودند و چون فضل مذکور بقدم جناب سید مطلع گردید حضرت
مقلب القلوب حلت فطره دل او را از عداوت بدو متعلق ساخته
با کمال اشفاق بدین جناب سیادت پناه زرقه او را نهایت دلجو
نمود و التماس بسیار کرد که شاید جناب سیادت پناه را بمنزل خود
آورد لکن جناب سید قبول نفرمودند و چندی روز که جناب سید در مدینه
طایفه بودند فضل مذکور هر روز صبح و شام بدین ایشان می رفت و ملاقات
میان ایشان واقع می شد و مخصوص در مسأله است لکن سیادت پناه

وذكر في سورة مائدة الدبر كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارًا
یعنی بیتی که زمان کافر شدند و مردند در حالتی که کافران
وَلَعَلَّكَ عَلَيْكُمْ أَعْنَتُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةُ وَالنَّاسُ
آن که بودند که بر شما استعانت است و فرستاده و بنی آدم
أَجْمَعِينَ و ذکر است در و نادی اَخْبَابُ الْجَنَّةِ
همه مردم که در آنجا هستند
أَخْبَابُ النَّارِ إِنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدْنَاهُ رَبَّنَا
مردم دوزخ را که گفتند تحقیق می یابیم آنچه را که وعده فرموده ما را پروردگار
حَقًّا قُلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ
تحقیق کنید شما نیز می بینید آنچه را که وعده کرده ایم به شما و شما را وعده کرده ایم که تحقیق می یابیم
فَادْرِكُوا مُؤْذِنِي يَوْمَئِذٍ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ
پس مؤذنی را که گفت و پشیمانان را که در آن روز عذاب باشد بر ظالم که آن
فانسل سنی بر بول گفت تمام همین می که از این غریب و نمودی یعنی
هی ما آنکس که اَخْبَابُ و اَخْبَابِ دلالت دارد برین که اَخْبَابُ
یعنی آن نیست بر آنهم و معانی نیزه پیغمبر ملک طرقی نجات

باشند و همچنین سید بر طرفه اصحاب باشد از میان جناب سینه
جواب فرمودند عا شد و لا که اَخْبَابُ باین معنی که صحبت پیغمبر را در ک
نموده باشند بر طرف نجات باشند زیرا که در میان اصحاب باین معنی
جماعتی هستند که فضائل ایشان منقول علی کل است چون عبدالله
بن مسعود و اَخْبَابُ او چنانکه سوره منافقین بر آن تلقی شده است مانند
بنی امیه و بنی مروان چنانچه از یکریس و ما جعلنا
یعنی گردن سینه ها
الرُّؤْيَا الْيَاسِيَّةَ الْإِلَاقِيَّةَ لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ
خواب انچهانی که بنویسم با تو که گفتند از جهت مردم و از جهت شجره
الْمَلْعُونَةِ فِي الْقُرْآنِ ازین نمبر است زیرا بوری در تفسیر خود از
منه و قرآن می بینی این بنی عباس و عطاء و عید بن سبب
روایت نموده که حضرت رسول الله در خواب دید که بنی امیه بر بنبر او
می جنب مثل حسن بوزینه گفتند که شجره ملعونه ایشانند و فخر زنی
نیز خواب پیغمبر سنی امیه علیه السلام را چنین یاد نمود و گفت مراد شجره
ملعونه بنی امیه است و حکم بن ابی عامل و اولاد او نیستند و بعد از آن گفته

که پیغمبر چون این خواب را دید با بزرگواران و علمای زمانه و چون متفرق شدند
 رسول الله شنید که حکم بن علی خواب آنحضرت را که نبی بر او این بخت
 کران آمد و عمر را با قاضی این شهر داشت و بعد از آن ظاهر شد که حکم بن
 عاص و عتب و سماع قول آنحضرت نمود پس رسول الله صلی الله علیه و آله
 انوار من الخرج فرمود و توبه نیت قول عاص را که بدو بن حکم گفت
 لعن الله اباک وانت فی صلیبه فانت بعض من
رضی الله عنک **پس ترا و جالتی که تو در صلیب بودی پس جزی** **الانی که**
 لعن الله اباک و انت فی صلیبه فانت بعض من
رضی الله عنک **حمیدی در جمیع صحیحین در حدیث شریف از او مسلم از سند ضعیف**
 ایمان آید که گفت خبر او را از رسول الله که فرمود و اصحاب من در روز
 منافقت که مشت از میان و قبل بشت نمیشوند تا آنکه گفته و گفته شد
 چشم نه زن چهاروی که راجع کردم که شعبه چه گفت و دیگر روایت کرده اند
 بخامی و سلم هر یک در جمیع خود را بر آورده و غیره که حضرت رسول الله
 فرمود و در نهانند شد بر من جمعی از اصحاب من بر سر عرض حتی چوایت
 من ایشان را بر ششم ایشان را در پیش من بر بایند پس من میگویم که

ایشان اصحاب من پس من خودم گفت که انی که ایشان بعد از تو
 چهارصد است نموده و در روایت دیگر وقوع شده و که ایشان مرده شدند و بختند
 بعقب خود در حالتی که پس پس و نه و بود یعنی یکجا بملیت رجوع کردند
 پس از اصحاب در آن حدیث جمیع نفر من خودم بود که منافق و
 منافقت نورزیده و باشند مثل اصحاب فاضل بنی گفت مراد از
 اصحاب در آن حدیث علماء و فقهاء و اصل عمل و فقه اصحابه باشند
 نشسته و اکابر صحابه چنانچه سراج السنه گفته و عبارت او نیست
 المراد بقوله صلی الله علیه و آله ما اننا
 یعنی ما از قول و **مسئله علیه و آله** **گفت انیت کمین**
علیکم و اصحابی الجماعة العلماء و الفقهاء
برغم اصحاب من علماء و فقیهان
 جناب سید در جواب گفته که خلفای شریف و بسیار می از انوار حضرت
 حضرت سید نام علیه الصلوات و السلام کرده اند مانند خلف پیشین
 و حال آنکه نامور بود که در آن پیش بود و جمیع اسامی برید باشند و حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله این امر خود را مکتوبین کرده بود و چیت آنچه فرمود

لعن الله من خالف عن جئش اسامة وعمر بن الخطاب

عمر بن الخطاب و جئش اسامة که نزد

يا ايها الذين امنوا استجبوا لله وللرسول

یعنی ای آنان که ایمان آورده اید اجابت کنید خدا را و رسول او را

اذا دعاكم عن امره و چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

برگاه میفرمود شما را دوستی کاخ طلبید که اینست یا نه پسید که بعد از او

است او که او نشوند او مانع شد و در همان مجلسین خلاف میفرمود

يا ايها الذين امنوا لا ترفعوا اصواتكم فوق

یعنی ای آنان که ایمان آورده اید بلند نسازید صدای خود را بالای

صوت النبي خلفا ثم سمعوا بكم مثل نه و در حضور

صدای پیغمبر آنحضرت آواز نایند کردند بعد از آنحضرت

و نشان را خارج فرمود و چند نفر بخیرین جمعیل بخاری در مسجد خود آورد

لما اشتد بالنبي المرض قال اشوني اكتب لكم

یعنی چون شد که گفت پیغمبر گفت بیاورید و بنویسند که چه میفرمود

لا تضلوا بعدي قال عمر ان النبي غلبه

که مکر و فریب بدست از من گرفت که غالب است بر من

الوجع وعندنا كتاب الله حسبنا واخلفوا

گرفت و در نزد ماست کتاب خدا که برای ماست و خلفان او را

وكثر اللفظ قال قوموا عني لا ينبغي

و بسیار شد گفت که بپوشید من فرمود و بپوشید من نهاده که فرمود

عندي المنار فخرج ابن عباس يقول ان

در پیش من از من کردن پس فرمود از من بپوشید و بپوشید

الترزية ما حال بين رسول الله و كتابه و كبر

مسبک آن بود که بین شد میان پیغمبر و کتاب او و بزرگوار

كنت معن كانا على عهد رسول الله وانا

یعنی و من بودم در زمان پیغمبر و من

احرمهما و احاقب عليهما و عثمان طرقت رسول الله

آنرا که در میان او بود و او را نگاه میداشت عثمان طرقت رسول الله

عباد و فرستاد چنانچه در کتب بزرگوار است و من و کاتبان

شد و با یکدیگر مخالفت کردند تا آنکه عایشه فرمودی قاتل عثمان پیدا و بن مسعود
 او را کینه میسختند و تا آخر الامر جمعی از صحابه اتفاق نمودند و او را کشتند
 و چون ثابت شد مخالفت خلفای مشبه با پیغمبر صلی الله علیه و آله
 و با یکدیگر در بسیاری از امور مجرم حاصل نمیشود و با یکدیگر کلام کب
 از ایشان طریقه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را از آنرا که اندوه حق
 نمیباشند و یکدانشان در باقی فحان طریقه آنحضرت هستند
 یا نادرین هم مجرم حاصل نمیشود و کلام از این صحت است الله علیه و آله
 با اتفاق اعلام صحابست و بدلیل قول پیغمبر صلی الله علیه و آله که ورنه
 اقضاکم علی و اعلمکم علی و دیگر فرموده و انا مبدئیه
 بنی منکم فی شأنی و اما تدر شأنی است **بنی من شمس**
العلم و علی بابها فمن اد العلم فلیات الباب
علم و علی و من شمس و کسی علم خواهد باید از او آید
 و هر یک از صحابه آنحضرت در قادی سایل محتاج نبوده و حضرت
 ایشان محتاج نبود و چنانچه شهید است که عمر رضی الله عنه در توبه گفت لوفی
 لا علی لهلك عمر و یحیی ارحم الخلف و اولی الخلف کرمه

که آنحضرت در امری از امور مخالفت پیغمبر کرده باشند و علماء احادیث
 بسیار پیغمبر و وجوب متابعت آنحضرت و اسناد حق از دست فعل کرده اند
 و هر یک از آنکه در این خلاف شک دارد باید بداند و پیغمبر ایت نموده و پیغمبر بنی من
 سیکون فی امتی بعدی هتات و اختلاف
 حتی یختلف السیف بینهم حتی یقتل بعضهم
 بعضا و یبغض بعضهم عن بعض یا غار یقتلک
 الفیئة الباغیة و انت اذ ذلک مع الحق و
 الحق معک ان علیا ان یدلک فی ردی و لن
 یخرجک من هدی یا غار من تقلد سيفا
 آغان یه علیا علی علیه قلد الله المخلک لاکبر
 یوم القیمة قلد دة من دیر و من تقلد سيفا
 آغان یه علیا علی علیه قلد الله و شاحا من نار
 قلد ارایت ذلک فعلیک بهذا الذی عن
 یمینی یعنی علیا علیه السلام فان سلك الناس
 کلام و ادیا و سلك علی و ادیا فاسلك

وَادِ يَا سَلَكَةَ عَلِيٍّ وَدَعَى النَّاسَ طَرِيقًا عَمَارًا
عَلَيْهَا لَا يُخَالِفُونَ عَلَى هُدًى يَأْتِي عَمَارًا لَنْ طَاعَةَ عَلِيٍّ
مِنْ طَاعَتِي وَطَاعَتِي مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ فَطَاعَةُ مَنْ
يُحْدِثُ لَيْسَتْ كَذَلِكَ وَبِأَنَّ كَذَلِكَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ مِنْ بَعْدِ
عَلِيٍّ وَحَلَّ فِيهِ دُونَ مَا كُنْتُ شَرِكًا بِشَيْءٍ وَكَذَلِكَ كُنْتُ شَرِكًا بِشَيْءٍ
يَا عَلِيٍّ تَرَكْتَهُ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ
أَيْشِي وَتَرَكْتَهُ عَلَى طَرِيقِ طَرِيقِ طَرِيقِ طَرِيقِ طَرِيقِ
بِأَيْشِي تَرَكْتَهُ دُونَ بَرَدِ كَسِّ شَيْءٍ حَالٍ لَيْسَ بِشَيْءٍ كَذَلِكَ
عَلَى رَأْيِ بَرَدِ شَيْءٍ وَفَضْلٍ وَبِأَنَّ بَرَدِ شَيْءٍ كَذَلِكَ
بِرَأْيِ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ
حَالٍ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ
بِرَأْيِ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ
رَأْيِ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ
بِرَأْيِ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ
رَأْيِ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ

وَأَكْثَرُ مَجْنُونٍ لِي عَمَارًا عَلَى هُدًى بِرَأْيِ هُدًى
عَلَى فَرَاغٍ بِرَأْيِ هُدًى فَرَاغٍ بِرَأْيِ هُدًى فَرَاغٍ بِرَأْيِ هُدًى
وَكَيْفَ حَبْلٌ مَرْدُودٌ بِرَأْيِ هُدًى كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ
أَلْحَقْ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلَى مَعَ الْحَقِّ يَدُورُ حَيْثُ مَا دَارَ
بِأَيْشِي عَلَى هُدًى مَعَ هُدًى مَعَ هُدًى مَعَ هُدًى مَعَ هُدًى
فَرَاغٍ بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى
وَكَيْفَ حَبْلٌ مَرْدُودٌ بِرَأْيِ هُدًى كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ
عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ لَيْسَ بِشَيْءٍ
بِأَيْشِي بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى
يَدُورُ أَعْلَى الْخَوْصِ وَبِأَنَّ بَرَدِ شَيْءٍ كَذَلِكَ
بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى
مَثَلُ أَهْلِ بَنِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ
بِأَيْشِي بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى بِرَأْيِ هُدًى
رَكِبَ فِيهَا نَجَّى مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ وَغَيْرُ ذَلِكَ مِنَ الْقُلَّةِ
سَوَاءٌ وَبِأَنَّ بَرَدِ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَلِكَ كَذَلِكَ

پس بنابرین باید که طریقه امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین و صلوات الله علیهم طریقه
 حضرت رسول الله و طریقه نجاست باشد و هر دو با صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام
 و ابوذر و سلمان و مقداد و عمار و خدیجه و ابوالویز و جمعی دیگر از اصحاب
 باشند که طریقه امیرالمؤمنین علیه السلام داشته اند و دست از دامن او بر
 نداشته اند و دیگری را بر زانو گرفته اند و پیر و امیرالمؤمنین علیه السلام نیست مگر
 شیعه اشعی مشری پس اصل نجاست ایشان باشد و پس فاضل شنی گفت
 اختلافاتی که تو از خلفای شیعه نقل کردی اختلافاتیست که در میان اصحاب
 و درین سکنیت که طریقه امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین و صلوات الله علیهم
 و پس نجاست لکن طریقه خلفای شیعه و اتباع ایشان نیز طریقه امیر
 المؤمنین و اولاد طاهرین و صلوات الله علیهم است و اینکه طریقه شیعه طریقه امیرالمؤمنین
 و اولاد و صلوات الله علیهم باشد ثابت نیست جناب سید فرمودند
 اینکه بعضی اختلافات خلفای شیعه اختلافات اجتهادیه است صورت ندارد
 زیرا که این شخص معلومست که قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است باینکه
 اختلافان چند نفرند و ما یطو عن الهوی ان هو الاوحی یوحی
 و پیغمبر تعظم از هوی خود و هر چه بگوید حق است که از او می رسد

و مخالفت قول پیغمبر صلی الله علیه و آله مخالفت احمی است و سکنیت که
 مخالفت احمی که روزنه دوست و برادریت است که قول آنحضرت من اوفی لعی
 که من عند الله تعالی باشد نباشد و اجتهادی باشد چنانکه ذهب شافعی است
 و رتبه اجتهاد هم از خلفای شیعه مسلم باشد میگویم اجتهاد و رتبه اجتهاد
 جایز نیست چنانچه یونان تصریح نموده اند و بفرموده شیعه مختص است
 لا یجوز مخالفت علیه السلام فی الجهاد و غیره
 اینها نیست مخالفت پیغمبر علیه السلام و اصحاب او است که
 قَالَا قَرْنٌ یَقُولُ وَهُوَ قَاطِعٌ بَلَاکَ اگر کسی که خلفای شیعه
 مخالفند و گفته اند و اینها نیست مخالفت که من عند الله تعالی امیرالمؤمنین و اولاد طاهرین
 چنانچه یونان اینها القول ببلغ ما انزل الیک من ربک
 یعنی ای پیغمبر شما و برسان آنچه می آید که بر تو فرستاده شده و از پروردگار
 بر تو است که اگر از پیغمبر و محدثین و غیره و محدثین شیعه تصریح نموده اند
 که این آیه در حدیثی که از آنحضرت و امامت امیرالمؤمنین علیه السلام
 و بعد از آن از این آیه در احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله آنحضرت را پیغمبر است

نموده و فرمود **سَلُوا عَلِيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ** و گفت
نمی دانم که علی را چه امری است
بَخَّخْ يَا بَنِي آلِ طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مُوَلَّيَ وَمُوَلَّ
کُلِّ مَوْفُورٍ وَمَوْفُورٍ مِثْلِهِ و منان بن ثابت انصاری در تفسیر
کُلِّ مَوْفُورٍ و **مَوْفُورٍ مِثْلِهِ** می گوید که هر کس که از علی بن ابی طالب جدا شود
 صلات او بر او نازل نمی شود و هر کس که از علی بن ابی طالب جدا شود
 او را از کربلا دور می کند و هر کس که از علی بن ابی طالب جدا شود
يَا لِي مُحَمَّدٌ عَرَفَ الصَّوَابَ وَفِي آيَاتِهِمْ نَزَلُ
الْكِتَابُ هُوَ النَّبِيُّ الْعَظِيمُ وَقُلْتُ تَوَجَّ
تَوَجَّ **كُلُّ مَنْ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ** و هر کس که از خانه خود بیرون رود
وَابَّاللَّهِ وَانْقَطَعَ الْخِطَابُ و هر کس که از علی بن ابی طالب جدا شود
 و **باب** اندازد **نمی بیند** و هر کس که از علی بن ابی طالب جدا شود
 نیست و پنج طریق برین سید و ذین عهده و در کتاب بی لایت صید خواهد

طریق تجدیدش را روایت نموده و در این آیات با عادت یکدیگر هم رفت
 امیر المؤمنین علیه السلام ولایت نام دارد و چنانچه برستنج ظاهر و در میان است
 و دیگر عمر بن قتیق و مشغول از وفای او در محضر زمان امیر مؤمنان و دیگر
 میراث جده را نمی کرد و فعل جلیق و منع نموده و آنکار حضرت امیر المؤمنین
 بر قول فعل صغای می شد و بر فدا می آید که مخالف قول او نیست
 مصطفی بود و شهادت است که کسی انکار نکند که او را خجسته بود که چون
 عبد الرحمن بن جوف بعد از عمر دست امیر المؤمنین را گرفت گفت است
 می کنم با تو کتاب نموده است مصطفی و هر کس که از علی بن ابی طالب جدا شود
 از کربلا دور می کند و هر کس که از علی بن ابی طالب جدا شود
 می رسد و در وقت کتاب نموده است مصطفی و هر کس که از علی بن ابی طالب جدا شود
 احتیاج نموده و بر وقت در تفسیر با کسی که امیر المؤمنین علیه السلام با کربلا
 شود و مخالفت امیر المؤمنین و از اهل بیت علیه السلام با اهل سنت
 در اصول عقاید و نفی صفات زاید و برزوات حضرت
 باری غراسه و عدم جاز رویت و عصمت نبی امام و ثبوت خلافت
 امام است نفی نبی امام و خست سیاهی بدن فعل عباد و فرقه است

از این مصد

و راجعت شیخ ما یستباین علیهم السلام اول دلائل است بر آن که مذهب
شیخی غیر از مذهب ائمه نیست اول دلائل برین او علیهم السلام است اولین بتبع پرشیده
منست با آنکه کثیری از علمای اهل سنت تصریح نموده اند باین که مذهب شیخی
ما یستباین مذهب ائمه اهل بیت است چنانچه صمدی در شرح فخر گفته که
شیخ معروف به مذهب ائمه و در قول ایشان از ایشان منتهی است و دیگر
فخر از بی سبیل تشیع و خاتم کتاب محسن گفته و نقل سلیمان بن جریر از
نموده که او گفته که ائمه را نفس و وصل وضع نموده اند که کسی بر ایشان نظر
نماید از صفت یکی قول بدهد و دیگری قول بقیه و این بر او نیست که مذهب
شیخان است زیرا که بن شیخ نیز در جامع الاصول و بیان مذهب
لأن الله یبعث لهذه الأمة علی رأس کل مائة من تجد لها
شیخی و کثیری از علمای اهل سنت در هر رساله ای نوشته اند
دینها علی بن موسی الرضا علیه السلام را مذهب شیخ ائمه شمرده
بن است قال فی جامع الاصول فی توجیه ما روی
میست در کتاب جامع الاصول در هر رساله ای نوشته اند

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ
از رسول صمد علی و اگر گویند و بگویند انقال بنی
هذه الأمة علی رأس کل مائة من تجد دینها
از روی این است بر هر رساله ای که گویند بنی و بگویند
مُلَخَّصَةً أَنْ كُلَّ وَاحِدٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ أَنْزَلَ الْحَدِيثَ عَلَى
مذکرات است که هر یک از علمای ائمه و بگویند
مَذْهَبِهِ وَالْأَوَّلَى حَمَلَهُ عَلَى الْعُمُومِ وَلَا يَلِزَمُ
بنی و بگویند و علی بن است که هر یک از علمای ائمه و بگویند
أَنْ يَكُونَ الْحَدِيثُ فِي رَأْسِ كُلِّ مِائَةٍ وَاحِدًا بَلْ قَدْ
گویند و بگویند بنی و بگویند بر هر رساله ای که
يَكُونُ أَكْثَرُ لَأَنْ مَنْ يَقَعُ عَلَى الْوَاحِدِ وَالْجَمْعِ
بنی و بگویند زیرا که هر یک از علمای ائمه و بگویند بر هر رساله ای
وَلِذَلِكَ لَا يَلِزَمُ أَنْ يَكُونَ الْمُبْعُوثُ فَمَّا خَاصَّةً
از این جهت است که گفته اند که آن بر توحید شده و فیضان باشند

چنانچه در این کتاب مذکور است

از تفسیر علما مثل اصحاب ان اهل علم و محققین و تاجران

و علی شمس و قاضی و ابی بنار و شیخ و قاضی و ابی بنار و شیخ

باینظر قی اول است و در مرتبت از مرتبت و مرتبت حکمت

فَارْجِعْ خِلَافَ الْأُمَمِ رَحْمَةً وَتُغْنِيكَ عَنْ قَوْلِ الْخَمِيلِينَ

[illegible]

شخصی (چشم) و گوشت و جوار و کمر و زانو و پاییست

في الاسلام وهي مذهب الشافعي والحنيفة

هم وآن چهارمیش بق

دولت محمد و قزلباشان

المشاور اليه من هؤلاء على رأس كل مائة وكذلك

مناجیه اینجانب در سر هر فصل و همچنین

کتاب فی الجہان فی الجہان فی الجہان

مَنْ أَهْلُ الْمَدَائِبِ فَلَا تَخْتَمِعُوا عَلَيْهَا مَدَائِبَ

پیش ازین همیسا پس ایشان مجتبی گزیده بر مذبح

امام وفوري كن قبل ذلك الا المائتين الاولى

نامی و پسین در آب بود و بجا مرده سال

وہو رہا ہے اس کا انا انا ہی ہے۔

وَمَرَّ الْفُتَّيْهَا بِالْمَدِينَةِ مُعْجِزًا مِنْ عِلَى النَّاسِ

وز فقیهان و مدینه محمد بن علی باقر

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, characteristic of old paper. The left edge of the page shows the binding of the book, with visible stitching and the inner hinge. The overall tone is a warm, off-white or light beige.

والقاسم بن محمد بن أبي بكر وعده جمعا كثيرا من
العلماء وغيرهم هاتمه قال وأما من كان على رأس
المائة الثانية فمن أولي الأمر المأمون ومن
الفقهاء الشافعي والحسين بن زياد من أصحاب
أبي حنيفة وأشب من المالكية وأما أحمد
فلم يكن اليوم مشهورا فإنه مات سنة
إحدى وأربعين ومائتين من الإمامية
وغيره من أصحابه

علي بن موسى الرضا ثم قال وأما من كان على رأس
المائة الثالثة فمن أولي الأمر المقتدر بالله
ومن الشافعية أبو العباس بن شرحبيل بن
وغيره من أصحابه
ثم قال وأما من كان على رأس المائة الرابعة فمن
أولي الأمر القادر بالله ومن الشافعية أبو حامد
أحمد بن أبي ظاهر بن أبي
وغيره من أصحابه

یا ایها الذین آمنوا علیکم السلام واثمه اهل بیت علیهم السلام مکرره واکر تو بر حق است
اهل سنت که مذکور شد و غیر آنها کجی شایسته ترا هم و دین که میگویم
شک باقی نماند و چون ثابت شد که مذهب امیرالمومنین و ائمه اهل بیت
علیهم السلام طریق پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است پس نجاست بر
لازمست که رجوع بحق نمائید و الا و غل غلط بود و در مکرره
حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى
بَصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
پیشانی ایشان پرده است و در بصر ایشان پرده است و در شنیدن ایشان پرده است
و چون سخن بانچار رسید شب نزدیک بافر رسید و فاضل بنی بر حاشیه
و عهد بهجت را بشب میگرداد و برفت **فصل ششم در ذکر**
مجلس دوم منظره جنایات پناه بامیر فاضل بنی چنانچه
جناب سید ابراهیم و اوزنت که چون شب میگردید فاضل بنی باز بخانه
سید آمده بعد از آن که در هر باب صحبتها داشتند بر سر منظره در
مذهب آمده و فاضل بنی گفت هر یک از فرق اسلامی آیات و احادیث را

مطابق مذهب خود را میگویند و هر یک تمسک بر این شده اند و این است
که معرفت پس نجاست شکل و تفریق را باطل و سوار کرده و در جناب سید در
جواب فرموده که اگر کسی طلب مذهب است باید خود بکند و پیغمبر بشود
دَعَا مَا يُرِيدُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيدُكَ عمل تو در پیشم از عادی
یعنی که آنچه تو میخواهی من نمیخواهم و آنچه من میخواهم تو نمیخواهی که محل تمت است
پس شایسته دعایت میجو که در تمت دور است بکتاب الهی اصل
سازد باطل و جوی معرفت تمام پس نجاست او را حاصل میکرد و چون فاضل
سخن این قول جناب سید تصدیق نمود و او را تمجید نمود و جناب سید
جرات بهم رسانید و گفت حدیثی را که فیکم الشعلین بطریق متعدده
علامی شریف نقل کرده اند آنجا شعلی که از آتش عالمی شایسته است در
تفسیر خود روایت فرمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ خَلِيفَتَيْنِ
لَا أَخَذْتُنَّ مِنْهُمَا لَتَقْضُوا بَعْدِي لِحَدِّمَا
أَكْبَرُ مِنْ آخِرِ كِتَابِ اللَّهِ خَبْلٌ مَمْلُودٌ
مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَوْ قَالَ إِلَى الْأَرْضِ

وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي أَلَا وَانْهَمَا لَنْ يَفْعَرَا حَتَّى يَرِدَا
 عَلَى الْخَوْضِ وَطَرِيقَ دِرْجَانِ غَانِيَا فَمِنْ رِشَاقِ خُودِ زَارِجِيه
 خَدَرِي رَايَتْ نَمُودِ كَاوُكُتْ فَرَمُودِ خُصْرَتِ رَسُولِ سَلَامِي
 أَوْشَكُ أَنْ أَدْعِي فَأُجِيبَ فَإِنِّي تَرَكْتُ فِيكُمْ
 الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلُ مَمْلُوءٌ مِنَ السَّمَاءِ
 إِلَى الْأَرْضِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي وَإِنَّ اللَّطِيفَ
 الْخَبِيرَ أَخْبَرَنِي أَنَّ هُمَا لَنْ يَفْعَرَا حَتَّى يَرِدَا
 عَلَى الْخَوْضِ فَانْظُرُوا مَاذَا تَخْلُقُونِي فِيهِمَا
 وَبِحَيْنِ طَرِيقِ مَقْدُودِ زَارِجِيه رَايَتْ كَرْدِ نَمُودِ كِيَانِ
 طَرِيقِ طَرِيقِي هَسْتُ كَا حَبْرِي خَبْلِ رَسْتِ زَارِجِيه رَايَتْ رَايَتْ
 كَرْدِ كَاوُكُتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ خَلِيفَتَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ حَبْلُ
 مَمْلُوءٌ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَعِزَّتِي
 أَهْلَ بَيْتِي وَانْهَمَا لَنْ يَفْعَرَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى
 الْخَوْضِ وَخَلَاءُ مَضْمُونِ بَعْدِ رَايَتْ كَرْدِ نَمُودِ كِيَانِ

بردم فرمود که از دست که نفس قدری من می ایستاد حضرت اعلیٰ علیه السلام
 شوم بخاطر فرمود پس من ایستاد گفتم برستی که واکد شستم در میان شما
 سکین کی کتاب خدا که منی هست کشید و شد و از آسمان زمین و در می آید
 من و لطیف خبر من خبر داد و کتاب خدا و قدرت من بهم پوستاند
 و از هم جدا نموده شد که در زمین لب جو من که در پس که کتاب اهل آن و
 اهل بیت من کشید و دست در زمین متابعت ایشان نمیدهند که
 بمضامین پیغمبر پس چشم کشید و نظر کشید که به زمین ایشان چه طایفه
 متابعت و مخالفت منکر که همیشه داشت و درین حدیث و کتاب
 بر رفت امری که گفته اند شیعیه که همیشه است **اول** اگر آنرا اهل بیت
 افضل عالم و کل آنرا کل اهل عالم **دوم** اگر آنرا اهل بیت حصه نبی بجهت آنکه حضرت
 پیغمبر ایشان قرین قرآن داشت و قرآن ظاهر است که
 افضل و کل حبیبی عالم است و منسوب است بر اهل بیت
 لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ
 یعنی از جلو و **اهل بیت** **نهم**
 پس ایشان که قرین مساوی قرین می باشد افضل و منسوب باشند و دیگر

هرگاه بهل پست از قرآن هرگز عدالتش در پیش چشم منظر من احکام قرآن فرمودند
بود پس خطای ایشان را بر نباشد و در کتب معتبره و کبر و نشود و عصمت نیست
که این معنی **سیم** اگر اندیشه بهل پست عالمند معلوم قرآن آنچه محتاج الیه است از
حلال و حرام و غیر آن الا شریک ایشان بقرآن منکب ایشان بنیاد و پیر
خواهد بود **چهارم** اگر چه حجب است بر خلایق متابعت او در نهادهای ایشان
چون متابعت او در نهادهای قرآن **خمس** اگر متابعت ایشان در حجب نجات
از ورگ است **ششم** اگر اصل پست امام و خلیفه رسول الله را زیرا که
امام و خلیفه بر حق نیست باشد مگر کسی که مؤمنان این صفات و صفه می آید
کاینات علی افضل الصلوات باشد **هفتم** بقای یکی از اصل پست است
بجای تکلیف چون حجب سینه یا چار سینه و فاضل سنی اجابتی بود و حجاب
سینه خطاب نموده گفت اینجا چیست که میگوئی نه تو سنی میشوی و نه من
شاید حجاب سینه گفت مطلب من این است که گفت و که با عدل نیست
بلکه مطلب اینست که بر تو ظاهر کرده که اگر کسی را در دین و دین گیر
باشد بنا بر قاعده که نموده شد آنان می توان خود را از ورگ است ملاکت
خلاص ساخته بر جانت نجات برساند و دیگر بر فاضل سنی گفت آنچه حضرت

امام جعفر علیه السلام گفته باشد من قبول دارم و بر سر خود می گذارم مکن
آنچه شید از و نقل نمایند معلوم من نیست که از امام جعفر علیه السلام باشد
و نه کسی که روز در قبول دارم که از امام جعفر است جناب سینه بطریق معانی
گفت من هم آنچه شافعی گفت قبول دارم و مسلم نیست کن آنچه کرده و شافعی
از و نقل میکند قبول دارم که از او باشد و اینکه مذکور است جناب ایشان از و باشد
برین شک که نیست و معلوم من نیست و برین باب هر چه حجب بود باشد
بسیار حاجت نیست و هر چه دلیل است بر اثبات آنکه مذکور است
مستند به فقهی مذکور است همان دلیل نیست بینه که مذکور است با هم
جعفر علیه السلام مذکور است طریقی است باین هرست که از دلیل معین نقل
مستند را باشد و پس هر چه همان دلیل است تا امر از کسی از اصل نیست آنکه
این نموده است که مذکور است شید از و نیز مذکور است اصل پست است بلکه
اگر عدلی ایشان تصریح باین نموده و از آنچه گذشت فاضل سنی گفت من
نمی دانم جناب سینه گفت منم و ذکر کتب مذکور و در هیچ نامه
تا تر معلوم شود و فاضل سنی ازین کلام در گذشت گفت در باب قضا
قول پست جناب سینه گفت مشک بجز آنکه در شرعی بودن آن نیست دلیل که

فَمَا اسْتَعْفَمْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً

یعنی هر چه بزرگوار شود ما بآن از میان بینید ایشان اجور یعنی ثواب

چنانچه ثابت کرد از این روایت این است و مجامع و کتب معتبره بنویسند

فَمَا اسْتَعْفَمْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ إِلَى أَجَلٍ مُسَوًّى فَآتُوهُنَّ

یعنی هر چه از ایشان بآن بجز آنست که تا مدتی که نام برده پس از آن

اُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً خاندان فاضل بنی گفت در نزد ما معتبر است

اجور یعنی ثواب این فرض است مگر ولدی که از دست حاصل شده باشد میراث

همچو و چنانچه ولدی که از شجر حاصل شده باشد جناب سید فرمودند

و دلیل شایعست بر حرمت متعه فاضل بنی گفت دلیل فایده است زیرا که متعه

شرعی بود و بعد از آن منسوخ شد جناب سید فرمود که حکم شرعی که دلیل

شرعی مثل قرآن یا حدیث یا اجماع ثابت باشد منسوخ کرد و بر دلیل

مساوی دلیل نبوتش باشد و ثبوت متعه و شرعی بودن آن بقرآن و

اجماع است و شما و ای جبر است آن نذرید مگر قول عمر و کان نذر کم که از

پیغمبر صلی الله علیه و آله حدیثی که شریفی داشته باشد شما را درین باب

باشد چه جای متواتر فاضل بنی گفت درین باب احادیث معتبره

بسیار است جناب سید فرمودند که پیش از آنکه رسد کتب استدلال و مطلبی که شرعی

و متین است فایده باشد باید که بعد از آن باشد که از آنست قسم دوم باشد و لهذا

من درین دو مجلس است نظره غیر احادیثی که اصل سنت تصحیح آن نکرده

کتب خود را در آن نکرده اند که در آن قسم پس تر با مر که در باب حرمت متعه

حدیثی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در پیش و شما متواتر باشد بگوئی و از آنست

هم که شتم که در پیش و شما متواتر باشد بلکه حدیثی هم که در پیش اصل سنت

متواتر باشد نذرید نام الاحادیثی که در نزد اهل سنت معتبر است بر شرع

و حلال بودن متعه است بلکه اول دلیل بر شریعی حلال بودن متعه

حاجت قیل و مرست که است علامی اصل سنت نقل کرده اند که او گفت

ثَلَاثٌ كُنَّ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا الْخَرُوفُ مِنْهُنَّ وَنَحْنُ

یعنی سه چیز بود در زمان رسول الله و من از سستی از آنها بودیم

عَنْهُمْ مَسْعَى الْحَجَّ وَمَسْعَى النِّسَاءِ وَحَيٌّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ بَرَاءٌ

در حجاج مسعای حج و مسعای زنان و حی بر خیر العمل برآ

كَتَمْتُ عَنْ كُنَّا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا

یعنی و من در آن زمان رسول الله و من

باشد جناب فضیلت پناهشید در جواب فرمودند که چون چنین تواند بود
و حال آنکه آلائیتم که من قریشی شوق عاید کل است و کسی در آن
میخواهد از قریش پیشند نیست و چپک ازین پادشاهان
که گفتی قریشی نیست فاضل گفت تواند بود که ما را ما مین باشد جناب
فضیلت پناه فرمودند که از دیدی نهیب است پس باین باب که در جواب
آورد خستیدار کنی آنکه بوقت جاهلیت فیری آنکه این قول شافی عاید
که علمای اهل سنت و ایت کرده اند که خلیفه امام مختار است و در دوزخ
پرسش تسلیمی مبروت کشته برانی ازین قول گفت لکن تمسین و در دوزخ
خلیفه امام حکم گشته از این که بگفته اند که دوزخ و خلیفه بعد از من و چنانچه
سوره و نیز در عصب الملک پیر او و لید و شهاب ایشان را در دوزخ
خلیفه امام فرمود جناب فضیلت پناه فرمود که اگر چنانچه ایشان که گفته اند
فرمودی قریشی اند اما از ذنبت رسول الله خلیفه و حال آنکه احدین جنس در
مسندش آمده که تمسیر شش گفته که این دوزخ و خلیفه باید که از قریش
رسول الله باشند و این خبر را خبر در صورتش از سعد بن جبیر در کجا
و در جای دیگر از ابن ابی شیب و ابن دوزیع بن همان از شعبه نقل کرده اند

که با ایشان گفتند که نبی از افعال از دست که ایشان خلیفه اند ازین گفتند
که بنو زرقا دروغ میگویند بکلی ایشان ملک و شمشیر برین میگویند و در دست
شعبه واقع شده و که اول ملک میوه است با آنکه از مردم میگوید که اگر زنان از
امام خالی باشد و حال آنکه دلالت میکند حدیث مذکور که در هر زمان باید
باید که باشد و دیگر آنکه بن حجر و در صورتش از ثقات خود روایت فرمود که
رسول الله فرمود و در هر زمانی از دست من خدا را دعا کنید و اهل بیت من چنانچه
که از دین تحریف که از آن و در حدیثی که در حدیثی که در حدیثی که
امان شما از نزدیک سازند و اند بکندی خود باین پس باید که تا قول نماید که
چه کسی را وسطه میسازد میان خود و خطای خود و دیگر روایت فرمود و بعد ازین
چیز از ابن عباس روایت کرد که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
فرمود مثل زهر مثل اولاد تو در است من بعد از من مثل کشتی نوح است کسی که
بر آن نشسته نجات یافت و کسی که از آن مخلف و در زنده غرق شده مثل
شما مثل شما راست هر یک که غروب کند و دیگری طلوع مینماید
تا که نو قیامت و یا خیر یا چون جناب فضیلت پناه و بنی رسید فاضل
بندی مبروت کشته برانی گفت **فصل شصت و بیستم** در ذکر منافقین

ابو جعفر محمد بن الطاق ابن بزرگوار که یکی از فاضلین اهل خراسان بود و آن
 است که در کتاب اصول کفای شیخ طبری نقل نموده که او گفت در کوفه
 و قمی از اوقات جمعی شبیری آنکس و شیعه و سنی در مجلسی جمعیت داشتند
 و از حضرت محمد بن الطاق نیز در آن جمعیت بود و ابن ابی حذر و حضرت
 شیعه را مخاطب داشتند ای گروه شیعه بدانید که ابو جعفر از چهره جریب
 که شما را کلام آن مکن نیست و در سبب این چهار چیز از کلام صحابه افضل
 و اکمل است **یکی** آنکه با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مجلسی در کوفه
 و قمی نشین رسول الله بود و در آن **سیم** آنکه رسول الله با بایستگاه
 مانور ساخت و در وقت جلست **چهارم** آنکه او صدیق است و درین است
 مؤمن الطاق رضی الله تعالی عنه بر شفته گفت ای ابن ابی حذر و ابو جعفر
 بر تو ثابت خواهم کرد و الله تعالی که امیر المؤمنین علیه السلام از ابو جعفر
 و سایر اصحاب افضل است و آنچه تو در ثبات اخلاصیت ابو جعفر مذکور
 ساختی بر تو لازم میآید که آنچو ثواب و مبالغه است و در جواب
 اطاعت علی علیه السلام را بر اهل بیت و نفس رسول الله بر تو تعیین نمائیم
 و بیجا نیست که درین مجلس حاضرین نیز باشند اما آن چهار چیز که تو دلی

اخلاصیت ابو جعفر ساختی **یکی** است که او با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در کوفه و قمی
 و حال آنکه درین مجلس گفت است زیرا که حضرت او را در کوفه و قمی
 بخانه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درین مجلس گفت ایام حیات آنحضرت
 نماز و عبادت با ایمان و عبادت پس از وفات آنحضرت در ایام
 عبادت بی ازین خصیت و مخالفت امر خداوند عزوجل باشد و معلوم میباشند
 مجلس است که پیغمبر امربه ابواب جمع صحابه نمود و با هر حضرت الله تعالی
 باب علی بن ابی طالب حمزه و عباس ازین بنی و گفت شدند پس رسول
 خطبه خواند و در خطبه گفت که حضرت الله تعالی بوسی مانور کرد پس در
 مسجد اکبری ابی کعبه و ما کن نباشد مگر ازین و درین است او و بدین که علی
 نسبت بمن فرموده و درین نسبت بوسی و درین است علی نیز نسبت ازین
 پس فرمودی در مسجد من خواب مقاربت با عیال نیست هر چند محبت
 الطاق تصدیق نموده که نسبت محبت است که تو گفتی پس من الطاق را
 گفت ای ابی حذر و برین تو نباشد و همین که حکم کردی گفتی ابو جعفر
 ثانی شین پیغمبر بود و در آنجا گویند که حضرت الله تعالی و تقدس سکنه
 رسول در غیر غار فرستاد و یا ابی حذر گفت بل پس من الطاق

رضی الله تعالی عنهم فرمود که ایایا مؤمنان در کینه با آنحضرت شریک نبند
یا بنی اسرائیل است ای مؤمن الطاق هر که فرمود که چون در خانه کینه
بر صاحب منزل نشد و همید و میزد که او مؤمن نبود باشد و خرن او هم
مؤید نیست صاحب من علی بن ابی طالب علیه السلام در آن شب بجای میبرد
خوابیده جان خود را فدای آنحضرت نموده تا آنکه حضرت الله تعالی
بفضل او بلاگه بمات نموده و من الناس من کثیري نفسه
ابتغاء مرضات الله بنزد مردم کسی که بیشتر از مرضی
از جنت رضی الله تعالی در شان او شرف نزول یافت بگویند که
نزول صاحب تو در آن شب بیشتر است یا علی بن ابی طالب علیه السلام
همه حاضر گفتند است کسی ای مؤمن الطاق پس مؤمن الطاق هر که
گفت ای بنی اسرائیل حذر و نصف این قبا و شد و این که گفتی او صدیق است و بنده
چنین است زیرا که علی بن ابی طالب فرمود انا صديق الاكبر و جبرئیل
که از برای آن سفار کند بیل قول الله تعالی فرمود یعنی تصدیق کند و بزرگم
والذين جاءوا من بعدهم يقولون ربنا اغفر
یعنی آنان که آتی نبندید ایشان میگویند ای پروردگار بخشای

لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ لَنْ
ما و برادران ما که پیشی گرفتند از ما
حشا و گفتند است کسی ای مؤمن الطاق پس گفت ای بنی اسرائیل حذر
و ربع دین تو بپا شد و این که گفتی او بکر امامت مردم کرد و در عرض موت
رسول الله این فضیلت او نیست بگو و بیل گفتی است زیرا که اگر آن بزرگوار
میست و پادشاهی که او را عزل کند و دیگر آنکه اگر آن امامت بی او بر رسول الله
بود میگویند که چون آن مطلع شد با وجود ضعف و معلومت گفت مسیحی
و او را دور کرد تا از آن مردم محبت گیرد و اگر با هر آنحضرت بود میگویند از
بابت او قهر سوز و بر آت بوده که او را نصب نمود و بعد از آن با هر
حضرت الله تعالی او را عزل نمود چون قابلیت آنرا نداشت پس این دلیل
و نصیحت بر عدم استحقاق او بکبر خلافت و امامت را نامر باب
علی بن ابی طالب علیه السلام میگویند که دلیل فضیلت او قول حضرت الله تعالی است که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
یعنی ای کسانی که ایمان آوردهاید همیشه با راست گویان
زیرا که مؤمنین اتفاق دارند که این آید و شان او نازل گشت و مع هذا

آیه کریمه برین دلالت دارد **وَالضَّالِّينَ فِي الْبِلَادِ**

بَنِي إِسْرَءِيلَ یعنی بنی اسرائیل که در غلط راه

وَالضَّالِّينَ وَحِينَ الْبَاسِ لَكَ الْدِّينَ صَدَقُوا

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ چون اتفاق کل امت است که از الهی

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ این گروه اند که در حق است

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ از هیچ معرکه فراتر نروند و هر دو را با

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و هر چه پیش از خود بود و یکدیگر را نبرد و یکسان بود و در فضیلت و یکدیگر را نبرد

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الْثِقَلِينَ إِنَّمَا نَسَكُنُ مِنْهُمْ الدِّمَارَ وَنَحْنُ

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي و مثال این بسیار است که

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي بعد از من کتاب خدا و غیرت من

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي مقام تاب ذکر خدا را

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي گفتند ای مومن الطاق در هر عیب که گفتی صادق است

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي پس من الطاق گفت ای مومن این حد را در حدین تو بیا که شد اما در حد

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي برو خوب اطاعت علی بن ابی طالب علیه السلام نیست که با اتفاق علی بن

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي ابی طالب علیه السلام اعلم آنکه هر کس از کسی بخواهد که در حق است

برو خوب اطاعت علی بن ابی طالب علیه السلام نیست که با اتفاق علی بن

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي خجل و شرمناک شد و از مجلس بیرون رفت و اهل مجلس گفتند

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي فصول حق را بگریختن خود که چون حضرت ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي علیه السلام از دنیا رحلت فرمود و از حقیقت مومن الطاق یعنی آنکه علی علیه

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي از روی شهادت گفت امام تو برو مومن الطاق را بیدار بکنست آری امام

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي من مرد نام امام تو نیستی پس آن وقت معلوم شود که هر دو هم صاحب فصول حق

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي از طریق حق نقل شود که اگر گفت ابو حنیفه از روی مومن الطاق گفت تو حجت

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي قیامی مومن الطاق گفت آری قیام ابو حنیفه گفت پس من را برینا برینا

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي و چون حجت گفتم من که مومن الطاق یعنی آنکه علی علیه السلام

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي بمن بود که بصورت انسان حجت خواهی کرد و بصورت ملک و ملک حجت

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي نخواهی نمود تا من آنچه میخواهی بگویم و هم صاحب فصول حق نقل نمود که

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي از روی ابو حنیفه مومن الطاق در بار یکدیگر شد که اگر با هر چه بزرگ

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي طفل کشند و هر که بگذشتان و مومن الطاق گفت طفل کشند و بزرگ

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي آنها که بر کشند و خواهی نیست و پیش من برادر میزد و دشمن را با حنیفه کرد

بَعْدِي كِتَابُ اللَّهِ وَغَيْرَتِي و دیگر مردیست که بعد از رحلت حضرت امام جعفر ابو حنیفه گفت با برین

حضرت شاهی فرزند ارجمند این بنده را با علمای این دیار بقاظر فرمایید
مذهب مطهره را که من بعد از شما آید بسیار کنید نظام شما که
دوازده ماهی که میگذشت این حدیث را طاهر گفت اول ایشان را از زمین
علی بن ابی طالب است که یکی از چهار پادشاه است که اهل سنت تبریز
خاص فخریه رسول خدا صلی الله علیه و آله میباشند و بعد از آن امام حسن و امام
حسین و همچنین حضرت فاطمه و زهرا و امام عیسی و امام زین العابدین
مذکور ساخت و چون شب در گذر بعد از شب شین نظام شما شد و در این شب
بمیزان شریف خود تشریف برد و از آن جایی که کرده و دوازده ماه عید است
و پیش از نظام شما نام برده و در خایف هر سال که درید که مبارک و نذر
نظام شما قبول درگاه حضرت که نشود و میراد میرود و باران است
ضروری بجای برسد پس این خود ازین نذر و مکن شد و تشریف
که اگر میرانفت در رند خورشید بر من در و دو چون صبح صادق
طلوع نوزاد و امان نظام شما یکی بعد از دیگری برست تمام طلب
شاه و شاهزاده و هر چند شاه طاهر عقل میفرمود تا خبر پادشاه شود
مضید نیاید و در این شب و قیام تمام نبرد نظام شما شد و چون نظام شما

نفراده و خورشید خورشید استقبال نمود و گفت
با علمای این دیار بسیار که میگویند که این دایم شود
شروع و نقل آنچه در این شب پادشاه و دود و دود و دود گفت
که مرض عبدالقادر خلیفه است و دایقه نوبه و محاف را
داشت از روی خود را در تشریف کرده و بود و چون این حال را
از خلیفه عزت نامه و نجواب فرمودیم که حضرت امیرالمؤمنین با مکتوب
که نظام ما را یکی پس از بعد از شما و حضرت نیاید با ایمان می آورند
محاف بر سر کشید و این رقص در دست کمال
می باشد اما تو را
سیدم و دیدم که محاف بر عبدالقادر کسرو و نذر و عرق بسیار کرده
و بعد از آنکه عرق او خشک کردید پادشاه نشست و اما حضرت از
روی او بود و دوازده ماهی است که تمام عید شاه طاهر است
اکنون بموجب عهد و پیمانی که کرده اید اقیق و کنید که بعد از رسول الله
صلی الله علیه و آله که فخریه و فضل علی بن ابی طالب است و بعد از آن
حضرت یازده و فرزند او تیر تیر با مانند و دیگران که بر حضرت تقدم

دو بر بلبل آمدن الحال مصلحت و رابطه ازین جهت
می منعت حب اهل سنت اند و ما دمی که بعضی از پادشاه
در قهر رسد کاری پیش نماند بر دهن آخر نظام شاه میر
ت نمود و در یک اندر زور می عیب بعید کار رفته بود
سپهر طایعی از اهل عراق رسید و فرمود که بر پادشاهی میر عید کار
دو خطیر بنام دو افند و امام بگویند نام تو که بود و غیر عثمان را ندانند
و چون چنین کردند امری او نصیر الملک که در نهایت استقلال و تجرید
شدن یکی یکبار از حوال نظام شاه دور شدند و در هر که پهای شهر
با تواریخ خود ایستاد و برقع آلوده اراده نمود و چون نظام شاه
و هشت که سر قند نصیر الملک است اول مقامات داد و پیش خود
و چون آنچه دست نظام شاه آمد خضرش را معاتب ساخت و گفت ترا
کار بجای رسیده که با من مخالفت بر زنی از حال فرمود و پشیمان
نمود که بدستش دادند و او را از کجای پرون برود و در میان تاباش سر
دادند و چون سایر امثال را دیدند خائف شده هر یک بجای
خود آرمیده و صد آن شاه در حواله اهل ایامی آن دایر

تبعض اهل اوقاف مذکور شد و معنی پدین علمای شیخ بر ذریع اهل ملوک
تفتیش شریعت مذکور شد و نیز از اوقاف هم یک نشانی خاطر در حال می شد
آنها را از این جهت که علمای شیخ اهل ملوک بود و در سلطان بنجر
عرض کردند که تفتیش شریعت مذکور شد و از حکیم سنائی غزنوی که در آن
و آن علم التبیان در علمای شیخ اهل ملوک بود و در آنجا که در سلطان بنجر
ختمی را کند پس مقرر چنان شد که در نصیر بر کبر حق که فصل الفضل بود
بر کاین سند را از جناب شیخ مستعد نماید و نصیر مستعد را در دست
یکی از کارگران خود بجهت شیخ فرستاد و چون حضرت شیخ بر نصیر آن
دست به اطلاع کرد و به قصیده نام فرمود و در آن قصیده در نصیر بر کبر حق
مخاطب داشت و فرمود **قسم** از پی سلطان ملک شیخ چون نصیر می بود
تخت و تاج پادشاهی خود بجهت شیخ **فرستاد** از پی شاه افراسیاب که
جز علی و فرشتن عرب و نصیر و شیخ **فرستاد** از پی پادشاهی که در وی اتفاق
حق در هر دوین و درین پسر **فرستاد** از پی پادشاهی که در وی اتفاق
نیت از او که بوسیله قد قند و شیخ **فرستاد** از پی پادشاهی که در وی اتفاق
در دست غیر منصرف که فرمود و در آن **فرستاد** از پی پادشاهی که در وی اتفاق

از غرض باز آمد و این جواب را آورد و بفرمود که برین حق این جواب را نماند و
و سلطان بنجر برین داشت تا حکم کند که من بعد کسی متغیر نشود و هر کس
در نهجی هست کسی با او کاری نباشد و اگر از **نور** حکایت
بیاورد و از جهان شیرازیت ببرد تا قیام شمس و چنانچه در فصول حق گوشت
آن چنین بود که در سال آخر از جهت آمدن از جهان شیرازی که از این
فصلی از اختلاف شافعی و حنبلی بود از دیار خود بگریخت و در تبریز ماند و آن
شد و در پیش اکبر پادشاه اعتباری تمام بود و بنامش در کتب کتابی بود
متمم کرد و با اعلان از حنبلی می تمام میکرد و قریح از حنبلی و چون
اکبر پادشاه از دوز دنیا رحلت نمود و پسر او سلطان سلیم بخت سلطنت
گرفت و از وقت مشرقی که داشت مقرر فرمود که طوائف هر یک حنبلی
و حنفی نماید و کسی با کسی بی نباشد و در مجلس از صاحب ادیان و مذاهب
مختلفه راه داشتند اتفاقاً که در روزی در مجلس سلیم پادشاه و ملازمین و جهان
لبشینه می نشستند مولانا محمد تقی شمس الدین متخلص شده ابطال اسمان
نمود و تا آنکه میان ایشان گفت و گوی بسیار و مناظره بسیار و در
پایان هر یک از آن دو شد و گفت طرف غیر نیست که از طرف حق است

مناظره را زود میداد و حق ظاهر نیست کرد و بگوهرت پیر تندی و مولانا محمد تقی
از قول پادشاه و گفت شد و گفت من باز در جهان و حنبلی و حنفی
میکنم سلطان سلیم گفت بجا حدیث گفتند با و که در میان
معیّن میزند و در طرف آنست طرفین یکدیگر را دعاء و نفرین میکنند با این
که اگر طرفین با حق است بجا حق است و اگر با حق است مسلم باشد
و اگر حق با حق است پادشاه را از این معنی بسیار خوش آمد و دست یکدیگر گرفته
تا پست زد و زود کرد و در شب بعد هم خوابید و ملازمین و جهان چرخ
در دست بخت خاندان بود و کار میبرد و از آن چرخ آنکس که بخت
می افتد و ملازم خود را بکجا بجا نمی آید از نوک شایه آتش اعلای کند و کتاب
پیران آورد و در ای کتاب فایده بهم آمد که کتابهای آخذ و خاندان
آخذ هم میشوند و چون پادشاه و ملازمین و حنفی و حنبلی شدند
همگی جواب دادند حنبلی و مولانا محمد تقی در آمدند و از امر می غلیم
کرد و قاعته بر و ای اولوا الا بصائر اقموا **حق**
پس برت کبریه ای صاحبان بصیرت که در وقت
که رفتن پادشاه و ملازمین و حنفی و حنبلی شدند و از آن بلد و مردم و شاه و ملازمین

که شکران بعد از گرفتن شکر دست بنا بر آن دراز کردند و در بغداد خانه نهادند که
تا راج شد الا خانه حاجی محمود نامی که او شکر خالص و خالص شکر سفید
آن شکران بغداد بود و در آن شهر حسین بن محمد شد که نوادها را بود و تنی پیش از آن
که بغداد را بگیرند و در آن شهر محمود نامی که در آن شهر بود که در آن
سلطان مراد پادشاه حبش را در نهایت مصلحت مکنیت که بغداد را
نکیر و پس از آن حال از مذهب تشیع و که در آن مذهب شکران شکران
نمایم و نگارم که پس از شکران محمود بن محمد استیلا برین قلعه
باو میسر که در آن وقت که ایامی از ائمه رسیده بود که آن وقت که
و چون شب تا راج در میان شکران بجای نماند و تنی میرود و هر چه
از اساس است و غیره بوده و بر میگردد و آن هم گفته اند و در اطراف
جانب خانه و تحسین و چون مال و کبر و بود و اندک است و بر میرود و کبر است آورند
که در کف آن مرد صاحب خانه بر میزنند و او را در آن بر میزنند و میگویند که از رجا
هم از پای او بر روی می آورند و بعد از آن او را میزدند و اندک غیر می نشان
هند و او خود را بخوبی از آنجا از دست ایشان خلاص ساخت و از راه
که حاجی محمودی اندازد و چون در آن شب از آن می بیند از هر چه

دست آورد و در میان شکران شد و بود که در آن و از آن بیای حاجی محمود گفت و
گفته بود که در آن شب که ایامی از ائمه رسیده بود که آن وقت که
باو میسر که در آن وقت که ایامی از ائمه رسیده بود که آن وقت که
مذهب خود بر تنی حجت است و بعد از آن هم میگویند که ماهی عامی از طریق است لال
و قوفی از این میان که بطریق دیگر حجت مذهب را به این میان میگویند
که تنی از عمر و شکران علی علیه السلام باید ماهی است و عاقلان را در آن
هر که ام که ماهی شکران است و مذهب او حق مذهب آن که بری اهل است پس اول
ترتیب شیخان از شیخای خود و تنی شکران که راسته عالم و در طلب
بر میزدند و چون شیخان از جاب ایام رسیده بود که آن وقت که
چند ماهی از آن پروردگار آمد و بلند شد و شکران گفت

این اتفاق باشد یکی دیگر استدعا نماید پس شیعیان یکی دیگر در خواستند و چنانچه
مطلوب حاصل شد و دیگر شیعیان گفتند شیعیان که اگر سر قریب تمام شود دیگر در
حقیقت نذهب شما شبیه نمی آید چون شیعیان سیم را استدعا نمودند
زودتر از آن و و ماهی بخشی افتاد پس شیعیان از روی یقین نذهب
شیخ و هب شد و از نذهب خود خبری نداشتند **لَكَ فَضْلُ اللَّهِ**
شعاعین افزونید از اوست

يُؤْتِيهِمْ مِنْ لَدُنْهُ وَاللَّهُ دُوَالْفَضْلِ الْعَظِيمِ
سید به بجز که خواهد داشت صاحب افزونی بزرگ

و دیگر از نوادگان چنانچه صاحب فضل از محمد بن محمد بن شیری
نقل نموده امیست که فخرالدین حموی و غطفانیا و روزی بر سر گفت که خاتم
خلفا علی بن ابی طالب گفت **سَلَوْنِي عَنْ مَا دُونَ عَرْشِي**
من هم که از علمای دین اسلام میگویم **منی بر سید من از خبری که پامین عرش است**
یعنی دوازدهون عرش نبر میدهم ناکاه زنی از جلد زانی که در گوشه
نشسته و غطفان را می شنیدند سر برآورده گفت ای شیخ مسلمانان طرّف
طلوی بزرگی کرده ای که که عقد عمامه که بر سر داری چند است شیخ گفت

ای آن لغت خدای تو یا بر شویسه تو با و چنانچه رسول الله صلی الله
علیه و آله فرموده هر زنی که از خانه خود پسرون آید اگر بی اذن
شهر پرورن آمده باشد بخانه خود معاودت نمودن حضرت الله تعالی
و ملائکه بر او لعنت میکنند و اگر باذن شهر پرورن آمده و بر سرش
لغت میکنند تا بگذرد آن زن بخانه خود باز گردد پس آن زن چنان حدیث را
از شیخ شنید گفت ای شیخ خیانت کرده و طریقی مانع بجا
نیاروده و نصیحت زیرا که درین مدت که تو و غطفان و ما صبحی زمان
بسیار مجلس و غطفان نصیحت تومی آمد از جهت چنان حدیث برایشان
نقل می نمودی که تمان میوزیدی و دیگر کتب که کتبخان زن رسول الله
صلی الله علیه و آله را بعد از وفات آنحضرت از جهت چه جایز نبود شیخ
گفت زیرا که رسول الله در حال ممات حکم زندگان دارد پس چنانچه
کتبخان زن زندگان جایز نیست کتبخان زن رسول الله صلی الله
علیه و آله نیز ازین جهت جایز نیست و حرمت زن گفت
راست گفتی ای شیخ اما بگویند که حشر و عایشه از خانه
و جنگ علی بن ابی طالب علیه السلام رفتن آید بی اذن رسول

صلی الله علیه و آله بود یا برون آنحضرت بود اگر کسی گوئی که
 برون آنحضرت بود که فرمودی و اگر کسی گوئی که برون آنحضرت
 بود پس که چه لازم می آید و غلط میبود کشته در جواب چهره
 نگفت و دیگر بآن زن باو خطاب نمود و گفت ای شیخ من
 شوهری ندارم و کنیزش که بر او هم از آن حسن و جمال و
 علیها السلام و حضرتش را از مال خود آزاد نمود و در مسکن
 حاضر و در آن روز و حضور مجلس حکم از من گفت را از
 شده بر رسول الله صلی الله علیه و آله و قرنت طاهره
 حضرتش صلوات فرستادند و دیگر از نوادگان کایات امین
 که هم صاحب فضل احوال را پنج خلف ای بنی عباس که
 عزیزین طایفه شیرازی جمع نمودند
 متوکل عباسی در مسجد مدینه آمدند و گرفت
 بارعام داده بوده و در میان آن جماعت چشمش
 افتاد که او را وضع دیگر بود پس او را طلبید
 و بعد که از چو قبیل و چه نام دارد آفرید گفت

بیایدی گفت و من در نام دارم متوکل گفت بیاید
 و الله صلی الله علیه و آله خلیف بر حق گیت آفر گفت
 لای فرستاده الخطوب و صافحه
 و پشته کردن شکرش که از آنجا دوست بست بود
 عروب که ان و الله بنجر اطامیا و سید
 نکما و دور با چشم وای پر ویزر که
 اصیا اسد الله الغالب علی بن ابی طالب
 شته شیر اسد علی علیه السلام است علی بن ابی طالب
 و کل گفت بنی داو پس کی از حق خنیه باو گفت
 بجز گفت یا امیر المؤمنین ابوبکر بود متوکل گفت و دیگر که بود و گفت
 ظاعن بالرحمن و الضارب بالسیفین
 یزید بنده و بنی بنده و بنی بنده
 حاجد الخبیین و نابع السعتهین و
 است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَكَتَبَهُ بِقَبْلِ دُحَسْنِ الْمُرْشِدِينَ
 عَلَى نَبِيِّ الْمَالِ بِمَرْكُوكِ زَيْدِ
 عَزَّوَجَلَّ الْمَلِكِ بِمَرْكُوكِ زَيْدِ
 بِمَرْكُوكِ زَيْدِ وَكَرَّوْمِ
 مِنْ عَمَلِ الرَّسُولِ وَزَوْجِ
 الْوَسِيلِ عَسَمِ بُولِ وَشَيْخِ بُولِ
 أَمَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
 بِمَرْكُوكِ زَيْدِ وَكَرَّوْمِ
 اسْتَوَالِ الْكَرِيمِ بِمَرْكُوكِ زَيْدِ
 وَكَرَّوْمِ
 وَكَرَّوْمِ
 وَكَرَّوْمِ

۱۱۴۹
 کتابخانه
 مجلس ستم



۱۱۴۹

فهرست کتابخانه
مجلس شورای ملی
تهران ۱۳۰۴